

کرحق دوستی وانسانیت بپاک اوکی بجای آرند و بمعنای چیز با بر گشته تحقیق

بزرگذارده باشند و این کتاب را برهان الکفایه نام کردم ... نجوم

علم نجوم اندروی پیداست از برون آوردن ضمایر و بیدا کردن مخبیات و آسانی

بچیزهای طرفه چنان کفایت باشد و بکتاب دیگر احتیاج نیفتد و هر مسئله کز این ...

ضبط کرده شود بسیار مسئلها دیگر از وی سر بر زند و معلوم کرده و هر چند که علم احکام

نجومی را حد و نهایت نباشد اما این اصل که من نهادم بسیار سخن را کفایت باشد

والله اعلم ۲ علم احکام را چند چیز بباید تا حکم درست آید اول انتهاآت و طالع سال

عالم و طالع اجتماع یا استقبال که پیش از مسئله یا پیش از مولود بباید و

خاص طالع آنشهر که اندرو حکم میکنی تا هر چه طالع بوده است اساس

در بنا کردن آنشهر و آن جا که بکدام کوکب و بکدام برج دلالت میکند

و اندران طالع وقت صاحب برج طالع در کدام جایگاهست و بچه

دلالت میکند بباید دانست و معرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق

و بطول و عرض و بصعود و هبوط و ناقص و زاید و سریع السیر و بطی السیر

و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا و مواضع دلایل و سهام و قبول و رد و

حالات کواکب و طبایع بروج و مزاجات ایشان بفلک اوج و فلک تدویر

این جمله بتحقیق بباید دانستن تا حکم درست آید ۴ بباید دانست که هم در

رسالت ... که بکدام کوکب و کدام برج دلیل میکند اندر دلیل ...

بسیار ... درست بر آن آید که طالع زمان و صاحب ...

اما وقت طالع گرفتن نزد اهل این صناعت مختلف است و ...

این نسخه برهان الکفایت در نجوم است ... که تاریخ ... کتابت ... در سال ۱۱۷۲ ... شده

کوید وقت نکریستن در مسئله آنگاه بود که سایل نزد منجم رسد اگر قیاس کرده باشد نگرد
هر کس حکیم را کوید که آن وقتیست که سایل و مسئول و قیاس هر سه مجتمع شوند
یعنی سایل باتفاق قیاس نزد منجم برسد ۵ اهل بابل کویند که وقت سوال
باید از قصد بود که از آن خبر پرسند و اهل هند و فارس کویند اختلاف مسئله بر باندازه
اندازه اختلاف سوال سایل بود و هر وقت که بود سایل سوال نکند الا بتاثیر فلک
و ما نیز همچنین یافتیم ولیکن قول هرمس صواب تر است و نیکوتر   در معرفت
بقا و زوال مسئله که چند گاه بود و این نیز مختلف است بطلمیوس کوید بقاء مسئله
تا آنگاه بود که آفتاب یکبار بگردد و چون مسئله روزی بود و چون شبی بود
یکدور قمر اندر فلک و الیس مصری کوید بقاء مسئله تا آنگاه بود که یکدور بگردد کوکبی
دلیل مسئلست یا رب طالع یعنی مسئول طالع که از وی ضمیر و حکم گفته شود
و هندوان و اهل فارس کویند بقاء مسئله تا آنگاه بود که ضمیر دیگر آرد هم ازان
جنس یعنی که بمسئله دیگر بگردد ۵ و متقدمان کویند تا آنگاه بود که دلیل مسئله بر
همه بروجها و کواکب تمام بگذرد و اتصال و انصراف همه تمام کند اما قول که ما بدان
اعتماد کردیم و بدان کار بستیم آنست که بقاء مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل
زایل شود بتمام شدن یا بنومیدی اگر سوال از کاری بود که نبود یا نشود و اگر از
کاری بود مقیم تا وقت انفساخ وی بود   افتادن خطا در
حکم از چهار جهت بود اول از آلت قیاس کرفتن ساعت مسئله بود که آن آلت
کج بود صواب نبود یا خطا چون اسطرلاب و ربع و مانند وی دوم از پرسنده
بود که [illegible] است و درست نتوان کردن و آنچه اندر دل وی بود بزبان

ادا

ادا نتواند نمود یا سوال از راه طعن و امتحان باشد سیم آنکه سوال وقت نیم
روز بود یعنی وقت زوال و نداند که آفتاب کشته باشد هر چند اندک دقیقه بود از ارتفاع
و ظل اندر آن وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع از تغییر جیب و کردها
چهارم آنکه قوت سعدان و نحسان برابر باشند بشهادت و دلالت که چنان
فرق نتواند کرد و قیاس درست نتواند کرفت و منجم و مسئول نتواند [illegible]
آنگاه خطا افتد و هر مسئله که ازین چهار علت بیرون باشد صواب افتد   در
کیفیت ضمیر کرفتن خداوند مسئله در شمردن کارها باید که ضمیر کنند و آن مدت
و هشت روز است که یکدوره قمر است تا بر یکدوره برگشته بود و از همه کواکب و فلک نور
کرفته و بکفته سایل برسد و آنچه کمتر ازین بود هفت شبانروز است تا تمامی [illegible]
هفت کواکب اندرین ایام بسیر شود و آنچه کمتر ازین است سه شبان روز است
که قمر را اندران برج که بود اتصال و انصراف افتاده بود با کواکب و سهام کلا و آنچه
ازین کمتر است یک شبانروز است تا همی یکدور فلک بیست و چهار ساعت که طلوع و
غروب دوازده برج باشد که تاثیر فلک اندر ضمیر سایل درست بود و هر چه کمتر ازین باشد
واجب نکند نکریستن اندر ضمیر سایل که خطا افتد و حکم راست نیاید مگر که کاری افتاده
باشد سخت هایل و یا غمی بزرگ و یا طمعی بزرگ که همه حواس سایل بدان مشغول بود اکنون
بیاید و سوال کند این آمدن و سوال وی نباشد الا بتاثیر فلک چون اندر طالع
وی بنگری و حکم کنی صواب آید دیگر حذر کن از کسی که بیاید و سوال کند بتعنت یا بامتحان
یا بعد از آنکه هیچ صواب نیاید دیگر در طالع اندر نگران و محال بنگر را آنچه که وی
اندیشه کرده باشد و هر چه اندر وهم و خاطر سایل نگذشته باشد در وی مجال [illegible]

کی درست نیاید مثلا تزویج آورده باشد و تو حکم کنی باز گوید از سفر نیز حکم کن و دیگر
ور نبود هم حکم سفر کنی خطا آید مگر که ضمیر از کل احوال خبر کرده بود آنکه هرچه حکم کنی
صواب آید چه فلک بر مقدار همت سایل بر آید و آنچه در همت او بود آن بیرون
آید از ضمیر دیگر بهترین ضمیر آنست که سایل همت بر آنچه ضمیر کرده است بنهد و وهم و خاطر
خود را بر آن منجم که خواهد راست کند و گوید که چون روی آن منجم ببینم سوال کنم از
ضمیر متعلق گویند و این سخن راست آید چون طالع بهر بشود به راست کنی و دلیل
طالع بیرون آری و بنگر است سایل یکی بنگری تا از کدام ستاره بهره دارد و کدام
برج منسوب است آن ستاره را نیز بدلالت با مسئول طالع سایل یا کنی تا حکم درست
آید ۲ اندر معرفت تمیز از دلایل بر سایل دلیل طالع بنه و اوتاد راست
کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر بود وی دلیلست و اگر خداوند
طالع ساقط بود و قمر بطالع ناظر بود وی دلیلست اگر وی نبود بصاحب شرف
طالع نگر اگر وی نیز نباشد بارباب مثلثات طالع نگر اندر دوازده خانه اگر هیچ
نباشد بصاحب طالع نگر اگر وی نیز نباشد بصاحب وجه نگر و اگر وی نیز نباشد
حکم بر گوهر برج کن و بر گوهر کوکبی که در طالع باشد مسئول عنه اگر این دلیلها که گفتم — دلیل سائل باشد
ساقط باشند نگاه کنم که قمر از که بازگشته است به که متصلست آن کوکب که قمر از
وی منصرف است دلیل سایلست و آنکه قمر به وی متصلست دلیل مسئول عنه باشد
و خداوند هفتم و آن کوکب که اندر هفتم بود دلیل مسئول عنه بود که سوال از درست — ان چیز
و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است و اگر قمر در برج خویش بود صاحب شرف
خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه قمر دلیل

مسئل

مسئول عنه بود و اگر وی نیز دلیل نکند صاحب ساعت را دلیل سایل کن
صاحب برج خداوند ساعت دلیل مسئول عنه کند دیگر اگر اندر برج قران
بود و بطالع شهادت دارند یا ناظر بودشان هر کدام کوکب که قمر باشد
دلیل سایل است و آنکه هابط باشد دلیل مسئول عنه دیگر آنکه در مقابله و تربیع
و تثلیث و تسدیس هر کدام ازین کواکب که مشرق بود وی دلیل سایلست و
هر کدام که مغرب بود وی دلیل مسئول عنه و همچنین شمس دلیل سایل و جزوی دلیل
مسئول عنه شمس دلیل سایل و خداوند شمس دلیل مسئول عنه ساعت اگر طاق
آید دلیل سایلست و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه بعضی ساعت دیگر که در آن
طاق را جفت کنند دیگر بنگر که ماه از پس بازگشتن از آفتاب اندر حد کدام کوکب
بوده است و باز اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکب است حد پیشین دلیل
مسئول عنه است حد دوم دلیل سایل بیشتر [illegible] دلیل سایل و مسئول [illegible] فهم
اما دلیل حاجت هر کوکبی که اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب
شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه خانه حاجت هر کدام را که شهادت بیشتر و غالب — حد یا صاحب
تر بود وی دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت دیگر
که دلیلست بر طبع حاجت چون شمس بر سلطان و مشتری بر قاضی و زحل و زهره بر زنان
و مانند این این همه دلیل حاجت اند و اگر ازین دلایل یکی را دو شهادت بود
یا بیشتر اعتماد بر آن کنی و او را دلیل سازی و دیگران همان گو دلیل ابتدای کار طالع
و صاحبش دلیل آغاز کارست و قمر دلیل ابتدای کارست و دلیل طالع هم دلیل
ابتدای کارست سهم السعادة دلیل ابتدای کارست خداوند ساعت چون طالع

ناظر بود دلیل ابتداء کار است و سعود دلیل عاقبت خانهٔ چهارم از طالع و
صاحبش دلیل عاقبت کارهاست و خداوند خانهٔ قمر دلیل عاقبت کارهاست و آن
کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت کار است اگرچه آن یکی اتصال قمر و خانهٔ
چهارم از درجهٔ قمر دلیل عاقبت است و صاحب سهم السعادة دلیل عاقبت است

در معرفت مقادیر شهادات بر کون و فساد بدانکه حاجتی که مسئول عنه است
تمام نشود الا بدو شهادت شهادت صاحب طالع و صاحب حاجت و قمر
و قمر با شهادت صاحب طالع و
تر این شهادتها قبولست پس قبول امر را بباید دانست و دلیل سایل و مسئول
عنه و حاجت را خود میان ایشان بود دلیل را شهادت چگونه است تا بدانی
که صاحب تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار زمان شود اما بدانکه قبول یک
راست و این حال بیشتر قمر را باشد زیرا که شمس مر قمر را قبول کند از همه برجها چون
اندر اسد باشد یا اندر حمل و با آفتاب متصل شود اینجا و قبول بود قبول طبیعت
و قبول خانه و اگر اندر حمل شرف و با آفتاب اتصال کند یا بمریخ متصل شود اینجا
سه شهادت بود و هر قبول را یک شهادت و اگر با اینهمه آفتاب اندر اسد بود نیم شهادت
دیگر بیفزاید بر آن سه شهادت و اگر شمس اندر خانهٔ خویش نبود و مقبول بود چهار شهادت
باشد اکنون مفصل یاد کنیم شهادت قمر اتصال قمر بشمس یک شهادت بود و اتصال
قمر با شمس اندر حمل یا اسد دو شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر خانهٔ خویش
و اندر وتد نبود نیمه شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وتد بود و نه
پذیرد قمر را نیمه شهادت بود و چون قبول کند یکی و نیم شهادت بود و با اینهمه
اگر چه قمر را قبول کند و آن کوکب اندر خانهٔ خود بود یک شهادت بود و اگر آن

سعد

سعد که اندر وتد بود اندر خانهٔ قمر بود یا اندر شرف او یک شهادت بود و اگر آن
سعد زایل شود از وتد نیم شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یک
شهادت بود و اگر آن سعد زایل شد از وتد نیم شهادت بود و اتصال قمر
از وتد بصاحب وتد یک شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت
بود و بودن ماه اندر طالع یا اندر وتد نیم شهادت بود و بودن ماه اندر خانهٔ
و اتصال قمر بکوکبی که در خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود
حاجت نیم شهادت بود و صاحب خانهٔ قمر اندر وتد نیم شهادت بود و اتصال
ماه بکوکب مقبول نیم شهادت بیش و بهتر آن بود که سعد بیش و نیکو جایگاه نیم شهادت
صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت
اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت است و اگر از یکدیگر بنور
باشند دو شهادت و اگر اندر جایگاه یکدیگر باشند سه شهادت بیش نقل النور
نیم شهادت بود و بیشتر قمر راست جمع النور شهادت بود و بیشتر زحل راست
اتصال صاحب طالع بکوکب سعد از وتد که بپذیرد و نیم شهادت بود و اگر آن
سعد اندر خانهٔ خود بود یک شهادت بود اتصال سعدی از وتد بصاحب طالع
با قبول نیم شهادت است اگر قبول بود یک و نیم شهادت است اتصال صاحب طالع
بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانهٔ صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب
اندر وتد نبود نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع بسعدی اندر خانهٔ حاجت
نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت بود و اتصال
سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
بسعدی که اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا در شرف وی نیم شهادت است اتصال

صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت اتصال سعد بصاحب طالع
از خانه صاحب طالع یا از شرف یک شهادت صاحب طالع اندر خانه حاجت
نیم شهادت بود صاحب خانه خداوند طالع اندر وتد نیم شهادت بود اندر طالع
اسد اگر صاحب حاجت زیر شعاع بود دلیل کند بر قضاء حاجت نیز اگر این
شهادتها بزرگ چون خداوند خانه اش را بدین نظر نبود و قوی تر آنگاه بود
که صاحب طالع بخانه خویش نظر کند اینست مقادیر شهادات فافهم

در معرفت استخراج دلیل بعضی مستولی بدان که دلیل آن کوکب را گویند مستولی
بود اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتداء کاری بوده آنستی و را وجوه بسیارست
اول از طالع نگرند و از برج نیرین و از سهم السعادة و خداوند شان از خداوند عشت
و از جزو اجتماع و استقبال که پیش از مسئله بوده است و از صاحب فرداری عالم و از
انتهاءات عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی طالع سال زمانه کنونی
باشد بیشتر نیز یا کمتر تنها یا با دلیل دیگر و وی را شهادت بود اندر طالع و وی دلیل
باشد بنگر بصاحب برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و به
صاحب وجه و بصاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها که گفتیم در طالع نزاع شهادتها
دارد وی دلیل بود مثلا طالع سنبله آمد و عطارد اندر طالع بود وی دلیل بود اگر طالع
حد عطارد بود و بود اندر شهادت غالبتر بود دلیل بود یا نیز ازینها اما اندر
برج طالع و برج نیرین خداوند برج را پنج شهادت دلالت خداوند
شرف را چهار بهره و خداوند حد را سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره و خداوند وجه
ساعت را یک بهره و خداوند ساعت را یک بهره و اما اندر برج سهم السعادة

و برج اجتماع یا استقبال خداوند برج را سه بهره و خداوند شرف را دو بهره و خداوند
حد را یکی و خداوند مثلثه و صاحب وجه را بشمار بر آرند و اگر خداوند خانه را نیز هم
اندر طالع حد بود تا خداوند ساعت بود شهادت غالبتر بود وی دلیلیت بچیز
هر چند شهادت غالبتر دلیل قوی تر و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر
وسط السماء و انحطاط مر وی را نیز خداوند طالع دیگر حظ نبود وی دلیل هم گردد اگر
نیز کمی وی را نباید مگر که کوکبی باشد دیگر که وی را بهره لابد شرف بود تا حد مثلثه و
نیز اندر وتد بود آنگاه روا بود که مشارکت خداوند طالع بود بدلالت اگر
خداوند طالع اندر نیمه اول بود اندر برج اما اگر در نیمه آخر اگر صاحب حد یا
صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر وتد هم بود پس دلالت
نیز دلیل خداوند حظ بود و اما هر وقتی که از دلالت نقصد خداوند طالع یا خداوند
شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود خداوند
مثلثه نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیفست تا آنگاه که هم صاحب وجه بود با اینهم
نیز اگر صاحب برج آفتاب بود بمسئله روزی و خداوند برج قمر بود بمسئله شب یا
خداوند سهم السعادة بود یا خداوند ساعت که آن دلالت وی قوی گردد و
چون اندر وتد بود یا بجایگاه نیکو وی دلیل نیز و اگر خداوند برج شمس که خداوند
برج قمر هم خداوند ساعت نیز وی دلیلست بود که دو دلیل هر دو بحظ و قوت
برابر باشند آنگاه بنگر اگر قمر بیکی ازیشان بنگرد یا قمر اندر طالع بخانه خویش بود
یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت فی الرأس یا صاحب سهم السعادة بود آنگاه
قوت وی را باشد و قوی تر آنگاه بود که قمر از طالع بوی متصل نیز و این

دلیلها که گفتیم نیک تفحص کن تا بر تو نیز معلوم شود و چون این باب را نیک تامل کنی و دلیل
بشناسی همه بر تو آسان گردد انشاء الله تعالی وجه دیگر را دلیل طلب کردن را
اندر طالع نه دلیلست و اندر خانه نهاری دیگر سه اما آنکه در طالع است اول صاحب
طالع و دوم صاحب شرف سیم صاحب حد چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه
ششم صاحب نهبهره که ورا تسع خوانند هفتم صاحب حد که ورا اثنی عشریه
خوانند و هشتم کوکبی که درجه طالع بوی متصل شود و نهم آنکه در طالع است اما آنکه
اندر خانه نهاری دیگرست اول سهم السعادة است با خداوندش دوم خداوند ساعت
سیوم خداوند خانه آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب از اینها که یاد کردیم هر کدام
را که شهادت بیشتر بود وی دلیلست اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیرین بود
با خداوند خانه سهم السعادة وی دلیلست و اگر این که از صاحب طالع گفتم صاحب
شرف را بود وی دلیلست و اگر این حالت نبود دیگر بصاحب طالع و قمر هر کدام
از ایشان که اندر وتد بود وی دلیلست و اگر هر دو اندر وتد بود هر کدام که
بجایگاه قوی‌تر بود وی دلیلست و اگر هر دو ساقط باشند از وتد و کوکبی بود که
با طالع ر کند وی دلیلست و اگر این نبود هر کدام که بصاحب برج خویش ناظر
بود وی دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یا را بخویشتن
جمع کند کوکب جامع بود و هرمس حکیم رحمه الله گوید که اگر کوکبی را شهادت بسیار   دلیل هم
بود بدلالت فر بقعه منسوبه و رگه بسیار بود که دلالت بر کوکبی را بود که صاحب
قرداره با مستولی انتهاآت با قرانات بود با صاحب سال و ارباع با اجتماع
و استقبال که اگر یکی ازین دلیلها را که گفتم ولایت نبود اندر طالع دلیل وی باشد

دلالت

بدست نه آنکه وی را شهادت بیشتر بود از صاحب حظوظ همیشه بهر ساعتی دیگر جای
حد سهم السعادة و بصاحب حظوظ برج وی بهر ساعتی اندر حاجتی و شهادت
جویی از جایگاه وی از طالع و بر حکم کنی چون بدین دلالت دلیل بجویی خطا نیفتد
و همیشه بجوی دلیل را از خداوندان اختر غربت هر کس چون بگیری نیز بدلالت قوی‌تر
ناظر بر یا صاحب هم   خاصه که بطالع تحویل نیز بگروی دلیل بر وی اگر خداوند طالع اندر طالع بدرجه
طالع بود و حق‌تر از همه دلالتست که دلیل از بسیاری شهادت و بار گردان
باشد از خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند
وجه و خداوند ساعت و خداوند نیرین سهم و اگر دلیل اندر خانه خویش
و اندر شرف و اندر حد و مثلثه خویش بود وی سزاوارتر بود بدلالت تا بدانکه
بروز دلالت شمس برج وی و طالع و حظوظات برج وی قوی‌تر و شاهد
نه و بشب برج قمر و سهم السعادة خداوند حد و وجه این دو برج غالبتر
و شاهدتر ایشان اولیتر باشند بدلالت و غافل مباش از قبول سال که
پادشاهی روز دلالت و ولایت وی قوی‌تر بود و غالبتر بر همه دلیلها و همچنین
صاحب ارباع اگر از بعض دلایل عالم باشد بموضع خویش نظر کند که اندر وی دلالت
بود یا اندر وی بود اما نظر کند بسوی خداوند آن برج با خداوند آن حد حکم کن بر نیکی
حال آنچه دلیل بر نیکی و بدی کند و نگاه دار جایگاه و حال و درجها بوقت تحویل عالم
که آن جایگاه دلالت سر باشد اندر مسائل از حاجتها اگر این دلیل طالع آنجا بود
سعادت   و همچنین مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل سلامت بود چون دلیل آنجا آید یا آنجا
باشد و نگاه کن بخداوند حد دلیل که کدام جایگاه هست از طالع و حال وی اندر دلالت

خویش و طبع برج خویش حکم کند بر دلالت ضمیر و هر چه واجب کند چون دلیل دانستی بنگر
که کجاست و بکه متصل میشود و از که منصرف میشود ضمیر سایل از انجا باشد ۲
در بیرون آوردن ضمیر بوجه از تجربه حکما در یافتن ضمیر را حیله ایست که بصورت
و بسیرت و نوا است سایل نیک نگاه کنند که بکدام کوکب و کدام برج مانندهترست
حکم سایل بران کوکب و برج کنند و با دلیلها کنند از اتصال و انصراف و بآن دلیلها که
یاد کردیم اندر ضمیر خطا نیفتد و هیچ گونه غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از
درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل زوی بود اما ضمیر آن بهترست که سهم ضمیر
که اندر کدام برجست و خداوند آن برج مر خداوند آن ساعت را چه نظرست اگر طبع
بود از غم و اندوه و بیماری و حبس و مانندان پرسد و اگر در وبال بود از زیان
و غم پرسد و اگر شرف بود از شادی و جاه و منزلت و اگر اوج بود طمع دارد
با میدی بزرگ اما بقول والیس مصری بنگر که سهم السعادة کجا افتاده است ضمیر از انجا بود
و اگر ضمیر بجز آن برج بود آنگاه ضمیر از حد سهم السعادة یا از صاحب برج سهم السعادة
اما اگر بقول دیگران از درجه طالع یا از دریکان یا از اثنی عشریه یا از نهبهره بود
آید اگر صاحب طالع یا صاحب ساعت قمر بود و مسئله پیش از استقبال بود هر چه ماه
را پیش از استقبال اتصال بود بود از مقارنه و از تسدیس و از تربیع و تثلیث
و مقابله که بر دیگر بود آن احوال بر گذشته بود از ضمیر و آن اتصال که از پس استقبال
باشد که می اندیشد باندازه اتصال دیگر ضمیر آنست که نظر کوکبی بنظر دو کوکب که
بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب چه کوکب بود ضمیر از آن کوکب است
از خانه وی دیگر ضمیر را دلیل از سهم ضمیر است تجربه کرده نیز بسیار آزموده که هیچ

خطا

خطا نیفتد و خلاف نباید بنگر که صاحب ساعت در کدام برجست از خداوندان
برج بگیر و با صاحب ساعت و درجه طالع بر افزای و جمع کن وشش کال از طالع
بیفکن هر کجا که افتد سهم ضمیر از انجا بود و ضمیر از برج و صاحب بود و اگر خداوند ساعت
بآخر آمده بود ساعت از مستقبل گیر تا درست آید دیگر دلیل اندر ضمیر بگیر از درجه
خداوند حد تا درجه طالع و درجه طالع بر وی افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد
ضمیر سایل از آن برج بود و از خداوند وی اما بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم
ازان دو دلیل از حد و از رب ساعت اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر گونه
چون ماه از آفتاب باز گردد آن وقت که نزدیک مسئله باشد ازان اتصال
را طالع بیرون آر که ماه با آفتاب پیوسته باشد خداوندان آن طالع را نگاه
کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر انجاست و صاحب ساعت آن طالع و ولا
آن طالع هر کدام ازین دلیلها که قوی ترست ضمیر سایل از وی بود زیرا که مردم
را هر کاری که افتد پیشتر دلیل اندر ماه و آفتابست و این دو دلیل دلیل عمرست
مردم را زیرا که هیلاج را بخت دلیل ایشانند دیگر دلیل ضمیر از سهم الغیب است
بگیر از درجه خداوند طالع تا آفتاب از اول حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر بر طبع
و گوهر آن برج بود و صاحب ضمیر وی دیگر دلیل ضمیر آنست که والیس مصری
گوید درجات طالع را اندر عدد ساعات مضروب کن آنچه برسد از درجه
آفتاب بیفکن بروز و بشب از درجه ماه هر کجا برسد ضمیر سایل از طبع آن برج
و صاحب آن بود دیگر نگاه کن بدلیل که اندر وتد بود سایل از چیز زیر پرسد که اندر دست
وی بود یا از جایگاه وی اندران باشد و اگر اندر مایل وتد بود از چیز زبر پرسد

که اندر دست و بر بود یا از حالی که در اندران باشد و اگر اندر بابل و تد بود از چیزی
پرسد که طلب کند یا امید دارد و بدست خواهد آوردن و اگر ساقط بود از
چیزی پرسد که از دست بیرون رفته است یا غایب شده یا هلاک شده یا از کار
که ازو رسته بیز و اگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل از حال تن و جان و جای زاد و
بود خویش پرسد و اگر در بیت المال بود از انبازی یا از خصومت زنان یا از
مال پرسد و اگر در سیم بود از حال برادر و دوستان و سفر و علم پرسد و اگر
اندر چهارم بود از حال پدر یا از حال عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین و عقار
و ضیاع و اگر در پنجم بود از حال فرزندان و آنچه بدین ماند و اگر در ششم بود از حال
بندگان و چهارپایان پرسند یا از بیمار پرسد و اگر هفتم بود از زنان شوهر و
نکاح و انبازی و خصومت پرسد و اگر در هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس
پرسد و اگر در نهم بود از علم و دین و خواب و سفر دور پرسد و اگر در دهم بود از عمل
و شغل و پیشه و عمل سلطان پرسد و اگر در یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان
و عشق پرسد و اگر در دوازدهم بود از زیان و غم و اندوه و دشمنان و ستور
پرسد همچنین هر یکی را فرق کن و بتامل جواب گوی چنانکه شاید از دلیل و
و مزاجات کواکب از طبایع بروج و صفت حالها م در دانستن ضمیر
بقول ماشاءالله مصری که هیچ خطا نه افتد اما دلیل جامع اندر باب ضمیر کافی
آنست که من تجربه کرده ام بنگر بدلیلی که به اتصال میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف
بود و اگر اتصال و انصراف نبود اگر دلیل طالع بود مسئله از تن و جان و از حال
زاد و بود و غم و اندوه بود و اگر دلیل در دوازدهم ساقط بود از طالع از ضمیر کار بود

که ازوی

که ازو کم شده باشد یا مال غایب شده و همچنین همه خانها را و اگر دلیل اندر هبوط
خویش بود از دزد دیده یا از محبوسی یا از چیزی که هلاک و تباه شده باشد از آن پرسد و اگر
اندر آخر برج باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن و اگر صاحب سیوم اندر چهارم
بود و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد یا از کوچ و اگر دلیل بصاحب خانه بقا
تا عشر بپیوندد و صاحب سال یکی از نحسان بود از مرگ یا از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل
هفتم باشد در رجعت از مسافر پرسد که کی باز گردد و اگر هفتم باشد در استقامت
را از چگونگی احوال پرسد که کی نیکو شود و اگر متحیر باشد از متحیر پرسد و اگر دلیل
با راس باشد اندر شرف خویش یا اندر وسط السماء از عمل یا از کارها خلقی
پرسد و اگر در هفتم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود با راس یا ذنب
اندر طالع و یا قمر و یا دلیل و یا راس و یا ذنب اندر طالع یا اندر چهارم و همچنین
اگر خداوند دوم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع و اگر دلیل
با قمر باشد از شخص و خصومت پرسد و اگر ماه اندر طالع بود از خبر یا از جستجو
یا از سفر پرسد و اگر دلیل با ذنب بود بخبر از آن جایگاه که یاد کرده از سحر و جادوگی
پرسد و چون عطارد و شاهد بود و درست بود و حقیقت و اگر دلیل با زحل
و عطارد بود ناظر بود و زحل بود ناظر او بعطارد سحر و بند و جادویی پرسد و
همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود به نحسین یا اندر حد عطارد
بود یا اندر حد زحل از جادویی پرسد و اگر دلیل اندر تحت الشعاع بود از
دیوانه و مصروع و هوش رفته پرسد و اگر دلیل با زهره باشد و مریخ بود ناظر
یا با مریخ بود و زهره بود ناظر از نهفت پرسد از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود اندر

طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد و اگر برج بر صورت آدمی بود از چوب پرسد
و اگر طالع از خانهای عطارد باشد و عطارد بوی ناظر باد دلایل اندر جایگاه عطارد
باشد و به عطارد متصل از کتاب و نامه و خط پرسد و اگر دلیل اندر چهارم بود
از محبوس پرسد یا از گنج و کاریز یا از پدر یا از اجداد یا از آب و زمین آبادان
که دلیل حبس چهارم است و سیوم و دوازدهم و اگر دلیل یا زحل بود و مریخ بوی متصل
از مرگ پرسد بخصوص که نحسین در نامه محطوط بوند یا در شامه بوند و اگر قمر منحوس
بود عطارد و در عقرب بوی ناظر از بیهوشان و دیوانگان پرسد و همچنین اگر
زحل با عطارد اندر طالع بود و مریخ در هفتم ساقط از سعدان یا بنظر عداوت
و همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل اندر وسط السماء و عطارد اندر هفتم و اگر قمر
و مریخ و عطارد اندر اوتاد بابلی و دلیل بر اینجا باشد از دزد یا از دزدی پرسد و
همچنین اگر زحل و عطارد و مریخ اندر هفتم بوند و قمر در تربیع از دزد یا از کشته پرسد
و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بوند بیکدرجه از دزد یا از دروغ گویان پرسد
و سخنان دروغ اینست دلایل مثال ضمیر اگر یاد کردیم   در دانستن حقیقت
ضمیر که از چه چیز است اگر طالع برج نحس بود یا نحس اندر طالع بود یا نحس عدو جایت
طالع یا ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا دلو یا عقرب بود یا خداوندان این
بروج با ایشان ناظر باشند با طالع چون برجا بود و مریخ بوی ناظر مسئله از
کم شده بود یا از گریخته و اگر نحس یا صاحب دوم بود اندر سیم یا هفتم از طالع
و طالع برج نحس بود مسئله از گریخته یا کم شده باشد و اگر نحس یا صاحب طالع
بود اندر دوم یا اندر سیوم یا اندر چهارم و نحس اندر طالع بود مسئله از کم شده

یا گریخته

یا گریخته بود و اگر خداوند دوم از طالع برج ثابت بود و خداوندش اندر طالع بود
و دلیل بود یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند مثلثه اندر طالع بود
مسئله از چیزی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذوجسدین باشد و صاحب حیز
اندرو بود و یا ناظر بود بوی مسئله از چیزی بود کم شده یا افتاده یا دزدیده و اگر
طالع برج منقلب بود و خداوندش بوی ناظر بود یا اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که
دزدیده بوده باشد و بیرون رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود و خانه سعدی بود و
اندرو ستاره نحسی بود مسئله از چیزی پرسد که اندر دست وی باشد و اگر طالع خانه
سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بمثلثه خویش مسئله از چیزی پرسد که
اندر دست او بود و لیکن اندر چیزی نباشد و اگر طالع برج بادی بود یا سنبله و
هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان دوپای باشد و اگر یکی از کواکب اندر سیوم
بود یا اندر هفتم و این برج ذوجسدین باشد و یکی از کواکب اندر وی باشد یا ناظر باشد
بطالع یا بمثلثه و آن ناظر صاحب طالع بود مسئله از حیوان دوپای باشد و اگر
طالع برج حیوان باشد یا از چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از بهایم
ستوران مسئله هم از آن جنس باشد و اگر طالع از برج سباع بود و نحس اندر
وی بود یا بوی ناظر بود مسئله از سباع بود و هم و نرسلی سباع و اگر زحل از [illegible]
بطالع نگرد و طالع برج ذوجسدین بود یا خود اندر طالع بود مسئله از [illegible]
و پریان و جادوان بود و اگر بجای زحل عطارد بود مسئله از علما و نجوم و فسون
گران و کاهنان و بازیگران و صناعان بود و اگر طالع از برجهایی بود که
بر صورت آدمیست یا بروج ذوجسدین و شمس بوی ناظر بود مسئله از ملوک بود

واگر بجای آفتاب مریخ بود مسئله از ابیران و دزدان بود واگر مشتری بود از احکار
مشتری باشد و همچنین از جوهر زهره و قمر و عطارد بباید گفت ۲ در دانستن
ضمیر یا جنسی که از چه چیزست اگر طالع از برجهای آتشی بود از گوهر پرسد اگر ساکر
یا مشتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از گوهر آبدار پرسد واگر زحل یا
مریخ یا شمس یا زهره یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر طالع از جوهر آتشی پرسد واگر
ازین کواکب دو سیاره اندر طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام که قوی تر باشند و بدرجه طالع
نزدیکتر وی اولیتر باشد و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از نباتات زمینی پرسد و اگر
راس یا قمر یا زهره یا مشتری اندر طالع بود یا ناظر از نباتات آبی پرسد و اگر طالع
از مثلثهای بادی بود از حیوان پرسد یا از مرغان آبی یا بهر خاصه که مشتری
اندروی باشد یا زهره یا بطالع ناظر بود و چون زحل یا مریخ نگرنده باشد یا اندر
وی باشند از حیوان وحشی یا از حیوانی که در میان سنگها و کوهها بود یا از مرغان
یا از دو پایه پرسد و اگر راس بود از چهارپایان پرسد و اگر زحل بود از هوام زمین
پرسد و اگر مشتری بود از چهارپایان پرسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر
بود از آدمی و اگر شمس بود از اشراف یا از نعایم زمین که بار بسیار نباشند شود
بنگر اندر سلطانیت کواکب بران دلیل که مشتری را پادشاهی بر پیلان است
و مریخ را بر کرگان و عطارد را بر خران و قمر را بر گاوان و شمس را بر اشتران همچنین بر
هر یکی را حکم کن ۳ در دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب آید و اندر طالع بود
پاکی فکرت سایل بود و اگر زهره بود پاک حفظ سایل نباشد و اگر عطارد بود
پاکی الفاظ و زبان سایل بود و اگر ماه باشد دلیل کند که مغز سایل پاک نباشد

واگر زحل

واگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سایل با خیال پیوسته است و اگر مشتری باشد حفظ
وی پاک بود از اندیشهای نابکار و اگر مریخ بود نطق وی بفحش پیوسته بود و اگر آفتاب
دلیل آید اندر وسط السماء دلیل لطف بر سیاست و مریخ دلیل مردی باشد
بر سیاست و مشتری دلیل عدالت و زحل اندیشه را دلیل کند با هلاک و تباه و اگر
زهره بود دلیل دوستی و مهربانی باشد و عطارد دلیل اختیار سخن فهم و شرع و قمر را
با اتصال و انصراف بنگر بدان قدر حکم کن هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل وی
بیشتر اندر فکرت بود و هر کوکبی که اندر وسط السماء بود دلیل سیاست بود و باید
و این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود باشد همانست که گفتیم و اگر منحوس باشد
یا راجع دلیل کند بر آن که بدگمان و بدسیر باشد و ضعیف رای و بدخواه که یاد کردیم
آنست که نگری بوقتی که سایل نزدیک تو بیاید ببینی که بچه حال خواهد آمدن و بهر
سایل که نزد تو بیاید بنگر که صاحب طالع و مولی آن طالع سایل بکدام جایگاه
و بچه صفت است از اجرام میان سایل و میان تو و دان نیز و دیگر باید
برخیزد بر ضمیر احوال خویش بنگرد معلوم کن مسئول طالع و هر وقت که سایل
تو بیاید بدان طالع سایل بنگر با مسئول طالع تو کجا افتد و بچه صفت و بکدام
برج نظر دارد و بطالع زمان سایل بچه صفت اجرامی که میان تو و میان
سایل بود و از انجا توان دانستن زیرا که سایل خداوند طالع که مسئول طالع
سایل مر طالع مرا دشمن بود و منظر تربیع پیوسته گفتیم با ستیزه و عداوت منه
آمدن از مردم شرم داشت و مستور شده و توبه کرد این که یاد کردیم بسیار سود دارد
و دیگر چون دلیل اندر وسط السماء بود و کوکب علوی باشد دلیل اندر کارهای

بزرگ باشد با سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از پیشه و از خدمت و از عمل
بود و اگر برج وسط السماء خانهٔ کوکب علوی باشد همان آید که گفتیم و اگر وسط السماء
خانهٔ کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی اندر وی و اگر علوی بخانهٔ سفلی بود یا
سفلی بخانهٔ علوی بود حکم آمیخته کن این دلیلها که گفتیم پسندیده است در یافتن چیزها
دیگر چون کوکبی را دلیل مسئله یابد در مقیم اول بنگر در رجعت یا دلیل متحیر سایل را
اندر آن برج که ستاره است و اگر مقیم بود استقامت را استقامت گرفتن
کار روی بود یا از کاری باز گردد که ناصواب بود و بصواب رود و اگر کاری آغاز
کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم شود آن کار رفته ماند و اگر بوقت استقامت
کوکب آغاز کرده بود آن کار پایدار باشد تا بوقت رجعت کوکب یا سوختن یا باز
گشتن وی از وی و همچنین حکم کن که خداوند خانهٔ قمر را اگر دلیل کوکبی بود که وی زیر شعاع
باشد دلیل ضعیف آن کار بود که سایل از آن کار بپرسد و اگر علیل سایل از بیماری پرسد
علامت هلاک بیمار بود از بیماری سل و دق و جنون و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از
سعد باز گردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیکبختی باشد و سلامتی در کارها و اگر از
نحس باز گردد و بسعدی پیوندد از بدی رستن بود و به نیکی پیوستن و اگر از
سعد باز گردد و بنحسی پیوندد و آن علامت بد باشد که از نیکویی جدا شود
و بدان مشقت و محنت رسد و اگر از نحسی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت
بدبختی باشد و همچنین حکم کن که کوکب اگر از بد برج باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود
یا از ساقط بساقط دیگر متصل شود هم بر آن صفت که از سعد و نحس یاد کردیم
قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر هبوط بود یا از هبوط

بشرف یا سریع السیر بود یا از بطء السیر گردد یا بطء السیر بود سریع السیر گردد یا از
شمالی بجنوبی و یا از جنوبی بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج
همچنین حکم باید کرد از سعادت و نحوست چنانکه یاد کردیم والله اعلم در
بیرون آوردن ضمیر بنوعی دیگر اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویش یا اندر حد
خویش یا بصاحب خانهٔ خویش نگرد تدبیر سایل اندر کار خویش بود و از زاد و بود
و غم خویش پرسد و اگر بکوکبی دیگر پیوندد اندر کار کسی دیگر دارد و اگر بهفتم نگرد یا
بصاحب او یا اندر خطوط هفتم از جهت کسی دیگر پرسد و اگر اندر طالع کوکب
غریب بود ضمیر هم از جهت کسی دیگر و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد یا صاحب
دوم را نگرد یا بسوی مشتری نگرد تدبیر سایل اندر شغل مال بود یا باندازهٔ اتصال
و اگر این که گفتیم بصاحب سیوم بود یا بسوی مریخ تدبیر سایل از شغل برادران
بود یا سفر و اگر اندر چهارم بود و بصاحب چهارم نگرد شغل مر اندر آبا و اجداد بود
خاصه که زحل را چون اندر وی شهادت مر آفتاب را بود از قبل پدر پرسد و اگر
ماه را بود از قبل مادر پرسد یا از قبل چیزی که گم کرده باشد یا مرده باشد و اگر
زحل را باشد از کارهای مهم قدیم پرسد از روی آبادانی و اگر مشتری بود از قبل دین یا
از قبل گنج در بهاری بود و هر دلیلی که اندر وی منحوس بود یا بهبوط باشد مرگ
و حبس مر او را بد بود و اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجاءة
باشد و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندر وی یا عطارد
و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل فرزندان بود یا مال پدید
را طلب کنند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا بصاحب سیوم

نگرد یا مریخ را اندروی شهادت بود ضمیر سایل از شغل بیمار بود یا از قبل حیوان
یا خبیث چیز را طلب کند و یا از محبوسی پرسد و اگر دلیل اندر هفتم بود و یا بصاحب
هفتم نگرد شغل سایل اندر کار انباز بود یا معاملت یا خصومت و دعوی و اگر
زهره را اندروی شهادت بود از قبل زنان پرسد و همچنین اگر شهادت عطارد
و مشتری را باشد از قبل زن و انباز پرسد و اگر اندر هشتم یا بصاحب هشتم نگرد
یا بکوکبی که اندر هشتم بود ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از درگذشت یا از کابین و جهاز
زنان و یا از کار کتابت یا دعوی و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر
نهم بود یا بکوکبی نگرد که در نهم بود یا بصاحب نهم و یا بمریخ نگرد و بنظر دوستی
یا بکوکب نگرد که تحویل خواهد کردن و یا بکوکبی نگرد که زایل خواهد شدن ضمیر سایل اندر کار سفر
بود یا اندر کار دین یا چیز ضایع گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر
وی ضمیر اندر دین و طاعات و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و همچنین هر کوکبی را با اندازه
حکم او و اگر دلیل اندر دهم بود یا متصل بود بکوکبی که اندر دهم بود و یا بصاحب دهم
یا با آفتاب پیوندد و شغل وی اندر کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی بود اندر کار و چیز
بود و اگر شهادت زهره را بود شغل وی اندر باب زنان بود و یا چیزی که از زنان منسوب
و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که اندروی باشد ضمیر او
کار دوستان بود و یا از امیدی که دارد و یا از قبل فرزند پرسد یا مال سلطان را طلب کند
یا از چیزی پرسد که آن چیز سلطان را بکار آید یا بکسی پیوستن خواهد و اگر دلیل اندر دوازدهم
بود یا متصل بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم یا زحل و عطارد را اندر
وی شهادت بود ضمیر سایل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار مکر و حیله یا از غم فرزندان

پرسد

پرسد یا از مرکب یا از دزد و گم شده یا از بهر جور کسی پرسید در معرفت آنکه
ضمیر سایل در کدام خانه است اگر دلیل اندر طالع باشد بنگر که عطارد را بدو نظر
هست یا نه و اگر نظر باشد باید گفتن که ضمیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری
باشد ضمیر اندر غم مال است و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بوی ناظر دلیل ضمیر
اندر دوم بود زیرا که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ را شهادت بود ضمیر از قبل
زنان باشد و اگر دلیل اندر برج سیم بود بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارند یا اگر
نظر باشد اندر سیم ضمیر نیز و اگر دلیل اندر چهارم باشد اگر آفتاب و ماه و زحل
و مشتری را شهادت بود اندروی بدان که ضمیر اندر چهارم بود و اگر دلیل اندر پنجم
بود و مشتری و زهره و عطارد را اندروی شهادت بود بدان که ضمیر هم اندر پنجم بود
و اگر دلیل اندر ششم است هر کوکبی که اندروی شهادت بود از این جنس کواکب بدان
که ضمیر هم اندر ششم است خاصه مریخ نا که وی هیچ گونه خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم
باشد و زهره و قمر و عطارد را اندروی شهادت بود هم اندر هفتم بود خاصه اندر کار
زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت بود و چون شهادت
مشتری را بود ضمیر از وکالت و وصایت بود و اگر مشتری راجع باشد اندر کار وکیل و
وصایت خلل بود و اگر دلیل اندر هشتم بود و زحل و مریخ اندروی و صاحب ساعت
را اندروی شهادت بود بدان که ضمیر اندر هشتم است و اگر دلیل اندر نهم بود آفتاب
و ماه و مریخ را اندروی شهادت بود و ستاره تحویل کند و او نا در ایلو و تثلیث او اندر
بود بدان که ضمیر نهم اندروی است و اگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هر کدام
که باشد یکی شهادت بود ضمیر هم اندروی بود و اگر شهادت کوکب علوی را بود

باصاحب شرف یا کوکب شرف خبر اندر باب سلطان بود اگر اندر یازدهم بود
شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود بدان که خبر نیم اندر ورات خاصه
چون که مشتری باشد و اگر اندر دوازدهم باشد شهادت زحل و مریخ و عطارد
و قمر را بود بدانکه خبر اندر وراثت خاصه که زحل و عطارد شاهد باشند از یافت
بودن دلالت خبر والله اعلم در دانستن چگونگی سایل و حرفت او
و شرب او طالع بنه و بنگر که دلیل سایل چون است اگر دلیل کوکبی باشد ساقط
از وتد یا اندر برج غریب سایل مردی مجهول بود بدحسب و اگر از وتد ساقط نبود
ولیکن اندر خطوط خویش بود نام ور باشد و نام چهارپایان بود چنان که رایض و
بیطار و دستان و آنچه بدین ماند و اگر منحوس بود اندر و زشت کار و زشت
رو باشد اگر دلیل خشین بود و خالی السیر سایل مردی وحشی طبع بود و اگر شعد
باشند سایل بزشکی باشد یا برده فروش و اگر عطارد و ماه باشند سایل نخاس
بود یا برده فروش یا طبیب و اگر اندر وتد بود مردی معروف باشد از قوت
کوکب اندر خانه آفتاب و مشتری باشد معروف و از قبیل سلطانان بود و اگر
ناظر اندرین میان عطارد باشد معروف و اندر بازرگانی و علم و حکمت بود
و اگر ناظر زحل بود از شمار ایشان کشیدگان بود چون راونده و کشاورز و اگر
دلیل زحل بود اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برج خاکی
یا آن مرد یا از بان بود و اگر عطارد ناظر باشد قسام باشد که زمینها قسمت
کند و خداوند فکرت بود و دوستدار نعمه غلامان و جهانیان بودن و اگر دلیل
مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند ادب و دبیر بود

حفظ

حفظ و زبان آور و فصیح و اگر مریخ باشد دلیل و عطارد با وی یار باشد این مرد
خداوند احتیال بود و مردی کیماگر و زراق و بدین قیاس کن و حکم باید کرد سایر حالات
و کواکب را اگر دلیل مسعد مقابله کوکبی بود این مرد سخن چین بود و خداوند شر و اگر
در هبوط باشد یا راجع این مرد تهمت نهاده باشد و نکوهیده و اگر دلیل مریخ بود
اندر خانه زهره در خانه مریخ بود این سایل نام و فتان و سخن چین بود و
اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السماء یا مریخ اندر وسط السماء
بود و زهره بوی ناظر و ایشان هر دو مشرقی باشند لیکن این سایل معروف
بود و در سخن چینی و حریص بود اندران کار اگر زهره و مریخ هر دو بیکدیگر ناظر
باشند از چهارم و هفتم این سایل سخن چین بود مردی بی سر و اگر مشرقی بوند
آشکارا بود بدان کار و اگر مغربی بوند پنهان بوند اندر سخن چینی اگر صاحب غیب
و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب مثلثه قمر اندر تحت الارض باشند
این سایل ستیزه کننده بود و آزماینده اگر فوق الارض بود نیکو بود و اگر چنان
بود که بعضی ازین دلایل تحت الارض بوند و بعضی فوق الارض این ستیزه اشتها
خویش پیدا کند اگر دلیل ناظر کوکبی باشد تثلیث یا تسدیس این مرد خردمند بود و آمیزنده
با مردمان و دوستدار نعمه سو باشد و اگر مقارن باشد خداوند اسرار بود و کار وی
پنهان و باطن و اگر دلیل اندر برج منقلب است این مرد ناشکیبا باشد و خلاف کننده
بود و همه کارهای او متلون بود و سبکسار و اگر اندر برج ثابت بود صبور بود اندر
نیک و بد و استوار و اگر در برج ذوجسدین بود این مرد در رو بود اندر همه کار
و خداوند صناعت و حیله گر بود و اگر دلیل کوکبی باشد اندر برج نحس و نحس بوی ناظر این

مرد جامه او شفق بود و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد
سعدی بوی پیوسته ظاهر و باطن و لباس و خوی سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب
نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از باطن بود چنانکه مرائی بود یا منافق
یا فرائی بود و اگر دلیل کوکب نحس بود اندر برج نحس ظاهر و باطن این مرد تباه بود
و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین دلیل کند سهم الغیب بر آنچه گفتیم اگر سهم الغیب اندر روی
باشد مرد بی پاینده بود اندر دین و اگر سهم الغیب منحوس بود و منظر یا مدبر باشد یا برج [illegible]
این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن وی چون [illegible]
بد بود و تباه و اگر خداوند سهم اندر برج ذو جسدین بود از دین بدین اندر آینده بود
و بر یکی دین و مذهب پای نیارد و اگر سهم الغیب اندر طالع بود بسعدی پیوسته یا خداوند
طالع باوی باشد با کواکب سعد فکرش قوی باشد اندر هرچه اندیشد و اگر نحسی پیوسته باشد
فکرت وی همه هوس باشد و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم بدرجه نهم
ناظر باشد و خداوند طالع بخشش باشند بس ناظر باشد دلیل کند که سایل زاهد گردد
و اندر دنیا نام وی بماند خاصه که مشتری را اندر وی شهادت بود و همچنین بود اگر خداوند
نهم در طالع بود و سعد بود اندر طالع بر مذهب سنت و جماعت باشد و خانه وی
جایگاه مردان و نیک باشد و اگر نحس بود خانه وی جایگاه دزدان باشد و همچنین
اگر خداوند طالع اندر نهم بود برین قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوست
روی بود و دردمند و با همت و اگر در پنجم بود مزاج کننده بود و گشاده طبع و اگر در سیم
بود خردمند بود و آبنده و اگر در دوم بود تباه کننده مال بود و اگر در چهارم بود
تیز طبع بود و آبادانی کردن دوست دارد و اگر نحسی مقابله باشد از جائی فرو افتد

یا از سلطان آسیب رسد بدعوی معزبد و اگر سیوم باشد و خر طبع و بیمار
ناک باشد و دلی او با حیوان پیوسته و اگر اندر هفتم بود و بیم زنان روینده بود
یا انباز و زن کشنده بود و اگر نحس مقابله بود اگر آن نحس خداوند سیم یا خداوند
هشتم بود بیماری و مرگ رسد او را از آسیب انباز اختن با خصومت رسد نیز و اگر
در هشتم بود ضعیف دل و فرده روی بود و جراحت جوی و پیوسته مال بکار
مردگان دارد و اگر اندر دهم بود خداوند همت بود و سردار یا سلطان
بود و اگر در دوازدهم بود دشمن روی باشد و بد مهر و بد اندیش بود و بهمه شغلها
خاصه اندر ستمکاری و اگر نحسی پیوسته بود با سهم السعادة نحس کشنده بود و نیز
را یا کسی دیگر را بکشد و اگر نحسی دیگر اندر وسط السماء باشد اندر برج ذو جسدین این
سایل کسی را بر سردار کند یا خود بر سردار شود این نشانها که نمودم قوی تر آنگاه بود
کر این دلیل چون خداوند طالع را بود خاصه در مولود یاد دارد و الله اعلم
در معرفت خود طبع و سرشت سایل اگر دلیل کوکبی باشد اندر طالع مسعود
اندر حظوظ خود دلیل کند که این سایل آهسته و رحیم و حلیم باشد و بهتر آنگاه باشد
که اندر برج ثابت بود و اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی باندازه قوت
نحس و اگر سعد ناظر باشد سعادت و نیکو خوئی و حلیمی زیاده باشد و اگر دلیل نحس
باشد خداوند خشم و بد کردار و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین باشد و اگر سعدی بوی
ناظر بود بکاهد از نحوست وی و اگر نحسی ناظر بود زیادت کند ببدخوئی و بد طبعی و ناباکی
باشد و اگر این دلیل اندر برج منقلب بود این سایل اندر گفتار و رفتار جنب
و جنبان باشد و لرزنده بر خود و بر یک حال نه ایستد و مستعجل بود در کارها

ونیز آنگاه بود که راجع باشد هر مرادی که دارد بخلاف مراد وی برآید و اگر برج
ثابت بود این مرد جد کار بود و آهسته و درست و راست کار و دیر خشم گیرد
و اگر برج ذوجسدین باشد اندر میانه بود از آهستگی و تعجیل و خداوند اندیشه
بسیار بود و اگر عطارد بدان دلیل ناظر بود خداوند مسئله سبکبار بود و دو
دار سخن بود و تیزفهم و اگر اندر میان مریخ با بهنم مردی بیکار بود و دروغ گوی
سخنان بد گویند و اگر زحل ناظر بود پیر بود و دوست دارنده آب و زمین
باشد و سودا آمیغ بود و دور اندیش و سفله و اگر مشتری ناظر بود و پاک دل بود و
خوب روی و نیکو محضر بود و دوست دارنده مال و بخیل اگر مشتری اندر هبوط بود
یا منحوس مرائی بود و اگر زهره ناظر بود خداوند طرب بود و مایل بکار زنان
و امردان و اگر قمر ناظر بود سبکساری و سبک اندام بود و بیقرار اندر کردارها
و سخن گفتن و مزاح کار باشد و آمیزنده با رسولان و اگر ماه تنها باشد اندر
درجه طالع مردی بیعقل و مصروع باشد و اگر زحل با وی یار باشد زشت روی
ابله و نادان بود و اگر قمر اندر سیوم بود و منحوس گشته بمریخ و زحل معیوب
چشم بود خاصه اندر برج سرطان و اسد و دلیل را هر کجا یابی باندازه سعادت
و نحوست کواکب حکم کن و با دلیل یاد کن تا پوشیده نشود اگر دلیل ماه باشد اندر
طالع بود یا ماه باشد اندر طالع بود یا دلیل پیوسته با دلیل شد طالع بود و ماه و بود [illegible]
این مرد نیک بود و جاسوس اگر برج منقلب بود و اگر برج ذوجسدین بود و عطارد
بوی نظر دارد این کس صاحب نامه و چیزها و پیغامها بود و سخن چین باشد و اگر
دلیل ستاره مذکر بود اندر برج مؤنث ظاهرش ظاهر مردان بود و باطنش باطن

زنان

زنان و اگر این دلیل اندر برج ذوجسدین باشد بود و فعل دلیل کند اگر این دلیل
اندر برج زنانه بود در برج ذوجسدین زن باز زن گراینده بود و اگر مرد باشد این مردم
غلام بارگی کند هم فعل مخنثان و نیز آنگاه بود که اندر برج وبال یا اندر هبوط بود و اگر مشتری
بوی ناظر بود این اندران کار نکوهیده بود در میان مردمان و اگر آن دلیل اندر خانه زهره
بود که اندر مرد گفتم بهتر بود این مرد ناشکیبا بود در باب خویش و اگر زن بود اندر خط
عطارد و مریخ بود نیز بتر بود و اگر در برج منقلب بود این مرد کار خویش پیدا کننده بود
و بی شرم و اگر در برج ثابت بود اندران باب صبور بود و پشیمان و اگر زحل ناظر بود زشت
و نازیبا بود و خشن کار و اگر مریخ ناظر باشد در کار فحش قوی باشد و از همه روی
حرام را دوست دارد و اگر مشتری ناظر بود این مرد از ان کار باز ایستد و یا کار بر
کند و یا سیم و هد بدان کار و کرد غلامان کرده و اگر عطارد ناظر بود لطیف
طبع و زیبا بود اندران کار و کرد بی ریشان و نیکو رویان کرده و اگر زهره
و عطارد و مریخ باشد و مقبول هر یک بکار را بوسته دل بعشق مشغول بود و آن
ستاره که اندرین باب دلیل کند هر کجا باشد بنگر چهارم برج از ان ستاره اگر خانه
زحل باشد یا این دلیل خود اندر خانه زحل بود جایگاه خلوت وی ویرانه و ویرانها بود
و اگر خانه مریخ باشد جایگاه خلوت وی گلخن و آتشکدها بود و اگر با زهره و مشتری باشد جایگاه
خلوت وی بر بساطها و جایگاه خرم بود و اگر شمس بود جایگاه خلوت وی ایوانها و کاخها
و جایگاه بزرگان بود و اگر عطارد بود جایگاه خلوت وی نزدیک کتابخانها و
دبیرستان بود و اگر قمر بود نزدیک حوضها و جویها و آبهای روان بود و نیز اگر به
متصل نبود آن اتصال حکم کن جایگاه خلوت وی را   در معرفت آنکه

در دست خود چیزی است یا نه بعضی بیرون آورد یعنی اگر کسی سوال کند که اندر دست
من چیست بود که چیزی نباشد و لیکن وی را گمان چیز که پرسد ضمیر کرده بود در هر چه بود چیزی
حکم آن چیز باشد و اگر خود در دست چیزی داشته باشد و سوال کند اگر خواهی بدانی که
اندر دست سایل چیزی هست یا نه بنگر بضمیر اگر بصاحب طالع یا بصاحب ساعت یا بصاحب
برج خود متصل بود و مقبول باشد اندر دست چیزی دارد و اگر اتصال نبود بیکی ازینها
که یاد کردیم اندر دست وی هیچ چیز نبود و تحت سد خصوصا که نحوس دیدار و تاد باشند
و ممکن بود که چیزی باشد از حال جوهر گردیده چنانکه بجوهر اصل خود نماند البته اما
در معرفت چیز طالع بنه و اوتاد راست کن و دلیل پیدا کن و جوهر چیز از جوهر طالع
و از خداوند شش کوری و لون چیز از لون صاحب ساعت کیر و طعمش از صاحب
طالع نکر و عدد آن چیز از قمر یا عطارد و کهنگی و نوی و راز جایگاه صاحب طالع از
ارباع شمس و ارباع فلک در معرفت جوهر چیز و اگر طالع برج آتشی بود آن چیز
بود که اندر آتش آمده بود و یا از حیوان بود و اگر برج خاکی بود یا از نبات یا از خاک
و اگر بادی بود جانور بود یا چیزی باشد که از هوا از بهر درختان بود و اگر برج آبی باشد
آن چیز بر باشد آبی یا نمناک باشد آن در معرفت لون چیز اگر صاحب ساعت آفتاب
بود زرد فام بود و آتش رنگ و اگر زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود آسمان گون
بود و اگر قمر بود رنگ چیز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون بود
و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از الوان برجها و از ارباع فلک تا خداوند
ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج چیست و بکدام ربع
است از فلک لون صاحب ساعت با لون ارباع فلک قیاس کن و بنگر بکدام خانه است

وباد

و باد بر نیز بر آب نیز و باکه متصلست از لون آن کوکب که متصلست نیز باد بر جای نیز باد رست
ساخته آید برین مثال   در معرفت لباس کواکب قمر سپیدست که بزردی زند
زهره زردست سپیدی و سرخی با وی آمیخته عطارد اندر وی سیاهی و سپیدیست
دو سر زحل سیاه است همه مشتری سرخ بلیمت مشتری اندر وی خضری سفیدیست
گاه گاهی سیاهی آفتاب سرخ است گاه گاه اندر وی سرخی پست و سیاهی اما این
الوان که یاد کردیم این لباس کواکب است که چون بمزاج کواکب دیگر باشد یا نگاه
یا با ربعاع یا برج مختلف رنگ خویش ازین الوان ظاهرتر شود بنیک تفحص کن
در معرفت لباس بروج حمل سرخست و ثور سفیدست سخت و گران جوزا سرخست و
اندر وی زار بکست سرطان سفیدست سخت اسد سفیدست با سرخی سنبله سفیدست
و سبز میزان سفیدست با زردی عقرب سبز و زردست قوس سفید تابان است
جدی سیاه و تاریک است و لو سخت سیاه است حوت سفیدست دانستن الوان
بروج الخ بر تو یاد کردیم آن لباس بروجست و این لون بروج است بتحقیق
حمل سرخ است و سبک ثور سپیدست و گران جوزا سبز است و سبک   کران لو
سرطان سفیدست و سبک اسد شور است و گران سنبله زردیست که بسبزی
زند و گران میزان سبزست و سبک عقرب سپیدست و سبک عقرب قوس
سپیدست و گران جدی سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت سپیدست
و سبک وجه دیگر حمل سرخ و سپیدست و نیز ثور سفیدست و تند جوزا سبزست و
بتر سرطان سرخ رنگ و درست و شور اسد سرخ رنگ آتشست و نیز سنبله سرخ رنگ
بنفشه است و تند میزان سرخست که بسفیدی زند عقرب سیاه است و شور قوس زرد نیست

و تلخ چیزی سیاهیست که بسفیدی زند و تند و لون سرخ است که بسیاهی زند و ترش زردیست
سفیدیست که بسرخی زند و شور اینست بحقیقت الوان بروج اما الوان رباع فلک
از طالع تا چهارم سرخست و از چهارم تا هفتم سیاه و از هفتم تا دهم سبز و از دهم تا طالع
سفید اما الوان بیوت طالع اغبرست دوم و دوازدهم سبزست سیم و یازدهم
زردست چهارم و دهم سرخست پنجم و نهم سفیدست ششم و هشتم سیاهست هفتم
تاریکست بر لون آن ساعت که آفتاب فرو رود ۲ در معرفت عدد چیزی که از
درجه قمر تا درجه عطارد درجات جمع کن بنگر اگر در میان ایشان از برجها
خفی بود آنچه بسر از یکی بیش با چیزی بود پیوسته و اگر میان ایشان از برجها فی
بود پس چیزی بود تنها و یکی عدد بسیار بود از درجات قیاس کیر و اگر قمر و
عطارد هر دو اندر یک برج باشند و برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر
ذوجسدین بود در و بعد با چهار چیز باشد در کیب یکدیگر ساخته و تافته و اگر برج
ثابت بود یک چیز بود تنها و بنگر دلیل چیز را اگر اندران برج که هست اندر درجه
اول بود از یکی بود تا ده و اگر اندر درجه دوم بود از ده بود تا صد و اگر اندر درجه
سیوم بود از صد بود تا هزار وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند کوکب است اگر یک کوکب
بود یک چیز باشد و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه وجه دیگر بنگر که عدد چیز چند جنس
کرد اگر زیادت از یکی و دو و سه بیش بنگر که دلیل چیزی اندر کدام برجست و کدام کوکب
است و سال عمر آن دلیل چندست بعدد و سر باشد و اگر اندر هبوط بود و
اندر مثلثه خویش بود اندر ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود اندر صد ضرب کن و
اگر اندر خانه خویش بود اندر هزار ضرب کن و چون کوکب راجع باشد از آنچه بود آید

نم

نیمه و سر کم کن و اگر محترق بیش باندازه درجات آن اختر کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه
است احتراق نیمه آنچه از عدد بیرون آید کم شود و اگر چهار درجه بود ثلث آن
عدد باقی کم شود و اگر دو درجه بود ربع آن عدد باقی کم شود تا اگر یک درجه
احتراق بیش سه کم شود و هیچ نماند باز بنگر که بدلیل که نظر دارد اگر کوکب سعد ناظر بود
زیادت کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کردم از عدد که اگر کوکب نحس بود
نقصان کند و اگر دلیل را سهم چهار یک آن عدد که از دلیل بیرون آمده است
بفزاید و دست ربع آن عدد بکاهد و اگر دلیل را شمس بیش هیچ زیادت نکند و کوکب
سعد زیاده کننده را همچنان نکاه دارد رجعت و احتراق که دلیل را نکاه دارد
و نحس کم کننده را نیز همچنان و اگر دلیل آفتاب بود و سعد با او مقارن بود برج
نکاه دار آن کوکب که افزاینده و کاهنده بود عدد را بنگر اگر در برج ذوجسدین بود
تضعیف کن عدد را و شمس بنظر بود تثلیث بفزاید و با اجتماع و مقابله و تربیع کاهد
این باب چون باب صلاح و کدخدا است که اندر باب امد البته و اندر ناقص
النواقص اندرست که سعدان به تثلیث و تسدیس و قران بیفزایند و نحسان بتربیع
و مقابله و قران کم کنند و البس مصری کوید بنگر از درجه وتد چهارم از طالع تا درجه آنکه
آنچه میان از عدد درجات آنست عدد چیزی و روزنوبیس کوید بنگر اگر دلیل اندر برج مجسد
باشد یا برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر برج منقلب بود همچنین اگر برج ثابت کم
بعدد تا یک چیز بعین صاحب طالع اگر شرقی بود از آفتاب و از طالع و شمال و برج
این چیز نو بود و اگر مغربی بود کهن بود و اگر جنوبی بود یا شمالی میانه بود که بنو نزدیک
بود اما جنوبی میانه باشد که بکهنی نزدیک بود و اگر مختلف بود حکم بر غالب کن اگر [illegible]

که هر چه سوال در ساعتی یا بروزی بود مشرقی و مغربی بود طالع و رابع طالع درست
برآید هر چیزی که روا بود و روزکار دراز برین که شرقی دلیل با غربی و در اندر ربع
آفتاب بفلک تحت و برد بر تر باشد یا اندر رابع طالع هر کدام که دیرتر حکم
برو کن اما دانستن جایگاه چیزی اگر دلیل اندر تحت الارض بود این چیز اندر زمین
مدفون بود یا اندر دست و یا اندر جایی پوشیده باشد و اگر بفوق الارض باشد
ظاهر بود و آشکارا یا اندر دیوار یا اندر آسمان خانه باشد یا بر رف یا در سوراخ دیوار
یا فرازی یا طاقی و اگر اندر برج ذو جسدین باشد همچنین باشد که در فوق الارض گفتیم و
اگر در برج منقلب بود اندر جایی بود گردان در میان جامه یا درمیان چیزی باشد
یا با وی بعضی یا خود بود و اگر در برج ثابت بود در جایی محکم بود و سخت و استوار که
بجنبد و اگر دلیل اندر طالع بود یا وسط السماء آن چیز بود برآینه و لطیف و نیک
بود همچون روحانی و از وسط السماء تا هفتم آن فروزنده بود و نمناک و کثیف
است و جرم است و در چهارم با طالع زاینده است و روشنایی از تاریکی و گیاه جست
و این دلیلها که نمودم و مثل زدم بر تو پوشیده نشود اندر شناختن دلیل و قیاس
گرفتن چیزی و در کیفیت چیزی اگر دلیل اندر وتد بود این چیز بود بایسته و کار آمدنی و تمام
که مشتری بود قیمتی بود و اگر اندر مایل و غایل از وتد بود و اگر ساقط بود یا ...
چیزی بود نابکار و شکسته و عیبناک یا بعضی معیوب و اگر دلیل اندر خانه خویش بود
چیزی بود معروف و بایستنی و همچنین اندر خویش یا بنده نصیب حظها و اگر اندر
هبوط بود چیزی بود تباه گشته یا سقط یا شکسته بود و اگر با راس بود چیزی بود باکنده لو
نیکو و ستوده و لیسر برنهادن و اگر زحل بود دلیل چیزی باشد از آهن و سنگ و کلیچ

بجز

جز بس مانند باندازه که هر طالع و اگر دلیل زحل ناظر بود همچون آن اجناس بود که گفتیم
سیم لو و اگر مشتری بود چیزی بود که بر و از بنوم پیوسته باشد یا از اجناس او و اگر مریخ
ناظر بود چیزی باشد از آلات که برنده و خلنده باشد و اگر آفتاب ناظر بود از کجا
جامها بود یا از اجناس قماش رنگ پیرایه و اگر عطارد بود از اجناس کتب و نامه
دیوان و خط بود یا از نقشها و اگر قمر ناظر بود از نظر و طبقه برج حکم کن و قیاس
گیر و وجه دیگر اگر دلیل اندر ربع شرقی بود چیزی باشد جنبنده یا جانور بود و اگر
در ربع جنوبی باشد چیزی باشد با جان و جسم که حرکت می‌رود نبود یا چیزی باشد نابگاه
یا خود چیزی نبود و اگر اندر ربع مغربی بود چیزی باشد که او را حرکت نبود و ساکن باشد
اگر در ربع شمالی بود چیزی باشد جنبنده دایم یا جانور بود یا دو چیز بهم هر دو ضد یکدیگر
بضد دیگر اگر ضد او نه طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس چیزی بود عیبناک و اگر
رنگ لو محترق بود سوخته بود و اگر مسعود بود یا بوجه شرف چیزی نیکو و خوب بود و ظریف
و اگر اندر وتد بود یا مایل الوتد چیزی بود بایسته و اندر بایست و اگر ساقط بود چیزی
باشد نابکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود یا بسعدی پیوسته این چیز
از حیوان بود نامحترم خوردن را شاید و اگر از جنس خوردنی باشد یا از جنس دیگر
پس سخت اندر بایست و بکار آمدنی چیزی بود و بنگر که صاحب طالع در کدام برج است
آبی یا بادی یا خاکی یا آتشی معدن جوهر چیزی و بودن و روزندگانی وی
از آن چیز بود مثلا صاحب طالع اندر برج خاکی بود و زهره بود پیوسته آن
برج آبی شد یا بل دیگر که گفتیم حیوان است بجان یا چیزی که از حیوان بر وی
آمده باشد که زندگانی وی از خاک و آب بود و همچنین اندر باره استخوانی گفته

بود و اگر خداوند ساعت سفید بود و اندر برج سرخ و بخانه یا ربع سبز بود گوار
که این چیزیست باصل سپید ولکن وی را رنگ کرده باشند بهر رنگ که دلیل
کند برج و خانه و ربع فلک و اگر دلیل اندر طالع باشد یا وسط السما این چیز
سبک بود و بخط لطیف و حاذق و اگر از وسط السما یا هفتم چیزی باشد با اصل
نبوع بود و نه جسم و از هفتم یا چهارم چیزی بود با جسم و روح از چهارم تا طالع جسم
بود بی روح اما مزه چنانکه اگر خداوند طالع زهره بود چیزی بود با مزه خوش و چرب و اگر
صاحب طالع عطارد بود چیزی بود با مزه بازو و ترش و چرب و مزه ماند بدان ترشی کز
نرم و اگر زحل بود چیزی بود تند چون مزه هلیله یا ورشت و خشن و اگر مشتری
بود و نرم سازند بیاورد و اگر مریخ باشد تلخ بود و بدان ماند سخت و مزاج گرم
ناظر نیز یار کن تا درست آید اما گرانی و سبکی چنانکه اگر دلیل اندر طالع بود این چیز گران
بود و اگر در دوم بود نیز گران بود و اگر در سیوم بود سبک بود و اگر در چهارم بود
گران بود و اگر در پنجم بود میانه بود و اگر اندر ششم بود سبک بود و نه ده گران
وارد یا گران بود و پاره سبک دارد و اگر اندر هفتم بود مقداری گران سنگ
بود و اگر اندر هشتم بود سبک بود و اندر نهم سبک تر بود و اندر دهم سخت سبک بود و
اندر یازدهم سبک بود و اندر دوازدهم میانه بود نه سبک و نه گران اما شکل
چنانکه اگر دلیل زحل بود گرد بود و اندر وی پاره کژی بود و اگر دلیل مشتری بود گرد بود و معتدل
و غلطان و اگر مریخ بود دراز بود و اندر وی سوراخ و اگر شمس بود گرد بود و اگر زهره
بود چیزی باشد چهار گوشه و اول کج بود و اگر عطارد بود چیزی بود اولش باریک و
میانش سطبر و آخرش باریک و اگر قمر بود بنگر که بوقت سوال قمر بچه صفت و بچه برج است

هم بدان

هم بدان گونه حکم باشد و نیز قطع قمر با تصال کواکب دلیل که دو آمیزش بود تا درست آید
اما درازی و کوتاهی چنانکه اگر دلیل اندر طالع بود یا از وسط السما یا هفتم خاصه که زحل
السفلی بود آن چیز تمام بود و چندانکه اندازه خویش بعضی بدان اندازه که اجناس چیزها تمام بود
انکه چنین چون پوست باکند و اگر دلیل ساقط باشد از اوتاد یا اندر جایگاهی بود
که بطالع نظر ندارد یا نیز نظر نبود چون نحس بود این چیز کند بود خاصه اگر نحس
بود نظر دارند یا بارأس یا با ذنب بود یا باکید اگر اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشد میانه
و نیز بود نظر دارند با طالع نظر دارد این چیز خوش بود باشد تمام دانستن انکه چیز از چه
جایگاه است اگر دلیل اندر وجه اول بود چیزی باشد که از اول آن جوهر باشد و اگر اندر
وجه دوم بود از میانه آن جوهر بود و اگر اندر وجه سیم بود از آخر آن جوهر بود مثلا
طالع برج با درآمد چنانکه از جانور بود یا از درخت چون صاحب طالع را اندر وجه
اول یافتم که از سر درخت یا از سر جانور است بعضی تا بر سه وجه چون خواهی که اجزاء او
بدانی هم بدین قیاس بنگر درجه بدرجه تا آخر برج آمد و معروف صفت چیز چون
معلوم شد که از حیوانست اگر دلیل اندر جوزا و سنبله یا قوس و حوت بود یا اندر
وجه دوم اندر صورت دلیل کند که پرنده است و اگر دلیل اندر حمل و ثور و اسد باشد
با نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهارپای بود سم گرفته و اگر اندر اسد بود
چهارپای با چنگال بود و اگر در نیمه آخرین قوس بود چهارپای با سم بود و اگر اندر
اسد و عقرب و قوس و حوت بود حیوان سباع بود و درنده و اگر دلیل اندر
سرطان و عقرب و صورت بود حیوان هوام بود چون مار و کژدم و امثال آن و اگر چهار
آبی بود و اگر دلیل اندر حوت بود مرغان آبی باشند یا ماهیان و اگر دلیل در سرطان

باشد گرمان و ماران باشد یا هر چه حیوان آبی بود و اگر دلیل اندر عقرب بود سباع
بکار باشد درنده و گزنده و چون دلیل در جوزا یا اسد یا میزان یا دلو بود دلیل جانوران
دراز بود و چون در سرطان و عقرب بخش باشد اندر نیمه آخرین از حوت دلیل کند بر جانوران
میانه بالا و چون دلیل اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین اگر اندر
ثور بود نبات مانند درخت بود که تخم و شکوفه کند و بالا کشد و اگر در سنبله بود تخمها بود
و جدی نبات و گیاهها بود اما بدان که حمل و ثور و اسد دلیل بهایم و چهارپایان است
جوزا و سنبله و میزان و نیمه اول قوس و دلو دلیل صورت مردم است سرطان و
عقرب و جدی دلیل هوام زمین است و آب و جوزا و سنبله و نیمه آخر جدی و حوت
دلیل مرغان پرنده اند اسد و عقرب و نیمه آخر قوس و حوت دلیل سباع اند بقدر
کفایت یاد کردم چون تامل کنی بسیار فایده دهد و کفایت بخش اندر هر مسئله والله اعلم



۲ در معرفت آنچه بدین دوازده خانه منسوبست اول دلایل طالعست
طالع دلیلست بر مسئله سایل از تن و جان خویش و از عوارض ایشان و هر چه طلب
خواهند کرد یا اندر هر کاری که آغاز کنند یا کاری که اندر روی باشد و بر مولود دلالت
رحم مادر و شیر و عمر و شرف و زمینی که اندران زاده بود و کارهای نو پدید آمده و
از حال زندگانی و خبر و هر چه بمردم رسد بیت المال دلیل کند بر احوال مال و کسب معاش خانه دوم
و بازرگانان و مردم روان و گواهان و خصومت نان و ستدن و دادن و وصیت
و کار بستن کارهای نو و امانت نهادن و بر گرفتن امانت و انبارها و خزینها و کلید
و لشکر آمدن بهر کاری و نامه سلطان که بشهر خواهد آمدن و بیرون رفتن چیز
غایب و آبستنها و شادی و گنجها و مادر خواستن که که باشد و اگر کسی را این خانه

خانه سیوم
بود و مولود را اندر بدار جسم عیب بود بیت الاخوة دلیل کند بر سفر و زوال جزئی
و فرج یافتن و بر حال برادر و خواهر و دوستان و خویشان و حزان و خوابها و خبر
و دین و رازها و اقرار و سیر خوردگان و بزرگان ارکان و فهم و فکر و علم و
عبادتخانها و کلیساها و جهودان و مغان و ترسایان و آنچه بدین ماند
خانه چهارم
بیت العاقبة دلیل کند بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و سرا و عقار و کشت
زار و کارهای پوشیده و پنهان و بر خانه که مولود اندر آن زاده باشد و بند و زندان
و بازداشت و خویشان پدر و اجداد و بناها و عنصر و اصل و آنچه از پس مرگ
باشد و جایهای کهنه و چیز قدیم و سوی مادر و آنچه برسد بجهان از نیک و بد جایگاه
پنهان کردن دزدیها و جایگاه تعلیم کردن کودکان و گنجها و دفینها و زنها و جایها
خانه پنجم
و زینها بیت الولد دلیل کند بر حال فرزندان و رسولان و هدیها و نیکوییها و امید
و طلب نان و دوستیها و دوستان و رفیقان و رنج بردگان و شهر و حال پدر مال
شهر و بر غلها و ضیاع و بر حال آبستن شدن زنان و خبر و نثر نها و پنجاه ها و شادی
و جایگاه حق و راستی و املاک زنان و پوشیدن جامها و نبات زمین و خراج و بازگا
و برکات کردن بر مالهای گذشته و مال پدران و رعنایها و آنچه گویند مولود را
خانه ششم
از پس مرگ و از حمد و ثنا و نکوهش و دشنام و طلاق زنان و آنچه بدین ماند بیت
المرض دلیلست بر بیماری و اسباب وی و بندگان و پرستاران و ستم و نقل کردن
از جایی بجایی و معالجت و دلیل کند بر باطن اندامها و بر چارپا ماندن عیبها و جایگاه
دروغ گفتن و چیزها حقیر و ضایع مانده و چیزهایی که بوی امید نباشد و تهمت اندر
کار زنان و حصان تنگ دلی و زور و بهتان و سخن چینی و بند و بازداشت

وجسر و عناده دیوان و مردمان سقط و دون و فرومایه اگر طالع مولود اینجا

خانه هفتم

بود و مولود طبیعت کند بیت النساء دلیلست بر زنان و تزویج و زناشوهرکا
وسبهاری و خصومتها و انبازی و معامله و غایبان و دزدان و جنگ ایشان
و حرب و جدل و هر چیزی که طلب کند و جایگاهی که کسی قصد کند و زمینی که وی
سفر کند سوی آن جای و دلیلست بر کارهای اسیران همسایگان بد و حاسد
و در کشتن و مبتلا را ایشان و معالجت ایشان و قصد کردن صیدان و یاران
و استخفاف کردن با مردمان و معجل بودن اندر کارها و رغبت کردن

خانه هشتم

اندر زیان و مرگ دشمن و صید کردن بیت الموت دلیلست بر مرگ و کشتن و بیمها
و زهرهای قاتل و بیم و ترس و بیم هر چیزی که وی هلاک شده بود و ضایع مانده و امانت
و بیکاری و کاهل و پژمان و حیلها و سوختن و دلیل کند بر بازگران مسئول عنه و
مال مرده و گنج و دفین و چیزی پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و زهر دادن و خوف
شدن و حیلهای مرگ و هر چیزی که کهن بود و چیزی که خصومت کنند با حق و مرگ اندر
غربت و میراثها و تباهی تن از داروها و درویشی و حاجتهای دشوار و بیم و ترس

خانه نهم

احمق و ابلهی و بیهوشی بیت السفر دلیلست بر سفرها و راهها و غربت و کارهای دشوار
جدائی و ثبوت دین و علم و مسجدها و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم
نجوم و کتابها و رسولان و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و برکاری

خانه دهم

گذشته و ابدال و زاهدی و بر دین داری و هوا بیت العمل دلیل کند بر لعب و ملک و سلطان
و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار پیشه و کارهای مادران و بازرگانی
و درست پیشه و امر و نهی و غایت کارها و چیزهای نو و تمیز کردن اندر کارها و رسیدن

اندر

خانه یازدهم

اندر کارها و معروفی اندر میان خاص و عام و زنان پدر و مادران و جوانان بیت
الرجاء دلیلست بر امید و سعادت و بخت و دولت و دوستان و حمد و ثنا و فرزندان
و یاران و عشق و پیوستن زنان بدوستی و مهر و جایگاه نیک بخت مولود و دوستی
آن که مال و فرزند که باشد مولود را و یا کار بزرگ و صلت که بخشند بازرگان سلطان را
و طول و بر حق بودن و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزهای روح
و پایدار و چیزهای نیکو و پاکیزه و تجارت یا مال و فایده یافتن و سود کردن و رسوت

خانه دوازدهم

خانه دشمنی این خانه بیت الاعداء دلیلست بر ناامیدی و شقاوت و دشمنان و مکاره
و بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و سخن چینی و مکر و حیله و رنج و محنت
و مشقت و تعب و عناد ستوران و بندگان و کارهائی که پشیمانی آرد و بلا و درد
و ذل و بیماری و خواری و مردمان دون و خسیس و کارهای دزدان و مکر کردن و از
طاعت بیگشته و بیماریها و کنیزکان مادر فرزند و فرزندی که بشکم مادر بود و بر کارهای
که پیش از مسئله بود بر چهارپایان و نکبت و مبتلائی و مالها بسته شده و دزدان
و جباران و عاصیان و چیزی که گرفته بیش از مالها و بدکاری و دو سوئی و پنهان و زندان
هم بر این مثال نگر آنچه پرسد سایل بنگر که بکدام خانه منسوبست ان دو از صاحب آن
خانه حکم کن بهر نیک و بدی با اندازه نظر سعدان و نحسان و دو دانستن آنچه مراد

منسوبات زحل

منسوبست و لات زحل اگر کیوان را بتازی زحل خوانند و برده فرو بود طبیعت وی
سرد و خشک و تاریک است و دلیلست از تن مردم بر زانوها و ساقها و مغز استخوان
و گرده ها و مثانه و سپرز و گوش چپ است و هر چیزی که اندر تن آدمی گسته و پلید بود از علل
منسوبست از علتها فالج و نقرس و سل و مالیخولیا و گنگی و کری و آنچه بدین ماند

دلیلست بر بیماری صعب و دلیلست بر آهستگی و بزرگی و بینوائی اندر غضب و اندر کارها
و بسیار خوردن و بیچارگی و درویشی و ضیاع عمارت دشخوار و سخت و عمارت زمینها و
آبادانیها و بناها و آبها و صعب و جویهاء بزرگ و مساحت و فاصله و فریب و مکر و
حیله و عذر و مخادعت و کم آمیختن با مردمان و عفت و غارت و کشتن و بند و
زندان و حبس و اسیری و شکنجه و حد کردن بر یک طریق اما کز خشم نکند و چون کرد
خویشتن نتواند داشتن و کسی را بیکار نخواهد و دلیلست بر پیران و گرانان و بیم و
ترس و شدت و مشقت و غم و متحیر بودن و دشواری و تنگی روزگار و مرگ و میراث و
نوحه و یتیمی و جدائی پدران و برادران کلان و بندگان و دزدان و گریزه
پایان و حفاری و گورکندان و کفن دزدی و مرده شوئی و دباغت گری و حصول
جادوئی و افسون گری و دلیلست بر کارهاء سخت کننده و دشوار پیمائی که بازوئی
و پشم و پوست بشن و راستی قول و صدق اینهمه از افعال زحل است والسلام

دلالات مشتری

دلالات مشتری طبیعت مشتری گرم و ترست و دلیلست بر زندگانی و فرزندان و وزیران
و تجمل و علما و قاضی و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی و حج و نماز
و عبادت و افتخار کردن بکارها و نهفته بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی
و مصلح و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر اعدا و ریاست و بزرگی و اشراف و کرامت
و نیکبختی و بر آمدن امید و شادی و رغبت کردن بجمع مال و غنیمت و توانگری و نیکوئی
جوانمردی و کارها خود راست کردن با دوستان و دوست داشتن ریاست
بر اهل شهر و یاری کردن هر کسی را و بازرگانی و عمارت سرای و ترفع و عطا و عهد
وفا کردن و امانت داشتن و زینت و بسیار سخنی و چرب زبانی و بسیاری نکاح

ونیکو

دلالات مریخ

و نیکو کردن کارها مردمان و امر معروف فرمودن و نهی منکر و مانند این دلالات مریخ
طبیعت او گرم و خشک است و مزه وی تلخ است و دلیلست بر آتش و سوختن و غارت و
کشتن و خون ریختن و کارهای ناگهان بر پیش آمدن و سرهنگی و سپاه سالاری و لشکر
کشی و صحبت با سلطان و حرب کردن و مردانگی و سرکشی و جنگجوئی و طلب بزرگی و آشوب
تعبیه و فتنها انگیختن و دزدیها و عیاری و راهزنی و مکاری کردن و تیزی کردن و غصب
و حرام را بحلال داشتن و عذاب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و چوب
زدن و تنگ جای و گریختن و بیم و ترس و خصومت و ستمکاری و شتاب زدگی و جفا
کردن و پیش رفتن بکارهای زشت و بدبختی و بدزبانی و فحش و فجور و بدی کردن و
حیلها و حاضر جوابی و بیوفائی و بدعهدی و دروغ گوئی و سخن چینی و پلیدی و
سوگند بدروغ خوردن و مخادعت و مکر و تباه کردن چیزها و آواره گردانیدن و زود
پشیمان شدن و بی شرمی و استهزا و بی خردی و بیغ و شدت اندر سفرها و زنا کردن و
شراب خوردن و لواطه و مخنثی و طلاق کردن بزدوری و بچه افکندن و نکاح و
فجور و بیطاری و شبانی و دارو کردن جراحتها و کارهائی که با آهن و خسته کردن

دلالات شمس

کودکان و کور باز کردن و کفش اسپید این جمله از آثار مریخ است دلالات آفتاب
طبیعت آفتاب گرم و خشک است او دلیلست بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم
و بر ملوک و سلاطین و رئیسان و جباران و اشراف و جماعت مردمان و غالب گشتن
بر چیزی بقوت و بزرگی و آشکارا کردن چیزها و دوست داشتن زر و سیم و جواهرها
گفتن حکایات بزرگان و نزدیک بودن سردمی باشد و پیوستن با مردم از دور
و منفعت و سعادت بود بود گاه ارتفاع یابد گاه سقوط گاه بر سعادت بود

گاه بر شقاوت و دلیل کند بر کارها قضا و حاکم و پدران و برادران و سخاوت و هرکه
از وی چیزی خواهد بدهد و بزرگست بر سرها و خداوندان خصومت برود و کردهای کردن خیرات
مدلولات زهره
همیشه قوی باشد دلالت زهره طبیعت ناهید سرد و تر است و وی دلیلست بر زنان و
مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خرد تر و پوشیدن و پیرایستن
زر و سیم و مهرها بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن توانگری و لهو و طرب و زینت
و شادی و سماع و چنگ و اوتار و عود و بویها و خوشی و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن
و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان که از زنا حرام زاده باشند و سرود گفتن و بسیار
سوگند خوردن و دروغ گفتن و بکار داشتن مسکرات و نکاح بسیار و جماع کردن
داشتن اولاد و دل نهادن بر هر کسی و دوستی و نیک خوئی و سخاوت و جمال و خوبی
سخن و عشق و قوت تن و ضعیف جان و فربهی جسم و صناعتهای نقش و نیکو رنگ
برنگ و تاج ساختن و راست تراشیدن و جامه دوختن اندر بازارها و بزازی و عطاری
مدلولات عطارد
و رنگرزی همانا تا تیز زهره بود دلالت عطارد عطارد ممتزجست با هر کوکب که با او
بر جزو دلیلست بر کودکان و جوانان و برادران خورد و دعوی ربوبیت و نبوت و
وحی و الهام و عقل و سخن گوئی و کلام و حکایتها و اخبار و یاد داشتن سخنها و
حدیثها و علم و تصدیق و آموختن علم ادب و مناظره و فلسفه و دانستن چیزهای مشکل
و حساب و طب و نجوم و مساحت و هندسه و علوم علوی و ... و علوم زمینی و زجر و
فال دانستن اندر کارها و حکمت و کتابها و رمز سخن و بلاغت و فصاحت و شیرینی کلام
و زود گوئی و بیان نیکو کردن و اشتغال بعلوم و ریاست و مشهوری اندر علوم و یاد و حفظ
ما سبب علوم و صناعت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و قصهها

دروغ

دروغ و تزویر و بهتان و کتابها بدروغ ساختن و اندریافتن رازهای مردمان و
گشادی و تباهی مال و جمع کردن مال و افراط کردن بیع و شری و داد و ستد و
و رای و خصومت و مکر و فریب و کسی که از احوال و اسرار خبر ندارد و عداوت کننده بود
و ترسنده از دشمنان و شتاب کننده اندر کارها و خوبیهای گوناگون و زبان آوری
و مهرها و دوستداری و جبر و پاکدینی و طعنه زدن در کارهای خدای تعالی و نگاه داشتن
جهانها برادران خویش و نیکنام بودن و مشهور و فراخ روزی و از هر صناعتی با خبر
و زیرکی اندر کارها و تمام کردن هر کاری و دلیلست بر بندگان و خدمت و موی
ستردن و حجامت و دلیلست بر چشمهای آب روان و جویها و رودخانها و راهها
مدلولات قمر
و زندانها و دیگر آنچه بدین ماند دلالت قمر ماه سرد و تر است و اندر وی حرارت
عرضیست و مشترکست و مناسبست بهر کاری و دلیل ابتدای هر کاریست بر ملوک و لشکر و
و سعادت معاش و ظفر یافتن بهر چیز که خواهد و پیش رفتن اندر علوم دین و علوم
علوی و بسیاری فکرت اندر کارها و حدیث جان و هندسه و علم زبان و آبها و
تقدیر ایشان و حساب و ضعیفی عقل و نیز دلیلست بر زنانی که غرض و شرف دارند
و بر تزویجها و بر زنان حامله و بر بوست و احوال مادران و خواهران مادر
و دایگان و خواهران کلان تر و رسولان و پیکان جاسوسان و چیزهای دیگر پنهان
و دروغ و سخن چینی و وزارت ملک است با ملوک و بنده است با بنده و با هر کس که همچنان
وی باشد فراموشکاری و خیانت کردن و سلیم دل و نا راز دار و بیماری و بیمار
دارنده و حمام و بیماران و مسرور و فراخی اندر طعام دادن و کم نکاح بود
اینست که یاد کردیم احوال هفت کوکب چون سعد باشد و آنچه از سعادت یاد کردیم

زیادة باشد و چون نحس شد آنچه از شمار یاد کردیم زیاده باشد و بسیار چیزهاست که
اندر کوکب و لون فعلست برضد یکدیگر آنرا نیک نگاه داشتن باید و نیز بنگر تا تمامی
تأثیرات ایشان بدانی والله اعلم در معرفت مفاتیح القضا بعضی از احوال
کواکب آن نجم ناله که تمام کند حاجتها را و دلیلست بر آمدن مرادها از علوم نجوم آنست
که اهل این صناعت اندر وی سخن گفته اند و آن بر ۲۵ روی است نظرات و
اتصال و انصراف و خلاء السیر و وحشی السیر و نقل و جمع و رد نور و منع و دفع
طبیعت و دفع قوت و دفع طبیعتین و دفع تدبیر و رد و انتکاث و اعراض و
فوت و قطع النور و نعمت و مکافات و قبول و اتحاد و سعادت و قوت
و ضعف و کوکب محصور و مساوات قمر و جزو اقبال و ادبار و زائله و سعود
نظر فرح و قوت اندر خانها هر یکی علیحده بشرح یاد کنیم ان شاء الله تعالی اما نظر از برجها
چنان بود که خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکبی با سهم
اندرین خانها بود بطالع ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات یکی
باشد و اتصال آن بود که کوکب دو رو بگران رو متصل شود و چون میان ایشان
اتصال بعد بود بقدر درجات جرم خویش روند باتصال خوانند و چون دقیقه بدقیقه
یکی شوند آنگاه اتصال تمام شود و اما اتصال تمام شود و اما اتصال مقارنه
هم برین سبیلست ولکن چون میان ایشان قران تمام باشد هر دو بقوت
مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود آن کوکب طبع این
دو کوکب بیرون کرده قران کرده باشند و اما اتصال دیگر هست که آنرا اتصال عرضی
خوانند و آن چنان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو در عرض برابر

بهر

باشند اندر یک جهت یکی مر دیگری را پیوسته وجه دیگر آنست که مقابله یکدیگر باشند یکی
صاعد باشد اندر شمال و یکی هابط باشد اندر شمال و درجات عرضشان یکی بود و سیم
آنست که ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس یا تربیع یکی صاعد اندر شمال دیگر هابط اندر
جنوب یا یکی صاعد بود اندر جنوب و دیگری هابط باشد اندر شمال چنانکه یاد کردیم
اتصال عرضی است و چون یکدیگر جدا از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر باشند
مادام که اندر یک جهت باشند و اتصال عرض بود شان و چون جهت عرض مخالف
شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی با کوکب دیگر متصل بود بطول و بعرض
با ستاره دیگر متصل بود و ازین جهت گفته است دوروتیوس حکیم که اگر بنده بگریزد
و قمر متصل بود ببرجیس از طول و بعرض بمشتری یا بطول بمشتری و بعرض ببرجیس و انفصال
قمر از مریخ بطول یا بعرض دلیل کند که این بنده گریخته بر دست از عقوبت خشنود شود
خداوندش و قویتر آنگاه باشد که اتصال انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف
یا صاحب مثلثه بود و قویتر آنگاه بود که اتصال طول و عرض یکجا باشند بیک
کوکب و چون چنین بود دلالت هرگز خلاف نکند و نوع دیگر هست از اتصال و
انصراف که مر آنرا اتصال طبیعی خوانند و اندر مسایل موالید بسیار بکار آید
چنانکه اتصال از برج منقطع للطالع بود یا از برج منقطع الساعات و شرح و
انصراف بیان وی فروتر یاد کنیم علیحده و انصراف آن بود که کوکبی از یکی منصرف شود که تمام
جرم خویش از وی دور شود از اتصال یا از مقارنه این را منصرف خوانند و انصراف
خالی السیر و خالی السیر آن بود که منصرف شود از اتصال یا از مقارنه یا بنظر و هیچ کوکب دیگر
وحشی السیر متصل نشود مادام که اندران برج باشد و وحشی السیر آن بود که ستاره اندر برجی باشد

وهیچ کوکبی بوی متصل نشود البته واین حال بیشتر قمر را بود آنگاه اتصال و ربع جانب
حد وی باشد و چون از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف بود و از آن حد بحد دیگر
نقل
متصل بود که بوی نزدیکتر بود تا آنگاه که اتصال کند بکوکبی دیگر نقل بر دو وجه بود یکی آنست
که کوکب سبکرو بدو متصل شود و باز منصرف شود از وی و بدیگر کوکبی دیگر متصل
شود طبیعت آنرا بدیگری رساند وجه دیگر آنست که کوکب سبکرو متصل شود بکوکبی
گران رو و این گران رو متصل شود بدیگری و نور این بدان دهد چنانکه قمر متصل
شود بزحل و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری زهره ناقل النور بود و آن وجه اول چنان
بود که ماه متصل شود بعطارد و از وی منصرف شود و با مشتری اتصال کند این هر دو نقل
النور خوانند این حاجت بر آید بدست میانجی گران و متوسطان و جمع النور آن بود که دو
کوکب یا کوکب با سه کوکب دیگر یا بیشتر متصل شوند جمع کند نورها و بستاند طبیعتهای
ردّ النور
و حاجت تمام کند و اما رد النور بر دو وجه است یکی آنست که طالع و دلیل حاجت
بیکدیگر متصل نباشند و نظر نبود شان بیکدیگر و بکوکبی دیگر نظر کنند یا اتصال کنند
آنگاه آن کوکب بعضی جایها اتصال یا نظر کند نور آن دو کوکب بدان جایگاه رد
کند وجه دوم آنست که صاحب طالع با صاحب حاجت بیکدیگر نظر نکنند و نه اتصال
آنگاه بکوکب میان ایشان نور نقل کند و زین بدان رد کند نور را او رد کند حاجت را
منع
بدین متوسط منع بر دو وجه است وجه اول آنست که بیفتاده بود و آن چنان باشد
که سه کوکب بیک برج باشند بدرجات مختلف و کوکب گران رو بر سیاره درجه باشد
و کوکب میانه را اتصال آن سبکرو و تر منع کند از جهت آنکه درجه مانع تندتر بیشتر باشد
آنگاه که از وی بگذرد و مثال آن زحل اندر حمل باشد به بیست درجه و عطارد به پانزده درجه

وزهره

و زهره به ده درجه عطارد اتصال زهره را بزحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف
شود و اتصال پس از آن زهره را باشد و تفسیر این چنان بود که سایل کار طلب
کند و بدان برسد کاری دیگر او را پیش آید و پس از آن امید بر آید یا نه باندازه سعد
و نحس و چگونگی احوال حکم باید کرد وجه دوم آنست که دو کوکب با یکدیگر اندر یک برج
باشند بیکدیگر متصل بود بمقابل اندر بنظر این کوکب که مقارن بود باطل کند آن
نظر را و تباه کند اتصال را هر چند در جاشان یکی بود و چون بجهت اتصال کوکب
دفع الطبیعة
ناظر را بود آنگاه کوکب قران کند و این حال اتصال را باطل نتوان کردن و دفع
الطبیعه آن باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش و یا بصاحب شرف
خویش و یا بصاحب حد یا وجه یا مثلثه این کوکب طبیعت آن کوکب بدو دهد و
حاجت تمام کند دفع النور آن باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش
یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش بود بکوکب دیگر متصل شود قوت خویش بدو رساند
دفع الطبیعتین بود با آنکه زهره بمشتری متصل شود و زهره اندر ثور و مشتری اندر
حوت وجه دوم آنست که از حظ خویش کنند چون اتصال کوکب روزی با کوکب روزی
و هر دو اندر جایگاه روزی باشند و همچنین کواکب شبی اندر مکان شبی اتصال کنند
بیکدیگر و دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال کند بهر جایی که باشد و تدبیر
خویش بدان کوکب بدهد رد بر دو وجه است وجه اول آنست که کوکب بکوکبی دیگر
متصل شود که آن قابل التدبیر در تحت الشعاع بود و نتواند که نور وی بپذیرد رد کند
نور وی بوی وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع نور وی رد کند آنچه پذیرفته بود
از جهت رجعت بود که این رد بصلاح و نیکویی بود و بود که بفساد و تباهی اما

رد صلاح بر سه وجه است اول آن بود که دافع التدبیر را نور دوری بپذیرد مدفوع الیه
دوم آن چیز که دافع التدبیر مستقیم السیر چیز و مدفوع الیه محترق یا راجع و هر دو اندر
وتد چیز نوبا یا زایل الوتد سیم آن چیز که کواکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط
شود و کوکب دافع اندر وتد بود یا زایل الوتد و چون چنین چیز بپذیرد و کوکب ساقط
یا محترق یا راجع تدبیر حاجت تباه کند و چون رد کند زایل سوی دافع تدبیر خویش
و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد نیکو شود آن حاجت تمام شود پس از آن
که تباه شده باشد و اما رد بعضی بود تباهی بود بر دو روی آن یکی اول آن
بود که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا تالی
الوتد چون تدبیر خویش باز دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط و نتواند تمام
پیوستن بدقایق یا تمام نتواند دادن تدبیر خویش پس حاجت تباه کند پس از آن
که تمام شده باشد و وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند و
کند بود آنچه پذیرفته باشد از وی از جهت رجعت یا احتراق تباه کند تدبیر را و دافع را
قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنان باشد که کوکبی را حاجتی اول بود و نه آخر
اشکالات آن باشد که کوکبی بدیگر کوکب متصل شود پیش از آن که بوی رسد راجع
شود و اتصال باطل کند و اعتراض آن باشد که کوکبی چیز سبک رو دو جرم و سبک رو
باشد و کوکبی دیگر گران رو تر از وی و کم درجه تر از اول و کوکب سیوم سبکرو تر
از اول خواهد که اتصال کند بدان کوکب گران رو و آن کوکب اول راجع شود
بآن گران رو متصل شود بحال رجعت تا آنگاه که منصرف شود آنگاه کوکب سیم
را باشد اتصال بدین کوکب راجع نه بدان کوکب گران رو و فوت آن باشد که کوکبی

رونده بود باتصال کوکبی دیگر پیش از آن که بوی رسد آن کوکب قابل کوکبی کند ببرج دیگر
متصل شود و اتصال اول را باطل کند قطع النور بر سه وجه است اول آنست که
کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکب گران رو اندر برج دوم کوکبی دیگر باشد
پیش از آن گران آن کوکب اول یا دوم اتصال کند این کوکب که اندر برج دوم خفیف
باشد راجع شود بدان خفیف متصل شود و ببرد نور این کوکب دوم بگران و تفسیر این
چنان بود که خداوند مسئله را حاجتی باشد و دیگری بیاید که حاجت وی را تباه کند و
ظفر یابد و وجه دوم آن چیز که کوکب خفیف متصل شود بکوکب ثقیل پیش از آنکه این
خفیف بجرم ثقیل رسد این ثقیل بکوکبی دیگر که از آن ثقیل تر بود متصل شود و از
وی منصرف گردد و باطل کند اتصال اول را و این چنان بود که سایل پیش از آنکه بحاجت
خود برسد کسی دیگر آید و این حاجت بدان کس رسد و تمام شود و سایل محروم گردد
وجه سیوم آن بود که کوکبی متصل شود بکوکب دیگر که نه خداوند حاجت بود لیکن بعلا
حاجتها را تمام نکند و بر نیاید نعمت مکافات آن باشد که کوکبی در هبوط خویش
باشد یا در تدبیر خود کوکبی بوی متصل شود یا وی بکوکبی متصل شود که دوست وی باشد
یا از صاحب مثلثه یا صاحب حد او بر باشد یا کوکب دافع را یا قابل استشهاد باشد
اندر برج خویش پس چون چنین باشد آن نیز از آن هبوط بیرون آرد و شرف و بهی
را نعمت بعد بر وی تا آنگاه که آن کوکب بروی نعمت چیز اندر هبوط خویش اوفتد یا
اندر وبال آن کوکب متصل شود یا دیگری بروی را زایل کند صفت که دوم بیرون آرد و شرف از
آن هبوط و آن نعمت او فا کرده باشد که در وی باشد و مکافات گذارده باشد
که بر وی بوده باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت خوانند قبول آن باشد

که کوکبی بکوکبی دیگر متصل شود از برج وی و از شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی
آنگاه قبول کند ش و یا متصل شود و واقع بمقابل و قابل مذکور اندر خانه و حد
و شرف و مثلثه و وجه و آنگاه قبول کند ش و یا متصل شود و واقع بمقابل و این جا
اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه واقع شود هم قبول بود و اما قوی تر این قبول
از خانه و شرف بود و اما قبول حد و مثلثه و وجه ضعیف تر بود مگر کدام حد و وجه و
مثلثه باشد همه جمله آنگاه قبول تمام باشد و این صاحب را لازم در یکدیگر را قبول
کنند هر کدام بنظر اتصال و لیکن قبول اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوکب اندر
تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تثلیث یا اندر برجی باشند که متفقة المطالع باشند
یا اندر برجی که متفق القوه باشد یا اندر دو برج که هر یک کوکب نیز هر دو یکدیگر را
قبول کنند از جهت ایقان طبیعت این برجها مر یکدیگر را و سعدان قبول
کنند مر یکدیگر را از مقارنه و تثلیث و از تسدیس و از قبول است که قوی تر یا نه
است و هست که گفت است اما قبول قوی تر قمر را باشد از شمس که او در قبول
کند اندر همه برجها که نور قمر از آفتاب است مگر که قبول استقبال نکرده است و اما چون
اتصال از برجی باشد با آفتاب که شمس را اندران برج ... مر آن قبول طبیعت باشد و
قبول برج و عطارد چون کوکبی را قبول کند از سنبله این نیز قبول قوی تر بود و قبول
وسط آن نیز کرده و کوکب یکدیگر را قبول کنند از خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه
و اگر این مر اعتماد و یا سه باشند چون قبول تمام و قوی باشد و اما قبول دو و آن
نیز که از یک خط باشد چون از حد یا از وجه یا از مثلثه نا خود یکدیگر را قبول کنند
از جایگاه طبیعت چون قمر و مانند وی سعادت کوکب آن باشد که نزد سعدان

قوی تر

باشد بتثلیث یا بتسدیس یا بتربیع یا بمقابله و نحسان از وی ساقط باشند یا محصور
بین السعدین نیز یا از سعدی باز گردد و بسعدی متصل شود یا صمیمی باشد و آن آنگاه
بود که اندر قلب آفتاب نیز و میان وی و میان آفتاب شانزده دقیقه بیش باشد
شانزده دقیقه بیش ... بغایت سعادت اند نیز که مر سعادت آفتاب را خویشتن
کشد یا بنظر مولود از آفتاب نیز یا بنظر قمر و قمر مسعود بود و برج ... بود
و زاید در عدد و حساب یا اندر فرح خویش بود یا اندر حد خویش نیز چون خانه و
شرف یا در حد یا در مثلثه یا در وجه یا در فرح یا اندر درجات نیره یا مقبول بود
و دور از حیز آنست که کوکب نهاری اندر برج نر روز فوق الارض و شب تحت الارض
بود و ماده اندر برج ماده روز تحت الارض و شب فوق الارض نیز و شمس و قمر چون
اندر خط سعدان باشند همچنان نیز که اندر خطوط خویش و همچنین سعدان اندر خطوط
نحسان بوند همچنان نیز که کوکبی اندر خطوط خود اندر آمد اما بدان که سعادت به گونه
... السعادات سعیده و کمتر از این اما مضاعف السعادة آن نیز که کوکبی اندر
برجی باشد که ور را اندران برج دو شهادت نیز یا بیشتر همچون عطارد که اندر سنبله
باشد مر او را دو سعادت نیز سعادت خانه و سعادت شرف و اگر با اینها اندر حد
خویش بود سه سعادت نیز و اگر اندر طالع نیز چهار سعادت نیز و اما سعیده آن نیز که کوکبی
اندر جایی نیز که آن برج معتدل طبع وی نیز و موافق وی باشد چون زحل اندر دلو
و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره اندر ثور و شمس و قمر اندر خانهای خویش
آنچه کمتر از این است به سعادت هم دلالت کند بر صلاح آن چنان نیز که کوکبی اندر جایی
باشد که آن خانه خلاف طبع وی نیز چون زحل یا مشتری اندر حوت و مریخ اندر حمل

وزهره اندر میزان و عطارد اندر جوزا قوت کواکب آن باشد که صاعد بود اندر شمال
یا شمالی باشد یا صاعد باشد اندر فلک مایل اندر مقام نخستین باشد یا بیرون از شعاع آفتاب
بود یا اندر روز ... یا اول الوتد یا این سه کوکب علوی مشرقی باشند از آفتاب خاصه
که آفتاب با ایشان اندرین حال بنظر تسدیس ... قوی تر شوند یا اندر ربع مذکر یا
برج مذکر نیز قوی باشند نیکتر اندر برج نران و اما قوت این سه کوکب سفلی آنست
که مغربی باشند یا اندر ربع مونث باشند ضعف کواکب و دلالت نقصان ایشان
آن بود که بطی السیر باشند یا اندر مقام اول نخستین یا راجع بود و بدترین رجوع رجوع سفلی
باشد و خاصه رجعتشان نیز احتراق بود یا کوکب اندر تحت الشعاع باشد یا اندر وقت
ظلمه یا کوکب نر اندر برج ماده بود یا اندر درجات ماده و بروز تحت الارض
بشب فوق الارض بوده باشد یا ماده اندر برج نر یا درجات نر یا بشب نیز زیر زمین
و بروز فوق الارض یا باشد اندر صورت یا در هبوط خود یا جزو ایا باشد ساقط
از وتد یا اندر طریقه محترقه باشند یا اندر خانه وبال باشند یا متصل بکوکبی راجع یا
فاسد اندر هبوط یا ساقط و زایل یا نامقبول یا اندر غربت و هر آنکه خالی السیر
که بعدی ناظر باشد و این علویان که مغربی باشند از آفتاب یا اندر ربع مونث باشند
و ضعف آفتاب آن باشد که اندر برج و ربع مونث باشد بخاصه خانه نهم که فرح اوست
و آید و ضعف سفلیان آنست که با اول تشریق باشند یا اندر ربع مذکر و برج مذکر
نحوس کواکب آن باشد که بنظر نحسان باشد بنظر تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس
میان وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا اندر حدود نحوس نیز یا اندر خانهای نحوس یا
بعضی نحوس مستعلی باشند بر وی از دهم یا از یازدهم از جایگاه وی و مدماهی اینجه

انگاه بود که آن نحوس قبول کنند یا مقارنه شمس باشد یا تربیع و مقارنه با راس و ذنب نیز
هرات خویش باشند یا خود با راس و ذنب بوند و میان ایشان کمتر از دوازده درجه
باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند و بتر آنگاه بود که آفتاب با راس یا ذنب بود و میان
ایشان چهار درجه بود یا از پیش یا از پس و میان قمر و راس و ذنب دوازده درجه باشد
از پیش و از پس اما سعادت و نحوست جوزهر چنین گویند و اهل ... که راس را
طبیعت زیاده است چون سعدان با وی باشند اندر سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی
باشند اندر نحوست بیفزاید و ذنب را طبیعت نقصان است چون سعدان با ذنب باشند
از سعادت کم کند و چون نحسان با وی باشند از نحوست کم کند و ازین سبب است که حکما
گفته اند راس با سعد سعدست و با نحس نحس و ذنب با نحس سعدست و با سعد نحس از ...
... محصور السعدین آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد و با دو ... برج از پیش نحسی
باشد یا شعاع نحسی و از پس نیز نحسی باشد یا شعاع نحسی یا منصرف شود کوکبی از نحسی بنظر
یا بنظر و متصل شود بنحسی دیگر هم بدان حال که گفتیم وجه دیگر آن باشد که کوکبی اندر برجی
و نحسی اندر دهم او بود یا شعاع او اندر برج دوم وی و نحسی دیگر یا شعاع او اندر برج
دوازدهم او بود و اگر کوکبی نباشد اندر وی و حال طالع بدین صفت بود که گفتیم
یا بروج دیگر آن طالع یا آن برج بدین صفت باشند سخت تباه بود و محصور بنحسین
و محصور النحسین خوانند اگر آفتاب یا بعضی سعدان بدان کوکب محصور نظر کنند یا بخ
محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن نحوس محصور را بگشاید و
اگر محصور برج باشد خاصه و سعدان بوی نظر کنند یا شمس آن نحوس را گشاده
شود و اگر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد آن از بهترین و فاضلترین سعادتها باشد

اما فساد قمر یازده وجه نیز اول آن بود که منخسف نیز و تباه و بدتر این وان باشد
که کسوف افتد اندر برجی که طالع کرباشد یا ناظر بطالع بود دوم آن نیز که تحت
الشعاع شمس بود پیش و پس ور دوازده درجه نیز و سیوم آن بود که دقیقه استقبال
تا درجه قمر دوازده درجه نیز از پیش یا از پس و چهارم آن بود که با نحسان باشد
بنظر یا اتصال یا قران و پنجم آن نیز که اندر اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد و ششم آن نیز
که با راس یا ذنب بود و میان ایشان دوازده درجه نیز بیش یا پس و هفتم آن نیز
که جنوبی نیز یا هابط اندر جنوب و هشتم آن نیز که اندر طریقه محترقه نیز از نوزده
درجه میزان نیز تا سه درجه عقرب و نهم که اندر آخر برج نیز که حدود نحس آید
و دهم که بطی السیر بود کمتر از سیر اوسط و دوان سیزده درجه است و ده دقیقه
و یازدهم که اندر خانه نهم نیز از ابن خانه غم است قمر را یا ناقص حساب بود
و این در دوازدهم بیشتر بود والله اعلم خبر آن نیز که کوکب بروز فوق الارض
بود و بشب تحت الارض برج نوبت اوست ولیکن از آنجهت که علویت
خبر او با علویان یکی آید بگران که برج علویان برج مذکر باشد و برج را برج نوبت
چون کوکب در حیز خویش نیز و فوز نیز دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر اندر
خلاف حیز نیز دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال آن نیز که کوکب اندر وتد نیز
با مایل الوتد و اندر آن برج مقبول نیز از استقبل خوانند و با زان بود که کوکبی
ساقط باشد از وتد و از نظر باز ابن نیز و به هیچ وتد ناظر نبود و نیز اندر آن برج
کور باشد با مقبول نیز مراغه آن نیز که کوکب را در برجی شهادت نیز چون خانه یا شرف
یا حد یا وجه یا مثلثه الجمهور ماند آن کوکب صاحب مراغه آن جای نیز فزایج

کوکبی

کوکب اندر برج شهادت نیز و شهادت بیشتر افتد غالب کرده بر آن برج وی را
نیز خوانند بعض غالب گشته در معرفت برجهایی که متفقة المطالع باشند
و متفقة العقد و متفقة الطریقه خوانند برجهایی که بیکدیگر نظر ندارند و بیکدیگر
موافقند که ایشان را متفقة المطالع خوانند آنست که مطالع هر یکی چند یکدیگر
چون آخر حمل که موافقست مر اول حوت را و اول حمل که موافقست مر آخر حوت
را همچنین درجه بدرجه یکی از آخر تا اول دیگر آنهم برجها را که بیکدیگر را موافقند
و ثور موافق است مر دلو را و سرطان مر قوس را و اسد مر عقرب را و سنبله مر
میزان را و اما آنچه متفق العقد اند آنست که ساعات روز اندر ایشان یکی
است و چون اول جوزا و آخر سرطان با اول جوزا همچنین درجه بدرجه موافقند مر
یکدیگر را بعقرب و سنبله موافق است با حمل و میزان موافقست با حوت و ثور
با اسد و عقرب با دلو و قوس با جدی یکی را از اول که درجه بدرجه تا آخر و یکی را از آخر
که درجه بدرجه بازگوید با اول هر درجه که برابر یکدیگر افتد درجه اتصال نیز اما آنچه متفق
اند بطریق و آن چنانست که دو برج را یک کوکب را بود نیز چون حمل و عقرب مریخ را
و ثور و میزان زهره را و جوزا و سنبله عطارد را و قوس و حوت مشتری را و جدی و
دلو زحل را و سرطان و اسد مر نیرین را و این باب بکار آید مر بیرون آوردن
هیلاج را — سیلاج و کد خدا و دوستی زنان و مردان و فرزندان و برادران و دوستان
را و بیرون آوردن دلیل طالع و ضمیر را و چون این چهار را که متفق المطالع اند و
متفقة القوه یکی را ستوی کنی بروی معکوس درجات ایشان متفق بیکدیگر کند چنان
که درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافق است و درجه دوم حمل با درجه بیست و هشتم

حوت موافق است و درجه سیوم حمل با درجه بیست و هفتم حوت موافق است و همچنین هر جزوی
موافق از اول تا آخر بدین قیاس یکدیگر تا معلوم شود و این برجها که یاد کردیم هستند
که مقابل یکدیگرند و هستند که چند بسدس و تربیع و تثلیث اند و این اتصالات را
طبیعی خوانند و اما اکنون یاد کنیم بشرح مقابله طبیعی دلالت کند بر موافقت و مودت
اما نظر مقابله که بنظر عداوتست ضدیت است اما آنچه متفقة المطالع است چون جوزا
با جدی یا سرطان با قوس مقابلات و آنچه موافق اند بقوة حمل با سنبله و میزان با حوت
مقابلات و آنچه متفق اند بطریق حمل است با عقرب و ثور است با میزان که موافق اند بمقابله
و اینها را مقابله طبیعی خوانند یکی از اول برود یکی از آخر چنانکه گفته شد و تربیع طبیعی
آن برجهائی که نظر ندارند از برای نزدیکی یکدیگر گذرانند بسدس طبیعی خوانند و دلیل
کنند بر مودت و موافقت آنچه موافقند بمطالع چون حمل با حوت و سنبله و میزان و آنچه
متفقند بقوت چون جوزا و سرطان و قوس و جدی و آنچه متفق اند بطریق و آن چون
جدی و دلو است همچنین یکی از اول برود یکی از آخر چنانکه گفته شد در تربیع طبیعی اما آن برجها
که متفقند یکدیگر را تربیع بر موافقت و مودت و الفت و مصالحت دلیل کنند که این
تربیعات که در او تربیع طبیعی خوانند آنچه متفقند بمطالع چون ثور و اسد و دلو و عقرب
و آنچه متفق اند بقوة چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنچه موافق اند بطریق چون جوزا
و سنبله و چون حوت و قوس این تربیعات تربیع طبیعی خوانند دلیل کنند بر الفت و
مصالحت آنچه جز این بود از تربیعها همه مخالفت و عداوت و این باب را همچنانکه
گرفت که رسم اتصال است و یکی باز گونه باید گرفت تا این نظرها بتربیع طبیعی و سدس طبیعی و
مقابله طبیعی کرده اما برجهائی که یکدیگر را مطیع اند و دوست یکدیگر مر دوستی را

با تثلیث طبیعی

و زنا شوهری

و زنا شوهری را و انباز را و الفت را نیز اگر از برجهات که دلیل کنند بر عداوت هست
که دلیل کنند بر محبت و الفت و هست که دلیل کنند بر دشمنادگی و هست که مر یکدیگر را مطیع
اند و اما برجهائی که دوست یکدیگرند آن برجها اند که بیکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند
و اما آن که دشمن یکدیگرند آن برجها اند که نظر ایشان بیکدیگر تربیع است غیر آن تربیع
طبیعی که یاد کردیم و آن برجها که یکدیگر را عداوت کنند و مخاصمت آنند که نظر ایشان
بمقابلات است نه آن مقابله طبیعی که گفتیم اما برجهائی مطیع مر یکدیگر را که دلیل کنند بر اتفاق
محبت و مودت چون ناظر باشند بیکدیگر بنظر مودت و آن چون جوزا با اسد است و
ثور و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب اینهمه یکدیگر را
مطیع اند همچنین معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیع است و مستقیم الطلوع مطیعست
مر معوج الطلوع را چون نظر شان افتد بیکدیگر بدین نسق که یاد کردیم و اما آن برجها
که مطیع اند یکدیگر را و لیکن دلیل کنند بر مخالفت و عداوت آن چون حمل و میزان است
و سرطان و جدی و اما نظرهائی که از تربیع طبیعی و از تسدیس طبیعی و مقابله طبیعی
است یاد کردیم که نظر ندارند بیکدیگر و لیکن موافقت و یکجا نظر جزو اگر دو کوکب باشند در دو برج
جزو یکی را بر درجات مستقیم نگاه کن و یکی را بر درجات منکوس چون هر دو بیک
بیک خط آیند نظر جزوی و این نیز هم مطیع اند مر یکدیگر را مثالش چنان که یکی بده درجه باشد
جدی و بیست درجه یکی بهیجده درجه جدی دیگری بدوازده درجه همچنین تا تمامی ۲
در دانستن حال کواکب با یمین و یسار آفتاب و ظهور و اختفا اما این سه کوکب علوی
علوی چون آفتاب از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر یمین باشند
باشند و ما گاهی که آفتاب باز بمقارنه ایشان میرسد اندر یسار آفتاب باشند نه و وقتها

یا در طلوع و غروب عداوت افزاید ایشان باشند تا اندر طلوع و غروب عشیات
افزاید ابیش آفتاب باشند و قمر با اجتماع نیز افزاید ایشان نیز و با استقبال باشد
ایشان آفتاب نیز اما این سه کواکب علوی تا اندر غلبه آفتاب باشند تا نزدیک قریب
بکنند و با نیم جرم خویش محترق باشند و با تمام جرم اندر تحت الشعاع باشند و چون
از جرم خویش بگذرند تا سی درجه مانند ایشان در قوت تشریق باشند و فرو نشستن که ببود در تسدیس
باشند و بعد از آن ضعیف شوند اندر تشریق و تا سه درجه تربیع و چون بازیافت
درجه مانند مقابله را کبار شبی خوانند و بعد از آن مقابله مغربی باشند و چون بدرجه
احتراق برسند کبار روزی خوانند تا حد تحت الشعاع یا محترق صبحی شوند زهره و
عطارد چون تحت الشعاع بیرون آیند بمشرق مشرقی شوند تا ایستاده بوند مر
را چون مقیم شوند و بعد از آن چون مستقیم شوند اندر غروب عداوت باشند مغربی
خوانند تا باز تحت الشعاع آیند چون بگذرند اندر طلوع مغرب باشند با مقیم کردن
باز گردند باز مشرق عشیات خوانند ۲ در دانستن طبایع و مزاج کواکب
بفلک اوج و فلک تدویر کوکب که صاعد بود در فلک اوج طبع در خشکی بیفزود و چون
هابط باشند تری بود و علویان از اول تشریق تا بمقام اول تری دارند و تا مقابله
آفتاب گرم بوند تا بمقام ثانی خشک بوند و تا صبحی سرد و عطارد و زهره از اول
تشریق اگر راجع بوند تا باز صبحی شوند سرد بوند مر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر
ربع دوم گرم و خشک بود و در ربع سوم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و تر باشد
این ارباع دور را هست نه ارباع تا دانسته باشی و زحل در دانستن مزاجات کواکب
آنست که بنگری که طبع کوکب چیست و در کدام برج است طبع برج بادی بیابید و اگر

صدبود

صد بود دیگر از بیشتر برود و آن چنان است که طبع ربع فلک و طبع ربع فلک اوج و فلک
تدویر همه جمع کنی با یکدیگر و مزاج دهی و بنگری کدام مزاج غالبتر است آن قوی تر باشد
چنانکه زحل اندر سرطان یافتیم و او سرد و خشک است و اندر آخر مغرب و اندر فلک اوج
هابط بود و اندر فلک تدویر هابط و برج سرطان تری زیادت کرد و آخر مغرب
سردی زیادت کرد گفتیم زحل سرد و تر است مریخ را نیز همچنین مزاج است که در برج
اندر اسد بود و صاعد از فلک اوج و هابط از فلک تدویر و برج گرم و خشک است
و اسد گرم و خشک بود چون سردی از وی بگردیم سه جزو خشکی و دو جزو گرمی ماند
و زحل سه جزو سرد بود و یکجزو تری جزو سردی از دو جزو گرمی مریخ برفتیم یکجزو سردی
زحل ماند و یکجزو تری زحل از سه جزو خشکی مریخ برفتیم دو جزو خشکی ماند از مریخ فعل
مریخ بدو جزو خشکی است فعل زحل یکجزو سردی ماند گفتیم دلالت خشکی غالبتر بود
و از اینجا حکم باید کردن بر افراط خشکی مریخ و زحل که بیم بیک رکن بخشی البل کنند و یک
رکن سعادت که دلیل اعتدال بود و همچنین همه کواکب را از بیشان دلیل کرده الالتفات
ما بدین سان حکم کنی تا احکام کشیده کرده و خطا نشود ۲ در دانستن فرح
کواکب چند وجه فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را اندر ارباع مذکر فرح است و چون
مشرقی باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی را در ارباع مؤنث فرح است و چون
مغربی باشند هم در فرح اند و عطارد را اندر همه حد فرح است و فرح دیگر است
کواکب را فوق الارض و لیل را تحت الارض و نیز فرح دیگر هست که معروف تر است
عطارد در طالع و فرح ماه در سوم و فرح زهره در پنجم و همچنین فرح دیگر است ششم را
فرح زحل در دلو و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ در عقرب و فرح شمس اندر باشد

اسد و فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر سنبله و قمر را فرح اندر پانزده درجه سرطان
وجه دیگر اما ماه اگر در برج سیوم باشد قوت سیوم برابر قوت یازدهم باشد و اگر آفتاب
اندر نهم بود برج نهم را قوت برابر برج پنجم باشد و اگر مشتری اندر یازدهم باشد برابر طالع
بود بقوت و چون زحل اندر دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم برابر برج دوم
و چون مریخ اندر سیوم بود قوت برج سیوم برابر برج هشتم باشد و چون اندر پنجم
بود قوت برج پنجم با برج هفتم بود و چون عطارد اندر طالع باشد قوت وی برابر
قوت آفتاب بود که اندر وسط السما بود و اگر نحوس باشد قوت وی برابر زحل بود
که اندر دوازدهم بود و چون کوکب اندر برج ثابت بود قوی‌تر از برج ذو جسدین بود
برج ذو جسدین قوی‌تر از برج منقلب بود اندر برج ثابت کوکب علوی قوی‌تر باشد
اندر برج منقلب کوکب سفلی قوی‌تر سبک اندر برج سبک و گران اندر برج گران اما
عطارد و مشتری شکل برج منقلب نه‌اند و مریخ شکل برج ثابت اما قوی‌تر از این
اوتاد طالع است پس وسط السما پس سابع پس رابع پس پنجم پس نهم پس یازدهم پس
دوم پس ششم و دو خانه باشد و آن بدترین همه خانها است آن ششم و دوازدهم
است اما چون کوکب بمقابله آن خانها افتد که وی را فرح است سخت ضعیف و نباه
باشد زیرا که این خانه غم و اندوه و رنج و جای دلیل غم و رنج [illegible]
نفیذا از درجه بیت الاعداء اما درجه طالع اندرین میان زحل را قوت است چنانکه
کا از وتد زایل کرده از درجه بیت الاعداء تا درجه بیت الاعداء از جا اندر میان
مشتری را قوت است هر چند که از وتد دورتر و از درجه بیت الرجا تا درجه نهم اندر
میان آفتاب را قوت است هر چند که از وتد دورتر و از درجه نهم تا درجه هفتم

اندرین

اندرین میان هر هفت کوکب را نحوست بهر روا باشد مگر مشتری را و زهره را
و از درجه هفتم تا درجه سیوم اندرین میان مریخ را قوت است و از درجه سیوم تا درجه
پنجم اندرین میان زهره را قوت است و از درجه پنجم تا درجه چهارم اندرین میان هر هفت
کوکب را قوت است خاصه کوکب علوی را اندر برج آبی و خاکی و از درجه چهارم تا درجه سیوم
دوم مشتری را قوت است و از درجه دوم تا درجه طالع عطارد را قوت بود و اگر این
ستارگان بجز این جایگاه باشند که صفت کردم اندر سعادت ضعیف باشند
مگر اندر خانه یا اندر شرف خویش یا حد یا مثلثه و وجه خویش باشند قمر اندر
طالع نحس است زیرا که دشمن آرد و مهمان ناخوانده بر غم بیفزاید بخانه اگر سعد
مهمان آرد یا سفری پدید آید یا خبری آید عطارد اندر هفتم زهره اندر یازدهم مشتری اندر
سیوم و ماه اندر نهم و مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر سیوم و مشتری اندر پنجم
اینجایگاه مراتب را جایگاه نعم است و رجعت زحل مریخ اندر ... قوی‌تر است
نحوسی کار را خاصه که تربیع باشند که کوکب دلیل آن کار بود و نحوست زحل اندر
سیوم خاصه بمقابله کوکب سخت بدتر بود و ابو معشر بلخی گوید که چون کوکب جایگاه نکو
و برج خویش یا خانه خویش و اگر نحس بود دلیل سعادت بود و اگر برخلاف این جایگاه
بود نحوست پیدا کند و همچنین سعدان چون بجایگاه خویش بود سعادت ایشان نیکو
بود و اگر برخلاف جایگاه خویش باشند نحوست پیدا کنند چنانکه زحل با همه قوت و نحوست
او چون صاحب مثلثه طالع مولود بود و اندر وتد بود نیکو حال و نیکو جایگاه باشد
دلیل کند بر ترتیب مکتوب و بقا و چون بجایگاه بد بود و بحال بد بود این مولود
ترتیب نیابد و چون دلیل دلیل الاموال بود و عقارات ثابت بود و بد جایگاه دلیل باشد

برتباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی پیش آید بسبب مال و عقار و اگر زحل
اندر دوم باشد بحال نحوست مال پراکنده شود و روزی برای کس تنگ گردد و طعام
نکوارد و مریخ نیز بفساد و نحس و تباهی آرد خاصه از روی دزدان و اگر مشتری دلیل بر خیر(؟)
باشد و نیکو حال و مقبول دلیل کند بر تباهی و هلاکت و چون دلیل بر دیگر نیکو حال
و مقبول دلیل کند بر فایدها و بسیار یافتن مال پادشاهان و چون بدحال
و بدجایگاه بود دلیل کند بر تاوان و زیانها باید انکه سعدان و نحسان اندر نیکوئی
حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه و بدی حال جایگاه مشکل خویش برگردند
تا دانسته باشی این مثالات را از آن یاد کردم تا نیک فهم کنی و قیاس گیری
در بیان صداقت و عداوت کواکب اما عطارد و مشتری باصل دشمن اند و آفتاب
و زحل باصل دشمن اند و قمر و مریخ باصل دشمن و زهره و عطارد باصل دشمن اند
اما زهره و مشتری باصل دوست اند و مشتری و زحل با هم بهم دوستند و هم دشمن اند
اتصال ایشان مثل این کوکب همچون شاه و مردم است که بیکدیگر را دوستند
دارند و بیکدیگر دعوی کنند اندر ملک و مملکت اما مریخ و زحل با هم دوستند ظاهر لو(؟)
اندر نهان دشمنند و زهره با آفتاب دوستند و بعضی دوستر اند آفتاب است
لیکن عطارد را اندر سر دشمن دارد آفتاب با عطارد و زهره همچنین مشتری و زحل اند بدو(؟)
و دشمن اما قمر با زهره دوستند همچون آفتاب و عطارد و مریخ با شمس دوستند همچون
آفتاب و عطارد و مریخ همچون عطارد دست با آفتاب و مریخ مریخ با مشتری گاه دوستند
گاه دشمن و مریخ با زهره دشمنند باصل و دوستی که افتد بعارضی اندر کار فساد چون
زنا و فسق و فجور و عطارد با مریخ با یکدیگر در احتیال اند پیوسته و اندر مکر و غدر و

فتن

خیانت ایشان دوستی و دشمنی ستارگان که گفته شد تا دانسته باشی و در احکام
بندی ۲ در معرفت احوال کواکب و دلالت ایشان بر سعادت و نحوست
بدانکه قمر دلیلست بر احوال عالم و جاسوس فلک است و حال ستارگان زیرا که
بهر فلک بگردد و به هر بیت و هر برج و نور همه ستارگان نقل کند و بعالم سفلی رساند(؟)
و روز نماینده است بکار جهان زیرا که هر چه اندر عالم پیدا آید اول خرد بود تا بزرگ(؟)
شود تا بغایت خویش رسد و بعد از ان خرد خرد نقصان گیرد تا ناچیز شود همچنین
یافتیم قمر را از جهت استادان این صناعت چنین گفته اند کرفتن(؟) صلاح و صلاح
کل شر و فساد و فساد کل شر و بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فنا و زوال و
گشتن و تاریکی احوال و تعطیل و دیر کردن کارها و بر آمدن حاجتها بدشخوار و رجعت
کواکب دلیل کند بر عصیان و بر پشیمانی و بازماندن از کارها و حاجتها و اختلاط
و بیجایگی و بر سودی بازدن سخن و ناروائی کار و قول و هبوط کند بر غم و اندوه
و ترس و بند و حبس و بیماری و وبال دلیل کند بر وحشت و غم و غربت و وقوف و مقیم
رجعت دلیل کند بر عجز و درماندگی و عاجز اندر کارها و نقصان حاجت و عصیان
و هبوط اندر جنوب دلیل کند بر ضعیفی کارها و ناتمامی حاجت و فرو ماندن از کارها و تنگی
معیشت و احتراق دلیل کند بر هم و غم و ترس و مشقت و بیماری شرف دلیل کند
بر رفعت و منزلت و عز و جاه و بر آمدن حاجت بآسانی و صاعد اندر شمال دلیل کند
بر زیادتی دولت و قدر و منزلت و بر آمدن امیدها بتمامی استقامت دلیل کند بر
نیکوئی احوال و روائی کار و وفور معیشت و تمامی حاجت و مقیم الاستقامت دلیل کند بر ثبات(؟)
سعادت و بازگشتن کارها با قبال و دولت و فرج دلیل کند بر شادی و سلامتی و نیکوئی

وعید آمدن منفعت و چون کوکبی اندر خانهٔ نحس بود و باو در شرف بود قبول کندش را بازدارد
شر را با نظر نحسان تثلیث و تسدیس بود هم بازدارد شر او تباهی را اما سعد اگر
مقبول باشند یا نباشند دلیل کند بر سعادت اگر مقبول بوند بهتر و نیکوتر اما
بدانکه علم نجوم و وجه راست خیر و شر هر کجا سعدی بینی نیکو خیرست و هر کجا نحسی بینی نکوی
شرست و کواکب منحوس نکو بینند تا آنگاه که نحس بجرم وی نور نیفکند چون از جرم کوکب
گذشت نیک شود و هیچ بلائی نباشد بجز خوف و بیم و همچنین سعدی اگر متصل شود
امید سعادت بود و چون منصرف شود امید و طمع افکند و لیکن کار تمام نشود و
هر نحسی که نحس کند و از طالع ساقط بود هم از وی زیان کند و همچنین سعدان چون از طالع
ساقط باشند طمع افکند کوکب که در افتد نحوس بود بلا و شر آرد و چون منصرف
شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد باندازهٔ طبیعت کوکب قابل
تدبیر قمر اگر سعد بود خیر آرد و اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر از کواکب دلیل
کند بر آنچه رفته باشد و گذشته باندازهٔ طبیعت تدبیر قمر کوکبی که اندر خانهٔ زحل و
مشتری باشد حاجت وی بر آید اما بدشواری و اندر خانهای کوکب دیگر زود بر آید
با آسانی کوکب که اندر حد باشد بیست و پنج درجه قوت وی اندر برج دیگر تا اندر برج
پنج درجه باز بگیرد ضعیف بود هنوز کوکب اندر حد باشد و خواهد که با کوکب اتصال کند
و اندر نیابد تا برج دیگر تحویل کند اگر اندر یابد آن کوکب را آن حاجت بر آید و تمام شود
و نحس کو در شرف باشد اندر راغم خویش بهتر از سعدی باشد که اندر خلاف خویش
بود چون خداوند حاجت از کوکب نحس بود و صاحب طالع بوی متصل شود از تربیع
مقابله حاجت تباه شود و اندرین حال نحس واقع الله بهتر از آن که قابل

تدبیر

تدبیر بیرون کی اندر تباه شود و اندرین حال نحس واقع الله بهتر از آن که قابل
تدبیر بیرون کی اندر طالع بود و طالع وی را خانه یا شرف بود نحوس وی فرکز کند چون
نحسان ناظر باشند سعدان بنظر مخالفت سعادت کم کنند سعدان که ساقط
باشند از طالع یا راجع باشند بزرگ نحسان بود و اگر سعدان با نحسان اندر یکجا
بد باشند یا راجع یا منحوس باشند چون اندر تحت الشعاع باشند دلالت سعدی
نحسی بخت ضعیف وی هیچ چیزی و شری نتواند کردن سعد اندر تحت الشعاع ضعیف
بود و سعادت نتواند کرد و نحس اندر تحت الشعاع ضعیف بود و شر نتواند کرد نحسان
اندر اوتاد با تربیع یا مقابله نحوست ایشان عظیم و بزرگ باشند خاصه که قاهر باشند
اگر سعدی اندر خانهٔ هشتم بود نه خیر آید و نه شر و چون نحس اندر دهم بود سخت بزرگ بود
اگر دلیل بخداوند حاجت متصل شود حاجت بر آید بالحاح و حرص و طلب و اگر
صاحب حاجت بطالع و طالع پیوندد و حاجت بر آید با آسانی بی رنج و تعب و تکلف
و اگر کوکبی نور نقل کند از خداوند طالع بصاحب حاجت بتوسط و سایل بصاحب
مسئول عنه حاجت شود و بر آید بانکار و اگر نقل از خداوند حاجت بود بخداوند
طالع از مسئول عنه کی آید و حاجت بر آید و اگر اتصال بمودت بود بخداوند طالع
از مسئول عنه کی آید بسایل و حاجت بر آید و اگر اتصال بمودت بود با آسانی بر آید
و اگر بعداوت بود بدشواری و رنج و تعب و منازعت بر آید و همچنین حکم کن از قمر چنانکه
از دلیل گفتم اگر خداوند حاجت نحس بود و دلیل بوی متصل بود یا قمر از اوتاد
از نظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل کند بر شر و بلا و مشقت یا جان آزرده کند
که کاشکی این حاجت خود از اصل نبودی اما بدانکه قمر از اول ماه با زحل قران کند

خاصه که زحل مشرقی باشد و بآخر ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که مریخ مغربی بود نیز
مزاج دهد و اصل آنست که زحل سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک چون
اول ماه بود قمر با زحل متصل شود و مزاج دهند بیکدیگر خاصه که زحل مشرقی
بود و چون مغربی بود مزاج کمتر دهد و بآخر ماه قمر با زحل مزاج دهد خاصه که مغربی بود
و چون مشرقی بود بهتر بود اما اول ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مریخ مشرقی بود
و چون مغربی بود مزاج دهد اما کمتر و باز بآخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مغربی
بود و چون مشرقی بود کمتر دهد و هر دو قمر که مزاج دهد دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و
چون مزاج ندهد دلیل کند بر فساد و تباهی و باز مریخ مر آفتاب را باول ماه زیان
کند و زحل باول ماه با شمس زیان کند و تباهی و زحل بآخر ماه با شمس زیان کند و تباه
کرداند ۲ در بیرون آوردن اوقات مسایل بدانکه چون قمر دلیل کننده
تمام و برآمدن حاجات حاجت بود که بآخر افتد از ان جهت که با آن نحس از جایگاه
خویش زایل شود و بجایگاه دیگر آید و قمر را قبول کند و قمر در آن جایگاه که با بتدا
حاجت بعد آن حاجت برآید و اگر قمر بجایگاه دیگر بود و تحویل شد با آن نحس که با کرم
و ناظر بود بدان جایگاه که با اول حال بود پس دلیل کند بر تمام حاجت و هیچ اگر دلیل
کند بر آن اتصال بر قضاء حاجت و اگر کوکب اندران وقت منحوس بود بکوکب دیگر
دلیل کند بر آمدن حاجت تا آنگاه که دلیل با زبان کوکب متصل شود بنظر مودت مثال
چنانکه مسئله از جهه بود که آید با نه طالع سرطان بود و قمر اندر دلو بقران مریخ و مریخ
با ذنب بعد اتصال قمر با مریخ و دلیل کند بدان که جهه بررسیم اندران روز چون
مریخ با ذنب بعد و ذنب دلیل مکر و حیله بر رسیدن تا آنگاه که قمر با دلیل

متصل شود بر سد آن جهه بود و لیکن کمتر چون کار را ابتدا کرده آمد صاحب طالع و صاحب
رابع هر دو یکی کوکب باشند و مسعود باشند و از نحسان ساقط باشند سر
عاقبت کار چنان بود که خداوند ابتدا کار خواهد کرد و بعضی سایل کرد دلیل خانه از نحسان
مسئله با تحویل سال عالم بود اندر جایگاه مقبول بود و بصاحب طالع نظر بود شرف
یا صاحب حظوظ طالع سعد تقال دلیل دلالت کند بر برآمدن حاجتها و تمام مراد
و بران که نظر نبود دلیل کند بر دیر برآمدن حاجات اما چون کوکب دلیل کند بر تمامی
حاجت از جهت اتصال و اندران وقت تمام شود آن حاجت از ان حاجت انبیا
بود تا آنگاه که قمر بکروز بر بود و اندر فلک بعضی خانها برسد و بهمه دلیلها متصل شود و
چون بجایگاه حاجت برسد یا دلیلان سفارن شود یا متصل آنگاه دلالت کند که آن
حاجت بر آید و کوکب دلیل کند بر حاجت دافع و مدفوع الیه نیز هر یکی از جایگاهی باشند
بدرجه و دقیقه معین از طالع زمان یا مولود یا تحویل چیت دافع بر برج خویش
هم مانند آن درجه و دقیقه که اندر و بود مدفوع الیه بود پس بر آید بحقیقت اندر آن
حاجت اما چون اتصال دافع با مدفوع الیه تمام شود و آن حاجت نیز هم با آن وقت
تمام شود بر آید و اگر دلیل اندر صعود بود و هر روز صاعدتر شود و بطی السیر بود دلیل
کند بران که رفعت و منزلت و جاه باید روز بروز تا بغایت خویش برسد و چون سریع
السیر بود دلیل کند بر انکه رفعت و منزلت باید بزودی و اگر هر دو دلیل دلالت کند بر تمام حاجت
با تصال یکدیگر پس وقت تمام رسید وقت بود اول که قمر نقل کند میان این دو نیز
از انکه آن دو دلیل بیکدیگر متصل شوند و سوکند تر آنگاه بود که قمر با ایشان یار کرد نیز یا
نقل النور بود یا اندر موضع حاجت بود که آن حاجت بر آید وقت سیوم آنگاه که با

کی آن دو دلیل از یکدیگر منصرف شوند پس هر آینه برآمدن حاجت نیز برآید سوم
اگر دلیل دلالت کنند بر قضاء حاجت اتصال یکدیگر و از یکدیگر منصرف شوند و
آن حاجت تمام شود نومید نباید بودن تا آنگاه که قمر یکدور اندر فلک بگردد و
چون بموضع حاجت رسد میان آن دو دلیل نور نقل کند تا از آن دو دلیل
شر و نکر و هر دو منحوس باشند و سریع السیر باشند و غیر مقبول پس هر آینه نیز انکر
بزودی و اگر مقبول نیز دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر نیز و چون بر سعادت
دلیل باشند و مسعود بوند دلیل کند بر زود در بودن اخیر و چون غیر مقبول باشند
دلیل کند بر تأخیر سعادت و همچنین بطی السیر نیز چون مسئله از حاجت باشند و قمر با
بعضی کواکب اندر طالع باشند یا اندر موضع حاجت آید بصاحب حاجت نظر کند
پس آن حاجت هم اندران وقت برآید اگر بوقت مسئله یا بوقت ابتداء کار دو دلیل
کنند بر قضاء حاجت و دلیلان بیکدیگر ناظر باشند یا صاحب ربع حاجت طالع
مراعم طالع نظر کنند پس هر وقتی که بیکدیگر نظر کنند و با یکدیگر متصل شوند آن حاجت
آن روز و آن ساعت برآید اما بدان که مطالع بروج و سالها بروج ضعیف اند
بدلالت و قیها و سالها کواکب و ایشان قویتر آید از بروج بدلالت وقات
زیرا که بروج دلالت پیدا نکنند مگر کواکب از جهت آنکه بروج بمنزلت کفن جیها
بر سبیل مردگانند چون نور کواکب اندر ایشان آید زنده شوند و دیگر گفته‌اند
که بروج بر مثال جسم اند و کواکب بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی
برج ذو جسدین دلیل کند بر بودن حاجتی و لکن آنگاه نیز که متصل شود دیگرباره
قمر از برج آن کوکب جا نکند نقل اندر سنبله و قمر بود متصل شود از قوی دلیل

کنند

کنند بر آمدن رسولان وقت آنگاه نیز که قمر از جدی بر حمل بوده و اگر بعضی کواکب
دلیل کنند بر چیزی از خیر و شر بشتر حدوث آن خبر آنگاه نیز که روز آن کوکب باشد
یا ساعت او با هم اندران روز بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کاری
پس روز سه شنبه ساعت مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کوکب تنها نیز دلالت
وقت تمام حاجت بعدد روز آن کوکب بود یا سال آن کوکب و اگر دلالت برج باشد
شمار بعدد مطالع وی یا بعدد سالها برج باشند وقت تمام حاجت و اگر برج با کوکب
مشترک نیز جمع کن دور کوکب و مطالع بروج و اگر واقع اندر برج ذو جسدین نیز و قابل
اندر برج ثابت پس وقت حاجت با ربعها و فصل سال افتد و واقع اندر برج ثابت
نیز و مدفوع الیه اندر برج منقلب و یا قابل اندر برج ثابت نیز و واقع اندر برج منقلب
پس وقت حاجت بر ماهها افتد و اگر واقع اندر برج ذو جسدین نیز و قابل اندر برج
ذو جسدین نیز و قابل اندر برج منقلب باید عکس پس وقت حاجت روزها باشد
و اگر واقع و قابل اندر برج ثابت باشند پس آن حاجت بسالها برآید و اگر هر دو
اندر برج ذو جسدین باشند با هها برآید و اگر هر دو اندر برج منقلب باشند پس آن
بروزها و ساعتها برآید و همچنین قیاس کن نظر را که از اوتاد و مایل الاوتاد و از ساقط
و زایل الاوتاد نیز اوتاد بر مقام برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال برج ذو جسدین
و زایل و ساقط بر مثال برج منقلب است و این فصل را نیک نگاه کن و تأمل کن بسیار باید
بکار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت
آنگاه نیز که دافع اتصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب
سادس دلیل کند بر بیماری وقت درازی بیماری از صاحب سادس گیرند

بالا زسال و سالها از نظر دلایل دیگر بود و اگر آغاز کاری کنی و صاحب طالع یا دلیل بخد
کوکب متصل بود آنگاه آنکه بکواکب بطی زبان برج متصل شود بکوکبی که اندران برج بود
دلیل کند بر بنا بر ابتداء آن کار وقوف و دافع کند بعد دو آنکه کوکب که دلیل کند با او
متصل بود باز آنکه ضعف در مکر و سرباز کرد در مثال چنانکه طالع سرطان بود و قمر بود
و آفتاب بمشتری پیوسته بود در وسط السماء و آنکه کواکب بر کسب بازحل پیوسته بود
و زحل اندر طالع بود بعد دو روز زهره و عطارد مشتری و آفتاب سعادت بیند چون …
سپری شود زحل کوفت خویش اندکار ظاهر کند و تباهی آورد … اندر دانستن
اوقات بدانکه برآمدن کارها و تمام شدن حاجتها از پنج جای طلب کنند اول آنکه بنگر
بوقت سؤال درجه قابل و دافع بود و جدا از درجات میان ایشان سال بود
یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفتیم بر اندازه سرعت سیر و ابطاء ایشان و دوم آنکه بنگر
که دافع بدرجه قابل رسد بسال و ماه و روز یا تا قابل بنور درجه قابل یا دافع برسد که
و سیم آنکه بنگر بدرجات میان دلیلین هر درجه سالی یا ماه یا روزی بود باندازه سرعت
و ابطاء دلیلان و دلالت برج به ثابت و منقلب چهارم بنگر بحال کوکب که دلالت کند و قوت
که بحال صغر چند است که فوق الارض بود و شرقی باشد بعدد سال ساعات مغرب بود
و اگر مغرب بود روزها بود اگر تحت الارض بود و شرقی ماهها بود و اگر مغربی بود سالها بود
بعدد سال صغر دلیل پنجم و بنگر که والا مسئله در آن وقت بکدام برج است بعدد درجات
مطالع آن برج بود اگر ثابت بود سالها بود و اگر ذوجسدین بود ماهها و اگر منقلب بود
روزها بود و نیز بنگر ما بین درجات طالع و درجات قابل یا ما بین قابل درجات
طالع هر درجی ماهی بود … هم در معرفت کیفیت اوقات و کمیت روزگار بدانکه

اوقات

اوقات بدید آید از حرکات پس ابتدا هر حرکتی که اندر فلک بود و تا انتها از زمان
آن که اندر میان ایشان در آن توقف است و هر حرکتی را ابتدا ثبت باشد بسیر شود بجزء
که موافق بود او را بابانه آن نیز هم و فیه ثبت که بخیری یا شری دلیل کند و جمله حرکتها
اکنون صفت کنم بدانکه تبدیل اشکال و تعیین حرکات حالها در فلک هر دلیل
کند بر خیری یا شری اما تغییر حرکات تبدیل اشکال بازگشتن کوکب بود از مشرق
بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال نیز اتبدیل اشکال
گویند و تغییر حرکات از رجعت باستقامت است و از استقامت برجوع و از
ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صعود بهابط گشتن و از هابط هابط
صاعد شدن اما انتقال آن بود که کوکب از آفتاب جدا شود و تا تمام و بر حد خویش … و از
پس … سفلیان را و علویان را و قمر را از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان تا …
اشتاد درجه و از … تا … درجه تا تمام در … شرح این بالاتر یاد کردم اینجا که کواکب
با این و … آفتاب بود و نیز شرقی بودن از دور فلک و غربی بودن ایشان چنانکه
اگر کوکبی که اندر ربع طالع بود شرقی بود و هرچه اندر ربع وسط السماء بود غربی بود و هرچه
اندر ربع وسط السماء بود … بود و هرچه اندر ربع و … ربع بود شمالی بود اما …
جایگاه زور را از فلک آنکه نهاده است که صاعد است و آنکه از نقطه چهارم است تا …
تا نقطه وسط السماء جایگاه که اندر و … بود … دیگر است که و را هابط خوانند و دلیل
کند بهر ربع طالع دلیل کند بر ساعات اگر دلیل اندر برج منقلب بود و بربع …
و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر روزها و وسط السماء و ربع … دلیل کند بر روزها
اگر دلیل اندر برج منقلب بود و ربع … بود و ربع سیم یعنی مغرب دلیل کند بر ماهها

چون دلیل اندر برج مجسد بود و سریع السیر و ربع شمالی دلیل کند بر سالها چون دلیل
اندر برج ثابت بود و سریع السیر اگر سرعت و ابطا برج سبک و گران مخالف نیز حال
سال هم بدانقدر بگردد و تمامی این فصل فروتر یاد کرده شود ان شاء الله تعالی و دیگر باید
که واجب نکند گرفتن وقت ها از هر سیاره که قوی نباشد تا آنگاه که ورا شهادت
نباشد اندر مسئله حاجت و بدان که جمله وقتها اندر مسئلها برنج وجه بود و آن چنان بود
که در جای که میان دافع و قابل چند درجه بود چندین سال یا ماه یا روز یا ساعتی
بر قدر نور در جایگاه و دوری او بعضی از ارباع فلک و نیز بر قدر برجهای ثابت و ذو جسدین
و منقلب و نیز بر قدر افتاده و زایل افتاده و زایل و تاد وجه دوم بنگر بدان وقت تا قابل
بمنقول رسد یا دافع بقابل رسد بجسد برج و مقابل وجه سیوم دیگر بنگر بدان وقت که
چند ساعت زودرجات بعدد برج هر برجی سی درجه میان متصل و آنکه بدو متصل شود
آن در چهار یا روز که وجه چهارم آنست که بنگر از طالع جایگاه قابل اندر یا
بطالع ۴ و اما وجه پنجم آنست که بنگر بدلیل وقت که چند است سال صغری
و بر قدر آن سالها بود یا ماهها یا روزها یا ساعات اوقات این پنج روی
بیرون نیست و مثالها آوردم بر اوقات تا روشن تر بود و اگر دافع اندر برج مجسد
بود و قابل اندر برج ثابت اوقات ارباع سال بود بعضی درجه ربع سال بود که
دافع اندر برج ثابت بود و مدفوع اندر برج منقلب بود و قابل اندر برج ثابت بود
اوقات ماهها باشد و اگر دافع اندر برج ذو جسدین بود و قابل اندر برج منقلب باشند
اوقات سالها باشد و اگر دافع و مدفوع بعضی قابل [illegible] اندر برج ذو جسدین باشند
اوقات ماهها و نیز گویند اگر دلیل وقت اندر برج ذو جسدین بود آن وقت را تضعیف

سالها به

باید

باید کرد و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج منقلب باشند اوقات روزها باشد و اگر اندر
ربع شرقی باشند ساعات بود و اگر دلالت وقت بر سالها بود و چون اندر ربع
شرقی باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع سال و چون ارباع سال بود دلیل
کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند بر ساعات
و اگر دلالت وقت بر ساعات بود اگر دلالت وقت بر ساعات بود اندر قبول
افتد ایام بود و چون ایام بود ارباع ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و
چون اندر ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال
شود و همچنین اندر ربع شمالی و همچنین واجب کنند نگرستن از اندر آمدن دلیل وقت و زایل [illegible]
که او را بقیاس برجهای ثابت است و مایل و جسدین سوالقط بقلب و نیز دلیل کند بر وقت
آمدن دلیل بموضع حاجت و با آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل آمدن
کوکبی که شکل حاجت بود با بطالع که مقبول بود که دلالت کند بر تمامی حاجت
دیگر اگر دلالت اوقات زوال طالع بود بعضی از دلیل اگر قوی باشند بتمامی قوت
بعدد سال صغری بعدد سالها و اگر راجع بود یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس بعضی
بیکی ازین حالها بد بود بعدد سال صغری ماهها و اگر راجع بود و یا محترق و اندر هبوط
بود و منحوس و بد حال بد بود بعدد سال صغری روزها و اگر جمع شوند نحسها بعدد
سالها صغری ساعات بود و بسیار نیز اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل سهم
حاجت تا رسیدن بموضع حاجت بعدد درجات چنانکه اندران پنج وجه یاد کردیم
که سهام را نیز دلالت قوی است اندر احکام تا هیچ کار و حکم با طلاق بی سهام
نکنیم و دیگر بیشتر اهل احکام اوقات دلایل بدین پنج وجه آورند و این نیز باشند

برین قوالست چنانکه مردی سؤال کند از عمر خویش پس طالع بدان ساعت و بنگر کار
صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم سعادت و خداوند او و با اجتماع یا استقبال
که پیش از سؤال بوده بنگر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است او دلیلست بر وقت
پس آن دلیل را همچنان که هیلاج را رانند هر درجه مطالع سال روز خویش بنه
بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی بگردد و بدان وقت و اگر سعدی قوی تر از شعاع آن نحس
یا قران یا شعاع افکند هلاک نشود و لیکن بخت بد بر اندازه طبع و برج فلک تن رسد
و اگر نیز مقبول بود و آن مثلا اگر اندر وتد بود بر عدد سالهای کبری و اگر در زایل بود
بر عدد سالهای وسطی و اگر در زایل بود صغری و ما شاء الله که چند بنگر بخداوند طالع و
نیز که عمر در خداوند طالع بود در بخت و قمر چون پیوسته شود و خداوند طالع چنانکه
احتراق بگیرد هر درجه که میان او بود میان آن نحس تا میان احتراق و نگاه دار که
خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اگر در برج ذو جسدین بود هر درجه
ماهی باشد و اگر برج منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر مشرقی بود هر درجه ساعتی که
بیرون آید از خداوند طالع کمتر عدد عمر بود و آنچه میان قمر و نحس و احتراق بود کمتر عدد بکشتها
باشد و دلالت وفات بیشتر ازین یاد کردم و اندر هر بابی و فصل اوقات دیگر که
و بر یاد کردم و اینجا نیز از آن یاد کردم تا روشن تر بود و فهم کردن آسان آید انشاء الله
تعالی و خطا نیفتد از آنکه بیشتر منجمان در بیرون آوردن اوقات بهاجل
اهمال عاجز اند و سخنان ایشان بیشتر خطا ازین جهت باشد

۲ بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدا عمر و ابتدا
کار هر کدام را که شهادت بیشتر بود وی دلیل بود و خانه چهارم خداوند خانه قمر

وخداوند

و خداوند سهم السعاده هر کدام ازین دلیلان که گفتیم سعادت بیشتر دارد دلیل
عاقبت کار هاست و راست اگر بوقت آغاز کار دلیل اندر وتد بود و دلیل عاقبت اندر
زایل بود یا ساقط آغاز نیک بود و عاقبت کار بد و اگر دلیل عاقبت اندر وتد بود و
دلیل ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار نیک بود و اول کار بد بود و همچنین حکم کن بر نظر
نحسان و سعدان و اگر بوقت ابتدا کار قمر یا دلیل ابتدا اندر برج منقلب باشد
آغاز کار چنانکه چنان بود کار آن کار بکنند و کاه بکنند و اگر اندر برج ثابت بود آغاز
کار قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین بود این کار را دو سه باره آغاز کرده باشند و
از آن کار بکار دیگر آید اگر برج منقلب بود و اگر راه بد دلیل ابتدا بسعدی پیوسته بود آغاز
کار بشادی و نیکی باشد با اندازه اتصال اگر دلیل عاقبت سعد بود یا بسعدی
پیوسته بود اندر وتد عاقبت آن کار بخیر بود و محکم و اگر بنحس پیوسته بود همه گونه
و شغب و ویرانی بود

۲ اندر دانستن احوال عمر مردم بنگه و پیری و جوانی پس
از عمر خویش بنگر بصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر خداوند طالع است و بکتبها
در قمر انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر عمر باقی مانده اگر راه
از نحس باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل کند بر آن عمر گذشته بر ذل و محنت و تعب و شغب
بود و باقی عمر بر سعادت و اقبال بود و اگر از سعدی باز گردیده بود و بنحسی پیوندد عمر
گذشته بر دولت و سعادت بود و آخر عمر بر شغب و ادبار بود و اگر از سعدی
باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل بر سعادت و دولت بود و اگر از نحس باز گردد و
بنحسی پیوندد عمر گذشته و باقی مانده بر ذل و شغب بود و محنت و همچنین حکم کن که گفتیم
هر گاه که گواهی کردن و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع باشد رونده باحتراق

و قمر منحوس بود یا ساقط از طالع یا در ششم و یا بعضی نحسان اندر طالع بود یا اندر ششم
دلیل کند بر مرگ سایل و دانستن وقت مرگ آنگاه بود که بنگری از درجهٔ صاحب طالع تا
درجهٔ احتراق او چند جمع شود بنگر که اندر کدام برج است و بکدام جایگاه حکم کن بر سال یا
ماه و روز و ساعت چنانکه بر تو یاد کردیم و تباه تر آن بود که آن نحس کی در طالع باشد یا
در او فتاده صاحب چهارم بود یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع شاهد بوند و قمر پاک
باشد از نحسان و صاحب طالع نیز پاک بود و ناظر طالع و قمر نیز بصاحب برج خویش
ناظر بود یا برج خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی و زندگانی و دولت و اقبال و سعادت
و شادیها بنگر از درجهٔ صاحب طالع یا درجهٔ سعدان و نحسان هر درجه سالی یا ماهی
یا روزی یا ساعتی چنان که گفتم آنجا که برسد اگر سعد بود دولت و اقبال و سعادت
باشد اندر آن وقت و اگر بنحس رسد نکبت و شقاوت و محنت بود اما عرب فرهای
الطیر گویند بنگر بنین یا بطالع یا اجتماع یا استقبال که پیش از ولادت بود یا پیش از سال
باشد یا بسهم السعاده کدام شایسته تر است بهیلاج آنگاه بنگر از درجات هیلاج
درجهٔ سعد و نحس بجسد یا بشعاع هر درجه از مطالع سال بود و چون بدرجهٔ نحس آید یا بجسد
و جسد او و اگر بجسد یا بشعاع سعد برسد دولت و سعادت بود و اگر سعد شعاع
افگند سعادت بر سعادت افزاید و اگر نحس شعاع افگند آن سعادت کم کند و اندازه
سعد و نحس قوت ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر برسد از اول عمر خود و میانه
عمر و آخر عمر بنگر که اندرین سه بخش کدام بخش اندر سعادت است و کدام بخش اندر
نحوست بنگر بصاحب مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند بر اول عمر و قسمت
اول و صاحب مثلثه دوم بر دوم و صاحب مثلثه سیم بر سیم و بنگر بنظر سعادت و نحوست

وجایگاه

و جایگاه و قوت ارباب مثلثات از هر یکی علیحده تا چگونه آید بر آن حکم چنانکه
نمودم اندر باب اول عمر از اتصال و انصراف قمر و سعد و نحس و اگر چهار بخش عمر سوال
کند بنگر بربع طالع و ربع وسط السماء و ربع هفتم و ربع چهارم هر کجا سعد باشد سعادت
و دولت و اقبال اندر آن قسم عمر بود و هر کجا نحس بود یا شعاع نحسان شقاوت و محنت و تباهی
اندر آن قسمت ربع بود و نیز بدان که ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی و ربع دوم دلیل
کند بر برنائی و مردانگی و آن از وسط السماء است و ربع سیم از هفتم است و دلیل
کند بر کهولت و میانهٔ عمر و در گذشت خواهد بودن از گور و کفن و آنچه بگویند او را از پس مرگ از
دعا و لعنت و سرزنش و امثال این از خانهٔ چهارم دلیل کند بر قدر سعد و نحس و بنگر بر سد
از تن که بر کدام اندام نیکویی و سلامت است و بر کدام اندام درد و ضعیف بنگر بصاحب
طالع و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام کوکب ناظر است و از کدام برج است بنگر اگر آنجا
که سعد بر منی آن اندام که بدان برج سعد منسوب است نیکویی بود و اگر نحس ناظر بود بنگر از کدام
برج نظر دارد آن برج کدام اندام بدو منسوب است بر آن اندام ضعف و تباهی بود سر
حمل است و گردن و گلو ثور و کتف و دو دست جوزا است سینه و پستان و معده
در سرطان است و معده و سوزان و بعضی از شکم و روده در اسد است و بعضی از شکم
و روده تا بناف و جای الزار در سنبله است میان و پشت تا زه بر آن در میزان است
و عورت و جایگاه در عقرب است تهیگاه در قوس است زانو در جدی است ساقها
در دلو است قدم و پشت پای در حوت است و نیز گویند که فوق الارض از تن مردم
اندام راست و تحت الارض نیمهٔ چپ چون این دانستی حال هر جای و درجی نیز
قیاس توان کرد و توان دانست اگر نیک فهم کنی والله اعلم   اندر دانستن

سال سایل که چندست اگر سایل پرسد که سال من چندست بنگر که درجه طالع در چند
درجاتست و نسبت او از برج چیست سدس یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا تسع
یا سبع چون معلوم شد بنگر که عمر طبیعی چندست و آن صد و بیست سال بود هم
بدان اندازه از وی بگیر آنچه بود سال بود مثال طالع پنج درجه آمد پنج سدس برج
پنج سدس چون از صد و بیست برگیریم بیست سال بود و اگر خواهی هر درجه از درجه
طالع اندر چهار ضرب کن آنچه بیرون آید آن عمر سایل بود که اندر وی است و این از
قول ابو معشر منجم است و من چنین میگویم که بنگر بدلیل طالع که علوی است یا سفلی اگر علوی
است بگیر از درجه دلیل یا درجه شمس و اگر سفلی باشد از شمس بگیر تا درجه دلیل و بنگر که
نسبت وی از دور فلک چندست همچندان از دور برگیر آنچه جمع شود بر دوازده
قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد آنچه اجزا ماند هر نصفی سدسی روزی یا ماهی باشد
و نسبت چنان بود که بنگری که آن درجات جمع شده از برج چند بود سدس یا ربع یا ثلث
یا آنچه بدین ماند از دور همچندان برگیری چنانکه یاد کردم وجه دیگر بنگر که دلیل
طالع وتد وی از آفتاب چندست و یاد دار و بنگر که دلیل از آفتاب بچند درجه
دورست نسبت وی را تمام و نیم چند بود آنچه بیاید از جمله بر بگیر و از ده درجه قسمت
کن آنچه بیرون آید سالها بود و هر نصفی سدسی روزی وجه دیگر بنگر که دلیل طالع
از طالع چند دورست درجات ما بین ایشان را نسبت کن و اگر اندر طالع بود
ما بین درجاتها از نسبت برج برگیر و چندان از دور برگیر آنچه بماند بر دوازده قسمت کن
آنچه بیرون آید سالها بود و اجزا او هر نصفی و سدسی از وی ماهی باشد هیئت
بیرون آوردن سال نیکو فهم کن والله اعلم   اندر بیرون آوردن

طالع مولود و سال تاریخ ولادت اگر سایل سوال کند که من بکدام روز یا بکدام ساعت
و کدام سال و ماه زاده ام و طالع مولود من چیست و تا در است کن بدرجه و دقایق
و کم درجات طالع را اندر درجات صاحب طالع ضرب کن جمله آنچه و دقایق شود
قسمت کن بر درجه قمر که اندر برج رفته است آنچه بیرون آید تمام کن دلیل و جدا کانه نگاه
آنگاه بگیر از حمل تا دقیقه آفتاب اندر درجات طالع نیز آنچه برسد بر دلیل قسمت کن
آنچه بیرون آید از دوازده نقصان کن آنچه بماند اگر از یکی بیش تاست اندر فصل بهار زاده
شود و اگر از سه تا شش اندر فصل تابستان زاده بود و اگر از شش بیش تا نه اندر فصل
پاییز زاده بود و اگر از نه بیش تا دوازده اندر فصل زمستان زاده بود و باز بنگر باقی آن
حساب که بر دلیل قسمت کرده شده است از اول حمل بشکل هر برجی یکان هرکجا بشد
آفتاب اندران برج بوده بود و با ضرب کن دقایق شش با به درجها اندر شصت و بر
دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید سی سی طرح کن آنچه کم از سی بماند آفتاب اندران درجه
بوده بود و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است مولود روزی بوده بود و اگر تحت الارض
است شبی بوده بود اگر قمر ما بین حمل و سرطان بود اندر ربع اول بوده بود و ولادت صبح اندر
سه یا اندر شب اگر ما بین سرطان باشد اندر ربع دوم بوده بود از شب یا از روز
و اگر ما بین میزان و جدی باشد اندر ربع سیم از شب یا از روز و اگر ما بین جدی و حوت
باشد اندر ربع آخر بوده بود از شب یا روز و اگر قمر اندر طالع بود با اول ساعت زاده
باشد از روز و اگر دوم طالع بود با ساعت دوم زاده بود از روز همچنین تا دوازده
خانه و باز بنگر بدرجه طالع اگر نیمه اول بود از آن وجه پس ماه اول زاده بود از آن
ربع و اگر نیمه دوم باشد بماه دوم از آن ربع زاده باشد و اگر نیمه سیوم باشد بماه

زمستان زاده

سیوم لزان ربع زاده باشد و باز بنگر که صاحب خانه کدام کوکب است آن کوکب چند
ساعت بنگر که از شب یا روز برآمده است یعنی پیش از درجه طالع است هم بشمر را جمع
بگیرد بهتر درجه طالع را آنچه حصه وراست بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل شمار بیفکن
آنچه باشد بنگر کجا بسر شود آنجا که بسر شود آن برج طالع مولود باشد آنچه از نه کمتر از
از یکی بیش باشد طالع بعد باشد و از نه تا شش برجه دوم بعد باشد و اگر از شش درجه باشد
درجه سوم زاده باشد دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند درجه است
حساب بهر بهتر کان بگیرد از بهتر طالع آنچه حصه وراست زد درجات بگیر و جمع
کن از درجه صاحب طالع بیفکن بحساب هر برجی سی کان آنجا که برسد آن برج طالع
مولود باشد و باز ضرب کن درجه ساعات اندر دوازده آنچه جمع شود از آن برج
که صاحب ساعت آنجاست بیفکن بحساب هر برجی سی کان هرکجا برسد اندر درجات
آن برج زاده باشد بنگر بصاحب برج چهارم از وی که وی کدخداوند آن ساعت است
که اندر وی زاده باشد و وجه دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را اندر درجات شمس ضرب کنی
آنچه برسد بر ساعات ماضی آن روز قسمت کن آنچه باند و بر باقی عمر باشد و آنچه گذشته
باشد از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر از پنج
صد از وی بیفکن بیاید عمل کن و دیگر ضرب کن درجات صاحب حد آنچه برابر از صد کم گردد آنچه
کمتر از صد باشد آن باشد عمر گذشته بنگر که صاحب دریکان طالع اندر حد کیست بنگر که
صاحب حد را درجه چندست درجات حد را اندر درجات صاحب دریکان ضرب
کن آنچه برابر اگر زیادت از صد باشد صد از وی بیفکن آنچه باند باقی عمر گذشته سال باشد
اینست طریق بیرون آوردن سال و ماه و روز و ساعت مولود سایل

اندر

اندر دانستن احوال نامه و خط اما بدان که عطارد دلیل خطاست و کاغذ
و نقش و نوشتن و قمر دلیل نیکویی و بدی نامه است و خط باندازه اتصال
سعد و نحس او از آنکس که نامه از وی بیرون آمده باشد دلیل وی متصل قمرست منصرف له
بدانکس که وی رسید دلیل وی متصل قمرست اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود با اندر شرف
بود یا اندر وتد بود این نامه از نزد سلطان باشد و اگر اندر شرف بود و زایل بود از
اوتاد در آنکس را سلطانی بوده و اکنون از وی زایل شده و اگر اندر خانه خویش بود
از اول بیت موده بوده است و از اعیان شهر و حد و مثلثه و وبال از خانه نبود و حد و مثلثه
مثلثه و وجه کمتر باشد و اگر از طالع در جایگاه نیکو باشد و بخداوند برج خویش ناظر بود
نکوکردار است دارد و لیکن ستوده نیست در میان قوم و جای خویش اگر آن کوکب
که قمر از وی منصرف است اندر هبوط خویش باشد اندر وتد باشد آنکس که نامه بنوشته مرد صاحب
و نسب نباشد و لیکن با سلطان بود و بجاه باشد و اگر با هبوط زایل باشد و بی حسب و
جاه نباشد و بر این کسی که نامه سوی وی است بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است
اگر نظر مودت باشد میان ایشان دوستی باشد و اگر تربیع و مقابله باشد میان ایشان
خصومت و ستیز بود و همچنین حکم کن که از آن کوکب منصرف عنه القمر که در بنگر
و نیز بنگر این دو کوکب هر یکی از کدام طبقه اند و چه صفت اند و هر یکی اندر کدام
جایگاه اند و بکدام برج اند از آن نوع که بینی حکم کن ‖ اندر دانستن احوال خبر
از نیک و بد اگر قمر متصل باشد بسعدی اندر نامه خبر و خوش بود اگر نظر مودت باشد و دوستی
و مهربانی باشد و اگر نظر تربیع و مقابله باشد آنچه از خبر و خوش باشد به حد باشد و بر دو طعنه
یا آزمایش بود و اگر بجایگاه نیکو باشد قمر با آن کوکب که وی متصل باشد دلیل خیر و نشاط

باشد و اگر قمر بحمل ناظر باشد اندر نامه غرور و تباهی باشد و اگر آن بحمل غیر و نه ناظر با قمر ایجه بود
حد بود و اگر ساقط بود تباهی باشد ولیکن باندازه نباشد همچنین اگر مثال نمودم از خیر و شر
حکم کن و البعض گوید اگر قمر را بتثلیث یا تسدیس بطالع باشد اندر نامه شادی و فرحه
باشد و اگر بتربیع و مقابله باشد غم و دل ناخوشی باشد و اگر ساقط بود نه شادی باشد اندوه لی
نا اندازه و از حال چگونگی عطارد نیز دلیل کن نامه رسید آید که وی دلیل نامه است
باتصال یا بانفصال و جایگاه نیک و بد و سعادت و نحوست نیک نگاه کن تا
خطا نیفتد اگر عطارد مسعود بود اندر نامه سخنان نیکو بود و اگر منحوس بود سخنان
زشت بود و اگر اندر وتد بود سخنانش قوی باشد و اگر زایل یا ساقط بود سخنانش ضعیف
بود و دروغ باشد و اگر مستقیم بود سخنانش راست و نیکو بود و اگر راجع بود سخنانش
دروغ باشد و بدان نامه کار نکنند و از آن نامه فرستادن پشیمان باشند و اگر
بطالع بدوستی نگرد مردمان از آن شاد باشند و مهربانی نمایند و اگر بتربیع یا
مقابله نگرد مردمان ناخوش باشند و فرمان بردار نباشند اگر پرسند که نامه
بکه آمد و بکه برود بنگر اگر قمر بزحل متصل شود نامه بکاجکان و دهقانان باشد
و اگر بمشتری ناظر بود بوزرا و ائمه و سادات و قضاة و متولیان بود و اگر بمریخ باشد
نگرد بسرهنگان و اهل سلاح باشد و اگر بآفتاب نگرد بملوک و رئیسان بود و اگر بزهره
نگرد بزنان و خادمان و مغنیان و اهل طرب بود و اگر بعطارد نگرد بدیوانیان
و پیشه وران و متصرفان و عمال بود و اگر قمر خالی السیر بود بنگر جایگاه و برج وی
اگر اندر طالع باشد با اهل شهر بود و اگر اندر دوم بود بیاوندگان و خداوندان
مال بود و اگر اندر سیوم باشد ببرادران و اقربا باشد و همچنین میکن تا دوازده خانه

و اگر بگوید که از که آمده است این نامه بنگر که از که منصرفست از آن کوکب همچنانکه گفتم
و اگر خالی السیر باشد بنگر که از کدام برج و از کدام خانه بیرون آمده است تا بجای گو
اگر پرسد که نامه را ختم کرده یا نه بنگر بدلیل و بقمر که یکی از ایشان پیوسته بعطارد
بگوی که ختم کرده و اگر بدرجه یا بده درجه منصرف بود یا کم از حد بگوی که ختم کرده و اگر دلیل
متصل بود بصاحب وسط السما یا با شمس یا با عطارد بود و بطالع ناظر بگوی که ختم کنند
و اگر متصل شده باشد و هنوز از حد تمام نگذشته بود بگوی که ختم کرده و اگر چیزی از
نور عطارد گذشته بود و منصرف شده ختم نکرده و نکنند و اگر قمر به عطارد متصل نبود
و نه عطارد بشمس ختم نکنند آنگاه شهادت از طالع بدان صفت که از دلیل گفتم
اگر گوید که نامه از دست سلطان بیرون آید یا نه بنگر بعطارد اگر منصرف بود از شمس
یا از صاحب وسط السما یا از صاحب طالع و وسط السما انصراف بیک درجه یا دو
درجه بگوی بیرون آید و اگر جز این بود بیرون نیاید و اگر پرسد که این نامه بسلطان
برسد یا نه طالع دلیل سایلست و وسط السما دلیل سلطان عطارد دلیل نامه اگر
عطارد منصرف بود از دلیل طالع و متصل شود بصاحب وسط السما یا شمس یا قمر ناقل
النور بود از عطارد بصاحب وسط السما یا شمس بگوی که برسد نامه بسلطان و همچنین اگر
کوکبی نور عطارد بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب وسط السما قابل تدبیر عطارد
یا صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع منصرف بود و بوسط السما ناظر بگوی
که برود و اگر جز این بود نرسد اگر پرسد که نامه کی برسد بنگر بعطارد اگر اندر نصیب
در طالع یا اندر دلیل و بعطارد نگر که دلیلست که بر آمدن نامه چون عطارد
بدرجه طالع آید که از جهت طالع یا از درات طالع با آن وقت نامه آید خاصه که بر نشیبی

آن وهو بهتر اگر بنظر بدرجهٔ طالع آید و اگر عطارد را در طالع خطر نبود و اندر دلیل ناظر نبود
هیچ نامه نباید و اگر ماه از عطارد منصرف شود و بدرجهٔ طالع پیوندد آن وقت نامه آید
که متصل شود و اگر عطارد متصل بود بدلیل چون درجه بدرجه آید نامه رسد خاصه که اتصال
از وتد بود و چون از وتد ساقط باشد دشوار برآید و بهتر که نباید و بکجا او نرسد و
اگر عطارد در دوازدهم بود و روندهٔ بهتر بدرجه طالع نامه زود نیاید و اگر جواب هیچ
که گفتیم با خود عطارد راجع باشد یا از دلیل یا از طالع دور بگردد اند هیچ نامه نیاید و
بهتر که نامه آید و باز گردد بجای خویش اگر پرسد که نامه نوشتم و فرستادم جواب کی خواهد
آید بنگر باتصال قمر بدوم کوکب که اتصال دوم دلیل جواب نامه است و آن بعدد
درجات قمر باتصال دوم دلیل که بر ایام و شهور و سال و آمدن جواب نامه و از
اتصال بودن مخالفت و سعادت و نحوست و جایگاه فلک و بروج حکم کن تا حقیقت
و کیفیت جواب بیکجا و بد پیدا آید چنانکه پیشتر در باب آمدن نامه گفتیم اگر پرسد که
خبری که آمد حقیقت یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر هر کرا سعادت بیشتر بود از نحسان
یا کی بهتر و بکوکب ساقط متصل نباشد و اندر وتد بود و بکوکب ساقط متصل بود آن
خبر خبر بود و لیکن تمام نشود بعضی بعضی راست و بعضی دروغ باشد اما بدانکه استقامت
دلیل و سعادت او و اتصال بکوکب سعد و برج ثابت و برج مستقیم الطلوع و وتد
اینهمه دلیل خبر حق است و راستی و کوکب نحس و کوکب راجع و برج منقلب و ساقط اینهمه
دلیل خبر دروغ باشد و اگر بعضی از دلایل خبر دروغ باشد و بعضی از دلایل خبر راست
بدلیل جمع شود حکم بر غالب کن و اگر هر دو برابر بود حکم آمیخته باید کردن و تمامی
این فصل در خانه سیوم یاد کنم که آنجا در خور تر است   اندر دانستن آخر

بانکه

بآن که نرخ زیادت بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که قوی‌تر است
در را دلیل کن اگر دلیل متصل شود بکوکبی که اندر طالع باشد یا بر وسط السماء آن
آخر بازار بها گران شود و نرخ فروتر و اگر شود بنگر که در هفتم باشد یا بر چهارم هم نیکو
و فزونی و خواستار بنگر بدان کوکب که اندرین دو وتد بود اگر مقبول یا قابل قمر
خداوند طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و روائی بازار و افزونی بها و اگر مقبول
نباشد و سعد بود هم نیک بود و فزونی و روائی بود و اگر دلیل متصل شود بکوکبی ساقط
غیر مقبول آن آخر بان کاسد شود و ارزان بود و خریدارش کمتر بود و اگر با نحسی ساقط
مقبول بود از صاحب سهم خویش یا قابل مر قمر را یا خداوند طالع را خریدار پدید
آید و کاسد نباشد و لیکن نرخ ارزان بود و اگر قمر صاعد اندر شمالی با نهایت النور
والعدد و فوق الارض صاعد بود اندر وسط السماء دلیل کند بر روائی بازار
آخر بان اگر در روز سوال کنند و اگر هابط بود اندر جنوب ناقص العدد و النور بود اندر
ارباع فلک هابط بود اندر تحت الارض بود دلیل کند بر کاسدی بازار آن آخر بان و کمی
بها و زیان اندر و اما بدانکه اگر کوکب دلیل سعد بود نرخ افزون کند و اگر مقبول
با سعد بود روائی بازار برده و اگر ساقط بود مر نقصان کند و اگر غیر مقبول یا نحس
باشد روائی نباشد و کاسد باشد   اندر نگرستن حال کشتیها اگر قمر نحس
بود یا نحس بود ناظر بود و عطارد یا زحل یا مریخ باشد هر که بکشتی نشیند با آفت
آید بیم و هلاکت بود و اگر قمر سعود بود و سعد آن بود ناظر باشد دلیل صلاح
و امن و سلامتی باشد و هیبت از نظر سعد آن و نحسان بنگر که قمر و عطارد این دو کوکب
را سعدان سعد کنند و نحسان نحس در این باب بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و نظر

سعدان ونحسان بود وجایگاه وی از صاحب طالع وحال عطارد اگر صاحب طالع با
صاحب برج قمر اندر وسط السما باشد یا در عاشر اندر خانهٔ نهم بود دلیل کند که جز
کشتی و نبود رفتن وی و سبکتر آنگاه باشد که اندر دهم بود اگر یکی ازین دو دلیل که
گفتم در چهارم بود یا در سیوم دلالت کند بر دیر روی کشتی و گرانی وی و اگر دلیل اندر
طالع بود دلیل کند بر زود روی و سبکی و اگر ناقص النور و العدد بود دلیل کند بر گرانی و
دیر روی و اگر صاحب برج قمر بنظر مقابله نظر کند و آن مریخ دلیل کند که میان مردمان
کشتی حرب و کارزار افتد و اگر زحل بود اهل کشتی از آب دریا بخورند یا بیمار شوند
یا میان ایشان قحط افتد اگر نظر تثلیث و تسدیس بود سهلتر بود و اگر نظر مخالفه بود
از سعدان دلیل جنگ و عداوت بود میان ایشان اما بطلمیوس گوید بنگر در حال
کشتی از دوازده برج بهر کدام برج که نحسی بود فساد و تباهی در آن که نیز بود هر کجا سعدی
بعضی بود خیر و نیکوئی بدان جایگاه چنانکه سینهٔ کشتی در حمل است و آنچه فروتر بود از سینه
در ثور است و پرهای کشتی در جوزا است و پهلوهای او در سرطان است و روی کشتی که در آب
ایستاده است در اسد است و شکم کشتی در سنبله است و آنچه بر آید و فرو رود از آب نه
سینهٔ کشتی در میزان است و جایگاه کشتی بان در عقرب است و فرس کشتی بان را
خاصه و دستهای وی در جدی است و سوراخ بزرگ و فرس و دلو است و جاها
در حوت است و هر کدام جائی که سعدی بود یا قمر یا صاحب برج قمر مسعود بود دلیل کند
بر سلامتی و نیکوئی آن مواضع و هر کجا نحسی بود یا قمر یا صاحب برج قمر منحوس شده اندر
وی دلیل شر و تباهی آن مواضع بود و اما قمر و طالع دلیل کشتی است همه و خداوند
طالع دلیل آن کشتیبانست که در کشتی نشینند هر کدام را که مسعود یابد یا سعدی

بود ناظر بود و یا با سعدان باشد دلیل سعادت بود و هر کجا نحسان بینی دلیل تباهیست اگر قمر
تحت الارض بود و منحوس بود بزحل و زحل بطی السیر دلیل کند بر بلا و موج و بادهای مخالف و
تباهی و نظر سعدان نشود و اگر نظر از تثلیث بود و بطی السیر بود زحل با بره و حمل کشتی بدریا
اندر آید و در اندازند بدریا امید رهائی ساو و اگر زحل مقیم نباشد و بطی نباشد آسانتر
باشد و سلامتر باشد لیکن بیم و فزع و اگر اندرین حال زحل با عطارد مقارن باشد
تباهی و شدت سخت تر باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشند از رات زحل و جایگاه قوی
ازان نحس کمتر کنند و اگر مریخ تحت الارض بود و قمر بوی متصل بود از فوق الارض دلیل کند
بر شدت بلا و موج و باد و جنگ کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بدتر
آنگاه باشد که عطارد نیز با وی باشد و اگر یکی نحس با قمر بود و یکی نحس با شمس دلیل تباهی
و بیم هلاکت بود خاصه از نظر تربیع و مقابله و اگر نیرین با سعدی باشند و قمر با مشتری دلیل
سلامتی بود و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر اندر فوق الارض بود و مسعود
باشد از سعدان دلیل سلامتی باشد و منفعت و اگر با این همه زهره تحت الشعاع باشد
هم سلامتی بود و زحل گرسنگی و تشنگی و غرق و شغلها است مریخ دلیل جنگ و کارزار
و سوختن و صاعقه و دزدان است از جایها بر جهاز آید و باد در و آتش و خاک کم
کن و اگر قمر بنحس متصل شود بتربیع و آن نحس راجع باشد کشتی از نیمه راه برگردد و
بنگر که قمر اندر کدام مثلثه است از آن روی باشد باز گشتن و کوکب راجع دلیل باز گشتن
باشد اگر سعدی بود بسلامت بود و اگر نحسی بود فساد و تباهی باشد و سریع السیر دلیل نه
بازگشتن باشد و بطی السیر باشد دلیل گرانی باشد و هر دو قمر که دلیل با نحسان باشند
یا نحسان مستولی باشند دلیل هلاک و تباهی بود و چون سعدان ناظر باشند از آن

هلاک شد باندازهٔ قوت کوکبی اگر تحت شعاع افکنده باشد هر و هلاک سخت تر بود اگر اتصال
موده بود بهتر از آن بود که اتصال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر اشلا باشد و نحسان
بدو ناظر و عطارد و یا یکی از نحسان باشد دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسان در برج قمر یا بطالع
ناظر باشند و این هر دو برج ذوجسدین باشند یا از این دو یکی مجسد بود و اهل کشتی
بکشتی دیگر نقل کنند بنگر بصورت طالع و طبع و طبیعت برج قمر و حد قمر باندازهٔ
جزو هر و طالع باشد بار را کشتی و اگر سهم السعادة ساقط بود و اندر دوازدهم و سیم
دلیل کند بر بیم و ترس و زیانها و اگر دلیل با صاحب طالع راجع باشد بیم باشد که کشتی از
نیمه راه برگردد   اندر بیرون آوردن طالع سایلان جمع شده و سه چهار حاجت
یا بیشتر چنین گوید و دروثیوس حکیم که چون نزد تو گرد آیند سایل بسیار و از نقطع
زمانی هنوز یکی بعد باشد و چیز نگذاشته باشد طالع سایل اول را باشد و وسط
السما سایل دوم را باشد و خانه یازدهم سایل سیوم را باشد بیت الوتد طالع
سایل چهارم باشد و تد هفتم سایل پنجم را باشد بیت الاخوة سایل ششم را باشد
بیت الآبا سایل هفتم را باشد بیت السفر سایل هشتم را باشد و آن چهار بیت
که بطالع نظر دارند و دلیل کنند و نیز گفته اند که حاجت اول از طالع باید نگریستن
و حاجت دوم از بیت المال و حاجت سیوم از بیت الاخوة و این سخن ... باشند بر
اثنی عشریه ... زیرا که هر برجی دلالت کند و همچنین قیاس بود از دهم حاجت قمر را
از اتصال اول قمر و حاجت دوم را از اتصال دوم قمر و حاجت سیوم را از اتصال
سیوم قمر و اگر اندران برج که هست اتصال بقدر حاجتها نباشد اندر برج دوم
قمر نگر باتصال آن برج حکم کن و اگر اندران برج اتصال نیز نبود انگاه ...

آن وقت

ساعت گو و صاحب حاجت اول و حاجت و را او صاحب ساعت دوم حاجت
دوم و صاحب ساعت سیوم همچنین تا صاحب هفتم برین ترتیب حکم کن   اندر
نگرستن دو چیز یا بیشتر کدام بهتر است یا فوز تر ودوکرده مردم یا بیشتر یا دو انبار
یا از دو حاجت کدام بیشتر و بهتر و نیکوتر و کدام از شان نیکو پدیده تر یا از دو خبر
کدام حق است و کدام باطل سایل را از این چیزها پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی را بر بیتی ولا
بنهد چنانکه حاجت اول با اول و دوم بدوم همچنین تا آخرش انگاه بنگر بصاحب طالع
نقل طالع و برج دوم و صاحب ... همچنین حکم کن هر یک خانه را و حاجت که بر نهاده ...
نهاده است از سعدان و نحسان حکم کن و وجه دوم از اتصال قمر با اول و اتصال دوم
و سیوم حکم کن از آن کوکب و آن جایگاه و دور و از ... نظر موافقت و مخالفت و سعادت
و نحوست همچنین حکم کن تا بر تو معلوم شود و هر دلیل که اندر وتد بود قوی تر بود از آن
دلیل که در مایل الوتد یا ساقط بود و هر دلیل که اندر شرف بود یا اندر غایت سعادت
بود یا قمر و ... بود و یا صاعد بود حکم آن حاجت آن گروه و آن مردم بهتر و قوی
تر بود بنگر فهم کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر دلیل نیابد از ارباب ساعات حکم کن
چنانکه بر تو نمودم و مثالها یاد کردم بترتیب هر یکی از سعدان و نحسان حکم کن بطلیموس
گوید بنگر حاجت اول را از ارباب مثلثات اول و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سیوم را
از صاحب مثلثه سیوم بسعد و نحس و قوت و ضعف و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد بنگر و
حکم کن نیز باتصال و انصراف از مودت و مخالفت تا تمام بر تو معلوم شود و اگر پرسد از ولایتی
و از شهرها کدام شهر بهتر نشستن را یا کدام زمین سازتر یا کدام نیکوتر از شهرها بنگر بصاحب
طالع که سعادت در کدام برج است و کدام سازتر و برج مسعود کند با آن نظر سعادت

بود نور را افکند و آن ستاره بکدام برج و کدام برجست بگوئی که بجا آنجاست و بطالع فوق شعاع
بود و اگر منحوس بود بدآن روز که گوشت جز آنجانب نشد بد بود و کم بیم هلاک شود
تا باهر احوال و اگر خواهی از اتصال قمر نگر با والی دوم و اگر خواهی با رباب نگر و اگر
خواهی بطالع دوم و سوم نگر و اگر خواهی با رباب ساعات نگر بجای وقتی که پرسش
بسعادت و نحوست از آنجا حکم کن والله اعلم

۳ در دانستن حال یافتن مال و نفع اگر پرسد از مالی که یابیم یا نه و حال
روزی و کسب معاش چگونه بود بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند
بخانه دوم و بصاحب برج دوم اگر قمر با صاحب طالع بصاحب مال پیوندد در یا اندر
برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال برنج و تعب و اگر چه نظر مودت بود و اما اگر نظر
در تربیع و مقابله بود آن مال بسختی دشوار یابد و بسیار رنج و تعب کشد و اگر صاحب
مال بخداوند طالع متصل شود یا اندر طالع بود و مقبول بود مال بی رنج یابد بی رنج و
تکلف خدای بوی رساند خاصه که نظر مودت بود و اگر تربیع و مقابله بود یابد لکن
و اندیشه بود و آخر برسد بوی و اگر میان دلیلان اتصال نبود و کوکبی بود ناقل
النور مال بیابد بسبب کوکب ناقل النور بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام
برج است و در کدام خانه است از آن سه جای دلالت کند بر یافتن مال و اگر
زهره و مشتری اندر بیت المال بود دلیل یافتن مال بود و اگر نحسان در بیت المال باشند
دلیل کند بر ادبار صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر بود سایل و مولود همیشه اندر
آن بود که هست نه بر فزونی و نه بر نقصان و اگر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر
باشد بطالع بسیار یابد و نیکوئی و قدر و منزلت و اگر آن سعد منحوس بود نیابد

از

از مال الاموات روز بروز و جاه و منزلت نیابد و آن کوکب که دلالت کند بر یافتن
مال اگر اندر طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر اندر دوم باشد از دست رنج یابد و اگر
در هفتم بود از زن و ابنا زیابد و اگر در سیوم باشد از برادران و اقربا یابد و سوداء
نزدیک و همچنین احکام دیگر خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل گیری شاید چنانکه بنگری
که بکدام جایگاه هست سعادت و نحوست مال از آن جای یابد و فایده دیگر در طالع بگو
گو بنگر بصاحب طالع و قمر و سهم السعادة و نحوست مال از آن حاصل اگر سهم السعادة
بصاحب طالع یا بقمر متصل شود و سعود بود مال بسیار یابد و امیدهای بزرگ یابد و
اقبال و سعادت یابد و اگر یا به طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد و کوبنده قمر را
و سهم السعادة را شهادت بزرگ است اندر توانگری و درویشی از یکدیگر باز خواه و
غافل مباش که اصل سهم السعادة است که ربابت و فایده ها و بخت و دولت از او آید
که حالها بعد از زین از وی توان دانستن اگر سهم السعادة متصل بود بشمس و مشتری
آن سعدان ساقط باشند یا بعضی از ایشان در شرف باشند و سعود باشند بسهم السعادة
و انوار او نادیا شند و قمر بدان سعد متصل بود دلیل بود بر بقای حال و جمع مال پنهانست
و براث بعز زنان وی که هیچ کم نباشد و اگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعادة
و سعود باشند و درجه سهم السعادة نیز مسعود بود و نحسان از وی ساقط بود اگر این
کس از زرمان میانه است و مال بسیار بدست آورد و رباستی بزرگ آورد و از باید
قبل تجارت یا از قبل کتابت و بغایتی رسد که هرگز بسر رشدن نباشد و اگر با انتهی قمر
و عطارد و زهره و سهم السعادة با یکی از این سه اشخاص مستقبل بود و مسعود بود از آنچه
کسب کند باند تا فرزند فرزندان وی و اگر نحسان از او و از سهم السعادة ناظر باشند

بیشتر از آنکه جمع کرده باشد از مال ببرد و نفقه کند و اگر نحسین اندر اوتاد با سهم السعادة
باشند و سهم السعادة با ایشان متصل بود تا تبیر با ایشان افتد از درجه سهم آنچه
جمع کرده باشد از مال همه تباه کند و بیر نداز و بر بندگان و خدمتکاران نماند و اگر قمر با سهم السعادة
باشد و عطارد اندر برج خویش بود و مسعود پس این کس پیشه ور باشد و اندر کار
خویش بود با قدر بود و نیکو معیشت بود اندر تجارت آنجا بانکه صلاح سهم السعادة
بقمر و نظر مشتری بود فزون تر انکاه بود که قمر مسعود بسعد بود باشد که آن سعد اندر وتد باشد
و مایل بخاصه نظر قران چون این اتفاق افتاد که گفتم دلیل بود بر یافتن جاه و مال
و منزلت بسیار بر جوهر آن حال که دلیل قوی تر اندر و بود است و اگر قمر اندر شرکت باشد
با سهم السعادة زیان بکند بسعادت قمر اگر صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر
افاویل و ایل چنین یافتم اگر پرسد از مالی که امیدوار دار از سلطان یا از مال اشراف خاصه
بنگر یکجا یکجاه شمس و مشتری اگر این دو کوکب با سهم مال یا بجا اندر وتد با صاحب سهم مال باشند
با صاحب طالع باشد و مریخ از ایشان ساقط بود پس این مال بیابد باسانی و سلامت و نیکویی
و اگر اندر وتد مشتری باشد جنگ و خصومت بود و تا باز داشتن و یا بیشتر از وی بیابد
و تباه کند و اگر بجای مریخ زحل بود پس بیابد به دیری و دراز روزگار کشد و به دیر بیرون
پیش و اگر از مال پرسد که امیدوار است و پیدا نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل
گیر تا دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد از چهارم دلیل گوی و اگر از
مال پدر پرسد از پنجم جواب گوی و اگر از مال بندگان پرسد از هفتم جواب گوی و اگر
از مال زنان و انبازان و خصمان پرسد یا مال غایب از هشتم جواب گوی و اگر از
مال سلطان پرسد از یازدهم گوی و از مال دوستان و وزرا از دوازدهم گوی

واز مال

واز مال دشمنان و اعدا از طالع گوی و از مال خویشتن از خانه دوم گوی همچنین که صفت
کردم گفتم حکم کن از دلیل مال یا از دلیل طالع با اتصال و نظر و نقل چنانکه بر تو یاد کردم تا
آسان گردد اما قول ابو معشر آنست که اگر صاحب دوم با صاحب سهم السعادة صاعد
باشد اندر شمال پس مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت و از بزرگان با خود توانگر
باشد از مال و اگر صاعد بود اندر اوج مال بسیار کسب کند از رعیان و از ملوک و اگر
صاعد شمالی باشد و صاعد فلک اوج باشد پس مال کسب کند از ملوک بزرگ و خداوند
قدر و منزلت و همچنین بنگر بهر اولی یار و اگر دلیل بعضی جاها چنان بود بزرگی و شرف و قدر
و منزلت یابد از آن جستن و اگر آن کوکب که دلیل کند بر سعادت زاید النور و العدد
باشد و سریع السیر باشد و زاید صاعد بود اندر فلک اوج و بناحیت شمال باشد بوقت
پس دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود را روز بروز سعادت فزون شود اندر وقت
زیادت شود و هر روز سعادت پدید آید و دولتی حادث شود و اگر این که گفتم هابط
باشد اندر جنوب ناقص بود در سیر و نور و عدد و دلالت کند بر تباهی حال و
روز بروز زیادت شود اما ماشاء الله گوید بنگر اندر مولود و مسئله بصلاح بیت
المال و بفساد او همچنانکه در خداوند طالع گفتم اگر خداوند بیت المال بخداوند طالع
اتصال کند خواسته از جای بی دور گرد کند برنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند بیت
المال اتصال کند بسعی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان هر دو دلیل نور نقل کند خواسته
بشفاعت و میانجی گرد کند پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند در کدام برج است خواسته
بر طبع آن بود و گوهر آن خانه و اگر در دهم باشد از ملوک بیابد یا از کار کرد کند و اگر
برج آتشی بود از کار آتش همچنین هر دوازده خانه را بدین قیاس حکم کن و اگر سایل

این دو دلیل نقصان بود بنگر بصاحب مال اندر کدام برج است اگر اندر اوتاد باشد
روزی مستقیم بود و بکار کردن قوی بود و اگر در مایل الاوتاد بود میانه بود و اگر در زایل الاوتاد بود
نقصان بود و نیز بعد ان متصل نیز خاصه بمشتری و بطالع یا صاحب طالع ناظر نباشد
دلالت کند بر مال بسیار که جمع کند که مشتری دلیل مال عظیم است بنگر بصاحب مال اگر زحل
باشد مال از جهت کشت و کار و درود و علاج زمین بود و اگر مشتری بود خاصه که
از فقها و قضات و وزرا و سادات و از دین و حج و پارسایی و امانت و تجارت
بدست آورد و اگر مریخ باشد از لشکریان و اهل حرب و از کارهای آتش و خون ریختن
و دزدی و قهر کردن فرا چنگ آرد و اگر آفتاب بود از جباران و بزرگان و ملوک و از
پدران و کار آتش کردن کند و اگر زهره بود از زنان و لهو و طرب و دوستی و از
برات و عزت فراز آورد و اگر عطارد بود از کتب و تجارت و علم و کتابت
و محاسبه گرد کند و اگر قمر بود بنگر اتصال بکیست اندر حکم کن و اگر خالی از سیر باشد
از جاسوسی و صاحب خبری و طواف گرد کند و از طبع آن برج که قمر اندروست
نیز حکم کن نادرستر بود اما قول ابو معشر آنست که بنگری بصاحب … برج مال
تا کیست اندر وتد یا مایل الوتد و بنظر اتصال نزدیکتر و مقبول و مسعودتر بود اوند
طالع و این کدام کوکب بود از هفت کواکب اندر کدام خانه بود در فلک ازان در
باید طلب کردن آن کوکب آن خانه که اندر او بود و بهتر آن بود که این دلیل شرف
باشد یا زایدالنور یا آفتاب یا صاعد و اندر وتد بود و … صاحب طالع اتصال کند
یا اتصال متفقة الطالع و متفقة القوة یا متفقة الطريقة آنگاه غایت مال و
و سعادت مولود و سعادت از مال و سعادت بزرگی و نیکبختی مولود آن باشد

درجه

که صاحب مال و صاحب طالع و عشر و صاحب سهم السعادة زاید باشند و اندر وتد
باشند و صاحب طالع با ایشان مسعود بود آنگه دلیل غایت سعادت مولود باشد
اندر معرفت نفقات کردن اگر کسی گوید که بکار بردن یا دوستی در نفقه کم
آن درم را شمار گیرد باید بنگر بصاحب ثانی با صاحب … اگر بمزاج نیکو بود و مقبول
بود در یکدیگر … مقبول بود و قوی باشد بگیرد شمار نفقات و زیاده از آنکه رفته
باشد و اگر در مایل الاوتاد باشند همان نفقات حساب کند بعینه و اگر ساقط باشد یا
بکوکب ساقط اتصال کند بعضی از وی شمار کند پس اگر با سقوط نیز منحوس بود اندک مایه
شمار کرد و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگیرد و آفت … طبیعت آن کوکب
آن خانه باشد و چون نحسان افراط کنند بنظر یا بدلالت … و آفت …
بیشتر افتد و از صاحب خانه دهم و از سهم السعادة نیز باید خواه و از صاحب …
اندر معرفت بروج … فراخی و تنگی اما برجهایی که دلیل کنند بر جاه اندر وی سعادت فراخ
کار بستن بود آن جوزا … سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجها …
باشند یا صاحب طالع اندرین برجها باشد و مشتری در این برجها باشد دلیل کند که مولود …
مال اسراف کند و بسیار نفقه کند و بخشد و اما برجها که … اندر … بسیار …
و مثلثات … و برجها که مال برساند و بازستاند و فارغ دست کنند …
مثلثات … اگر این برجها که گفتم اندر جایگاه بد نیز از دور فلک و نحسان اندر وی باشند
دلیل بر بسیاری و تباهی معیشت و دست تنگی و آفت مال آنچه بدست آورد نیز …
مال و سعادت … و اگر نیکو حال نیز از دور فلک و نحسان از وی باشند دلیل
کند که حال وی اندر فراخی و توانگری نیز باشد و اگر نیکو حال نیز و سعدان اندر فلک …

دلیل کند بر سعادت و دولت و اگر جایگاه بد باشد اندر فلک دلیل کند بر تباهی
درویشی و تنگدستی و اگر سعدان و نحسان با هم باشند هر کدام که قوی‌تر است حکم
کن تا خطا نیفتد   اندر دانستن آن که مال چند درم یافته شود اگر پرسند
از عدد مال که چند درم بود بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم مال و صاحب سهم هر کدام
از ایشان که قوی‌تر باشد و بجایگاه او نیز و شهادت بیشتر دلیلست بر عدد مال اگر دلیل
عطارد بود و اندر هبوط بود یا اندر جایگاه بد دلیل کند بدانکه از آن مال که بود رسیده
درم بود و اگر اندر مثلثه بود دو هزار درم بود و اگر اندر شرف بود چند هزار درم
و همچنین هر کوکبی که او دلیل بود باندازه جایگاه هرچه بهتر باندازه سال صغری خویش اندر
هبوط و جایگاه بد دویست درم و چه عطارد و اگر اندر مثلثه بود سال صغری را اندر ده
ضرب کن آنچه بیرون آید چندان بود و اگر اندر خانه خویش بود سال صغری را اندر صد ضرب کن
آنچه بیرون آید آن بود و اگر اندر شرف بود اندر هزار ضرب کن و هر کوکبی که دلیل بود همچنین
و اگر دلیل راجع بود آنچه بدهد نیمه از وی کم کند و اگر محترق بود باندازه احتراق کم کند که
از آفتاب شش درجه بعید بود همه مال کم کند و اگر چهارده درجه بود ثلث مال کم کند
و اگر باده درجه شمس برابر بود بعض درجه بدرجه هیچ چیز نباید باز جستن بعطارد که بکدام
کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان و جایگاه آن ناظر چگونه است اگر سعد ناظر بود
باندازه جایگاه خویش زیادت کند از سال صغری خویش چنانکه بر تو یاد کردیم و اگر
نحس ناظر بود باندازه خانه و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع بود نیمه عدد خویش
بکاهد و همچنین از احتراق که گفتیم اگر بدرجه شمس بود چیزی بکاهد و سعد نیز همچنین چون
بدرجه شمس باشد چیزی بدهد و چون آن دلیل را لالت کرد بر عدد ما را آن که زیاده

کند

کند با آنکه نقصان کند اندر برج ذو جسدین بود آنچه دلیل کند از عدد آن عدد را تضعیف
کن و شمس چون بدلیل ناظر بود از تثلیث و تسدیس زیاده کند و از نظر تربیع و مقابله
و مجاسدت کم کند اما دوالیس المصری گوید که بگیر از درجه وتد چهارم تا درجه آفتاب آنچه بود
از عدد درجات عدد مال چندان عدد بود و سهما باشد یا صد یا هزار تا اینست بیرون
آوردن عدد مال و عدد هر چه خواهی والله اعلم   اندر معرفت حال وام دار که
چگونه بود ماشاءالله گوید بنگر سایل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد و قمر
دلیل است اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله بود میان ایشان
جنگ و عداوت و خصومت بود و اگر کوکب اتصال کند آغاز جنگ اندر بود و اگر نظر مودت
باشد میان ایشان صلح و دوستی باشد و اگر دلیلان بهم ناظر نباشند و قمر یا کوکبی
ایشان نور نقل کند رسول باشد تقاضا باید و با خود یکدیگر را ببینند و بستانند اگر
کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شود باتصال مودت و با دلیل مسئول عنه متصل
شود باتصال مخالف این سایل کسی بفرستد بشفاعت بنزد خصم کار بپیام کند و
عداوت و تعصب انگیزد و اگر کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند شفاعت
کند و جهد کند تا بسیار تجارت دارد و نکویی کند و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه
منصرف شود و با دلیل سایل بمودت اتصال کند کسی فرستد بنزدیک سایل با جواب سخن
نیکو و تقاضا کند و اگر بمخالف منصرف شود بمودت اتصال کند خصم بدرشتی و زشتی
پیغام کند و این رسول نیکویی گوید و زیرا و اگر از مودت منصرف شود بمخالف اتصال
کند و سخن نیکو پیغام کند بدوستی و این رسول زشتیها و درشتیها گوید همچنین
تا اگر منصرف کند و جواب دهد و اگر قمر مسعود بود دلیل کند بر نیکویی تقاضا و اگر نحوست

باشد دلیل کند بر زشتی تقاضا و جنگ خاصه نظر بتربیع و مقابله اگر عطارد بزحل
متصل بود و نحوس بود مال بستانند و باز بدشواری باز گردد یا اندر دروغ و اگر بمریخ
باشد دلیل کند بخصومت و جنگ و عداوت و اگر زیر شعاع باشد دلالت از
شمس گیرد یا قمر و اگر قمر در موضع بد بود یا اندر طریقه محترقه بود سخت تباه باشد و دلیل فنا
مال و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل آسانی و نیکویی بود   در معرفت حال
بازرگانی اگر پرسند از تجارت و بازرگانی بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی و تشریق و
تغریب و استقامت و رجعت و جایگاه او و از قمر اتصال او و انصراف او و حال و این
و نحوست و قوت و ضعف اگر قمر زاید النور و العدد و الحساب بود و سریع السیر و صاعد
بشمال و فوق الارض بود دلیل کند بر گرانی و روایی آن چیز که پرسد و اگر بخلاف این باشد
دلیل کند بر ارزانی و کاسدی و اگر از این دلالات که قمر را گفتیم بعضی بر نیکویی بود و بعضی
بر بدی هر کدام دلالات که بیشتر بود و قوی تر است حکم بر او کن والله اعلم بنگر اندر مسئله که از
مال بود که کجا بود فرستاده بود و زیادة امید دارد بقمر و عطارد و درجه بیت المال و درجه
بیت الرجا و اگر قمر بعطارد متصل شود و از عیبها پاک بود و نحوس از ایشان ساقط باشد
خاصه که زهره و بقمر ناظر بود تا بدرجه بیت الرجا یا صاحبش دلیل کند بر بسیاری زیادة
و سود و اگر این که گفتیم به بیت المال بود یا بصاحب بیجز باشد و اگر این سعادت جمع
بقمر و عطارد ناقص باشد پاره نقصان افتد و اگر بر خلاف این بود که گفتیم از سعادت
دلیل زیان و نقصان و کمی بود والله اعلم   اندر معرفت خرید و فروخت که بر آنچه
باشد و چگونه بود حال او از خریدن و فروختن بپرسد بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه
از طالع و هفتم همچنانکه در صدر کتاب گفتیم اگر این دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند دلیل

کنند بر آنکه



بهر برآمدن حاجت از بیع و شری و آسانی از آن کوکب بود نه دروغ و تدبیر نبود اگر کوکبی
ایشان بود در نقل کند آن بیع و شری بر آید متوسطان و هر دلیلی که قوی تر بود
آنکس قوی تر بود و هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشند با نیکویی حال باشند آنکس را بهری
ارزانی باشد و سود کند و اگر خداوند طالع اندر هفتم بود و یا بصاحب هفتم اتصال
سایل دوم رونده و جوینده بود و اگر خداوند هفتم اندر طالع بود یا بصاحب طالع
اتصال کند مسئول عنه دوم رونده سایل و جوینده بود و اگر سعدی اندر طالع بود دلیل
کند بر آسانی بیع و شری و راستی و نیکویی و اگر نحسی بود دلیل کند بر دشواری بیع و شری
و دروغ اما حال نیکو و بد بیع و مقدار بها و ارزانی وسط بر صاحب نقصان بنگر
و نهم چهارم و قمر دلیل اند بر که هر آن چیز که بیع و شری از بهر او است و اگر قمر را اتصال
باشد و انصراف نباشد این بایع این چیز که نو و شده تجربه بود چه میراث یافته
بود یا بها و ربناده بود و اگر انصراف باشد آنچه را تجربه بود بنا چیز داشته و با دیگر
بقمر و برج دوم که بکجا اتصال میکند اگر بسعدی متصل شود اگر به نسبه خریده بود آن که
و اگر آن سعد صاعد بود باشد و باز آید فروخته آن چیز را بسود بفروشد و حق بگذارد
و اگر سعد بود یا مغرب بود بپیشکسم از دیانت و اگر قمر اندر دوم بحسابی متصل
شود آنچه برکردن و ربع بگذارد و بود که بخرید باشد و اگر با زنه بود که خریده
شود دیگر و رنج و دروغ و ریح و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکبی
بود آن آخر حال نیکو بود و اگر مغرب بود کهن و اگر اندر شرف خود بود دلیل کند بر نیکویی
جنس آن اجزا و اندر رشته وحد و وجه فروتر از آن بود و اندر هبوط خود
بود تا بکار رود و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زاید النور والعدد و سعدان

بود ناظر همچیزی که خریده شود آن روز زیادت از بهای وی سود کند و اگر یکی از سعود نگرد
نیز دلیل زیان و نقصان نیز بود اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر نیز دلیل خصومت مع بیع و نیز
نیز و اگر با ذنب نیز جنگ و زیان و نقصان نیز و اگر قمر در برج معوج الطلوع باشد
و ناقص النور و العدد و ناظر بنحسان همچنین دلالت کند بر زیان و جنگ و فتنه و اگر پرسد
که بها چند درم است از صاحب وسط السما بگوی چنانکه اندر باب عدد مال صفت
کردم — در معرفت آن اخرمان نیز دو ختن آن نیکوتر آید یا داشتن آن چیز
نیز و درین صورت بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان که قوی تر نیز دلیل باشد اگر
دلیل نیکو حال نیز بجایگاه نیک نیز و بسعدی متصل نیز داشتن آن اخرمان بهتر نیز
و همچنین اگر صاحب غایه مسعود و مقبول نیز از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر نیز
و اگر جز این نیز نگاه داشتن و فروختن بهتر باشد — در معرفت آنکه اخرمان
بسود فروخته شود یا نه بنگر صاحب طالع و صاحب غایه و قمر هر کدام را که شهادت بیشتر
بود وی دلیل نیز اگر دلیل ساقط نیز و اندر وتد آید بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد
یا اندر شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته شود خاصه وتد طالع و وسط السما
و اگر اندر مائل و تدبیر نیز میانه نیز سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد نیز یا مائل وتد و ساقط
شود یا بکوکبی اتصال کند که ساقط نیز دلیل کند که ارزان فروخته شود اما بدانکه اوتاد
دلیل زیادت برج نیز و مائل الاوتاد میانه است و ساقط دلیل نقصان و کاسدی و وتد
هفتم و چهارم میانه است اگر کسی گوید که اخرمان دارم کی فروشم تا سود کنم بنگر بدلیل آن
آخرمان با سهم آن آخرمان و بصاحب سهم و قمر که اندر وتد آید یا بکوکبی اتصال کند که
نایبو ساعد و سعود باشد و اندر وتد نیز زود باید فروختن که سود از آن یابد و اگر

خلاف این نیز زیان کند و اگر پرسد که چیزی خواهم خریدن بچه روز یا ارزان خریده شود بنگر
بدلیل آن اخرمان با سهم و صاحب آن آخرمان و قمر که زایل گردد یا ساقط یا بکوکبی
زایل یا ساقط متصل شود اندران روز کار را بخریدن خاصه که اتصال بکوکبی بود اگر کوکب
ساقط بود و ناقص النور و العدد و هابط بود و ارزان خریده آید و نیز بهار و چون
شکل بگرداند بر افزون شود و سعادت پیدا آید این است به مثال که گفتم نیک بنگر

البیت الثالث من الطالع

اندر دانستن حال برادران بگی ۲

که اندر خانه سیوم بود و منحوس نیز دلیل کند بر کمی برادران و بر ناخوشی دل ایشان و اگر خداوند
که خداوند سیوم منحوس نیز یا محترق و اگر کوکبان سعد باشند دلیل کند بر صلاح حال
برادران و مدارا کردن با یکدیگر و اگر برج سیوم ذوجسدین نیز و در وی کواکب باشد
سه یا چهار دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر باشند هر کوکبی که باول برج نیز
برادر کلانتر نیز و آنکه میانه برج نیز میانه نیز و آنکه آخر برج نیز کهتر و باید نگاه کردن
که این ستارگان این خانه را چگونه است هر نوع که نیز هم بدان سان حکم کن از نیکی و
بدی و سعد و نحس و شرف و هبوط و غیره و دیگر نیک یا باب مثلثات خانه دوم
که ایشان نیز دلیل برادرانند با نظاره شهادت نظر ایشان و برج را نیز
اندرین باب شهادت است چون برج را شهادت آید از درجه طالع تا درجه وسط
السما اگر برج اندرین میانه نیز سایل با برادر نیز جلد و شایسته و ناهار خاصه که
برج اندر شرف نیز اگر دلیل برادر اندر درجه طالع بود یا درجه خانه پنجم برادر خردتر
از سایل نیز اگر صاحب سیوم یا آن کوکب برادر است چون با خداوند طالع تربیع یا مقابله
بود دلیل کند که سایلرا با برادران خصومت و داوری افتد و اگر خداوند طالع بنظر مودت

اں سیوم هر دو متصل باشند بخداوند دوم یا بخداوند چهارم یا بخداوند پنجم بتربیع اندر
میان برادران خصومت رود از جهت مال اگر آن تربیع با خداوند دوم بود از جهت
مال سابق بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر بخداوند
پنجم بود مال پدر بجهت هر کوکبی اندرین سه جایگاه است حکم و ترجمان است که گفتیم خانه
که مشتری اندر چهارم بود دلیل مال بسیار آماده و نقد اما قول ماشاءالله مصری و ابومعشر
آنست که ابومعشر گوید بنگر بصاحب برج سیوم و آن کوکب که اندر سیوم بشمار
و نگر اگر ستاره غریب بود دلیل کند که برادرانش اندکی بوند اگر کوکب تحت الشعاع تربیع
و مقابله نیز همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر بود و مقبول مولود را با سیار
برادران بسیار بوند و اگر ماه خداوند برج سیوم بود از ستارگان بدو دور بود
ازین دو سعد بود برادران بسیار بوند و اگر ماه تحت الشعاع بود برادرانش
کمتر باشند و بدتر آن زمان بود که احتراق بود و اگر صاحب سیوم منحوس بود از آن
با تربیع یا مقابله بکوکبی اتصال کند که آن کوکب قبول کند برادرانش بیشتر اندکی
و اگر خداوند طالع را ببیند باشد بنگر بصاحب سیوم یا بخداوند طالع اگر از نظر دوستی
اتصال کند آن برادران او را بدوستی نگرند و اگر از نظر عداوت بود میان
ایشان عداوت بود و دشمنی افتد و اگر از مقارنه یا مقابله بود گاه نیک باشد
و گاه بد) در معرفت حال برادران از نیک و بد برادران گوید
اگر پرسد کسی که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیوم یا بصاحب شرف
برج سیوم هر کدام که قوی تر بود دلیل برادران است اگر خداوند سیوم را با دلیل
برادران اندر خانه ششم یابد یا بصاحب ششم ناظر بود یا متصل دلیل کند که برادرش

بیمارست

بیمارست و اگر خداوند سیوم را ببیند در ششم یا بصاحب ششم برادرش بیمار باشد و اگر در پنجم بود با ال
باشد برادرش را نعم بیمار را اگر صاحب سیوم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشند اندر
احتراق بود خلاص آن بیمار بود و اگر محترق نیز دلیل کند بر مرگ خاصه که صاحب
سیوم منحوس نیز با خود هم منحوس باشند و همچنین اگر پرسد از پدر از چهارم خواب
کوی و از فرزند از پنجم بر قیاس دوازدهم والله اعلم م در معرفت کسی که نزدیک
تو بیاید بنصیحت که ناصح هست یا نیست چون شخصی نزد تو بیاید بنصیحت و تو خواهی
که بدانی که ناصح هست بدوستی یا خود نیست بنگر بوسط السماء اگر سعد اندر وسط
السماء باشد از نور خیر و منفعت پدید آید ترا او ناصح بود و راست گوید و اگر نحس
بود بعضی بود و اگر سعد راجع بود بگوید جز آن کند و اگر نحس بود در وسط السماء باشد
پس دروغ گوید و نا نصیحت کند و قصد جفا دارد و اگر این نحس در وسط السماء
بود شهادت دارد یا جنوبی بود ناصح بود بدوستی و سخنش با دروغ آمیخته بود
و نیز بنگر که صاحب کدام برج است بطبع و گوهر اگر سعد اندر طالع بود کیا
را از تو نصیحت بود و خرد و منفعت بود و از تو وعده یابد و اگر نحس بود اندر طالع او
تو نصیحت و خیر و منفعت نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنود از تو برود و بیم بود که
سخن بیند و دشنام یابد یا حکایتی بشنود که دلش گران گردد و ناخوش شود و این
باب اندر تمام اندر صدر کتاب یاد کردم و اینجا نیز از آن یاد کردم تا تمام باشد
اندرین فصل اندر نگرستن حال خبری که بیاید حق است یا باطل انشاءالله
گوید بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندر وتد و کواکب ساقط متصل
آن خبر که شنیده اند حق بود و اگر از وتد بکوکب ساقط متصل باشند خبر مقبول از آن

خبر باوی رود وکری بود ولکن باطل شود وتمام نشود ویا فساد در اندر آید واگر بکوکب ساقط
وراجع متصل شود خاصه که منحوس بود دلیل کند بر آن خبر که دروغ وباطل بود وبیهوده
واگر صاحب طالع با قمر از وتد بکوکب نحس متصل شود ومقبول نبود خبر دروغ باشد
وباطل واگر صاحب طالع اندر وتد نبود وبکوکبی متصل شود که اندر وتد بود واگر آن
کوکب سعد بود وصاحب طالع را قبول کند آن خبر باطل بود ودروغ بود واگر صاحب طالع
اندر وتد نباشد وبکوکب ساقط متصل بود خبر دروغ بود مگر که صاحب طالع با آن کوکب
مقبول بود آن خبر حق بود واگر صاحب طالع بکوکبی نحس متصل بود وغیر مقبول بود
دلیل کند بر تباهی خبر وفساد وحاجت سایل بود از اگر او منقلب بود واگر اتصال
آن نحس بود وفساد وتباهی از روی دیگر بود از سایل مگر بدان کوکب که بعقد
اتصال دارد واگر پاکیزه بود از کوفت واحتراق ورجعت آن خبر تمام شود ونیک
بود واگر منحوس بود وغیر مقبول وراجع دلیل بود بر تباهی خبر ودروغ اتصال قمر
بصاحب حشن دلیل بود بر درستی خبر خاصه که در وتد بود اگر طالع برج ثابت بود یکی
وصاحب حشن ناظر وقمر بوی متصل بود با صاحب حشن با سعدی از وتد ناظر بوی این
دلیل کند بر قضاء حاجت ودرستی خبر بحق وراستی واگر صاحب طالع تحت الشعاع بود آن خبر
بسر نماند وکسی از وی آگاه نشود اما حکما چنین گویند که اگر طالع یا قمر در برج منقلب باشند
ومعوج الطلوع دلیل کند بر دروغ خبر وباطل خاصه که نحسان بوی ناظر باشند واگر
اندر برج ثابت ومستقیم الطلوع بود دلیل کند بر درستی خبر خاصه که سعدان ناظر
باشند واگر برج مجسد ومستقیم الطلوع خبر راست بود وبعضی از وی دروغ بود خاصه که
سعدان ونحسان ناظر باشند اما باید که خانه سیم ونهم وصاحب این دو برج وقمر را

الباب الرابع فی الطالع

دلالت است اندر اخبار وهمچنین سهم الغیب باز دلیل آن بود حکم کن چنانکه گفتیم واما ابو معشر
گوید که دلیل اخبار چهار دلیلست قمر است ودرجه طالع وصاحب طالع وسهم الاخبار اگر
پرسند از خبری بنگر بانصراف این دلیلان هر کدام که قوی تر بود بر خبر دلالت کند اگر منصرف
بود از کواکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع بود یا از برج منقلب یا زایل وساقط
وقمر نیز هم بدین صفت بود بدین حال دلیل کند بر آنکه آن خبر دروغ است اندر هر کدام جنس که بود
اگر از خبر پرسیده که نخواهد بودن ودلیلان متصل باشند بکوکب راجع یا کوکب برج معوج
الطلوع یا منقلب یا زایل وحال قمر نیز هم بدین حال بود دلیل کند که آن خبر که بیاید دروغ
بود واگر انصراف از کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت یا اندر وتد بود خبر که در رفته
که بوده بود راست بود واگر اتصال بدین صفت بود نیز آن خبر که بیاید راست وحق خواهد بود اگر انکه
خبر بوده وگذشته از انصراف کرده وخبری که نخواهد بودن از اتصال دلیلان گوید والله اعلم واحکم

۲ اندر خبر بیان سرار وصنعت

با مستغلات که پنهان شود یا نه ماشاءالله گوید اگر پرسند از صنعت وعقار یا مستغلات یا
سرای بنگر بطالع وصاحبش که دلیل سایل است وبهفتم وصاحب هفتم دلیل مسئول عنه است و
چهارم وخداوندش یا زحل وقمر دلیل سرای وضیاعت ووسط السماء وخداوندش دلیل بیع تمام
شود بطالع چه بهر سایل اگر نظر مودت بود بآسانی ونیکویی بر آید اگر نظر عداوت بود بنظر
ودشخواری بر آید واگر صاحب هفتم بود اندر طالع یا بصاحب طالع متصل بود آن بیع بر آید
تمام شود بی رنج وتعب سایل ومسئول عنه بر آن حریص تر بود واگر میان ایشان اتصال
نبود بنگر بصاحب طالع وقمر اگر اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم اتصال کند یا صاحب
چهارم اندر طالع بود یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع وبر آمدن کار چنانکه

گفتم و اگر اتصال نبود بنگر بجمیع النور و نقل النور از ایشان شهادت گیر بر نامی
بر آمدن بیع و شری و هر کوکبی که مقبول بود با سعود خوش خو و نیکو طبع و آسان کار بود و هر
دلیل که منحوس یا غیر مقبول بود بد طبع و بد خو و تند و شوخ گر بود و هر گاه که میان دو دلیل که
اتصال تربیع و مقابله کند آن دشوار کارتر و جنگجوی تر بود و هر کدام اتصال که
بمودت بود انکار کمتر شنود و هم آسانتر کنند و خواهنده بود اندر بیع
زمین و ضیاع و عقار و سرای و حال آبادانی و ویرانی اگر کدخدای چهارم بود آن زمین
ویران و تباه بود و اگر راجع بود نامبارک و بد بود و اگر صاحب رابع منحوس بود یا در
هبوط یا راجع هم دلیل کند بر ویرانی و تباهی و نامبارکی آن سرای و اگر سعدی اندر رابع بود یا
خداوند رابع مسعود بود یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکوئی و مبارکی سرای و این
که یاد کردم اندر حال سرایهاست اما اندر باب صنعت آب و زمین و باغ و بستان
طالع دلیل کدیوران است و آبهائی که در وی کار کنند و رابع دلیل آب و زمین و صنعت
و هفتم دلیل نبات و گیاههاست و دهم دلیل درختان و میوهها و زرع و غلها هر گاه
سعدی بود خیر و خوبی آنجا بود و هر گاه نحسی بود شر و تباهی آنجا بود و اگر نحسی اندر طالع بود
بدانکه آن کدیوران با مکر و غدر و خیانت و دزد باشند و اگر راجع بود از آنجا بیرون
آیند و بگریزند و اگر مستقیم بود آنجا پای دارند و از آنجا بیرون نشوند و اگر در شرق
بود از آفتاب آنجا نو آمده باشند یا جوانان باشند و اگر مغرب باشند آنجا دیرینه
بلاد بیگانه باشند و اگر در طالع حظ بود آنجا معروف باشند و اگر حظ نبود آنجا پیران را
مجهول باشند و اگر اندر طالع سعدی بود خاصه مشتری آن کدیوران پارسا باشند و
امین و ناصح و نیکوکار و اگر راجع باشد آنجا بیرون آیند و بد آنجا مقام نکنند و پای نیارند

واگر مستقیم

و اگر مستقیم بود آنجا پایدار باشند و بروند از آنجا و همچنان که صفت کردم بگوهر و چیز
از خداوند طالع و ناظر بسعدی و نحسان حکم کن اگر سعدی اندر وسط السما بود و مستقیم
بود درختان قوی باشند و بسیار بود و اگر راجع باشد بسیار بعضی بود و لیکن کم بار مانده
بود و بود که آغاز نو درخت کنند و درخت از آنجا برکنند و بیرون کنند و اگر نحسی اندر
وسط السما بود درختان اندک بود و آنچه بود ضعیف تر بود و اگر راجع بود آن درختان
همه بکنند و ببرند و اگر وسط السما خالی بود از صاحب وسط السما بگو چنان که
از کوکب دیگر گفتم مثلا اگر صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند یا متصل بود و
مسعود بود درختان باشند و اگر جز این بود درخت نبارد و اگر صاحب وسط السما
یا آن کوکب که اندر وی بود مشرقی بود آن درختان نو نشانده باشند و اگر مغربی باشد
آن درختان قدیم و پیر و کهنه باشند و اگر مستقیم بود آن درختان آنجا بمانند و پاینده
باشند و اگر راجع بود آن درختان از آنجا بکنند و ببرند یا همه تباه شوند و از هفتم
نیز بدین صفت حکم کن که گفتم و اگر صاحب وسط السما آنجا نظر ندارد و نه خداوند هفتم
بهفتم بدانکه آنجا درختان و نبات هیچ نبارد و زمین خشک بود اما جوهر زمین از چهارم
پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کوه بود و مثلثات ثور دلیل زمین بود و هامون و سرطان
دلیل است بر رودخانهها و حوضها و بارکدها و آبگیرها و کیا و خوار ستوران و کنارهای
آب جوهر زمین از چهارم بگیر هر کدام برج که بود از آن جوهر بود و صاحب جنس هر کدام برج
بود از آن جنس بود بیا در یاد کن و اگر چهارم کوه بود مثلثه آتشی دلیل جاها بود که باشد
سنگناک یا زمین سخت و شخ و گل سخت بود و اگر برج چهارم ذو جسدین بود آن
زمین هموار نباشد بعضی از وی هامون بود و بعضی بلند بهاها و تودها و تلها و اگر برج

منقلب باشد زمینی بود از نوع چون ریگ و چون خاک خوش و آب و خشکی و از هر
نوع چیز بود اندر وی و اگر برج ثابت بود زمین با قوت و نیک بود بهوار و هموار و به
بلندی بلند بر این صفت شرح کن والله اعلم   اندر صفت خانه و کهنه و نوی
و مبارکی و چگونگی جایگاه اگر پرسند که صفت خانه چگونه بود آنجا بدان که خانه چهارم دلیل
خانه است و صاحب چهارم با آن کوکب که اندر وی است دلیل نیکو و بدی و نوی و کهنی
و نامبارکی و مبارکی چنانکه صفت کردم و طالع ... خانه است و موضع دلیل
در خانه است و موضع شمس دلیل ساحت گشادگی و میان سرای و صحرای خانه است
و جایگاه زهره دلیل خرمی خانه است جایگاه عشرت و نشاط و زنان و رباجیان
و طرب و جایگاه عطارد دلیل مخزن گنجینه بود یا کتابخانه و درم خانه و جایگاه زحل چاه
آب خانه و کنیف و جایگاه تاریک کنده است و جایگاه مشتری دلیل مجلسگاه و
جایگاه علما بزرگ و لبستان است و جایگاه چیزها و جایگاه مریخ دلیل مطبخ است
و تنور و آتش و آن جایگاه خون ریختن و موضع راس دلیل کند که نردبان بود یا چیزها
که بالا بر آیند و جایگاه ذنب دلیل کند بر جایگاه خس و خاشاک یا کنده یا جایگاه شتران
یا جایگاهی که خوراک افکنده باشند و خارستان و بنگر که هر کوکبی بکدام ناحیت است آن
جایگاه نیز بدان ناحیت بود از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی را بنگر اتصال
و انصراف او نیز کن با خویشتن اتصال و انصراف چگونگی جا را حکم کن و بنگر که قمر کجاست
آن برجها گذشته او دلیل راست خانه است و برجها مانده دلیل چپ خانه است
نیمه فلک که وسط السماء دلیل بالا است خانه است و نیمه تحت الارض دلیل چپ خانه است
فوق الارض بر سری خانه است و تحت الارض فروسوی خانه است و اگر ماه اندر برج منقلب

بجز خانه

باشد در خانه خرد باشد و بر سر بالا و اگر اندر برج ثابت بود در خانه کلان بود و بزرگ و
محکم و یکلخت و اگر اندر برج ذو جسدین بود خانه دو در بود یا در دو طبقه بود یا اندر خانه
یک غیبه خانه دیگر بود و یا این خانه را یکی کنند دیگر بود و اگر ماه اندر برج آتشی بود در خانه
جایگاه آتش بود یا سوزگاه و اگر برج آبی بود بر لب جوی یا بر لب حوض بود و اگر
اندر برج خاکی بود آنجا بر در خانه کشت زار یا خاک توده بود و اگر اندر برج بادی باشد
بر در خانه بنا باشد یا درخت و بنگر نظر کدام کوکب دارد قمر از کوه آنکه کوکب و مزاج
و ... دلیل کن و اگر قمر زحل پیوسته بود در خانه سنگ بود یا سیاه بود یا پرسش یا چیزی
دیگر بسته باشند و اگر مشتری ناظر بود در خانه بلند ساخته بود و بر در خانه نشستگاه بزرگان
بود و اگر مریخ ناظر بود در خانه سوخته بود یا آهن بسته بود خاصه که نظر بتربیع بود و اگر شمس
ناظر بود بر در خانه تخت بود یا جای نیکو همه بود یا نشستگاه محتشم بود و اگر زهره ناظر بود
بر در خانه اش گلشار بود یا آب روان یا جای نشستن زنان و اگر عطارد ناظر بود در
خانه باد و راه بود یا چهار راه خاصه که مشتری نیز ناظر بود یا برج ذو جسدین بود یا جوی
آب بود یا نقاش باشند و اگر اینکه از برج قمر یاد کردم بسیار رقت بود که شهادت مشتری بود
خانه طالع این انگاه بود که بقوت بنگر که ماه قوی تر بود یا طالع حکم از آنجا قوت طالع
آن بود که صاحبش قوی بود و بدرجه طالع ناظر یا بطالع سعدی بود یا قمر بطالع ناظر
نباشد و اگر قمر از آفتاب مشرق بود در خانه نو بود و اگر مغرب بود کهنه بود و اگر قمر در شرف
بود در خانه پاکیزه و نیکو و خرم بود و اگر اندر هبوط بود در خانه شکسته بود یا در خانه مغاک
و کثیف بود و بنگر از درجه قمر تا خانه درجه چهارم چه مقدار است از دور را گفتن از آن
مسافت بود و هر درجه طالع هر درجه یکی ذراع و یا از صاحب طالع یاد ...

و باز صاحب طالع تا طالع هر کدام را شهادت قوی‌تر بود از وی نیکوتر و بیشتر
که اندرین میان بود و هر برجی دلیل کند بر چیزی که چو هر برج و چو هر کوکب دلیل کند و وسط
السما دلیلست بر حوالی خانه اگر مشتری یا زهره اندرو باشد اندر حوالی خانه بوستان و باغ
نیکو و خرم بود و اگر زحل بود چاه بود یا مغاک و اگر مریخ بود معدن آتش بود یا جای خوان کردن
اگر شمس بود تخت بود یا نشستگاه بزرگ و اگر عطارد بود اندر میان سرای حجره بود یا دربط
چندان یا نیکوتر خانه و اگر قمر اندر وسط السما بود اندر میان سرای و در بیرون سرای آب
یا آسیا جه یا حوض یا مانند این و اگر ذنب بود گورگاه بود یا مغاک یا [illegible] و اگر
راس بود جایگاه عبادتخانه بود یا حوض یا گلزار بنگر که ازین صفت کواکب اندر طالع
کدام را شهادت قوی‌ترست و دلیلست بر در خانه اگر قمر بود قوی‌تر از وی [illegible]
اگر اندر ربع مشرقی بود بمشرق گشاده در خانه و اگر اندر ربع شمالی بود بشمال گشاده
در خانه و اگر اندر ربع مغربی بود بمغرب گشاده بود و اگر جنوبی بود بجنوب [illegible]
که ناظر بود بنگر که آن کوکب کجاست در خانه بدان سو گشاده بود و اگر قمر اندر برج
وتد بود در خانه راست گشاده بود و اگر زایل عن الوتد بود در خانه بیک سو گشاده بود و اگر ساقط
بود در خانه بازگشته و کم گشاده بود و اگر منحوس بود و یا قمر [illegible] آن خانه را اندر [illegible]
و اگر زحل نظر دارد شکسته بود و اگر مریخ نظر دارد سوخته بود و اگر خالی [illegible] بود در خانه
هنوز نانهاده بود ولیکن اگر از انصراف دلیل گیر اندرین باب انصراف قمر دلیل
کند بر آنکه گذشته بود بر در آن خانه و اتصال قمر دلیل کند بر آنکه بخواهند کردن بر
در آن خانه و اگر پرسد که خانه بچه جایگاه است بنگر در برج چهارم اگر مشتری اندر وی
باشد خانه لطیف و منقوش بود و اگر مریخ اندر وی بود خانه نزدیک تنور بود یا گرمابه

یا خانه

یا خانه برین صفت بود همچنین از صفت کوکب صفت کن و اگر عطارد بود خانه اندر
بهر کان و مرغان بود و اگر ماه و شمس یا مشتری ناظر بود این خانه در کوی بود و اگر تنها یا
بتنها ناظر بود مشتری یا شمس این خانه اندر کوی بود گذارده مانند راه و بهر دو ناظر
بود آن در کوی راه گذاره و بهر شو بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین بود آن در کوی
راه در دیگر بود و اگر برج ثابت بود همان یکجا دیگاه بود و اگر منقلب بود گشاده یا
آماده نیستن الحکم این خانه با اول کوی راست یا میانه یا آخر آنرا بقمر توان دانست
اگر قمر اندر وجه اول بود از برج خویش خانه با اول کوی بود و اگر بوجه دوم بود خانه
بمیانه کوی بود و اگر قمر بوجه سیوم بود خانه باخر کوی بود چون شرق و غرب معلوم گشت
اول و آخر نیز پیدا آید   اندر صفت خانه که مبارک بود یا شوم بر اهل
خانه و صاحب آن بدانکه مبارکی و نامبارکی خانه [illegible] اگر
که کسی بخانه تحویل کند بوقتی که خداوند طالع یا صاحب ساعت یا قمر منحوس بود و قمر
که از آن خانه بیرون آید فساد و نحوست در برد و اگر باز بطالع سعد و ساعات نیکو
باز اندران خانه تحویل کند بر نیکویی و مبارکی آن جا روجه دوم آنست که جایی
بنا کنند بطالع بد و ساعات بد آن خانه شوم شود هر که اندران خانه بود و نیز یکی
که اینچنین خانه بعضی مردمان را موافق آید آن چنان بود که آن کسان که [illegible]
کردند بر شوم آن خانه بطالع مولود و با طالع تحویل [illegible] را موافق بوده باشند
و اینچنین سرای و خانه را تا و بنا نکنند و بنا نهند بطالع سعد بر بنا نیکو نشود
و هر وقتی که زحل و مریخ اندر وسط السما بود بالا و سقف آن خانه معیوب بود
و شکسته و اگر وسط السما زایل بود آن خانه را عیب از سوی جانب پیش بود [illegible]

عجب باشد زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حدود دیوار خانه است هر کجا نحس بود فساد و
تباهی آنجا باشد و هر کجا سعد بود نیکویی آنجا بود و سلامت و آبادانی و اگر نحسان با
سعدان اندر این اوتاد باشند صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی اندر کنجها و
رکنهای خانه بود و اگر اندر زایل و ساقط بود اندر سرای ولیکن کوشک فرود این خانه یا
پایگاه خانه اندر بود [illegible] صواب و عیب خانه و سرای که صفت کردم و این باب
بسیار بکار آید خاصه اندر باب خریدن خانها و سرایها و اندر باب گنجها که گم شده
و اندر باب جستن گنج که کجا بود یا خانه در روی چه صفت است همه این باب
اندر دانستن آنکه سایل پرسد که خانه ما را بها چند درم است اگر پرسد که بها این خانه یا آب
و زمین یا بستان و یا ضیعت چند درم است یا چند درم بیع بر آید و چند درم خرید
شود بنگر بصاحب وسط السماء و یا بکوکبی که اندر وسط بود هر کدام که قویتر بود بشهادت
بهتر بود نحوی دلیلست بنگر که سال صغرا او چند است باندازه سال صغری و بهایش
یا صد یا هزار یا بده یا بیاده کنند کواکب سعدان و نحسان نقصان کنند کواکب
نحسان چون ناظر باشند چیزی که اندر باب جستن و باب عدد اندر برج دوم
یاد کردم بتمامی و اگر چنان بود که صاحب وسط السماء ضعیف بود کم کند و نه کوکب عاشر
پس بنگر که سال وسط السماء درجه طالع چند است از آنجا دلیل گیر   در دانستن
آنکه این ضیعت که خریدم از وی منفعت بود یا نباشد و هیچ بر اری و زیان و غیره و نیز بنگر بط
دلیلان بعینه دلیل سایل و دلیل مسئول عنه و با دلیل ضیاع و سرای اگر میان ایشان
اتصال مودت بود و قبول بود منفعتها بود لیکن رنج و مشقت و اگر نظر مودت
باشد قبول نبود و کار آسان و شادمانه نبود و لیکن منفعت پراکنده بود و اگر نظر عداوت

بعد

بود و قبول نبود و هیچ چیزی منفعت نباشد و بنگر نیز بسهم السعادة و زحل اگر مسعود
بود و مقبول و بطالع ناظر بود و منفعتها بود و اگر جز این بود هیچ منفعت نبود الا از جهت
معروف آنکه بیع و بر یکدام وقت تمام شود بنگر باتصال دلیلان اگر میان ایشان قبول
بود هر و فرق نکه درجه بدرجه برسد آن وقت بود اگر دلیل گشتند یکدیگر بنگر بعدد دلیلان را از
درجها و این درجات را بنگر که چند است چندان روز و ماه و سال آن کار بر آید و تمام شود
در دانستن آنکه مرد خانه یا سرایی یا ضیعتی اجارت بگیرد چگونه بود اگر سوال کند
که زمین یا سرای یا کشتی یا درختی اجارت بگیرم یا چیزی دیگر بنگر اجارت گیرنده را از طالع
و از صاحبش و اجارت دهنده را از سابع و صاحبش و اگر سایل اجارت دهنده باشد
طالع مر ورا بود و هفتم اجارت گیرنده را و مزد و بها را آن چیز و غله از وسط السماء
و صاحبش و عاقبت کار از چهارم و اگر میان این دو دلیل و مسئول عنه اتصال بود یا اندر
خانه یکدیگر باشند آن کار بر آید باندازه اتصال بود دوستی عداوت چنانکه چند بار یاد
کردم و اگر صاحب طالع مسعود بود یا کوکبی که اندر طالع بود مسعود بود سایل امانت دارد
راست کار و ناصح بود و اگر نحس بود خاین و بی امانت و بد مذهب بود و هیچ نیکویی از جهت
هفتم اگر نحس اندر وسط السما باشد یا صاحب وی نحس بود اندر غله یا اندر مزد اجارت
تباهی افتد و اگر سعد بود دلیل خیر و سعادت و نیکویی بود و هیچ حکم کن از صاحب رابع و عاقبت
کار را بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر بود و بر او نیز دلالت چنانکه کوکب منصرف
عنه القمر دلیل سابقست و متصل به القمر دلیل مسئول عنه است و صاحب برج قمر دلیل
عاقبتست و قمر دلیل آن چیزست که اجارت گرفته آمده است هر کدام سعد بود دلیل
خیر و نیکویی بود و وفا و منفعت از وی بود و اگر از صلاح و فساد است هم بپرسد بنگر بقمر و

زهره و مشتری و هر کدام از ایشان قوی‌تر بود بطالع ناظر و شهادت مشتری و دلیلی که
پیوند بود با مقبول یا سعود دلیل خیر و خوبی بود و اگر ساقط بود یا بنحوس دلیل تباهی بود
والله اعلم   اندر نگریستن بسته دفین که یافته شود یا نه و صفت و مدفون اگر شاید
برسد از دفین یا از مال مدفون یا از چیزی که در و مال کنند از تماثیل عقد و نحو و آنچه بدین
ماند طالع بود بدرست بنگر که سؤال سایل بچه گونه است از مال خود می‌پرسد یا از مال دیگری
یا از مال پدر یا از مال فرزند یا از مال سلطان هر یکی را بر از خانه دوم آن خانه بنگر
مثال از مال برادر بپرسد از چهارم بنگر از مال پدر از پنجم بنگر و اگر از مال فرزند بپرسد از ششم و از
مال زنه از هشتم بنگر و همچنین بدین قیاس بنگر از آن جای که سؤال سایلست بنگر بدان برج و بقیاس
در گنج و دلیل بود بر آن دفین اگر دلیل اندر اوتاد طالع بود یا اندر اوتاد صاحب طالع حال
مدفون اندر خانه بود اگر اندر طالع یا اندر برج صاحب طالع بود دفین اندر خانه خویش
بود و مجلس وی و اگر اندر وسط السما باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر کارخانه بود و اگر
اندر هفتم بود از طالع یا صاحب طالع اندر خانه زنان بود و اگر اندر رابع بود از طالع یا از
صاحب طالع اندر خانه پدران و جای آن بود یا از میان خانه و بنگر از صاحب طالع را یا
قمر را بدلیل اتصال چگونه است و میان ایشان از اتصال قبول موقوف است یا نظر
مقبول از آنجا حکم کن بر یافتن و نا یافتن بآسانی یابد یا بدشواری چنان که اندر جایها
دیگر یاد کردم و اگر اتصال نبود بجمع النور و نقل النور از وی حکم کن اما دیر وقت اگر دفین
خود هست یا نیست بنگر بصاحب طالع اگر اندر اوتاد بود یا بسعدی اندر اوتاد بود بر آنجا
دفین بود و بقول ماشاء الله چنان است که بنگر بخانه هفتم اگر اندر وی سعدی بود آنجا
دفین بود و اگر نحسی بود دفین بود و برگرفته باشند و اگر سؤال سایل از سیم و زر بود

بود بنگر اگر نحسی اندر هفتم بود آن سحر بود و حق بود و اگر اندر هفتم هیچ کوکب نباشد صاحب
هفتم دلیلست بر آن دفین اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل مال و طالب سایلست
و چهارم و صاحبش دلیل جای دفین است و هفتم و صاحبش دلیل حال جوهر
دفین آنست خاصه که بکوکبی منسوب نباشد چنانکه بر تو یاد کردم اما هر دفین
را که بدانی که اصل آن کیست از هفتم بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و
صاحب هفتم و اگر کوکبی اندر سابع یا اندر طالع بود هر کدام را که شهادت بیشتر باشد
و قوی‌تر وی دلیل دفین است خاصه دلیل وقت آن کوکب که بیشترست دفین
خاصه از وی معلوم شود و دیگر نحس درست کن نیک و حالات را و تفحص کن هر کوکبی که
دلالت را شایسته بود و اندر رابع شهادت دارد یا نظر دارد و وی دلیل است
بر دفین و یا هر کوکبی که دلالت را شاید بدلیلان یا متصل بود یا شهادت دارد
وی دلیلست بر دفین و اگر از این دلیلان که گفتم اندر مانی و نتوانی فرق کردن دلالت بجز
پس کوکب عارض اندر هفتم وی دلیلست اگر قوی بود بجز با صاحب سابع یاد کرده کوی
دلیل و اگر دلیل شمس بود و اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش بود آنوقت زر بود
یا گوهر سرخ مانند وی گرانبها و اگر جز این برجها بود آن از جنس برنج و بلور و آبگینه
بود و اگر دلیل قمر بود اندر برج خویش یا شرف خود بود آنوقت سیم بود یا چیزی سپید
سپید از جنس جوهر که در رقیمت بود و اگر بجز این برج بود جوهر خرد بود بقیمت فروتر و اگر
دلیل مریخ بود اندر برج خویش یا شرف خویش مس بود یا بسد یا آبگینه زنگی و اگر
در برجهای دیگر بود ارزان کمتر بود و اگر زحل دلیل بود و اندر برج شرف خویش بود
چیزی بود سیاه یا آهن یا معیار یا سنگ سرمه و اگر مشتری بود و اندر برج شرف خود بود

باشد یا بسد یا بچه اندر یا بیرون آید و مانند وی و اگر عطارد بود و اندر خانه یا شرف
خویش بود آن اسباب بود یا دستها یا قلم و آنچه بدین ماند و اگر اینچه گفتیم جز این برج خویش
بود یا شرف خویش بود ممتزج باشد با آن کوکبی که متصل بود از بر جهاری باد و آب و خاک
و آتش و همچنین از کواکب بر قدر دلالت جواب بکوی و الله اعلم و اگر دلیل نه حل بود با نقطاع
مشترک با یکی از ایشان دلیل بود و یکدیگر شهادت دارند آن دفین سیم بود و همچنین
اگر از این دو دلیل یکی با ذنب بود و اگر دلیل مشرق بود از آفتاب آن دفین نو بود و اگر
متوسط بود کهن بود   در دانستن آنکه بر دفین ظفر یابد یا نه اگر خواهی بدانی که
بدان دفین ظفر یابد یا نیابد و فاد شود یا نشود بنگر بدلیل دفین بعد از کوکب سعد
عارض اندر و بقد یا اندر صاحب ... اگر بصاحب طالع نظر دارد و بیاید با آسانی
و خاصه که نظر مودت بود و اگر نظر عداوت بود بدشواری و رنج یابد و اگر صاحب طالع را
اتصال بود بدلیل موقت بیابد بدشواری و رنج و اگر بطریق مودت بود که برنج تر بود و اگر
نظر عداوت بود بسختی و رنج برد و نیفتد و تعب بیند و آخر بدست آورد و اگر شمس و قمر هر دو
طالع ناظر باشند یا یکی از ایشان اندر طالع بود امید یافتن بیشتر بود و اگر ساقط بود نحس
برنج و تعب بود بیافتن و بعضی از حکما گویند بنگر بسهم السعادة و صاحبش اگر بطالع
ناظر بود شمس و قمر با بطالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط بود صاحبش یا نبین خاصه
قران سهم السعادة و سهم و صاحبش ساقط بود از طالع یا از نظر طالع و صاحبش دلیل کند
بدشواری یافتن و تعویق افتد که بدان برسد   اندر دانستن در سر جایگاه و
موضع دفین اگر خواهی که بدانی موضع دفین را بنگر بدلیل دفین که اندر کدام برج است و از
کدام ربع است از فلک یا آن ناحیت بود از خانه یا از موضع دفین اگر اندر ربع شرقی باشد

اندر

اندر مشرق آن جای باشد و اگر اندر ربع دوم بود اندر ناحیت جنوب بود و اگر اندر
سیوم بود اندر ناحیت جنوب بود و اگر اندر ربع چهارم بود اندر شمال بود و ابن برج
بود دلیل که با ارباع یاد کنیم با آنچه شهادت بیشتر غالب تر بود بر وی حکم کن و اگر دلیل اندر
برج ثابت بود اندر زمین بود اگر برج ذو جسدین بود اندر دیوار بود و اگر اندر برج
منقلب بود اندر آسمان خانه بود چون معلوم شد که بکدام ناحیت است و بکدام جای
اوست آن جای را به سه قسمت کن هر قسمتی ده بخش و بنگر بدلیل اندران برج که مت
چند درجه است بکدام وجه است اگر اندر وجه اول بود از آنجا و اگر اندر وجه دوم
بود اندر قسمت دوم بود و اگر اندر وجه سیوم بود اندر قسمت آخر بود و همچنین قیاس کن از درجها
بدان درجه که بود از آن قسمت بدان جایگاه بود اما حکما اوایل مانند را چنین
گویند که بنگر بدلیل دفین و صاحب ساعت اگر اندر طالع بود اندر خانه بود از آن
دفین یا اندر جایی بود که سایل نشسته است یا اندر مشرق آن جای بود که آن
دفین است اگر همچنین صاحب ساعت تنها بود بدانکه مانند را اندر صاحب ساعت
را دلالت همچند دلایل دفین بعضی هم از صاحب ساعت هم از دلیل بکو گویند
و این طریق از صواب دور نیست اگر اندر وسط السما بود اندر میان خانه باشد
یا اندر ناحیت جنوب اگر اندر جنوب بود همچنین یا چهار ارباع فلک است و اگر دلیل
عطارد بود اندر طالع بود آن دفین در زیر زمین بود و اگر زهره بود زیر فرش
بود و اگر مشتری بود اندر دیوار بود و اگر زحل بود اندر جایگاه تاریک و کنده پنهان
بود و اگر شمس بود اندر جایگاه بزرگ و خرم یا بر تخت بود و اگر قمر بود اندر سرا و فضای
باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ بود اندر راه گذار بود یا اندر تنور یا اندر آتش دان

واگر راس اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر جایگاه
تاریک و تنگ بود بنگر تا درجه صاحب ساعت چندست اندر دوازده برج کی
اندر وی طالع بیفکن بحساب هر برجی سی کجا که برسد سهم دفین آنجا باشد اگر اندر
مثلثات آتشی افتد بمشرق بود و اگر بمثلثات خاکی افتد بجنوب بود و اگر بمثلثات
بادی افتد بمغرب بود و اگر بمثلثات آبی افتد بشمال بود چون دانستی که بکدام جهت است
سهم را آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی بیست و دو درجه و نیم یکی را باید بکنی مشرق و مغرب و
جنوب و شمال و آنگه بنگر که خداوندان آن برج که سهم اندر وی افتاده است اندر کدام
برج است و چند درجه است آن درجات او بگیر از موضع خداوند برج بگیر بحساب
هر برجی هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوندان برج دفین بود بنگر که دلیل کجاست از جهات
مشرق یا مغرب یا شمال یا جنوب آن ربع را نیز بچهار قسمت کن آنگه بنگر که دلیل در کدام درجست
آن درجات او را هر هفت و نیم درجه را از یک برجی را بیفکن هر کجا برسد بنگر بکدام جهت
افتاد آن ربع را نیز بچهار قسمت کن باز بنگر که خداوند آن برج که این آنجا رسید کدام کوکب
است آن کوکب دلیل بود آن درجات او را نیز هفت و نیم درجه برجی را بیفکن تا کجا
برسد دفین آنجا باشد بنگر که برج مشرقیست یا مغربی یا شمالی یا جنوبی قسمت بکن تا آنجا که
درست تر بیرون است دفین بود مثال طالع حمل آمد و صاحب ساعت عطارد آمد [illegible]
او را اندر دوازده برج بکردیم و مجموع را هر سی درجه را برجی بیفکندیم بسنبله رسید گفتیم
دفین بجانب جنوبست خداوند برج سنبله عطارد بود عطارد در شانزده درجه
بود از سرطان هفت و نیم درجه سرطان را فکندیم هفت و نیم شد و یکدرجه بماند
بدرجه سنبله رسید گفتیم دفین هم بجانب جنوبست و باز بنگر رسیدیم دلیل این آمد آن

خداوند برج عطارد گرفتیم بعضی فرا که اندر اسد بود بیست درجه هفت و نیم درجه
بسنبله حساب بمیزان رسید با جهت مغرب باز اگر صاحب آید از درجات زهره
گرفتن همچنین هر کجا حساب بر از خداوندان آن برج باید گرفتن که دلیل آن حساب آنجا
رسیده بود اما قول ابو معشر آنست که چون دانستی که آنجا دفین است آنجا بر یک گز
بکنی و بسیصد و شصت قسمت کن و هر درجه بر جزء نشان کن خط مشرق و مغرب
و خط جنوب و شمال پیدا کن و بنگر که دلیل دفین کجاست اندر کدام برج و کدام درجه طول
و عرض خط فرو کش از آن درجه تا مرکز دایره دفین اندر کدام خط بود و باز بنگر که
تعدیل کل دلیل چند است اصل و بر تقویم و از تعدیل چه مقدار عمل کرده است از
سدس و ربع و ثمن و نصف هم بدان مقدار از مرکز دایره تا درجه دلیل بعد آنجا که برسد
دفین آنجا بود اما یعقوب بن اسحق کندی گوید اگر خواهی که اندر آن جا که گمان بری تحقیق
کنی که گنج هست یا نیست طالع بنه و اوتاد راست کن اگر اندر طالع سعدی یا ثابت باشد
اوتاد اندران جای گنج بود یا مال مدفون بود و آن دفین باندازه قوت سعد باشد
و ضعف و پس اگر آن سعد منحوس بود بنحس فرو آن دفین باطل شده بود یا برگرفته
باشند یا بعضی از وی مانده بود و اگر السعد مسعود بود آنجا آن گنج بیند و اگر نحس بود آنجا
هیچ نباشد و اگر سایلی از سحر پرسد چون اندر طالع یا اندر اوتاد نحسی باشد آنجا
سحر بود و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین ظفر بود یا نباشد بنگر بصاحب طالع
یا بغیر هر کدام که قوی تر بود اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال بود ظفر یابد خاصه
آن اتصال قبول بود و اگر اتصال نبود دلیل و جمع بود ظفر یابد و اگر یکی ایشان بود ظفر
نیابد و مثال بیرون آوردن دفین مانند قول ابو معشر است اما تفاوت آنست که

همچنان کی ابو معشر دایره فرماید اسطی مربع فرماید و دوازده برج برو صورت
کند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا کند و آنگه تا درجه خط بکشد تا اندازه تیر پیدا
برود و روان مثالات با صورت با آخر کتاب یاد کنیم ان شاء الله تعالی اما قول
من آنست که بدانکه از کواکب هست که دلیل کند بر جواهر زمین چون زحل و عطارد
و هست که دلالت کند بر آتش و جوهر آتشی چون شمس و مریخ و هست که دلالت
کند بر هوا و چیزهای هوائی چون شمس و مشتری و عطارد را نیز شرکت هست و
هست که دلالت کند بر آب و جواهر آبی چون قمر و زهره و از جواهر زمین آنچه میانه
خشک بود و کوهی باشد نیز دلالت کند برو شمس را مشارکت زحل و عطارد و آنچه
اندر زمین بود قمر شرکت دارد و چون این کواکب که دلیل کرد بر جواهر و بروج
نیز موافق بود مر کوکب را پس هر آنچه دلالت کند قوی تر بود و چون برج بر خلاف دلالت
کوکب آن دلالت ضعیف تر بود و کمتر و چون دلیل مشرقی بود آن جوهر نرم سبک و لطیف
بود و اگر مغربی بود کثیف و گران بود و چون صاعد بود بفلک اوج هم سبک و هم لطیف باشد
و چون هابط بود گران و کثیف بود و اگر اندر وسط السما باشد دلیل کند بر اعتدال
و هرگاه که دلیل مشتری بود و اندر جایگاه بلند بود از فلک و نظر شمس و مریخ سوی او موافق بود
بمزاج دلیل کند بر زبادت و اگر دلیل شمس بود شمس بخاصیت طبع خود دلیل کند
بر یاقوت لعل و زر و اگر اندر حمل یا اسد بود و اگر اندر قوس بود یا اندر برج جای دیگر
بدل یاقوت بلور بود و بدل زر سفال و مس و بدل الماس سنگ پاره
و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون اندر برج خویش بود حکم بر قوی تر باشد
چون اندر برج باشد کمتر و فروتر باشد و اگر خواهی که بدانی از خانه یا از جای

بکدام

بکدام جای است اگر دلیل مریخ باشد بدان جای تنها باشد دلالت کند بر سوراخ و موضع
آتش و اگر کوکبی با او شریک بود طبع آن کوکب را در باید کرد چنانکه قمر با مریخ ناظر بود دلالت
کند بجای گرمابه بود یا جایی که آب گرم کنند یا اندران سرای که گرمابه بود و اگر زحل باشد
ناظر دلیل کند که سراچه باشد یا مانند وی و اگر دلیل زحل بود و جایگاه وی بر حد و با جانب
بود و یا هابط دلیل کند که آن آب ریز بود که مردم آنجا تن شویند و اگر اندر برج آبی
بود اندر آب سعادان بلند بود یا اندر آب چاه و اگر زحل نیکو حال بود و اندر برج
آبی بود اندر بوستان بود خاصه که قمر یا زهره با وی متصل باشند و اگر زحل هابط
بود آن چیز اندر چاه آب بود و مانند وی اگر دلیل زهره بود و نیکو حال بود اندر خزینه
بود و اگر اندر برج آبی بود اندر شراب خانه بود و اگر اندر برج خاکی یا هوائی بود اندر
اندر خزینه لباس بود و اگر دلیل مشتری بود دلیل کند بر خزینه اموال و اگر شمس بود دلیل
کند بر بزرگترین مجلس از سرای و عطارد دلیل کند بر کتابخانه و مانند وی خزینهای
که اندر و آلات و دست افزار بود و اگر دلیل اندر نقش دایره برج بود دلیل کند
بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیلها هابط بود و بکوکب هابط متصل بود از این اندر فرود
سو بود یا بزیر زمین و اگر اندر صاعد بود و بکوکب صاعد متصل بر بلندترین جایگاه
بود یا اندر دیوارها و آسمان خانه بود و چون معلوم بود که اندر زمین است اگر دلیل
بر اوج بود آنچه بر روی زمین بود و اگر اندر حضیض بود اندر زمین بود بجایگاه فرود کن
و مقدار و دوری نتوان دانستن الا بدشواری که اگر دلیل از اوج بحضیض بود و چند
درجه است دلیل از درجه تا بدرجه دلیل مطالع شهر بکن چند درجه است و چند
ستاره است اگر شهادت بیشتر دلایل و کواکب بروج بر بلندی و ظاهر زمین

دلیل کرده بود هر درجی که بدست بود و اگر بر سود دیگر بود دلیل کرده بود هر حصری که بر بلندی
و اگر دلیلان بفوق الارض بود هر درجی با هر حصری که بطبع دلیل کند و اگر دلیل اندر حضیض
بود با وج برود بمقدار درجات تحت الارض یا بفوق الارض بیاید چنانکه نمودم و اگر
دلیل اندر وسط نطاق بود که از حضیض تا بجای آن رود دلیست اخفا اندر بود و بطول
و عرض بین اما دور و نزدیک بر دو زمین چنان است که یاد کردم و این باب بکار آید
در بیرون آوردن آبها از زیر زمین تا بدانند که بچه مقدار باید کندن تا آب بر آید چون
بلندی و مغاک شناختن و طول و عرض و چپ و راست بدایره توان دانست یا شکال
در بعات چنانکه ابو معشر و ماشاء الله یاد کرده اند و اسحق نیز یاد کرده اما نزدیک
قول ابو معشر صواب تر است و این مثالات که یاد کردم صورت نهادم از
جهت آن راست کردم تا بنگری که دلیل گنج و دفین کجاست بکدام برج و بکدام درجه
و از خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند دور است از مرکز بعید و چند ست انجا که باشد
دفین انجا بود هر جا که دلیل بود از جنوب و شمال و از بعید ابعد بعید او ترتیب بخط تقدیل
با جزای نخست یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس آنجا که بود از مرکز دایره تا بدرجه دلیل دلیل
ذراع کن تا چند ذراع بود بدان قیاس از زمین سوی انجا که بیرو دفین انجا بود
گنج و دفین و آنچه بدان ماند اندر دانستن پنهان شده که کی پیدا شود اگر
کسی سوار در پنهان بود و خواهی که بدانی که کدام وقت بیرون آید یا ظاهر شود اگر بیک جا
بزین بصاحب طالع ناظر بود یا بقمر یا بشمس ناظر بود اندرین وقتها اتصال بود آنکس
ظاهر بود شود و اگر صاحب طالع یکی از زیرین بود هر وقتی که اندر اوتاد آیند و بجانه نظر
نظر کنند اندر آن وقت ظاهر شود اندر احکام پدر و چگونگی احوال او باید

بنگر اندر برج رابع و اندر صاحب وی که دلیلست بر پدر و آفتاب دلیلست بر پدر
و زحل نیز دلیلست بر پدر و از پس این دلیلها شمس نیز دلیلست بر پدر و خداوند
سهم الاب تا و دلیل پدرست خداوند برج آفتاب دلیل پدرست از آن بأشتغالات
چهارم دلیل دلیل پدرست و ارباب مثلثات شمس دلیل پدرست هر کدام از این دلیلها
که قوی تر بود دلیل پدر آن کوکب بود سخن از وی باید گفتن اگر آفتاب اندر دلیل پدر
شهادت بود یا اندر برج رابع و در راعیه بود و از نحسها دور بود و صاحب این برج نیز
پاکیزه بود دلیل نیکویی حال پدر و سلامت و صلاح تن و جان و بقا کز مولود حلال
زاده بود و از گوهر بزرگ و اگر بخلاف این بود تباه بود و اگر نحسی اندر رابع بود یا از تربیع
یا از مقابله دیدار دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر بود بندگان او و اگر
صاحب رابع در زیر آفتاب بود یا محترق یا اندر هبوط یا راجع یا اندر وبال دلیل
کند بر فساد حال پدر و قوت علت نا امیدی و رسیدن اندوه و الم و خاصه
با اینهمه که اندر برجها زایل بود مولود از پدر یتیم ماند و بدانکه عاقبت هر کار مولود
را با خود و تباه باز گردد و اگر سعدی بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال
رسد یا نور افکند آن شرها را بشکند و اگر نحسی نور افکند تباهی و شر زیاده شود
و اگر شمس و صاحب چهارم هر دو اندر وتد باشند حال پدرش نیکو بود و قوی خاصه
که سعدها بدو ناظر باشند و اگر ناظر نحسها باشند غمها رسد و حال مشغول پیش آید و اگر شمس
و صاحب برج چهارم از طالع ساقط باشند حال پدرش فتاده گردد و از حال
سعادت بحال محنت رسد خاصه که بد حال بود یا ناظر نحس و اگر ساقط بود و ناظر
سعدی بود مقبول و سلیم بود و اگر صاحب طالع با آفتاب یا با صاحب این برج نظر دارد

ومقبول بوند یکدیگر مولود و با پدر مشفق بود و بر یکدیگر مهربان بوند و تیمار دارد و غمخوار
یکدیگر بوند و اگر از یکدیگر منصرف باشند یا باتصال تربیع یا مقابله باشند متنازع
باشند ولیکن غمخوار یکدیگر باشند و اگر نحسی اندرین خانه بود پدر مولود را از مولود
هرگز شادی نبود و جای مسقط الراس نزند کانی و رو ویران شود و هر اگر صاحب
برج را ازین برج ساقط بینی و صاحب برج آفتاب و صاحب برج سهم آبا از سهم ها
هر یکی را از جای خویش ساقط بینی بدانکه مولود نه از آن پدر است معروف به دوستان او
است هر آن کوکب که وی دلیل پدر است صاحب آن برج که دلیل آبا اندر و راست دلیل
اجداد است اگر اندر چهارم کوکبی باشد غریب وی دلیل پدر است عاریتی یعنی پدر پذیرفته
و چون خداوند آن برج که دلیل آبا است یا دلیلان آبا از موضع خویش ساقط باشند
چنانکه یاد کردم آن مولود را پدر رنجا شد و از راه برگرفته باشد اگر خداوند چهارم اندر
وتد بود یا اندر شرف دلیل کند که پدر سایل معروف است باندازه آن برج که اندر و باشد
و اگر از برج جای ساقط بود یا هبوط یا منحوس دلیل کند که پدر سایل مجهول است یا بعید
و اگر خداوند طالع اندر وتد بود یا اندر شرف نام سایل معروف تر از نام پدر باشد
اگر خداوند چهارم قوی تر بود نام پدر سایل قوی تر است و همچنین حکم کن از نظر و اتصال سعد
و نحس اگر مردی یا زنی پرسد
که فرزندش باشد یا پدر شود یا نه بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب
پنجم اگر صاحب طالع اندر پنجم است و یا بصاحب متصل شود پاکیزه است از نحسان و از قران
دلیل کند برآنکه فرزند شد بود از کار بود و جهد کند و اگر اتصال صاحب پنجم را بود
یا اندر طالع بود و پاک است از احتراق و رجعت و کوشش فرزندش باشد بزودی

بپنجم

و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود ولیکن نقل نور
باشد یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و تیمار و اگر قابل التدبیر قوی گا
باشد از همه عیبها و اندر وتد بود فرزند بود و اگر قابل التدبیر منحوس بود یا راجع یا محترق یا هبوط
یا ساقط فرزند نباشد و اگر جهد نیز تمام نشود اما بدانکه جمع النور و نقل النور و
رد النور امید فرزند بود ولیکن دیرتر بود و اگر مشتری بجایگاه نیکو بود از طالع و منحوس
نباشد و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر بود و اگر قمر و زهره
باشد فرزند نبود و اگر قمر بنحسی متصل شود هرگز بار نگیرد و فرزند نبود و اگر سعد اندر
خانه پنجم بود و اگر نحس اندر وی بود یا ناظر بود فرزند نبود و نیز آبستن نشود اما قول حکما
اوایل چنین است که اگر سایل سوال کند که هیچ مرا فرزند باشد یا نه بنگر بطالع اگر
سعدان اندر وی باشند و یا صاحب طالع اندر طالع بود یا اندر دهم یا اندر یازدهم یا
اندر پنجم و با مشتری اندر جایگاه نیکو بود یا ارباب مثلثات خویش ناظر باشند و
از همه عیبها پاک بود دلیل کند که سایل امید فرزند بود و اگر سایل زن بود امید آبستن
شدن بود و اگر صاحب طالع اندر رابع یا اندر سابع بود و مشتری اندر جایگاه نیکو بود
دلیل کند که آبستن شود یا فرزند بود ولیکن دیرتر و اگر نحس اندر طالع بود یا ناظر بود بنظر
عداوت و صاحب طالع اندر جایگاه بد بود و مشتری ساقط بود یا اندر بیت الموت بود
یا تحت الشعاع دلیل کند بر مکر فرزند و آنچه بدین ماند زاید و اگر سعد اندر پنجم بود فرزند
بود بزودی و اگر نحس اندر وی بود و مشتری علامت خیر بود پس فرزند بود ولیکن دیرتر زاید
باشد چند و اگر مشتری اندر وتد بود و مشرقی بود فرزند باشدش بزودی و اگر مولود
بود و اندر وتد باشد و صاحب طالع نیکو جایگاه باشد پس فرزند بود بدیرتر و

بروز کار تا آفول ابو معشر آنست که بنگر بخانهٔ پنجم و بجایگاه صاحب او و نظر ستارگان
بدو و بخانهٔ پنجم از نیک و بد و اگر برج پنجم و صاحب او از نحسان و از ستارگان
زیان کار دور بود چنان از زحل و مریخ و صاحب پنجم و دوازدهم و ششم
پس دلیل کند بر بسیاری فرزندان و صلاح ایشان و دور بودن ایشان از آفت
که از برج پنجم و از تربیع و مقابله او افتاده بود یا صاحب پنجم از تربیع و مقابله و
مقارنهٔ ایشان افتاده بود این فصل را نیک سوی بنگر تا خطا نکنی اگر صاحب پنجم
اندر جایگاه نیک بود و بخداوند طالع اتصال کند دلیل کند که مولود را فرزند بسیار
بوده خاصه که اندر برج بسیار فرزند بود و با سعدها بود پس اگر اتصال صاحب
طالع را بود بود فرزندش کمتر بود و نیک بود و اگر اتصال نشان نبود و صاحب پنجم اندر
جایگاه نیک بود و از نحسها دور بود فرزندش میانه بود پس بنگر برج دوم از جایگاه
صاحب پنجم تا بود و که نگرد از سعد و نحس یا اندرو که بود اگر نظر سعدان بود یا سعد اندرو
باشد فرزندانش را سلامت از نکبت و آفت بود و اگر نحس آنجا باشد یا ناظر بود دلیل
کند بر فساد حال فرزندان پس آنکه آمده باشند هم هلاک بود و اگر صاحب ستارگان
نحس باشند بفرزندش آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود یا کنارهٔ سیوم و نهم
دوازدهم باز زحل و مریخ نظر دارند یا یکدیگر را ناظر باشند دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه بود
نکبت و آفت رسد و بیمار ناک شود و غم خورد یا بخسیان واند و هیچ نبود و اگر صاحب پنجم
اندر هبوط باشد یا پس اوج یا برج جهت خویش یا بمقام خویش اول و کواکب ایشان کار زنان
بود یا منحوس دلیل کند بر افتادن فرزندان از جای بلند و اگر فاسد کننده بود یا اندر برج آتشی
دلیل کند بر هلاک از آن افتادن و اگر ناظر سعدها باشد یا اندر برج منقلب یا ذو جسدین

دلیل

دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم بود دلیل کند بر کمی فرزند و اگر در برج
بسیار فرزند بود بر زحل یا بصاحب زحل فاسد بود و دلیل کند اگر فرزندانش بسیار بود
ولیکن کم زیند و هر که فرزند زاید بود و دلیل آبا و آفتاب اندر برج چهار ساقط باشند
ما زایل از طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک و نافرخنده و شوم آید بر پدر اگر
اگر صاحب وسط السما یا قمر زایل باشند بر پدر نامبارک و شوم باشند مگر که اندر
باشد در خط خویش بود یا اندر دستوریت آفتاب که آنگه نیک بود قول بکر بر کوکب که اندر
خانهٔ فرزندان بود اگر برج فرزندان برج کم فرزند بود دلیل کند بر کمی فرزندان و دشوار
بودن سابل از آن و اگر صاحب پنجم اندر خانهٔ خویش بود یا ناظر بود دلیل فرزندان
بود و بهتر اگر کوکب سعد بود اندر پنجم چون زهره و مشتری و عطارد و قرا ینهم دلیل فرزند
بود و اگر ماه را اندر برج پنجم یابی که هلال آنجا بود و هاست باید گفت که فرزند او آمده است
یا بخواهد زائیدن یا نطفه افتاده است و اگر خداوند برج زهره بود یا زهره بود متصل
بود یا از درجهٔ طالع یا درجهٔ وسط السماء اندرین میان بود او را فرزند که آید وقت
برنایی بود و هر کوکب که دلیل فرزندانست با خداوند طالع متصل بود یا بتربیع یا بمقابله
میان پدر و فرزند خصومت و داوری افتد اگر اتصال او بمودت بود الفت و موافقت
بود و با زبیکر اگر صاحب پنجم اندر شرف بود فرزند بمنزلت و جاه رسد و اگر بهبوط
بود فرزند بدبخت بود و عجب اگر راجع یا منحوس یا محترق بود اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط
بود و شعاع کواکب نحس اندرو افتاده بود فرزندان و نزیند و اگر ستارگان سعد
باشند عمر یابند و بزیند و اگر مستعلی بود بر خداوند خانه یازدهم و با اینهمه که گفتیم اوج
دلیل منحوس بود یا ساقط بود از پنجم او را هیچ فرزند نبود که از لذت جماع نزیکتست

بود و اگر ستاره سعد مستقیم باشد این سه دلیل فرزند بود و از آن جماع یابد و اگر ذنب
اندر خانه فرزندان بود نیز بتر باشد   در دانستن آنکه فرزند هست و دیگر فرزند
بود یا نباشد بنگر از درجه طالع تا پنجم اندرین میان اگر کوکب سعد هست باندازه آن ستاره
فرزند آید خاصه آن ستاره که او صاحب سهم الولد بود یا صاحب پنجم یا صاحب شرف
باشد و اگر اندرین میان کوکب نحس بود فرزند نبود و اگر آن دلیل که فرزند نبود و اگر آن
که فرزند بود اندر برج ذوجسدین بود فرزند دو ادم بود هر آن کوکبی که بدرجه طالع نزدیکتر
بود آن فرزند پیشتر آید و زودتر بطبع و که هر آن ستاره که فرزند آمد نیست حکم
کن بر نر و ماده و سعد و نحس از پس یکدیگر بترتیب هر کوکبی که بود و اگر خواهی که بدانی
طالع مولود بنگر که آن کوکب بخانه خویش مناظر است یا نیست اگر ناظر بود طالع آن
برج بود و هیچ چون ماه بکوکب بپیوندد آن کوکب دلیل فرزند بود بیاید و هیچ بر آن
کوکب جایگاه مسقط النطفه بود که ماه پیوسته است   در نگرستن آنکه
بار تمام شود یا نه چون معلوم شود که زن بار دارد بنگر بصاحب پنجم اگر راجع نبود
و اندر هبوط نباشد و محترق نبود و منحوس و مع الذنب نباشد دلیل کند بر آنکه آن
بار تمام شود و بسلامت بزاید و اگر منحوس بود بنظر نا محمود یا راجع یا محترق یا ساقط بود
یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و فساد فرزند و قمر را و خداوند ساعت را
اندرین باب و از ایشان نیز حکم چنان کن که از صاحب پنجم گفتم و اگر دو ازین دلیلها
بسلامت باشند و یکی فاسد و تباه بود دلیل کند بر سلامت و صلاح فرزند و اگر دو
دلیل فاسد باشند و یکی نیکو دلیل کند بر تباهی فرزند و اتصال قمر با صاحب طالع
نیکوکبی قطع غیر مقبول دلیل کند بر فساد حمل و اگر این که یاد کردم همه سعد بود دلیل کند

بر تمام حمل و فرزند اما قول بو فیل حکیم آنست که قمر محل نور بود و مقارنه مریخ
بود یا متصل دلیل کند بر افتادن و فرزند و تباهی و زن نیز بمیرد و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد
و زهره اندر جایگاه بد بود خاصه در عقرب دلیل کند بر افتادن فرزند و کوکب سهم
السعادة با صاحب شرف از تربیع و مقابله بی نظری از سعدان دلیل کند بر تباهی فرزند
اندر شکم مادر اما قول بعضی از حکما اینست که بنگر بشانزدهم اگر نحسی اندرو بود
دلیل کند بر دشوار زادن و اگر مریخ اندرو بود بی نظری از سعدان بزاید یا بچه اندر آنگاه
بمیرد و اگر بجای مریخ زحل بود فرزند اندر شکم بیرون آمده بمیرد و مادر نیز بمیرد
در نگرستن آنکه فرزند دو است یا یکی اگر سایل سوال کند از زن آبستن
که اندر شکم زن دو بود یا یکی بنگر بطالع اگر برج ذوجسدین بود یا اندرو دو کوکب
سعد بود یا خانه پنجم مجسده بود و کوکب سعد اندرو بود دلیل کند که فرزند اندر شکم
مادر دو بود و اگر جز این بود یکی بود و اگر زین اندر برج مجسده بود هم دو باشند
و بنگر به پنجم و بصاحب پنجم اگر اندر برج مجسده بود هم دو باشند و اگر جز این بود یکی
بود   در نگرستن آنکه فرزند چند ماهه است بنگر بخانه پنجم و صاحب شرف و
صاحب ساعت هر کدام را از ایشان که نزدیکتر یابی با نصراف کوکبی و در دلیلست اگر
انصراف از مقارنه بود یکماهه بود و اگر انصراف از تسدیس بود سه ماهه بود یا ششماهه
و اگر انصراف از تربیع بود چهار ماهه بود و اگر انصراف از تثلیث بود سه ماهه بود یا
ششماهه و اگر انصراف از مقابله بود هفت ماهه بود و من میگویم که بنگر بدلیل که
بر حمل بر آبستن زن واجب کرد در بر موجود گشتن فرزند میان ایشان از درجات
چند مدت بود هر برجی روزی بود و باز بنگر که دلیل طالع یا صاحب طالع با قمر یا جفت

ساعت هر کدام شان قوی‌تر بود بکار فرزند بنگر که از خداوند پنجم یا از دلیل پنجم چگونه
منصرف شد از مقارنه یا مقابله و تربیع و تسدیس و تثلیث چنانکه یاد کردم حکم کن
در آنکه فرزند نر است یا ماده بنگر برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر
هر کدام از ایشان شاهد بهره و دلیلی است اگر اندر برجهای مذکر بود نر بود و اگر اندر برج مؤنث
بود ماده بود یکی یا بیشتر از این دلیلان قوی‌تر بود شاهد بهتر حکم بر وی کن قول دیگر بنگر
بصاحب طالع و صاحب پنجم اگر هر دو اندر برج مذکر باشند نر بود و اگر هر دو اندر
برج مؤنث باشند ماده بود اگر مختلف باشند یکی اندر برج مذکر و دیگری اندر برج
مؤنث بنگر بقمر بکدام دلیل شاهد است حکم اندر وی کن و از برج قمر و هیچ از کوکب
قابل بود نیز حکم کن قول دیگر بنگر بصاحب طالع و پنجم و صاحبش و بزین و حد و
هر دو از خطهاشان و از خداوندان بر چهار ساله صاحب ساعت هر کدام از آن
که یاد کردم قوی‌تر شاهد بود اندر کار فرزند و دلیلی است اگر اندر برج مذکر بود
نر بود و اگر در برج مؤنث ماده بود و دیگر از درجه پنجم تا درجه طالع بر افزار و از
و از طالع بنگر هر کجا این سهم برسد اگر برج مذکر بود نر بود و اگر مؤنث بود ماده بود و نیز
بنگر بصاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی
اندر برج مؤنث بود و بعضی اندر مذکر فرزند خنثی آید   در دانستن آنکه
بروز آید یا بشب اگر پرسد که بروز آید یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب
عارض اندر طالع و صاحب پنجم و خانه پنجم اگر اینها یا بعضی یا یکی قوی‌تر بود و
تر اندر برجهای روزی باشند ولادت بروز بود و اگر شبی بود ولادت بشب بود و اگر
بعضی اندر برج روزی بود و بعضی اندر شبی هر کدام قوی‌تر و شهادت بیشتر حکم

اندر کن

اندر کن و از صاحب آن سهم که بر تو یاد کردم نیز حکم کن و اگر همه دلیلان برابر
باشند بقوت و شهادت میان روز و شب بود و اگر بروز غالب‌تر بود بصبح آید و تا شب
ور و اگر بشب غالب‌تر بود بوقت غروب شفق و مانند وی باشد   در معرفت
آنکه بچه بچه طالع آید اگر پرسد که فرزند اندر شکم مادر بچه طالع بزاید طالع بنه و
بنگر که برج سیوم و برج نهم کدام برج است این دو برج طالع زاینده است که
زادن وی نیز بگذرت طالع و برج سیوم بود و اگر به تر بود طالع و برج نهم باشد
و اگر خواهی که بدانی که کدام برج بروز آید نگه کن برج هفتم را و برج دهم را که خداوند
این دو برج چه ستاره کانند هر کدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت بیش اندر
برج سیوم و نهم بنگر آن ستاره را بروز کدام است اندر آن روز مولود افتد و اگر
خواهی که بدانی که بکدام ساعت آید بنگر بخداوند طالع و چهارم که ستاره است و با نگر
بخداوند حد آفتاب که کدام کوکب است اگر آن ستاره خداوند طالع است یا خداوند
چهارم بدان ساعت زاید و اگر نه خداوند طالع بود نه خداوند رابع بنگر که آفتاب
کدام ستاره نزدیکتر است هر کدام که نزدیکتر بود بدان حد مولود بود و بعضی بدان ساعت
در معرفت آنکه چند گاه را فرزند زاید اگر پرسد که چند گاه زاید هر وقت که
مریخ با شمس و صاحب پنجم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی‌تر
بر مقارنه شود آنگاه وقت زادن بود و هر وقتی که سعدی بسهم الولد اتصال کند
یا قران آن وقت بود یا وقت ولد که سهم بدرجه بیت الولد برسد آن وقت باشد
و اگر خواهی میان سهم ولد و میان درجه بیت الولد بنگر هر وقتی که سهم بیشتر منفصل شود
مطالع هر درجی روزی بود آن وقت بزاید و هر وقتی که دلیلان یعنی ولادی طالع و قوی

ولد به یکدیگر درجه بدرجه برسند آن وقت بهتر با اجتماع صاحب پنجم اندر طالع بالکه
پنجم آنوقت بهتر بود و قمر که صاحب پنجم بود الا شکال کرد و آنوقت بهتر از آن چنین شمارید
و ولادت که گفتیم هر کدام که قوی‌تر شهادت غالب‌تر حکم کنیم و من میگویم که طالع چنین
دوازدهم است چنانچه آن فرزند بر که اندر شکم مادر بیشتر بود و قمر که برج پنجم صاحب
ثانی عشر متصل شود با اتصال طالع دلیل کند بر آنکه زن مادر از اندران وقت حامله
بنهد و همچنین اگر دلیل چنین بعینه صاحب ثانی عشر بصاحب طالع اتصال کند یا برج اندران
ساعت بزاید   در معرفت حال سایل با فرزندان بدوستی و دشمنی اگر سایل
سؤال کند که میان من و میان فرزندم حال من چگونه است از نیک و بد و دوستی و
دشمنی نگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر پنجم بود و مقبول بود یا صاحب پنجم اندر طالع
بود و مقبول بود و یا میان این دو دلیل نظر از مودت یا آن بروج متفقة القوة و
یا از متفقة المطالع یا از متفقة الطریقة بیکدیگر نظر کنند از مودت یا تربیع و مقابله
طبیعی دلیل کند بر موافقة الفت و مودت و مصالحت میان پدر و فرزند
اگر صاحب طالع اندر پنجم بود و صاحب پنجم اندر طالع غیر مقبول و نحوست بود و یا میان
این دو دلیل اتصال عداوت بود و یا از یکدیگر ساقط باشند و یا به اتصال فساد و تباهی
زیادت شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت میان پدر و میان فرزند و اگر
اتصال موافق بود با سعد شعاع افکند سعادت و دوستی بیفزاید و اگر شعاع
افکند از سعادت کم کند مخلط اندر میان در آید و فساد انگیزد بهر کدام دلیل که
مقبول بود افکند که آن تخلیط استوار دارد و نشود و اگر اتصال مخالفت و عداوت
نحس شعاع افکند تباهی زیاده شود و اگر سعدی شعاع افکند متوسطی در میان آید و

وبیان

وبیان ایشان صلح افکند   در نگرستن حال رسول که برسالت چگونه آید
اگر پرسد از رسول که بجائی فرستد چگونه بود یا رسول از جائی بیاید چگونه آید بنگر بقمر
و بنجم و صاحب پنجم این همه دلیلست بر رسول اگر ماه یا صاحب پنجم از صاحب طالع منصرف
شود بصاحب سابع متصل شود یا اندر سابع بود دلیل کند بر آنکه این رسول را آنجا
که فرستد برسد و اگر رسول چشم دارند از جای دیگر قمر یا صاحب پنجم از هفتم منصرف
شود بصاحب طالع متصل بود یا بطالع آید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطانی
چشم دارند از انصراف صاحب وسط السماء روشن گردد اما بدانکه قمر را یا صاحب پنجم را بهر کدام
دلیل که قبول او سخن رسول بجا بود پذیرفته بود بهر کدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا
ناروان بود اما چگونگی گذاردن رسالت از اتصال و انصراف نگرد و از تربیع و
مقابله و تثلیث و تسدیس و سعد و نحس و از جایگاه نیک و بد چون این را بتامل بنگری
همه سخنها بکشف بود و دلیل رسول بهر کدام کوکب که بنظر مودت دارد آنجا نیکو گوید و
دوستی نماید و عنایت کند و بهر کدام کوکب که نظر عداوت دارد آنجا اتفاق مخالفت
و دوروئی کند و اگر نظر بسعدی دارد خیر و سعادت و نیکوئی بود و اگر نظر بنحس باشد
شر و تباهی و بلا آرد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع بود و یا اندر وبال محترق
یا منحوس رسول خاین بود و بدخو و بد حسب و اگر اندر شرف یا اندر خط خویش باشد
مردی معروف بود و صفت و جاه رسول دلیل و از آن برج که دلیل اندر وی است
از آنجا حکم کن چنانکه اندر باب دزد بها یاد کنیم بشرح ان شاء الله تعالی اگر پرسد که این
رسول کار تمام کند یا نه بنگر اگر دلیل رسول اندر وتد بود یا مقبول و مسعود باشد
کار تمام کند بنیکوئی و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط بود یا منحوس یا غیر مقبول

آن کار تمام نتوانند کردن و نا امید باز گردد خاصه که نظر تربیع بود و اگر نظر مودت

بود بهتر بود و اگر دلیل راجع بود رسول از راه باز آید و اگر دلیل سول پیش از انکه در

طالع مسئول عنه آید با دلیل عنه متصل شود بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آن کوکب

نحس بود یا بهبوط رود یا بجایگاه بد بود یا محترق شود یا راجع سوال حالی پیش آید

یا عارضه باز خورد یا بیماری و امثال این و اگر آن کوکب سعد بود و مقبول سعادتی

پیش آید و اگر آن کوکب از دلیل سول منصرف شود و بدلیل مسئول عنه اتصال

کند از آن رسول دیگر آید والله اعلم و احکم

البیت السادس من الطالع

در دانستن دلایل بیماری و اسباب وی چون پرسد از بیماری

طالع و صاحب طالع و قمر دلیلست بر مرض و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی منصرف

دلیلست بر بیماری و ششم و صاحبش دلیل حرکت و رابع و صاحبش و اثنا عشر و قمر

صاحب خانهٔ قمر و قابل تدبیر صاحب طالع اینهمه دلیل عاقبت است هر کدام قوی‌تر بود

شهادت بیشتر دهد و دلیلست بر عافیت بیماری و برج نهم و صاحبش و سهم السعاده دلیلست

بر طبیب و علم وی و آنچه از نفقات بیماران بها داروی و صدقه و دست رنج نهد کان

دوم است از صاحب نهم و از سهم السعاده و علاج کننده را از وسط السماء

و صاحبش بگیرند از ان و کوکبی که عطارد از وی منصرف است بر آنچه علاج کنند از معجون

دارو و آن معالجت از ان کوکب نگرند که صاحب طالع بوی متصلست و معروف بیب

مرگ و بیماری از هشتم و صاحبش نگرند   در معرفت حال بیمار از نیکی و بدی

در درد منوس حکیم گوید که طالع و صاحبش دلیلست بر طبیب و وسط السماء دلیلست

بر بیمار برج هفتم دلیلست بر بیماری و چهارم دلیلست بر دارو و عاقبت کار بیمار اگر نا

بوقت

بوقت سوال نحس اندر طالع بود دلیل کند که دست طبیب نیابیان کار بود و چند علاج

کند مرض و بیماری زیاده شود و منفعت کمتر بود و اگر سعد اندر طالع بود طبیب زیرک

دست بود و نیکو قدم و آنچه کند بر فن و علاج کند و امید بهتری و منفعت بود و اگر نحس اندر

وسط السماء باشد دلیل کند بر تباه حال بیمار و تخریب بیمار و این بیمار خویشتن دارنده

نباشد همه آن کند که بیماری زیاده شود و اگر سعد بود دلیل کند بر انکه این بیمار چیزی آرزو کند

که سبب شفا و راحت بود و بیمار رنش سبک بود و این بیماری و بیمار زیان نکند و بود که به یکبار

راحت یابد و اگر نحس اندر هفتم بود از آن بیماری دیگر تولد کند و دلیل کند بر نباید داروی

و تباه حال و اگر سعد بود دلیل کند بر انکه بیمار معالجت بر بود و یا چیزی باز خورد که بیماری

زایل شود و اگر نحس اندر رابع بود هیچ دارو نفع نکند و هر چه دارو خورد بیمار بود و زبان کند

و هیچ غذا وی را بیفت دارو نباید دادن و اگر سعد بود هر چه از بهر او دارو و غذا همه

سود کند و نفع یابد و همچنان که ازین باب یاد کردم از باب اول همچنین قیاس کن که بر نفع او دارویی

بر جهاز سعدان و نحسان و از اتصال و انصراف قیاس کن که هر کجا سعد بود بر خیر دلیل کند

و اقبال بود و هر کجا نحس بود دلیل شر و تباهی بود صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از آن

جا و هیچ حکم کن   در معرفت انکه آن علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو

اما بباید انکه طالع و قمر دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل جانست

و ماشاءالله گوید اگر طالع یا قمر منحوس بود یا نحس بوی نظر دارد علت بر تن بود و اگر

صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس بود علت بر جان بود و اگر هر دو منحوس

باشند یا ناظر نحسان علت بر تن و جان بود و اگر سعدان نور افکنند بیمار بهتر

شود و اگر اندر سعدان خالی باشند منحوس بود بیمار بمیرد   در معرفت انکه

علت بر ظاهر تن باشد یا باطن اگر صاحب سادس اندر طالع بود یا اندر وسط السما
علت بر ظاهر اندام بود و مکشوف بود و اگر صاحب سادس اندر رابع بود یا اندر ثامن
علت اندر باطن و اندام بود و مستور بود و چگونگی احوال علت را از گرمی و خشکی
و سردی و تری از صاحب سادس توان دانستن و از مزاج کوکبی که اندر وی باشد
و یا بوی متصل و از آن برج که سادس اندر وی است که اگر آن کوکب علوی بود دلیل
کند بر درازی علت و کهنگی و اگر آن کوکب مشرق بود و یا از کوکب مشرق منصرف
بود دلیل کند بر نوی علت و زود در گذشتن و مدت روزگار وی از درجات
انصراف بود بعدد هر درجی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باندازه برج منقلب
مجسد و ثابت و مادیده مایل و زایل آید آنکه انصراف قمر بیماری دلالت
و صواب تر بود از اتصال که بیماری عطارد بود دلیل کند بر بیماری زبان اندر بیماری
و اگر زحل بود دلیل کند بر فالج و تشنج و رعشه و جذام بر اندازه طبیعت برج و کوکب
و اگر شمس بود دلیل کند بر تب گرم و اگر دلیل مرض راس بود دلیل کند بر بیماری تیز و اگر
مریخ صاعد بود دلیل کند بر خشکی و گرمی و اگر هابط بود دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل
زهره بود دلیل کند بر رطوبت و تری و اگر مشتری بود دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر
دلیل اندر تحت الشعاع بود بیمار بیهوش بود و دیوانه و اگر دلیل بیماری مزاج اندر
برج هوائی بود و با ستارگان نحس دلیل اسهال کند و مانند وی و اگر مریخ را شهادت
بود خون شکم بود و اگر زحل را شهادت بود زحیر بود و اگر اندر نیمه زیرین فلک باشد
قی بود و اگر اندر نیمه فوقانی بود دلیل اسهال بود و اگر بیماری اندر مزاج برج خاکی
باشد و کواکب خشک دلیل الیبوسه باشد و اگر در نیمه الیسرى فلک بود درد سپرز باشد

الیسرى

و مانندو

و مانند وی از بیماریها سرد و خشک خاصه که زحل شاهد بود و اگر بیماری مزاج برجها
بادی باشد یا ناظر کواکب بیماری از باد و قولنج و باد افکن و صرع بود خاصه که عطارد با مریخ
یا مشتری شاهد بود و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم و خشک بود و برج کواکب آتشی بیماری از
صفرا و یرقان بود و از تب غب و مانند وی — در معرفت آنکه علت بر کدام اندام است
بنگر دلیل بیماری که اندر کدام برج است و آن برج بر کدام عضو را دلیل کند بیماری اندر آن
عضو بود چنانکه حمل راست و گردن ثور را و کتفها جوزا را و همچنین تا آخر برین قیاس باید
کرد و اگر دلیل — و با اول برج بود علت با اول آن اندام بود و اگر میانه برج بود
علت میانه آن اندام بود و اگر باخر برج بود علت باخر آن اندام بود — در معرفت
دلیل مرض و جایگاه علت آنکه دلیل مرض صاحب سادس است و آنکه کوکب
که قمر از وی منصرف است و آن کوکب که منحوس بود اندر وقت یا آن کوکب که خداوند طالع
را منحوس کند یا آن کوکب نحس که اندر طالع بود یا آن کوکب که نحوست بیشتر دارد
اندر ششم و منحوس بود هر کدام از ایشان قوی تر و شاهدتر و به طالع یا صاحب طالع
ناظر تر وی دلیل مرض است — در معرفت جایگاه مرض علت بدانکه فوق
الارض دلیل نیمه بالایین است و تحت الارض دلیل نیمه زیرین طالع دلیل بر سر و گردن
و تد مغرب دلیل بر ... مقعد و وسط السما دلیل ظاهر اندام است و تد رابع باطن
اندام است نیمه فوق الارض است اندام است و تحت الارض چپ اندام است چنانکه معلوم
کردی هر کجا دلیل مرض آنجا بود علت بر آن جایگاه بود اما قول دوروثیوس آنست که بنگر
هر کجا صاحب سادس بود علت بر آن اندام بود طالع سر است دوم گردن سیوم کتف
و دستها چهارم سینه پنجم معده و همچنین تا هر دوازده خانه و با این همه بنگر که قمر

کجاست اگر منحوس بود اندران برج و صاحب برج نیز قمر منحوس بود علت بر آن اندام
بود حمل بر سر انور کردن را همچنین تا آخر سهم دیگر درجات طالع اندر طالع برج طالع
ضرب کنند درجه طالع بیفزاید و از طالع بشمرد هر کجا برسد علت بر آن اندام بود چنانکه
طالع دلیل سرست و دوم دلیل گردن همچنین تا دوازده خانه و من میگویم که اگر با ابتدای علت
یا بوقت سؤال قمر اندر هبوط بود دلیل کند بر ضعیفی معده و همچنین هر کوکبی که اندر هبوط
بود در ابتداء علت یا بوقت سؤال دلیل کند بر ضعیفی معده و وقوف و ضعف آن اندام که
آن کوکب دلیل کند اگر آن کوکب اندر باب بیماری شهادت بود چنان چون سپرز و
گوش راست و پوست تن زحل راست گوش چپ و جگر و گوشت مشتری راست و سوراخ
بینی راست و زهره و رگ مریخ راست چشم راست و دل و خون و گرده و دماغ
اندرور آفتاب راست سوراخ بینی چپ و گرده و شانه و پیه مر زهره راست و زبان مر
معده و استخوان و روده‌ها سطبر و عطارد راست چشم چپ و مغز استخوان قمر را [illegible]
باریک و جای بهم کننده مر ذنب راست معجر بیمار آب باس راست و اگر علت معده را از پرده
بود چون مریخ با شعاع و یا بقمر برسد دلیل بود بر صلاح و اگر علت از گرمی باشد چون
زهره یا مشتری او بقمر برسد یا بکوکب سعد دلیل کند بر صلاح معده و همچنین مر دلیل بیماری را و
برج بیماری را صفت کنیم چنانکه گفتیم از قمر و اگر دلیل بیماری اندر آخر برج بود اندر تحت الارض
بسیار ریزد و دلالت کند بر درد پای و کف و قدم پای و فروترین اندامها اگر صاحب
طالع با قمر یا ذنب بود دلیل بود بر ضعف و سستی اندر وقت بیماری در
معرفت آنکه بیمار بهتر شود یا نه بنگر بصاحب طالع و بقمر هر کدام که اندر وتد بود یا به
طالع ناظر وی دلیلست اگر دلیل از نحسان پاکیزه بود و بصاحب هشتم ناظر نبود اندر

تحت الشعاع نبود دلیل بود بر بهتر شدن از بیماری و اگر بسعدان متصل شود نیکوتر
و قوی‌تر بود و اگر آن سعد راجع بود مرض دراز کشد ولیکن بهتر شود و اگر قمر اندر تحت
الارض بود بعضی از دوم یا ششم و متصل بود بکوکبی اندر وسط السما دلیل کند که بهتر
شود مگر که آن کوکب اندر احتراق بود آنگاه دلیل هلاک کند و اگر قمر در فوق الارض
بود و بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض بود و منحوس بود دلیل مرگ بود و اگر قمر بصاحب
طالع متصل بود زاید النور و العدد بود دلیل بهتر شدن بود و سلامتی و صلاح تن
و اگر صاحب طالع تحت الارض بود و قمر بکوکبی متصل شود که اندر هفتم بود که ساقط خواهد
شدن دلیل هلاک بود و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد و منحوس
بود بمیرد و اگر قمر با کوکبی بود و صاحب طالع بصاحب هشتم دهد این سخن همچنانکه گفتیم
بود و اگر مقبول بود بیماری دراز کشد و آخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب هشتم متصل
شود از نظر مودت و صاحب طالع اندر وتد بود هر دو قمر صاحب هشتم در سدس طالع
دلیل مرگ بود و اگر کوکبی نور صاحب طالع بهشتم رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب
هشتم اندر وتد بمیرد و اگر صاحب هشتم اندر وتد طالع بود یا قمر منحوس بود دلیل مرگ است
قمر مقبول نباشد و صاحب طالع بصاحب هشتم متصل بود دلیل مرگ است قابل الاندر منحوس
بود دلیل نکو نا بیماری باشد پس از آنکه بهتر شده باشد صاحب هشتم اندر اوتاد بود و
اگر صاحب طالع فوق الارض بود و بصاحب هشتم متصل شود اندر چهارم یا از خانه
هشتم دلیل مرگست و اگر صاحب هشتم بصاحب طالع ناظر نباشد و کوکبی میان ایشان
نور رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب هشتم اندر وتد بود دلیل مرگست و اگر صاحب
طالع رونده باشد اندر احتراق و میان وی و میان آفتاب کمتر از دوازده درجه

بعد بود هلاک شود و همچنین اگر محترق باشد و غیر مقبول بود و اگر کوکبی که تدبیر بدو باشد
بعد علوی و از احتراق پاک باشد و قمر پاک باشد دلیل راحت باشد اگر خانه بیمار برج منقلب
باشد بیماری گاه گران باشد و گاه سبک و اگر برج ذوجسدین باشد از آن مرض بصحت دیگر
افتد و اگر برج ثابت باشد آن مرض بر یک حال باشد و اگر قمر از کوکب شرقی منصرف باشد
مرض نو باشد و اگر از مغربی منصرف شود مرض کهنه باشد و اگر بکوکب شرقی متصل شود دلیل
باشد در بهتر شدن و اگر بغربی متصل شود دلیل کند بر درازی مرض و اندر باب مرض
بهتر آن باشد که صاحب طالع سعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو باشد و تباه تر آن بود که
نحسان ناظر باشد و اندر و تدبیر باشد آن دلیل بود در هلاک باشد و تباه تر این آن بود
که بنظر نحس از تربیع و مقابله بود و اگر صاحب طالع اندر سادس بود و صاحب سادس
اندر طالع باشد بیماری دراز کشد تا آنگاه که کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین
اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا بر عکس و یا صاحب طالع در دوم باشد
و یا در هشتم و یا در ششم بنگر بقمر اگر چه دلیل بود از صلاح و فساد آن باشد و اگر قمر ساقط
السیر باشد بنگر ببرج دوم اگر دلیل مرکب باشد تاخیر کند و باشد که بهتر شود و باز بیگرد
و هلاک شود اما بدانکه خداوند طالع اندر پنجم و یازدهم اندر باب مرض قوی تر
از سیوم و نهم زیرا که این دو برج دلیل کند بر زوال مرض و برج پنجم و یازدهم دلیل کند
بر ثبات مرض و نحس اگر اندرین خانه باشد قوی تر از خانه نهم و سیوم اما بدانکه صاحب
دوم صاحب طالع را همچنان نحس کند که صاحب هشتم کند اگر نحس باشد خداوند هشتم اگر
تدبیر کند او نه دوم و بهر آنکه همه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال قمر با
صاحب دوم یا بکدیگر اگر شمس طالع هشتم باشد و مشتری اندرو تدبیر باشد و قمر نزد شمس

بمشتری

بمشتری رد کند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد باشد اندر تربیع
شمس دلیل هلاک بود اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر بود و قمر بجایگاه نیکو بود
از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زود درست شدن
و تندرستی و موافق دارو او مریض را اندر اصل چیت خود منفعت رسد و نزدیک
بجاه باید و نیکوتر آن باشد که صاحب طالع بصاحب بیت خویش ناظر باشد و اگر بصاحب سعد
ناظر باشد نیکوتر باشد خاصه که از جایگاه قوی بود و از نحوس پاک باشد اما بدین اندر تحت الارض نحسان
بود و اگر نحسان فاسد کنند با آنکه تحت الارض باشند دلالت هلاک باشد
اگر نحس اندر طالع باشد و صاحب طالع با احتراق رونده باشد و قمر منحوس باشد یا ساقط دلیل
کند بر هلاک و اگر دلیل قمر باشد بر مرض و با حراق رونده باشد و نحسان ناظر باشند
بصاحب طالع دلیل مرگ باشد اما قول بعضی از حکما آنست که اگر صاحب سادس
صاحب طالع و برج سادس و قمر اندر برج چهار منقلب باشد و از اوتاد ساقط باشد
و از نحسان پاک باشد دلیل بر بهتری و نیکویی بود و اگر جز این باشد دلیل مرگ باشد و بطلوع برج
اگر قمر و صاحب طالع از طالع باز اوتاد ساقط باشد تباهی عاقبت کار باشد و اگر
اندر اوتاد و اگر در وی نحس باشد قوی باشد و قمر ساقط بود و صاحب [illegible] دلیل هلاک باشد و اگر
سعدان قوی باشند اندر اوتاد و قمر و صاحب ساقط شود دلیل سلامت باشد و اگر طالع
از آن برج باشد که بیمار را اندر آن اندام باشد و نحس اندر آن برج باشد یا اندر اوتاد آن برج
دلیل نحس و هلاک باشد مگر که سعدی قوی بوی نظر کند دلیل عافیت باشد و وقت آنگاه
باشد که قمر بدان سعد رسد که اندر برج آن اندام باشد که مرض روی است اما جالینوس
گوید که چون بنزد مریض درآیی چون روز نبود و قمر بکوکبی نحس ناظر بود مشرقی

انکار و حکم بر صحت و تندرستی کن و اگر شب بود و قمر بکوکب سیلی ناظر بود هم شرف
انکار و حکم بر بهتری و نیکویی کن که علاج پذیر بود و اگر بر عکس این بود یعنی قمر بر متصل
بکوکب شر و شب متصل بکوکب سعد نزدیک شود انکار و حکم بر زیادتی رنج کن و دشواری
علاج و بیم مرگ کند و … حکیم گوید که اگر صاحب طالع اندر هبوط بود یا منحوس
یا محترق مریض هلاک شود و اگر این نحسان جمع شود بمیرد و اگر یکی نحس … قمر
منحوس … هم بمیرد اندر حال بیماری اگر طالع مولود در معلوم … اندر کار بیماری
که طالع مولود در دانسته باشد و آغاز بیماری اگر قمر با ابتدای بیماری بران جا رسد باشد
که زحل در اصل آنجا بوده است یا زحل با وی بود یا ناظر بود دلیل نحس بیماری
بود و دشواری و اگر قمر بجایگاهی رسد که مریخ در اصل آنجا بوده است یا با وی بود
یا ناظر بود امروز دلیل نحس حرارت بود و بیم اگر قمر بجایگاه نحس رسد که در اصل آنجا
بوده … و امروز نحس با وی بود یا ناظر بود هم بیم هلاک … و اگر بجایگاهی رسد که در اصل
آنجا نحس بوده … و امروز سعدی با وی … یا ناظر بسعدی دلیل عافیت و سلامتی
… و اگر قمر با ابتداء علت اندر سیوم طالع اصل … یا چهارم یا هشتم و اندر اصل
نحسی اندرین جایگاه … دلیل نحس بیماری … و اگر نحس مقارن ناظر قمر … اندر …
علت دلیل هلاک … و چون سعدی ناظر بود دلیل عافیت … و اگر قمر مستقیم شود
جان … که در اصل بوده … و با وی کوکب زبان کار … و آن صاحب … چهارم
یا بوی ناظر … اندر اصل ولادت که این کوکب … با قمر … دلیل …
… مریض را که مادر … اندر شکم چند ماه داشته بود یا هفت ماه از روز
ولادت تا روز بیماری روز … جمع کن و در مولود نه ماهه … هر سالی پنج روز دیگر زیادت

روز تا که فزون از سال است با وی جمع کن آنچه شود مولود هفت ماهه را هر سال را
روز روز زیادتی روز تا که فزون از سال … با وی … آنچه شود مولود هفت ماهه را
هفت هفت … مولود نه ماهه را … طرح کن اگر چیزی ماند از حساب آن بیمار رست
یابد و بپرهیزد از بیماری و اگر چیزی نماند آن مریض هلاک شود و بمیرد و نیز دیگر … که باید
برین چند … بیست و چهار … عدد روزها از وقت ولادت تا روز بیماری از عدد
… این بیست و چهار و اگر هیچ چیز نماند بیم مرگ … و اگر چیزی باشد … آن بیماری …
قرار برج … آمد و از وقت ولادت تا روز بیماری شمار آید … بیست و چهار
… یعنی … اگر چیزی ماند مریض بهتر شود و اگر چیزی ماند … بیرون
شود … که … اگر منصرف شود اندر ابتدای بیماری از کوکبی سعد …
آن کوکب سعد با شعاع افکنده هم در آن وقت علت کمتر شود و مریض بهتر شود و اگر با آن
سعد نحسی شعاع افکند با انجا رسید بیماری دیگر باره باز گردد و از حال بحال دیگر گردد
آن کوکب که قمر از وی منصرف شده نحس رسد با شعاع افکند علت و بیماری زیادت شود
و اگر منصرف قمر بسعدی اتصال کند چون درجه بدرجه برسد با اتصال علت پاک شود
بیمار بهتر شود و اگر بنحسی اتصال کند علت زیادت شود و اگر زین بر صاحب طالع یا بصاحب
سادس اتصال کند امید بهتر شدن بود و اگر یکی از زین بصاحب سادس اتصال
کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد اندران وقت امید راحت و بهتر شدن بود
و اگر دلیل بیماری اندر سادس بهتر و دلیل کند برگشتن بیمار از علت بعلت آید …
دوازدهم دلیل … و بهتر شدن مریض است اگر صاحب طالع با صاحب …
با قمر … اتصال کند که آن کوکب اندر خانه دوازدهم باشد اگر سعد باشد از آن …

راحت باید و اگر دارو خورد نفع بیند و اگر نحس بود اندر وی و از دهم و رابع نظر بود
کند بر عافیت و راحت و اگر جزاین بود رنج بیند اگر سعد طالع با صاحب طالع و دلیل مرض
هر دو اندر یک ربع باشد پس دلیل کند بر بهبودی و دوام مرض و سختی گرفتن بیمار و اگر ربع
مخالف بود مرض زود گشته شود و اگر صاحب ششم بصاحب طالع متصل شود و هر دو
فوق الارض باشند اندر ربع شرقی و یا صاحب طالع متصل شود و هر دو فوق الارض
باشند اندر ربع شرقی و یا صاحب طالع اندر وسط السماء بود قوی بود و صاحب ششم زائل
مقبول کند و از آن مرض راحت یابد و اگر جزاین بود بیم هلاک بود   در معرفت
وقت بهتر شدن مرض و مارک رسیدن اما وقت مرگ آنست که هر وقتی که قمر با صاحب
طالع مقارن شود یا صاحب ششم یا نحس که دلیل منحوس کند بتربیع یا بمقارنه یا
مقابله دلیل هلاک بود و اگر دلالات احتراق بود هر وقتی که بدرجه احتراق رسد آن وقت دلیل
مرگ بود بنگر تا بین طالع و قمر و تا بین نحس قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ آنچه درجات
است راجع کن بعدد آن درجات روز یا سال یا ماه بود باندازه برج منقلب و ذوجسدین
و ثابت باندازه سرعت سیر و بطوء قابل اسنه بود دلیل و اگر دلالات از دخول کوکب بود
هر وقتی که صاحب ششم بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه بیت الموت رسد
آن وقت وقت هلاک بود اما وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع قوی شود
و مسعود شود یا بخانه شرف یا بر اوج خویش رسد یا شکل میل کند که مطلع بود شرقی
شود و از حال رجعت مستقیم شود و صاحب ششم از ... مستقیم بود و ساقط بود دلیل عافیت
بود و یا سعدان بدرجه طالع رسد یا درجه طالع بدرجه دلیل رسد چون درجه بهتر
برسد آن وقت دلیل بهتر شدن بود از مرض   در معرفت حال بحران و آنچه

معلوم

معلوم بکن که هر وقتی که بحران رسد بحسب بیماری و بیمار را مرض زیاده شود و بحران فتح
که شعاع سعد برسد یا بجد او سعادت و عافیت و راحت رسد اما دریافتن حکم آنست
که بنگر با بتدا علت تا بوقت سوال که قمر کجاست ده درجه برو بر زیاده کن و بنگر که
بجد و شعاع برسد اگر نحس رسد خوف تباهی و هلاک بود و اگر سعد رسد امید فتح
و راحت بود بعدد سال صغر آن کوکب بچندان روز عافیت بود و باز دیگر باره قمر
چهل درجه زیاده کن هرکجا برسد شعاع یا بجد سعد یا نحس حکم کن چون شعاع و بجد
قمر که ده درجه زیادت کرده باشی یا چهل درجه چون بکوکب نحس رسد هر وقتی که
قمر آن کوکب متصل شود بقران یا تربیع یا مقابله دلیل شدت و هلاک بود و چون بجد
ده درجه یا چهل درجه سعد برسد بود یا بجد یا کوکب برسد از آن دو درجه یکی یا قوی گشتن
یا سعد کند پیش از آنکه قمر بتربیع و مقابله برو رسد بعد از آن جاری دلیل نقصان علت
بود و زوال مرض و بودن شفا و راحت تا آنکه قمر دلیل رست و سعدا دلیل فتح
و راحت و تندرستی چون سعدان مستقیم باشند از قمر و قمر میان سعود بود بیماری
قوی باشد بر دفع کردن مرض اگر اندر ابتدا مرض مسعود بود یا منصرف از سعدان یا از
کواکب مقبول دلیل کند بر آسانی بحرانها و اگر قمر با صاحب طالع اندر ابتدا اندر برج منقلب
بود و یا ذوجسدین و مسعود بود یا منصرف از سعدان یا از کواکب مقبول دلیل کند
بر بسیاری بحرانها چون زودطبعیت و حرارت و چون سعد بحران بود بنگر که قمر با کدام
کوکب اتصال میکند و اگر بکوکب سعد اتصال کند بحران بود و تمام بود و اگر بکوکب نحس
اتصال کند اندر علت و مرض زیاده شود و بحران تمام نباشد و آنچه بود منفعت
نکند و اگر سعد و نحس اتصال کنند بدان که کدام قوی‌تر حکم کن از وی و اگر انفصال برج که قمر

باشد اگر اتصال مریخ با بهرام باشد بحران از چیز باشد که منسوب مریخ بود و اگر آخر اتصال
با شمس بود بحران از چیزی بود که با آفتاب منسوب بود و قوی‌تر این اتصال مقارنه بود و
بطول عرض بنگر بموضع قمر بروز اول و روز سیم و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و
روز چهاردهم و روز نوزدهم و روز بیست یکم و روز بیست چهارم و روز بیست
هشتم چون قمر بدین روزها بشعاع یا بجسد سعدان برسد بحران مبارک بود و راحت
آسانی تن پدید آید و چون بشعاع یا بجسد نحسان برسد بحران نامبارک بود و درد و
و تحیر و شدت زیاده شود بر بیمار بنگر با بتدا علت یا بوقت مسئله ده درجه بر موضع قمر
زیادت کن و باز چهل درجه بروز سیوم رسد و چون شصت درجه بر موضع قمر زیادت
کنی بروز پنجم رسد اندر تسدیس الیسر و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم رسد اندر
تربیع الیسر و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بروز نهم رسد اندر تثلیث الیسر
و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش که
باول علت بود تا بوقت سوال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم
رسد اندر تثلیث ایمن و چون دویست و هفتاد درجه زیادت کنی بروز بیست یکم اندر رسد
اندر تربیع ایمن و چون سیصد درجه زیاده کنی بروز بیست چهارم رسد اندر تسدیس ایمن
بود و چون سیصد و سی درجه زیادت کنی بروز بیست هشتم رسد بدان جایگاه که بوقت
آن علت بود با بتدا سوال سایل این مواضع که یاد کردم نگاه دار هرگاه که قمر بدین
مواضع عقده کسوف یا بدرجه احتراق رسد خوف و خطر بود و چون سعدی بود بنور افکند
بهتر بود و چون بدین مواضع قمر بسعد رسد راحت و سلامت و تندرستی و بحران نیک بود و چون
روز بحران قمر با زحل متصل بود اگر وقت بحران بروز بود زیان نکند خاصه که ابتدا

علت

علت بروز بود و اگر مریخ بود وقت بحران بشب بود زیان نکند خاصه که علت بشب
ابتدا کرده بود و اگر ابتداء علت بروز بوده بود و مریخ بدین مواضع سخت بود بگیرند
تب گرم و خون ریختن بسیار یا مرگ مفاجاة و چون سعدی شعاع افکند به شود
و اگر ابتداء علت بشب بوده بود و زحل بدین مواضع بود سخت بود بیشتر از برودت
و خشکی و مالیخولیا و آنچه بدین ماند و چون سعدی افکند ابتدا راحت بود و چون سعد
و نحس هر دو بدین مواضع بقمر باشند یا ناظر باشند هر کدام که قوی‌تر باشند حکم
او را کن و اگر قمر ابتداء بیماری زاید النور بود یا با شمس یا مریخ بود و چون قمر بدین
موضع برسد یا بمقابله بیم هلاک بود و چون بتربیع یا مقابله بود و زاید النور بود و زحل
ناظر بود از آن بیماری بهتر شود و شفا یابد و اگر اندر ابتداء مرض قمر ناقص النور یا
ناقص العدد بود و بزحل ناظر بود چیزی تولد نکند بجز آنکه اندر بیماری بماند و اگر اندر ابتداء
مرض بود قمر با شمس بود با قران و چون تربیع یا مقابله در رسد اگر سعدی شعاع افکند
شفا یابد و اگر نحسی شعاع افکند بمیرد والله اعلم   در معرفت آنکه شفا از بیمار
از بین طبیب بود یا طبیب دیگر بنگر بصاحب سابع اگر خداوند طالع با قمر از دو سعود
بود و مقبول بود طبیب سبب شفا بیمار بود و معالجت وی منفعت کند و اگر سعد
کننده کوکب دیگر بود شفا بر طبیب دیگر از آن مریض بود که بدان کوکب منسوب بود و اگر صاحب
طالع از صاحب هفتم مقبول بود آن طبیب بر مریض مشفق و مهربان بود و فرمانبردار و اگر
صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار طبیب را دوست دارنده بود و نیکو
بسیار کند و لیکن اگر از یکدیگر مقبول بود میان مریض و طبیب الفت و مصالحت باشد
و بیمار دوست دارنده یکدیگر باشند و هر یکدیگر را نافع باشند و صاحب هفتم اگر سعود باشد

و مشتری بهتر و مقبول تر طبیب اندر کار را معالجت قوی تر و مبارک دست باشد که با او
علاج مریض درست شود و هرچه بکند همه باصلاح آرد و اگر منوط بهتر طبیب سخت
قوی تر بود و بدفع کردن مرض و علاج سعی بسیار کند و بسعی بسیار بصلاح تواند آوردن
و اگر منحوس بود یا غیر مقبول شوم دست غلط کار و بدخو و بدطبع بود و چون خواهی
که صفت طبیب بدانی از برج سابع و از صاحب وی دلیل گیر صفت و فراست طبیب را چنانکه
اندر باب وی ذکر یاد کردم ان شاء الله تعالی و اگر خواهی که بدانی که دارو مریض را پذیرا
باشد بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السماء را قبول کند یا اندر وسط السماء
مقبول بود و مریض دارو پذیرنده بود و هرچه بخورد نفع کند و اگر غیر مقبول
بود دارو پذیرنده نباشد و کم نفع و اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را
قبول کند دارو مر مریض را نافع بود و اگر غیر این بود نافع نباشد اگر پرسند که دارو
بچه طبع و چه مزه بود بنگر بصاحب وسط السماء که چه طبع دارد و چه مزه دارد و ناظر
کیست از مزاج کواکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن بر طبع و مزه دارو
در احکام مرض سایل یا مولود از قول ابومعشر بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب
ششم اگر هر سه اندر طالع یا قمر هر کدام قوی تر بود یا اندر وتد بود یا بطالع ناظر وی
و دلیلت بصاحب ششم متصل بود یا اندر ششم بود یا صاحب ششم اندر طالع
بود یا صاحب طالع ناظر بود مولود یا سایل را مرض بود و تباه تر آنگاه بنگر دلیلان
متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد باشند یا اندر برج ثابت آنگاه دلیل کند بر بسیار
و دراز مرض و اگر از یکدیگر ساقط باشند و کوکبی نباشد که نور ایشان بیکدیگر
نقل کند یا رد کند یا جمع کند مولود یا سایل تندرست بود و پاکیزه از علت مکروه و اگر

صاحب

کنیم یه

صاحب طالع بصاحب سادس متصل بود و صاحب سادس ناظر سعد بود و متصل
سعد بود دلیل کند بر سلامت حال از بیماری و درد مندی و نبود راحت اتفاق آسانی
و درمان آن علت بدست آوردن اگر صاحب ششم ناظر نحس بود یا متصل او خاصه
بر نحل با صاحب ششم آنگاه مخاطره بود و پس اگر چنان بود که صاحب ششم را بصاحب طالع
اتصال بود و آن بدتر بود خاصه که صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل ایشان خاصه نحل
بصاحب ششم آنگاه بیم مرض و خوف و هلاک بود و هرچند درد سخت شود هر گاه که خداوند
طالع و صاحب دوم فاسد شود بصاحب ششم و ششم دلیل کند بر کمی ابقار مولود و سایل
و درد مندی و قوت علتها و دردها و روز بروز خطر زیاده شود مر طبیعت را از طبیعت آن برج
توان دانستن که صاحب ششم اندر وی بود و نکبت و آفت هرگز موجود نگردد یا صاحب
ششم مستعلی صاحب طالع نبود یا متصل او نگوکبی که نقل کننده بود و اندر میان خاصه
که نحس فاسد شود که نور صاحب ششم را بگیرد و بصاحب عاشر دهد آنگاه هم اندر آن
حال بر گردد و علت موجود گردد و مرض زیاده شود و این مسئله از شمار اسرار است و
سهمناکتر و هلاک نزدیکتر آنگاه بود که نقل کننده نحس بود اندر میان صاحب طالع
نور را بصاحب ششم دهد و صاحب سادس مستعلی بود بر صاحب طالع و حال فنا او
و قت اجل او نیز چنین دانند از صاحب طالع و صاحب سابع این باب را نیک یاد دار
اگر برج بر صورت مردم بود صاحب طالع را بلا و فساد و نکبت اندر زمان بهتر آید و اگر
بود که چون صاحب این برج اندر برج آتشی بود و صاحب طالع نور منحوس بود و اگر برج
بر صورت بهایم عارضه و مکروه و نکبت و آفت از بهایم پیش آید و آنگاه بود که صاحب
آن برج اندر برج بهایم بود و صاحب طالع بوی منحوس بود اما بیماری اندین در میان

کر بعد از آن بود که صاحب این برج برجی بود که طبعش مخالف این برج بود و صاحب
طالع بود منحوس بود آنگاه دلیل بر بیماری کند   در معرفت آنکه اینکس حاملست
یا نیست اگر پرسد فلان کس حاملست یا نه و این مسئول عنه بسایل منسوب نباشد
چون برادر یا پدر یا فرزند بطالع نگر یا بصاحب طالع یا قمر هر کدام از ایشان بوتد یا مایل
وتد باشند یا بطالع ناظر بود و حاملست اگر دلیل اندر سیوم بود یا صاحب سیوم بخرج
بود یا متصل یا اندر هبوط بود یا اندر وبال یا محترق مسئول عنه بیمار بود و اگر جز این بود
بیمار نباشد و اگر مسئول عنه منسوب بود بسایل چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان
برج که بمسئول عنه منسوبست آن برج را طالع نگار و خانه ششم از وی خانه مرض فرض
کن و از وی حکم کن   در معرفت آنکه خال یا علامت بر کدام اندام است اگر پرسد
که علامت یا خال یا نشان اندر تن من بکدام اندام است یا بکدام موضع بنگر تا صاحب
طالع بکدام برج است و اندران برج که بود بنگر بکدام اندام است بگوی که بران اندام که
منسوب به آن برج بود علامتی یا خالی هست بنگر اندر برج سیوم اگر اندر وی کوکب
بود یا نباشد برج سیوم بکدام اندام منسوبست با آن اندام علامت بود اگر برج یا
صاحب طالع اندر آن برج که بود بجزو اول بود علامت با اول آن اندام بود و اگر بجزو
دوم بود علامت بمیانه اندام بود و اگر آخر سیوم و اگر آخر سیوم بود علامت با آخر آن
اندام بود اگر صاحب سادس فوق الارض بود علامت ظاهر است و اگر
تحت الارض بود علامت پوشیده بود چون نیکو تفحص کنی بر تو معلوم شود که علامت
یا خال یا جراحت   در معرفت احوال بندگان که بخریدن بمقام شود یا نه
اگر سایل گوید که بنده طلب میکنم یا بخرم تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر و اگر

اندر

اندر سادس بود یا با صاحب سادس متصل بود و یا صاحب سادس اندر طالع باشد
و یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند آن برج را طلب تمام شود و اگر
اتصال بود دست بدین آسانی بر آید و اگر بعداوت بود برنج بود و دشواری و تعب بسیار
و بنگر بسهم بندگان و بصاحب وی و بنظر یکدیگر و بنظر او با طالع دلیل گیر و از وی
حکم کن چنانکه صفت کردم از اتصال صاحب طالع بصاحب سادس و اگر پرسد از حال بندگان
و ستارگان از سادس و از دوازدهم دلیل گیر و از وی حکم کن چنانکه از بندگان گفتیم
در معرفت صفت بنده بنگر بصاحب ششم و عطارد و اگر صاحب سادس
زحل بود یا زحل را شهادت بود یا صاحب سادس عطارد بود یا عطارد را اندر وی
شهادت بود علت این حال دلالت کند بر آنکه هندو بود آن بنده و اگر مریخ بود
یا مریخ را اندر وی شهادت بود دلیل کند که آن بنده ترک بود یا از جنس ترکان بود و اگر
مشتری بود بنده از زمین عراق بود و اگر آفتاب بود بنده از اقلیم خراسان بود و حد
عراق و ترکان و اگر زهره بود رومی بود یا حبشی و اگر قمر بود بنگر که اخراج بکدام کوکب
دارد و از وی حکم کن و اگر دلیل بنده اندر دوازدهم خویش بود بنده خانه زاد بود و اگر
اندر برج غریب بود بنده غریب بود و اگر دلیل بنده سعود بود یا اندر شرف او بود بنده
مبارک بود و اندر بنده کمعروف بود و بدولت آید و اگر اندر هبوط بود یا منحوس
این بنده مجهول بود و شوم قدم بود و اگر دلیل بنده اندر وتد بود و دلیل خداوندان
وتد زایل بود خداوند بنده زیردست بنده بود و اگر هر دو اندر وتد بود بنده با خداوند
برابری کند و اگر هر دو زایل باشند زیردست یکدیگر باشند و اگر دلیل بنده برج
یا مقابل باشد یا دلیل خداوند این بنده با خداوند خویش خصومت کند و جنگ

اگر دلیل بنده اندر هفتم بود و اگر دلیل بنده بمشتری متصل بود یا بصاحب دوم یا بصاحب
یازدهم یا بدان کوکب که اندرین جایگاه بود این بنده دستگاه یابد بر مال خداوند
خویش و اگر اندر برج هفتم کوکب سعد بود دلیل کند بر مال یافتن بنده و اگر دلیل بنده
بصاحب هفتم یا صاحب هفتم بدلیل بنده ناظر یا متصل بود یا اندر برج هفتم بود یا صاحب
هفتم اندر سادس بود این همه دلیل کند بر آنکه بنده را مال بود و یا حریص بود بجمع کردن مال
و اگر دلیل بنده زحل منحوس بود این بنده ستمکاره غدار بود یا گریزنده باشد و اگر مشتری مسعود
بود امین و ناصح بود و اگر مریخ منحوس بود دزد و گریزپای بود و اگر آفتاب مسعود باشد
باهمت و کریم بود و کار فرمای بود که کار نکند و اگر منحوس بود گردنکش و بدخو و بدکردار
بود و اگر بزهره مسعود بود نیکو خود نیکو طبع و فرمان بردار بود و اگر بعطارد منحوس بود
طرار و محتال بود و اگر بمریخ ناظر بود دزد و غماز و گریزپای بود و اگر بعطارد مسعود باشد
هشیار و روشن خداوند ادب بود و با دانش و حرفت و اگر قمر منحوس بود گریزپای بود و
دیوانه و اگر مسعود بود سبکپای و سبک کار بود و کارگر   در معرفت آنکه اگر
بنده پرسد که آزاد شوم یا نه بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر که این دلیل بنده است
چون سایل بود و وسط السما و صاحبش و شمس دلیل خداوندست اگر دلیل طالع
منصرف بود از صاحب وسط السما یا از شمس یا از کوکب منحوس و دیگر باره بکوکبی
متصل شود دلیل کند که این بنده آزاد شود و آزادی یابد و اگر جز این بود آزادی
نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی دیگر
متصل شود این بنده از دست خداوند بیرون آید و بدست دیگری افتد و اگر دلیل
طالع با دلیل خداوند متصل بود یا کوکبی میان ایشان نور نقل کننده بود یا ردیا

کننده این بنده هرگز از دست خداوند بیرون نشود و از بندگی نرهد و اگر دلیل
بنده بصاحب وسط السما یا با آفتاب یا بکوکبی که اندر وسط بود و مسعود بود یا
مقبول یا اتصال مودت بود این بنده از خداوند شادی بیند و نیکوئی و خداوند
نیز برو مهربان و رحیم بود و اگر غیر مقبول یا منحوس بود یا اتصال از عداوت بود و میان
ایشان عداوت بود و این بنده از خداوند خود شادی کمتر بیند و خداوند نیز با وی
نامهربان و بیرحم بود و اگر دلیل بنده از دلایل خداوند مقبول بود و دلایل خداوند از وی
غیر مقبول بود بنده از خداوند شادی بیند و خداوند از بنده شادی و نفع نه بیند و اگر دلیل
بنده بخداوند برج خویش متصل بود آزادی نیابد خاصه که اندر وتد بود و اگر منصرف باشد
آزادی یابد اگر بهیچ کوکب متصل نشود   در معرفت آنکه سایل سوال کند
که بنده دارم آزاد کنم یا نه طالع بنده و بد اگر طالع و صاحب طالع دلیل خداوندست و
عاشر و صاحبش دلیل بنده اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف بود و بهیچ کوکب متصل
نه این بنده از خداوند دست آزادی یابد و اگر جز این بود آزادی نیابد و این باب همچون باب
اول است بدان حکم کن اگر دلیل بنده آفتاب بود یا مشتری این بنده آزاد بود و باشد
یا دعوی آزادی کند و اگر دلیل بنده ساقط یا راجع بود این بنده معیوب بود یا ضعیف
بود و مریض اگر ماه اندر سادس بود یا دلیل بنده ماه بود این بنده فروختنی را باشد
یا نه خدمت را و اگر دلیل اندر وتد بود این بنده فروخته نشود تا آن دلیل از وتد
زایل نشود و اگر اندر برج ثابت بود فروخته نشود و این بنده ناصح بود بر خداوند
خویش باندازه قوت برج و اگر برج منقلب بود بنده متطلب کار خود بود و اگر برج
ذوجسدین بود و زهره و عطارد را اندرو شهادت بود بندگان بسیار باشند

نرو باده   در معرفت آنکه این بنده از دست صاحب بیرون شود یا نه اگر
پرسد بنده که از دست آن خداوند بیرون آمدن بتر باشد و چون بیرون آمد بتر
بدست چند صاحب دیگر برسم طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا
که سایل بنده است و وسط السماء و صاحبش و آفتاب دلیل خداوند و یازدهم
و صاحبش دلیل خداوند دوم است و دوازدهم و صاحبش دلیل خداوند سیوم است
همچنین طالع و خانه دوم و خانه سیوم خداوندانند که از پس یکدیگر باشند بر کوکبی
اتصال کند و قبول بود از آن خداوند نشان درستی و نیکویی بتر اگر صاحب طالع از وسط
السماء یا از آفتاب منصرف شود و بصاحب یازدهم اتصال کند از این خداوند
بخداوند دیگر برسد اگر صاحب طالع اندر تدبیر کوکبی ساقط متصل شود و از
دست خداوند بیرون نیاید اگر کوکبی متصل شود اندر سیم یا نهم دلیل کند بیرون
آمدن از دست خداوند و اگر بصاحب این برجها متصل شود بیرون آمدن بتر و اگر صاحب
طالع نحوس بتر از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا اندر احتراق بتر اینجا پس از آن که از دست
این خداوند بیرون آید بمیرد و اگر صاحب وسط السماء از آفتاب منصرف شود و بصاحب
یا در عاشر متصل شود و از ملک این خداوند بیرون آید و بخداوند دیگر رسد و اگر صاحب
یازدهم منصرف شود باز بصاحب دوازدهم متصل شود از دست خداوند دوم بیرون
آید بخداوند سیوم رسد و بنگر که قمر یا صاحب طالع اندر آن برج که هست بچند کوکب
اتصال کند بعدد هر اتصال یک خداوند بتر و هر اتصال که سعود بتر آنجا موافقت
بتر و هر اتصال که بنحس آنجا مخالفت بتر آنجا عداوت بتر و تباهی و هر کجا قبول و سعادت
بتر آنجا خیر و نیکویی و منفعت بتر و هر کجا قبول شود و نحوس بتر آنجا شر و تباهی و

معرفت

و معرفت بتر   در معرفت آنکه مردی سوال کند که بنده فروخته شود یا نه
طالع و صاحبش دلیل خداوند است و سادس و صاحبش دلیل خداوند است و ثامن
و صاحب سادس دلیل بنده است و آن خداوند که بگذرد دوم است و صاحب ثامن
و خداوندی که از پس او بود سیوم است و صاحب سیوم همچنین تا دوازده خانه و اگر قمر
با صاحب سادس از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب دوم متصل گردد یا اندر برج
دوم بتر این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر برسد و اگر بعد از وی از صاحب دوم یا از
برج سیوم منصرف شود و اندر سیوم آید بصاحب سیوم متصل شود و از دست
آن خداوند بیرون آید و بخداوند سیوم رسد و اگر هیچ کوکب اتصال نبود و انصراف
نبود الا اتصال بصاحب طالع یا اندر وتد بود و خالی السیر بود از دست این خداوند
بیرون نشود اما جایگاه قبول و نظر سعود است دلیل نیکویی و سعادت و موافقت
بتر و هر دلیل که غیر مقبول بود یا منحوس یا بنظر تربیع و مقابله دلیل تباهی و عداوت
زیان بتر این جنس خواه صاحب طالع بود و خواه دلیل بنده هر کدام دلیل که منحوس بود
تباهی اگر کس این بتر   در معرفت آنکه بنده سوال کند که او را چند خداوند بود و چند
بتر بنگر خداوند طالع یا قمر اندر کدام برج است و اندر آن برج از چند کوکب
منصرف است بعدد هر یک کوکب یک خداوند بوده بتر و بعد از آن بنگر که بچند کوکب بکار اتصال
خواهد شد بعدد آن کوکب اتصال خداوند خواهد بود اما بدان که خداوند سیوم
و خداوند نهم دلیل خداوندان گذشته اند و وسط السماء و خداوندش آن خداوند
که با وی است و یازدهم و خداوندش آن خداوند است که با وی است و یازدهم
آن خداوند است که بعد از آن خواهد بودن اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم

ازقران منصرف شود همان یک خداوند گذشته بود واگر از سدس منصرف شود
سه خداوند بود واگر برج ذوجسدین بود شش خداوند بود واگر انصراف از بربع بود چهار
خداوند گذشته بود واگر از تثلیث بود سه بود واگر ذوجسدین بود شش [illegible] همچنین
حکم کن باتصال صاحب یازدهم به خداوندانی که بخواهند بودن واگر سایل خداوند گنج
گرچند بنده بود وچند بنده دیگر بخواهد بودن ناظر وسابع وخداوندان ایشان دلیل
کنند دلیل بندگان ماضی اند وسادس وصاحبش دلیل آنچ بنده است که باو راست
وپنجم وچهارم وخداوندان ایشان دلیل بندگان اندکه بخواهد بودن از پس یکدیگر
اگر صاحب طالع از صاحب پنجم منصرف شود از قران وتسدیس وتربیع وتثلیث
مقابله همچنان حکم کن که برتو گفتم واگر اتصال صاحب طالع با انصراف از صاحب [illegible]
برشم همچنین آن بنده بود که دلیل کند واگر اتصال صاحب پنجم بود بمقارنه یا تربیع
یا مقابله یا تسدیس یا تثلیث چنانکه واجب کند حکم کن چندان بنده بود والله اعلم
در معرفت آنکه بنده سوال کند که بدست این خداوند بهتر است یا نه دست
خداوند دیگر بنگر بصاحب طالع اندر آن برج که هست مقبول بود با سعود ونظر
سعدان یا اندر طالع خویش بود این جای واین خداوند که باو راست وآن دیگر
که بخواهد صحبت آن بهتر بود واگر صاحب سابع مقبول با سعود بود خداوند دیگر وی را
با جای دیگر یا مرد دیگر را موافقتر وبهتر بود وباز بنگر اگر قمر یا کوکب که منصرف
بود مقبول بود خداوند اول یا جای اول یا مرد اول بهتر بود واگر بدان کوکب مقبول بود
که قمر بدو متصلست خداوند دوم یا جای دوم یا مرد دوم بهتر بود واگر این دلیل نکند بنگر
بقمر وصاحب طالع اگر اندران برج که هست مقبول بود آن خداوند یا جای اول

بامرد اول

یا مرد اول بهتر بود واگر اندر برج دوم مقبول بود با سعود دوم بهتر بود وهمچنین حکم کن
باتصال قمر با صاحب طالع باتصال اول خداوند اول را وجای دیگر او باتصال
دوم خداوند دوم را وجای دوم را وجای دیگر را هر کدام اتصال موافقتر ومقبولتر
وسعودتر آن جای وآن خداوند بهتر بود وهمچنین خبر کن [illegible] اندر موافقت زمین
که اندر وی بود وموافقت زمینی که بخواهد آمدن وهمچنین حکم کن اندر هر کاری که اندر
وی باشد یا کاری نو کند یا تحویل کند از منزل بمنزل وسرای بسرای واز کاری بکاری و
از زمین بزمین واگر دو چیز بپرسد که کدام بهتر است وهمچنین حکم کن

در معرفت
حال محبوس یا بنده که خداوندش باز داشته بود چون از اسیر پرسید یا از استوار
کرده بخشم سلطان یا بنده که خداوندش خشم گرفته بود ودر بند کرده بنگر بقمر وعطارد
که سعادت ایشان در برجهای منقلب دلیل کند بر خلاص وراحت یا فتح [illegible]
وقمر که عطارد مسعود بود دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر خاصه اگر در ابتداء اسیری
بود یا استوار کردن ومشتری اندر طالع بود یا ناظر بود یا مقارن سعد بود این جمله
دلیل کند بر نجات وراحت وخلاص شدن واگر زهره یا قمر بود یا اندر طالع وعطارد
ویا مشتری بقمر ناظر بود یا هر دو یا قمر باشند دلیل کند بر زودی نجات وخلاص و
نیکویی حال بعد از آن وهر وقت که یا یکی از سعدان متصل بود دلیل زودی
خلاص بود واگر سعدان بخداوند برج قمر ناظر باشند واگر خداوند خانه قمر بقمر
ناظر بود خلاص ورا از سبب آنکس بود که استوار کرده بود خشنود وپشیمان بود بر
استوار کردن ورا واگر آن سعد که قمر را قبول کند منحدر بود اندر جنوب خلاص
زود بود واگر صاعد بود اندر شمال خلاص بود ولیکن دیرتر بود واگر صاعد بود

اندر جنوب یا هابط بود اندر شمال دلیل خلاص یافتن و رهایی و دیر بود و اگر قمر
بسعدی متصل بود و صاحب طالع اندر احتراق بود و زحل اندر خانه رابع بود پس خلاص او
باید ولیکن بکمتر زندگی و باندک بهره روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ بود پس از آنکه
راحت بنجات یابد علتی باز خورد از جوهر مریخ اندران علت بمیرد و اگر قمر
مجتمع نحسی بود و عطارد نیز با وی بود اندر بند و اسیری بمیرد و اگر نحس با قمر و زهره بود
نجات یابد پس از آن که از چوب زخم و عذاب رسیده بود و اگر قمر منصرف از سعدی بود و
متصل بنحسی دلیل کند بر ضعیف دل و دشواری و خلاص و نجات و اگر منصرف بود از نحسی
و متصل بود بسعدی انرا استوار کرده و اسیر بود که خلاص یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل
شود و باز بنحسی پس از آن که راحت یابد باز داشته شود و اگر بنحسی متصل شود و باز
بسعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین حکم کن از صاحب طالع از انصراف
و اتصال و از سعدان و نحسان اگر قمر متصل بود بکوکبی اندر تحت الشعاع که هنوز
احتراق بتمام نرسیده بود خلاص او بدشواری و مشقت بود و اگر از درجه احتراق
گذشته بود بس آسانتر بود و آن کوکب اگر نحس بود آسانتر بود زیرا که احتراق نحس را
برکند و بهتر آن بود که صاحب طالع و صاحب قمر مستعد بود با جهت شغل از وسط
السماء یا هفتم یا دهم و فلک یا تحت الارض و چون قمر بود ناظر بود از تربیع یا قران
یا مقابله خاصه اندر وتد این موثوق تر باشد و بلا رسد و بگریزد اگر نظر مودت
دیر ماند و همچنین زحل دلیل بود دیر و اگر از برج آن بدتر بعضی تر انگاه بود که قمر
زاید بود و اگر قمر مجتمع نحس بود اندر تحت الارض اندر خانه چهارم یا متصل بود اندر آن
حبس بمیرد و اگر صاحب برج قمر بقمر ناظر بود آسان بود و اگر ناظر نباشد دشوار باشد

واگر

و اگر عطارد بعطارد نحس بود و مریخ بوی ناظر دلیل کند بر آنکه این موثوق را جراحت و
زخم و چوب و سوختگی و شکنجه رسد و اگر زحل بود با قمر دلیل دشواری خلاص و دیری
بود اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر بود یا تثلیث ناظر دلیل کند که در کسب بود اندر حبس و همچنین
دلالت صاحب طالع اندر ابتدای باز داشتن و استوار کردن تا وقت سؤال حکم
کن تا آمدن بنحسی که بود یا اگر اندر ابتدا اتصال اسیر گرفتن یا استوار کردن قمر با فصل بود
یا اندر بیرون آمدن بود از تحت الشعاع دلیل کند بر زود رخلاص یابی و اگر قمر
بزهره متصل بود و زهره اندر تحت الشعاع بود دلیل شدت و بلا بود و بعد از آن بگریزد
و اگر قمر بعطارد متصل بود و عطارد مستقیم بود دلیل کند بر رهایی یافتن از بند و
زندان و اگر قمر اندر ناحیه جنوب بود با عطارد و زهره و دلیل کند بر زود رهایی
یافتن و اگر زحل و مشتری بقمر ناظر بود با عطارد و زهره و دلیل کند که از سنبله هم دلیل
خلاص بود اما بدیر و بعد از آن ستایش و ثنا نیکو یابد و اگر قمر مستعد بود شغل و
بعز از وسط السماء یا هفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر بود و مریخ بتر اندرین ناحیه
بود این موثوق زود زود راحت یابد زنده یا مرده و اگر قمر از چهارم بود یا وسط
السماء اندر برج صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر باشند از تثلیث یا تربیع دلیل
خلاص بود اگر قمر خلاف اسیر بود از طبیعت آن برج نگر که قمر اندر وی است و اگر قمر
اندر حمل یا میزان بود دلیل کند بر زود رخلاص یافتن از جهت سعی صاحب
این دو برج و اندر حبس غمناک نشود با درکران بسیار نبود و اگر اندر ثور بود اگر
از جهت مال باز داشته باشند مال هست نشد انگاه رهایی یابد و اگر اندر جوزا
باشد اگر به روز خلاص نیابد از آن حبس بمیرد و هر بجای [illegible]

قمر اندر ایشان بود چون رهائی نیابد چون قمر از آن برج بیرون آید یعنی بماند
تباه و آنگاه بهتر اگر اندر ایشان بود چون رهائی نیابد چون قمر از آن برج بیرون آید بخت
بماند و تباه و آنگاه بهتر اگر اندر خانه هشتم بود و مشتری بقمر ناظر نباشد و اما خانهای
عطارد دلیل کند بر خیزد و خبر اندر چهل روز جهت انتقال و سرعت حال بود و اگر قمر اندر سرطان
بود دیر بماند اندر حبس زیرا که موافق است قمر و دلیل بود بر بقا بود و اگر اندر اسد بود بحبس
و از جهت مردی بزرگ شریف در حبس افتاده بود و اگر آفتاب بقمر ناظر بود مرد بزرگ
او را حبس کرده بود و اگر قمر اندر سنبله بود کار در سالیان دیر و زود در حبس بود و بخلاص او لیکن
شود و اگر اندر عقرب بود دیر بماند و آخر خلاص یابد و بجمله هر برجی ثابت دلیل بر
حبس و دراز روزگار بود خاصه برجهای زحل بود و اگر قمر اندر قوس بود دلیل کند بر زود
ماندن و دراز حبس و اگر قمر اندر جدی بود دلیل کند بر رهائی اما بعد از دیر بودن
زیرا که خانه زحل است پر اندوه و غم و شدت و بار دادن اعدا و در ماندن چه
این خانه وبال قمر است و اگر اندر دلو بود یا اندر حوت دلیل کند بر بیماری و شهادت
حبس یا در گره تباه برد و دولت زیرا که دلیل سواری و دراز بود و از جهت مردی حبس
افتاده بود و سبب نفاق او و از صاحب بیت قمر و از موضع در توان دانستن حال از
حال نظر و اتصال و از جایگاه دوازده خانه بفلک   در معرفت آنکه مریض شفا یابد
یا نیست بنگر بخانه دوم و سیوم و ششم و هشتم و دوم و دوازدهم اگر یکی از نحوس اندرین
مواضع بود و بیرون نحوس متصل خاصه بعطارد و زحل یا ذنب مستولی بود بر سهم و اگر نحس
نباشد بنگر بصاحب طالع که اندرین مواضع بود و جستن متصل بود یا با ذنب یا بود
یا اندر عقرب دلیل کند که مریض بمیرد اگر اندر آخر عقرب بود و یکی که زهره داده باشد

واگر صاحب ساعت چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعادة واز وی دلیل گیر
چنانکه از دیگران یاد کردیم   در معرفت آنکه سحر وفنون است یا مکر بنگر
رابع از طالع اگر زحل اندر وی بود یا بمقابله ناظر بود آن سحر وفنون بود و اگر مریخ باشد
یا تربیع یا مقابله بود ناظر بود پس جادو یا بطعام یا بشراب اندر داده باشند
واگر زهره یا مشتری اندر رابع باشند یا از تربیع و مقابله ناظر آن سحر کار بسیار انعام بود
بمالیده باشند و اگر شمس با عطارد بود تمثال کرده باشند و هر چه بگویم که بنگر بصاحب
طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام که از ایشان که قوی تر بود با اندر وتد یا طالع
ناظر بود دلیلست پس اگر دلیل اندر وانده هم بود یا با ذنب بود یا زحل بود و عطارد بود
ناظر با عطارد بود و زحل بود ناظر این دلیل سحر بود و اگر آن کوکب صاحب برج بود
بود هم بطعام و هم بشراب داده باشند و هم بر اندام و در مالیده و هر آن کوکب که دلیل بود
را منحوس کند دلیل سحر است اگر آن کوکب اندر برج منقلب بود یا صاحب برج
منقلب بود بر اندام در مالیده باشند و اگر برج ذو جسدین بود چنانکه یاد کردیم و اگر
ثابت بود بزیر زمین پنهان کرده باشند و از برج بزدلیل که بر کدام جایگاه دلیل
کنند و اگر مریخ منحوس بود یا ناظر اندر طعام و شراب داده باشند و اگر شمس منحوس
بود یا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عملها کرده باشند و اگر بعطارد منحوس بود
هم بطلسم و عقده احتیال کرده باشند و هر کدام برج که بود بنگر که آن برج بکدام جایگاه
و موضع منسوب بود بدان جای حکم کن و اگر خواهی که بدانی سحر مرد کرده است یا زن بنگر بصاحب
آن برج که کوکب منحوس که دلیل بود است اندر وی و اگر اندر برج مذکر بود مرد کرده بود و اگر اندر
برج مؤنث است زن کرده باشد و اگر ذو جسدین باشد هر دو شرکت یکدیگر کرده باشند

اما قول دیگر آنست که بنگر اگر اندر سابع نحسی بود آن سحر در شب بود و آن کوکب نحس دلیل
سحرست و خداوند خانهٔ وی دلیل ساحرست و از وی حکم کن چنانکه صفت کردم و در
تحویل که بر طالع مستولی بود آن دلیل سحرست و صاحب برج وی دلیل ساحرست و
اگر این دلیلها که گفتم دلیل نکند بنگر که اندر دوازدهم بود وی دلیل سحرست و اگر خداوند
طالع زهره یا مشتری بود یا با سعود دیگر بود یا اندر وتد بود و قوی بود سحر زیان نکند و اگر کرده
باشند بدو بر کار نکرده بود و این که گفتم آنگاه درست تواند بود که ضمیر سایل از جهت سحر
بوده بود

در معرفت سحر که بهتر شود یا نه

بنگر بصاحب طالع اگر اتصال بسعدها
کند و مقبول بود یا بسهم السعادة یا با سعدان بطالع یا بصاحب طالع ناظر باشند
بهتر شود و اگر چنین نبود بهتر نشود و من میگویم که دلیل بهتر کوکب منصرف عنه القمر بود
دلیل سحر هم بر وی واجب کند اگر منصرف عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب
بود سحر بود و اگر مشتری یا شمس یا زهره بود و زهره منصرف بود سحر نباشد و اگر
از راس منصرف بود بطلسم و افسون و تعویذ بود و صنعت و جنس ساحر از صاحب برج آن
یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج کوکبی که قمر از وی منصرف است هر کدام که
بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر بتربیع یا مقابله یا مقارنه ناظر بود از نظر کوکب دلیل ساحر
و راست هر کجا کوکب منصرف عنه القمر آنجا بود سحر آنجا نهاده بود و اگر برج آبی یا بادی
یا آتشی بود بدان موضع منسوب بود چنانکه در خانهٔ رابع یاد کردم اندر صفت خانه
و صفت جایگاه سحر نیز همانست که از دلیل دفین یاد کردم بتمامی

در معرفت کار زن تا شوهر که برآید یا نه

بدانکه
طالع و صاحب طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل است و هفتم و



صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصلست دلیل مسئول عنه است شمس دلیل
مردانست و زهره دلیل زنانست اگر دلیل سایل اندر سابع بود یا بصاحب
سابع یا بدلیل مسئول عنه متصل بود آن تزویج برآید بطلب و حرص و دوم داشتن
سایل و دلیل مسئول عنه اندر طالع بود یا بدلیل طالع متصل بود آن تزویج برآید بی طلب
و با طلب و رنج و اگر اتصال بمودت بود آسانتر بود و اگر بعداوت بود دشوارتر
بود و اگر از مقارنه بود و اگر قمر صاحب طالع را بود باسانی برآید و اگر قمر صاحب
هفتم را بود بدشواری و رنج برآید و اگر اتصال میان ایشان قبول بود سخن
یکدیگر را پذیره باشند و دوستار باشند و اگر قبول نبود سخن یکدیگر را قبول نکنند
و هر یک سخن گوینده و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که میان ایشان
نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند از وی دلیل کن بر برآمدن کار بدست متوسطان اگر
اتصال نقل و جمع و رد النور نبود بنگر باتصال طبیعی از مثلثه المطالع یا از مثلثه
القوة یا از مثلثه الطرفیه از این برجها دلیل کن از هر دلیلها که مقبولتر و مسعودتر بود
از مرد و زن که بدان دلیل منسوبست دلیل کند بر نیکوئی خوی و راستی اگر نحس و هر
دلیلها که منحوس بود یا غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی و بدخوئی و ناراستی آن و
هر دلیلها که اندر وتد بود قویتر بود و همچنین صاعد و مستعلی و هر دلیلها که زایل یا ساقط
یا هابط بود ضعیفتر و نابکارتر بود و بنگر بقابل التدبیر اگر منحوس بود یا کوکبی که نور این
قطع کند یا سببی از سببها بود که اتصال را باطل کند یا از حاجت را تباه کند و بر نیاید
و همچنین اگر قابل التدبیر محترق یا راجع بود دلیل تباهی حاجت بود

در معرفت

الکه اگر بر بنا بد تباهی از قبل که بود اگر این نحس کننده حاجت دلیل سایل یا مسئول

عنه بود تباهی هم از جهت ایشان بود و اگر صاحب دوم بود از قبل مال سایل بود و اگر صاحب
هشتم بود از قبل مال مسئول عنه بود و صاحب دوم و هشتم دلیل کابین است و بود اگر فساد
و تباهی از قبل کابین بود یا از قبل جهاز زن و اگر صاحب سیوم بود تباهی از قبل برادران
مسئول عنه بود و اگر آن نحس کننده صاحب سابع بود فساد و تباهی از قبل پدران بود
از جهت سایل و اگر صاحب وسط السما بود تباهی از قبل سلطان بود یا از قبل معاملت
یا از قبل پدران مسئول عنه و اگر اندر پنجم یا صاحب پنجم حادث شد بود تباهی از قبل
فرزندان بود و اگر صاحب سادس بود فساد از قبل علت و مرض و عیب بود یا از
قبل بنده و ستوربا از قبل اصل سایل که اصل و حسب شایسته بود و اگر صاحب دوازدهم
بود تباهی از قبل دشمنان در صورت و گفتگو بود یا از قبل عیب و بیماری زن یا از قبل
بد اصطلاح و بد حسبی زن بود یعنی مسئول عنه و اگر آن نحس ناقل النور بود یا رد النور
تباهی از قبل رسولان و متوسطان بود و اگر نحس کننده کوکب جامع النور بود فساد و تباهی
از قبل کسی بود که باز گشت این کار بوی بود یا از کسی که این کار بدو بر شاید و اگر نحس کننده
اندر برج نر بود یا برج نر یا کوکب نر مرد بود و اگر کوکب ماده بود یا برج ماده و برج
مونث ماده بود یعنی زن بود والله اعلم — در معرفت آنکه از زنان یا مرد
کدام بار زود تر نکاح بود چون این مرد دلیل کرد دلیل کرد بر بر آمدن تزویج اگر
آن برج ذو جسدین بود یا کوکب ناقل یا جامع یا کوکب رد کننده بود و اندر برج
ذو جسدین بود دلیل کند که این سایل را تزویج با کسی دیگر بود جز آنکه در وهم و
خاطر وی بود و بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که اندر وی بود زود تر
کند اما بدانکه برج سابع و صاحب سابع دلیل زن است با آن مرد که سایل است [حاشیه: که سایل با وی است]

بتزویج یا بخواستاری و برج سیوم و صاحب وی دلیل زن طلاق کرده یا مرد یکبار زاده
یا کسی که از وی اعراض کرده بود و برج هشتم و صاحب وی دلیل تزویج دیگر است که بکند بتعجیل
چون صاحب طالع را اتصال بصاحب سابع بود سایل تزویج دیگر کند و همچنین اگر صاحب
طالع را اتصال نبود بکوکبی پیش از آن که صاحب سابع بکوکبی اتصال کند دلیل کند که سایل
زود تر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هفتم اندر وتد بود یا بکوکب برج دوم منتقل
شود یا بکوکبی دیگر پیش از آن که صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زودتر از سایل
تزویج کند اما بدان که اگر سایل مرد بود صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر
دلیل مرد است صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب
سابع و کوکب متصل به القمر و شمس دلیل مرد است اما سایل را نکاح ماضی ششم و صاحب ششم
نکاح که اندر وی است در حال سابع است و صاحب وی نکاحی که خواهد بودن در مستقبل
است و صاحب ثامن و مسئول عنه را ماضی دوازدهم است یا صاحب وی نکاح بحال طالع
و صاحب وی نکاح مستقبل دوم است و صاحب وی و همچنین دلیل کن از انصراف صاحب طالع
صاحب سابع و از اتصال ایشان بر ماضی و مستقبل و آن برج و صاحب آن برج که
دلیل اندر وی است دلیل آن نکاح بود که اندر حال بدان نکاح بود اما اگر سایل
سوال کند که چند زن بزنی کنم بنگر از برج یا قمر چند برج ماده است چندان زن بخواهد
کند و اگر زن سوال کند که چند شوی کنم بنگر از شمس یا زهره چند برج مذکر است چندان
شوی کند و اگر دلیل از اتصال حکم کنی بهتر آید چنانکه بنگری خداوند طالع اندران برجی
که هست چند کوکب اتصال به تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله و تا دلیل طالع را بلیغ
نکاح اتصال باشد چنانکه از زهره یاد کردیم حکم کن که چندین زن یا چندین شوی

دیگر خواهد بودن   در معرفت آنکه این زن دوشیزه است یا نه بنگر بطالع و
صاحب طالع و بقمر اگر اندر برج ثابت باشند یا بعضی ازین سه دلیل یا کوکبی از برج ثابت
بنگرد یا بعضی ازین سه دلیل یا کوکبی از برج ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشند
و یا متصل بطالع یا صاحبش یا بقمر اندر برج ثابت باشد دلیل کند که دوشیزه باشد و پاکیزه از همه
عیبها و اگر این که گفتم اندر برج ذوجسدین یا منقلب باشد دلیل کند بر آنکه شوهر کرده باشد و دوشیزه
نبود و اگر با در پدر گویند که دوشیزه است این سخن دروغ است دوشیزه نباشد و عیبی تباه شده با
چیزی رسیده بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین باشد یا اندر منقلب طالع و صاحبش اندر برج
ثابت باشد چیزی بوی رسیده بود و لیکن دوشیزگیش تمام نرفته باشد و اگر قمر با مریخ باشد اندر
برج منقلب یا ذوجسدین دوشیزگی وی تباه شده باشد ببعضی جهتی و اگر زحل اندر
طالع یا اندر برج ذوجسدین یا برج ثابت باشد آنکس که او را جماع کرده باشد از راه دیگر
باشد و دوشیزگی او تباه نشده باشد و اگر مریخ اندر وتد زهره باشد و قمر اندر برج نباه باشد
یا زهره اندر عقرب باشد یا اندر سنبله و این زن دوشیزه نباشد و اگر عطارد و
مشتری اندر مثلثات زهره باشند یا اندر وتد زهره یا مریخ ساقط باشد از زهره و اندر
مثلثهٔ آتشی باشد پس این مسئول عنه دوشیزه باشد و پاکیزه   در معرفت آنکه این نکاح
حلالست یا حرام اگر دلیل سایل متصل شود بزحل یا بمریخ پیش از آنکه بدلیل مسئول
عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا بمریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل
سایل اتصال کند این دلیل دلیل کند بر تباهی نکاح یا طلاق افتد میان ایشان یا
بزنا یا بکری دیگر ساخته باشد و اگر اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل
سایل یا مسئول عنه بزحل یا بمریخ اتصال کند دلیل کند که باول حلال بود و بآخر حرام شود

و هر وقتی

و هر وقتی که یکی از نحسان اندر طالع باشد یا اندر سابع یا بدلیل سایل یا مسئول عنه ناظر باشد
یا بطالع یا بسابع دلیل کند بر حرام آن نکاح و سبب حرام از آنکس باشد که این نحس بدو
بدلیل وی ناظر باشند یا بطالع وی اندر بود و اگر سایل گوید که این زن فرزند بار از حرام
دارد یا ندارد بنگر بخانهٔ پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بود ناظر باشد یا اندر وی بود فرزند آن
فرزند از زنا و حرام بود و اگر سعدان ناظر باشند یا اندر وی باشند دلیل کند که فرزند
از حلال باشد و پاکیزه   در معرفت آنکه این زن هیچکس را دوست دارد
یا نه مفتون و مجبور است خود هیچکس این زن را دوست دارد یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر یکی ازین دو دلیل با مریخ اندر یک برج باشد بنگر پس این زن را اندر یک برای
دوست و عاشق باشد و اگر اندر یک برج باشند و یک درجه نباشند پس این زن را
همسایه باشد نزدیک که او را دوست دارد و اگر بدلیل طالع از مریخ منصرف باشد
کسی دوست بوده باشد و بکار مانده باشد و اگر نظر از تثلیث و تسدیس باشد کسی دور باشد
دوست باشد از هر جایی که نظر باشد و دوستی از آن جنس باشد بعضی از آن برج و اگر قمر یا صاحب
طالع متصل باشد با مریخ و مریخ اندر برج خویش باشد پس این زن کسی را طلب کند و بوی
انگیزش بود و دنبال آورد و اگر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل باشد این زن هوای
مردی بزرگ از خویشتن میرود تا و برا دوست دارد و اگر بعطارد متصل باشد جوانی را
دوست دارد و اگر بزهره متصل باشد زنی هوا دارد یا بطلب باشد خود این زن
سای باشد و اگر قمر با صاحب طالع منصرف باشد از مریخ کسی دوست بوده باشد و از آن او را
اکنون بجای مانده بود و اگر مشتری بوی ناظر بود از جهت پارسایی بر جای مانده باشد
و اگر شمس ناظر باشد مردی بزرگ از آن کار آگاه باشد و بوده که از آنجهت بجای مانده باشد

همچنین صفت کوکب را صفت کن و نیز نیکو بنگر اگر صاحب طالع را با قمر اندر حادی عشر
یا اندر پنجم و زهره را اندرین جایگاه شهادت بود با نظر دلیل پس این سایل عاشق
و هوادار و دوستدار بود پس اگر مریخ ناظر بود عشق و هوا در زنا و فجور بود و اگر
بر زحل نگرد همچنین بود و اگر بعطارد نگرد و عطارد مزاج مذکر بود به نیکو دکان بود و اگر مزاج مونث
بود بزنان و دختران بود و اگر زهره ناظر بود یا مشتری بجمال و نیکویی هوا بود و اگر قمر
یا شمس ناظر بود هوا از جهت نیکویی حال و صلاح تن و جان خویشتن بود و اگر اندر جایگاه
جز این بود به خداوند سابع یا بدلیل مسئول عنه بنگر و بنگر که آن کوکب غذا و نه کدام خانه است
و چه کوکب دوست و معشوقه آن کوکب بود و اگر اندرین مواضع که گفتم دلیل سایل
عنه ناظر بود معشوقه و سر زن و بود و اگر سایل زن بود معشوقه و سر معشوق او بود همچنین
دلیل که از دلیل مسئول عنه اگر اندر پنجم بود یا اندر یازدهم و بطالع یا صاحب طالع
ناظر بود مسئول عنه بر سایل عاشق بود و اگر بصاحب برج دیگر یا کوکب دیگر نگرد و
بکس دیگر ناظر بود اگر میان ایشان قبول بود آن کار برآید و محکم شود و اگر قبول نبود آن
کار تباه شود و برنیاید و اگر اتصال از مودت بود و دوستی بحقیقت بود و اگر اتصال
از عداوت بود زود بریده شود و دوستی بحقیقت نبود و اگر اندر برجهای منقلبة الطالع
یا منقلبة القوة یا منقلبة الطریقة بود همچنین دلیل کند مانند اتصال در معرفت
صفت جود و خلقت زن بنگر بدلیل اگر اندر وتد بود این زن کدبانو بود و نیکو
کار و تیمار دارنده خان و مان بود و اگر ساقط بود کاهل بود یا بیمار و اگر اندر خانه
نهم بود پارسا بود و همچنین اندر خانه سیوم اگر مقبول و مسعود بود و اگر بجز این بود نابودنی
باشد و اگر دلیل آن مسعود بود این زن نیکو خوی و نیکو طبع و پاک فطرت بود و اگر نحوس

بود

باشد بدخوی و بدطبع و ناسازنده بود خاصه که تربیع و مقابله بود بطالع یا بدلیل طالع
اگر برج سابع یا آن برج که دلیل زن آنجا اندر برجهای نیکو صورت باشد زن جمیله
خوبروی باشد و اگر چنین نبود زشت و بد بود و اگر دلیل زن سعدان ناظر بود زن
خوبروی بود و اگر نحسان ناظر بود زشت و بد بود و اگر دلیل زن اندر برجهای ثابت
و سعدان ناظر بود این زن مستور و پارسا بود و همچنین اگر در برجهای ذو جسدین و
سعدان ناظر بود این زن مستوره نیز همین حکم است اما اگر در برجهای ذوجسدین
اما اگر نحسی متصل بود خاصه مریخ و ناپرهیزکار و مفسده بود و اگر اندر برجهای منقلب
بود زن بیقرار بود و خویشتن نگاه دارد و مصلحت نباشد خاصه که مریخ ناظر بود از خانه
بود و اگر سعدی نگرد پارسا نبود و لیکن خویشتن دار بود و اگر دلیل اندر برج مستقیم
الطلوع بود و یا کوکب علوی بود دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی بود و یا برج معوج
الطلوع بود کوتاه بالا بود و اگر دلیل کوکب سفلی بود اندر برج مستقیم الطلوع یا
طالع زن مستقیم الطلوع بود و یا دلیل کوکب علوی بود و در برجهای معوج الطلوع
و یا دلیل کوکب وسط بود دلیل کند که میانه بالا بود و اگر بروج ثابت بود راست
قامت بود و اگر برج ذوجسدین بود قد و قامتش میان راستی و کژی بود و جنب
جنبان رونده و اگر دلیل زن مشرقی بود این زن جوان بود یا بشاب سال میانه
بود یعنی میان جوان و پیر و اگر صاحب سابع کوکب سعد بود و سعدی بوی متصل این
زن نیک فکن بود و مبارک قدم و اگر اندر شرف بود و خداوند طالع بوی متصل بود
سایل از پس این زن بجاه و منزلت رسد و اگر صاحب هفتم اندر برجهای ساقط بود
و نحسی بوی پیوسته زن بد شرم بود و بد حجاب اگر زهره ناظر بود همچنین و اگر زهره و مریخ بهم نگرند

زن بکار جماع حریص بود زنا دوست بود و اگر زحل ناظر بود زن کننده پیر بود و نامهر
طبع و اگر خداوند سابع اندر برج منقلب بود یا ذوجسدین منصرف گشته از خداوند
طالع پیوسته بود یا عطارد دلیل خداوند باشد هم متصل بود و آن زن از شوی پشیمان بود
جز از شوی حلال و اگر دلیل زن اندر زایل و تدبیر باشد اندر برج منقلب و منصرف گشته
از دلیل مرد بود دلیل کند زن بسلامت بود بر مرد و حجاب ان دریده و اگر این برج که گفتیم
زایل و تدبیر باشد و یا برج ثابت بود امکان دارد که این زن باز بمراد خود شود
و این که گفتیم دلیل زن است و اگر از دلیل مرد بنگری همچنان حکم کن که از زن گفتیم و اگر
دلیل زن متصل بود بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره بسهم السعاده یا صاحب البیت مسعود
بود این زن نو اگر بود و اگر جز این بود نو اگر نباشد و حال مردم نیز هم بدین صفت بود
و در معرفت اگر زن بخشم رفته بود و بار دیگر کره بعد باز آید بخانه شوی یا نه
بنگر بشمس و زهره اگر شمس اندر اوتاد بود اندر فوق الارض و زهره مغربه بود و راجع
این زن بشوی باز گردد بجود خود و خشنود و مطیع بود و پشیمان شود بر رفتن و از
در خیر و منفعت بود و اگر زهره مشرقه بود و راجع هم باز آید و لیکن پشیمان نشود و گرچه
و اگر شمس همچنان اندر وتد فوق الارض بود و زهره ساقط بود همچنان بود که گفتیم و اگر
قمر از استقامت گذشته بود بوقت خشم رفتن زن باز گشتن نبود و نباشد بشوی خویش
و اگر بوقت رفتن زن قمر ساقط بود و زهره راجع با تقیم و رجعت مغربه بود این زن
بشوی خود باز آید اگر شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض باز آمدن بشوی
بود و اگر زهره مشرقه بود و از تحت الشعاع بیرون آمده بود و راجع بود زن باز گردد
بشوی پشیمان شود و لیکن هرگاه باز بخانه تا پشیمانی آید اگر بوقت مسئله شمس و زهره

خورشید

هر دو ساقط باشند بگوی که این زن را طلاق کند که از وی هیچ خیر و منفعت و شادی
نباشد و اگر زهره مستقیم بود این زن بر شوی قاهر بود و از یکدیگر جدا گردند و مرد
پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع بود بتوبه باز
گردد بسوی شوی و اگر دلیل زن ناظر بود بدرجه طالع این نباید بخانه شوی اگر ساقط
بود این زن بخانه شوی نیاید و اگر بصاحب طالع بود هم دلیل آمدن بود و اگر اندر
برج منقلب بود زود پشیمان شود و اگر برج ذوجسدین بود میان ایشان پشیمانی باشد
و اگر برج ثابت هیچ پشیمانی نبود و اگر پشیمانی بود دیر بود و خرسند خواهد بود این باب بگاه
آید مر زن را که بخشم رفته بود از خانه شوی و مر زن که از شوی جدایی گرفته بود و
دیگر مردی که عروسی خواهد کردن و زن بخانه خواهد آوردن بداند که آید یا نه و اگر
آید بخانه کدام وقت آید و از دلیل مرد نیز همچنان قیاس گیر که از دلیل زن گفته شود
است مریخ دلیل مرد است و زهره دلیل زن هر دو شهوانی اند مشعوق کردار مشتری
و عطارد نیز همچنین آید اندر باب و لیکن بعتاب و حیله زنند که آنگه زانند میان
ایشان بد تخلیط نباشد هر دو بیکدیگر فریبی جویند باحتیال و من میگویم اگر دلیل
زن بدلیل مرد ناظر بود یا متصل بود بنظر مودت یا از بروج متفقة المطالع و ناظر طالع
این زن بشوی باز گردد بخشنودی و خوشی و اگر اتصال بنظر عداوت بود یا ناظر باشند
و قبول نباشد میان ایشان و یا دلیل زن اندر برج بود که طالع را یا دلیل مرد را ساقط
اندر وی راجعه نبود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان بود و روزگار حاضر با شوی که
چرا با او روزگار کردم و اگر با این همه قبول بود یا اندر برج های دراجم دلیل مرد بود پشیمان
نبود و لیکن باز آمدن باز شدن بخانه شوی بکراهیت و ناخوشی بود و اگر دلیلان

ناظر یکدیگر نباشند و نه اندر دوازدهم یکدیگر و نه نیز کوکب ناقل النور یا رد النور یا جمع النور
میان ایشان هرگز این زن هرگز باز نیاید بخانه شوی تا آنگاه که دلیلان شکل کنند
یا متصل کردند یکدیگر از اتصال و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل زن و دلیل مرد
هر دو منحوس باشند یا اندر هبوط یکدیگر یا اندر وبال یا اندر تربیع و مقابله یکدیگر
باشند و در میان ایشان بجز زیان و رنج چیزی دیگر نباشد در معرفت
حال زنان شوهر مرد مولود را و سایر اقوال ابو معشر آنست که بنگر بدلیل مرد و دلیل
زن چنانکه پیش گفتیم اگر اتصال مر دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود را
رنج رسد بخواستن زنان و زن دشوار یابد و اگر اندر هفتم باشد مرد مقهور زن باشد و اگر هم
که دلیل زن مستعلی باشد از دلیل مرد این مرد مقهور زنان باشد و زنان قوی تر و قاهرتر باشند
اگر اتصال صاحب سابع را باشد مولود بزنان فیروز باشد و زنان را بدو رغبت بود و هر
کجا زن خواهد پاسخ و اجابت یابد و شادی بیند و [illegible] باشد و اگر صاحب طالع
اندر طالع باشد زنان مقهور باشند و اگر صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب هفتم مرد
قاهر باشد و چیره و قوت دست بر زنان و همچنین جواب کنم اندر کار انباز و خرید
و فروخت و حرب و کارزار و صید و شکار و آنچه بدین ماند و اگر اتصال به دوستی باشد
میان ایشان دوستی و آشتی و نزدیکی باشد و اگر قبول بود بهتر باشد که میان ایشان
موافقت باشد و الفت و مصالحت یابد و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت
و تعصب و ناسازگاری باشد مگر که اتصال قبول باشد میان ایشان درستی باشد و لیکن
سعادت و برخورداری باشد و از یکدیگر نیکویی بینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال
و نیکو جایگاه باشد و از ناظر سعود و نحوس پاک مولود را زن نیکو حال و خوش

خلق

خلق و با خرد و هنرکار بود و از گوهر بزرگ بود و از بزرگواران و پارسایان
باشد و اگر خداوندش آبادان باشد و اگر فاسد باشد یا ناظر نحوس باشد یا راجع یا محترق زن هم
برعکس افتد و از وی غم خورد و اندوه بیند بنگر بصاحب سابع تا بکدام خانه باشد
او را و بر چه حال بینی اتصال او را بصاحب طالع اگر اندر وتد بینی زن از شوهر
خویش کند و اگر اندر مایل الوتد بینی از دوستان و نزدیکان کند و اگر در زایل
بینی از بیگانگان کند و از جای دور که حسب و نسب او را نداند و اندر هر خانه که
اندر شرف بود از مردمان شریف و اصیل کند و اگر اندر هبوط بود از مردمان حال
گشته و دون محنت رسیده بود و اگر در برج غریب بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل اندر
مثلثات یکدیگر باشند زن از خویش و پیوند باشد و اگر زایل بود صاحب سابع
زن از مردمان نیکو کند و آشکار و اگر تحت الشعاع فاسد باشد کارش تباه کند و اگر [illegible]
بود با تحت الشعاع پوشیده کند و اگر ناظر صاحب اعدا بود آن کار بعیب و کینه
کند و اگر صاحب سابع تربیع یا مقابله صاحب سیوم باشد خواهر و برادر و کسان
بدان راضی نباشند و اگر با صاحب رابع بود پدر و کسان بدان راضی نبوند و اگر صاحب
عاشر بود مادر و کسان مادر راضی نباشند و سلطان اندر کار ایشان رنج
و همچنین از همه کواکب از تربیع و مقابله از خداوند دوازده برج بصاحب سابع
جنس و بهر نوعی با بر تو پوشیده نشود و حکم کن اقربا را از رنج و پدر و سلطان را
از آفتاب و مادر را از ماه تا از خواست و ناخواست ایشان آگاه باشی و اگر
صاحب سابع اندر برج ذو جسدین باشد و عطارد و مشتری را بیند مولود را نکاح دو باشد
و اگر از ایشان یکی را بیند نکاحش چهار بود و اگر هر دو را بیند نکاحش بسیار بود

اگر برج طاق بود و ایشان نه بینند نکاحش یکی بود و اگر یکی را بیند نکاحش سه بود و
اگر هر دو را بیند نکاحش پنج بود و اگر اندر برج طاق بود و صاحب جایش اندر برج
جفت بود و ناظر او بود نکاحش دو بود و اگر صاحب سابع اندر برج ثابت بود زن
دوشیزه بود و اگر اندر برج جفت بود زن بیوه بود و اگر اندر برج منقلب بود با آنکه
بود و اگر اندر برج عقیم بود کم فرزند بود و اگر صاحب سابع بر زحل ناظر بود یا اندر برج
ثابت بود مولود را زن بکلانی بود و دشوار رسد بود و اگر ناظر ماه بود و ماه مسعود بود
یا اندر برج مقبول بود زن بکودکی خواهد یافت احوال خانهٔ سابع چون بسیار
نگاه کنی بسیار سخن گشاده شود از این باب و الله اعلم در معرفت حال
کدخدائی بنیکی و بدی اگر سایل سوال کند از کدخدائی خویشتن بنگر اگر هر دو دلیل به
یکدیگر ناظر باشند و این نظر مودت بود میان ایشان الفت و مصالحت بود و اگر نظر
عداوت بود میان ایشان گفتگو رود و اگر قبول بود نیکو بود و اگر دلیل قابل اندر
برج ثابت پایدار بود و اگر برج ذوجسدین بود یا منقلب اندر وی عه بود هم پایداری
بود و اگر دلیل نحس میان ایشان و بیراه بود و اگر دلیلان مسعود باشند از یکدیگر نیکی
بینند و اگر منحوس باشند از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر میان ایشان اتصال
نبود و نه نظر و نه مولفت از بروج متفقات و نافل و جامع نبود و بدرد اند
میان ایشان فرقت بود یا دور رود و اگر صاحب سابع منحوس بود تنها زن نکاح
بود و اگر نحس اندر سابع بود نکاح ویران کند هم برین قیاس حکم کن که نمودم و اگر
دلیل تزویج اندر سعد تر بود خاصه اندر سابع و راجع بود و دلیل تخلیط بود میان وی
و میان زنان و رجعت دلیل تزویج بود که آن طلاق داد و را باز نکاح کند و اگر اندر

سابع

سابع دو کوکب بود سعد و نحس و سعد راجع بود و نحس دلیل کند بر آنکه میان او و میان
زن او طلاق افتد و آن سعد دلیل کند که آن زن را باز کرد اندر این مثال کس کنم
اما وقت تمام شدن زناشویی و عقد و نکاح آنگاه باشد
که هر دو دلیل بیکی مجتمع شوند الا اگر دلالت کون تزویج از اتصال بود و اندر نقبت
خاصه اندر طالع باندازه درجات اتصال اندر برجها منقلب بروزها بود و اگر برج
مجسد بود بشهورها بود و اگر ثابت بود بسالها بود و هیچ از وتد و مایل وتد و ساقط هم
کن و هیچ اگر دلیل سریع السیر بود روزها باشد و بنظر سیرها بماه و بطی السیر بسالها
و اگر دلالت از نقل النور یا جمع النور یا رد النور بود هر وقت که واقع التدبیر در درجه
بدرجه مقابل التدبیر برسد آن وقت بود و هیچ کس از سهم تزویج مردان و صاحب
سهم و از سهم تزویج زنان و صاحبش هر وقت که دلیل بدرجه سهم رسد یا بصاحب
سهم از هر کدام که بود دلیل کرد بر تمام شدن تزویج هر درجه بطالع روزها ماه یا سال
بود باندازه بروج هر گاه که دلیل مرد بسهم و تزویج زنان رسد و یا صاحبش و یا دلیل
زن بسهم تزویج مردان رسد یا صاحبش آن وقت بود بدرجات بطالع چنانکه صفت
کردم و یاد نمودم
اما بدانکه ماشاءالله و چند دیگر از حکما متقدمین و محدثین هما اتفاق کرده
اند بر آنکه گزیننده قربت اگر دور دلیل کند سابع و صاحب سابع دلیل گزیننده است
قول درونیوس و درونیوس گوید طالع و صاحب طالع و قمر دلیل گزیننده است بنگه
سایل سوال از گزیننده است هر چیز که سوال از وی بود طالع دلیل آن چیز باشد
و این قول نیز نزدیک من پسندیده است قول ماشاءالله گوید طالع و صاحب

طالع دلیل بوال است با جوینده و گزیده و دروتیوس گوید وسط السما و صاحبش
و شمس دلیل جوینده است و خداوندش قول حکما و بعضی حکما گویند طالع و صاحب
طالع و شمس دلیل جوینده است اگر سایل جز خداوند گریزنده بود وسط السما و صاحبش
دلیل خداوندان است قول علی بن محمد الشریف نزدیک منست طالع و صاحب طالع
و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السما جوینده است خواهی خداوند گریزنده
خواهی جز وی بود هر کدام ازین دلیلها شهادت غالبتر و قوی‌تر دلیل جوینده ورا است
قول حکما محدثین گریزنده ماه است و صاحب هفتم و آن ستاره که اندر هفتم باشد
با کوکب غریب اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر بینی اندر باب گریختن دلیل
ورا است و این قول نزدیک منست بتجربه و استعمال کرده شده است درست کردن دلیل
گریخته اندر باب طلب کردن هر کدام که دلیل بود گریخته هم بدان صورت و صفت و
ذات بود که آن کوکب و آن برج است که آن دلیل اندر ور است و گریزنده هم
بدان صورت و ذات بود که دلیل گریزنده را است و آن برج که دلیل اندر ور است
و گاه بود که مردم متحیر شود از دلیل گریخته باید پرسیدن که صورت و ذات و صفت
گریزنده و بنگر تا کدام کوکب منسوبست از وی حکم کن و این یکبار ضرورت است

دروتیوس گوید

بصاحب یازدهم که وی دلیل مال خداوندست و اگر سایل خداوند بود از خانه
دوم نگر اگر دلیل گریخته منصرف بود یا متصل بود بدلیل مال این گریزنده از مال خداوندش
نیز دزدیده بود و اگر جز این بود دزدیده بود و همچنین از سهم السعاده و از صاحبش
دلیل گیر با اتصال و انصراف نظر دلیل گریزنده و اگر دلیل مال اندر وتد آفتاب بود

یا اندر وتد

یا اندر وتد صاحب طالع یا اندر وتد صاحب عاشر یا اندر وتد صاحب برج قمر
گریزنده دزدیده بود بخداوندش برسد و اگر بصاحب طالع یا بصاحب عاشر یا بصاحب
برج قمر یا بشمس ناظر باشد دلیل کند که مال باز آید از نظر مودت باشد با بد و اگر نظر
عداوت بود بدشواری باید و اگر قمر از کوکبی سعد راجع منصرف شود و بنحسی مستقیم متصل
شود این گریزنده باز آید و مال همه برود و بیاید و اگر آن سعد مستقیم بود و نحس راجع
خود باز آید از قبل خویش و بعضی از مال برود و اگر هر دو مستقیم بود و قمر زاید النور
والعدد بود گریخته بوده بود همه باز آورد و اگر اتصال مقبول بود یا فاش مال حقیقت
باشد و بآسانی بود و اگر غیر مقبول بود یا فاش بدشواری و رنج و تعب بود

اگر دلیل گریزنده اندر برج ذو جسدین بود با این گریخته کسی دیگر گریخته بود یا خود یکبار
دیگر گریخته بود و این دوم بار بود اگر دلیل گریخته اندر اول برج ذو جسدین بود اول
گریختن بود و لیکن دیگر باره بگریزد و اگر در نیمه آخرین برج ذو جسدین بود یکبار
گریخته بود و اگر دلیل گریخته با کوکبی دیگر متصل بود گریخته با یاران بود و اگر برج خفیف
السیر بود و ثابت یا منقلب تنها بود و اگر اندر برج کثیر الولد بود یا منقلب و دیگر یاران
یاران بود باندازه تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله بعید و یا اتصال چندان یار
بود از تربیع چهار تن و از مقابله هفت تن بود و تسدیس سه تن و اگر برج ذو جسدین
بود شش تن نیز بود و اگر اندر برج ذو جسدین تربیع هشت تن بود و مقابله چهارده
تن باشند و هم برین قیاس حکم کن از نظر کوکب دیگر بدلیل گریخته باندازه آن
نیز زیادت شود چنانکه صفت کردم و هم برین قیاس حکم کن تا بر تو معلوم شود

که گریخته تا چند بود است

اگر خواهی که بدانی که گریخته اندر شهرست یا بیرون شهر بنگر بدان
کوکب که قمر بوی متصلست و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصلست و صاحب هفتم
اگر این سه اندر اوتاد و طالع باشند یا اندر اوتاد صاحب وسط السما یا اندر
اوتاد آفتاب باشند یا اندر اوتاد صاحب بیت قمر باشند این گریخته از شهر
نرفته باشد و اگر اندر ربع شرقی باشد اندر شرق آن شهر باشد و اگر اندر ربع جنوبی بود
اندر ناحیت جنوب آن شهر بود و اگر مغربی بود اندر ناحیت مغرب آن شهر و
اگر اندر ربع شمالی بود اندر شمال بود اندر شمال آن شهر باشد گریخته و اگر اندر ربع
دلیل اندر مایل الاوتاد باشد نزدیک آن شهر باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون
رفته باشد و بدان ناحیت او را نهاده باشد که دلیل اندران ربع باشد و بود که این سه دلیل که
گفتم از دو ربع گواهی شهادت غالبتر باشد دلیل بر چیز و باشد که کوکب متصل بقمر و کوکب متصل
بصاحب طالع و صاحب هفتم هر دو سه یکی کوکب باشد این دلیل بغایت قوی باشد
بدلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد و باشد هر یکی را علیحده دلالت باشد آنگاه بنگر هر کدام
را که اندر باب گریخته شهادت بیشتر و دلیل بر خبر گریخته و اگر دلیل گریخته اندر
وتد باشد و بکوکبی متصل باشد که زایل و ساقط باشد این گریخته اندر شهرست بسفر خواهد اندر
آمدن اگر وهم اندر طالع باشد گریخته اندر قلب مشرق باشد اندر شهر بود و اگر در دهم
باشد گریخته میان شهر باشد اندر جانب مشرق و اگر اندر یازدهم باشد اندر نواحی مشرق
باشد و نزدیک شهر باشد و اگر بکوکبی متصل باشد حکم از آن کوکب کن تا دوازده خانه قول
علی ابن محمد الشریف مصنف این کتاب که بنده بنگر بدلیل گریخته اگر بکوکبی متصل باشد

واتصال

واتصال قبول بود و آن کوکب را اندر باب گریخته شهادت باشد محکم از دلیل کوکبی که آن
کوکب آن تحت چنانکه تراصفت کنم اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد و طالع برج آتشی باشد و بکوکبی
متصل شود که آن کوکب اندر ربع جنوبی باشد و برج خاکی این گریخته بسوی مشرق بیرون رفته
باشد و بسوی ناحیت جنوب قصد کرده بود و اندر ربع جنوب برج آتشی باشد مشرق جنوبی
و اگر برج آبی باشد شمال جنوبی باشد و اگر برج بادی باشد مغرب جنوبی باشد و اگر طالع برج
بادی باشد این گریخته از آخر جانب مشرق بیرون رفته باشد و اگر برج خاکی باشد از جهت
جنوب بیرون رفته باشد و اگر برج آبی باشد از شمال مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل گریخته
اندر طالع باشد و بکوکبی متصل شود هم اندر ربع مشرق این گریخته اندر ناحیت مشرقی
باشد و بنگر که برج قابل چه برج است اندر ناحیت مشرق بدان جهت باشد همچو دیگر ربعها
بدین قیاس حکم کن و دیگر بنگر بدلیل گریخته اگر اندر ربع مشرقی باشد و از آفتاب مشرقی
باشد و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت و ازین کمتر باشد حکم از دلیل گریخته کن و اگر
دلیل را شهادت ناحیت کمتر باشد ببرج بکیفیت مخالف باشد و بکوکبی متصل شود که بکیفیت
متفق باشد بران کوکب باشد که متفق باشد و این چنان باشد که دلیل گریخته را دو شهادت
باشد اندر مشرق و بکوکبی متصل باشد که ورا سه شهادت باشد اندر جنوب یا مغرب
یا شمال حکم بران کوکب باشد و هر دو را شهادت برابر باشد هر کدام قویتر باشد حکم از
وی کن و اگر دلیل گریخته خالی السیر باشد و اندر برج آتشی باشد و آن آفتاب مغربی
باشد و اندر ربع شمالی باشد از سوی مشرق بیرون رفته باشد بناحیت شمال و از ناحیت
شمال بمغرب فرار کند و دیگر اوتاد را هم بدین قیاس حکم کن تا درست آید اما بدانکه حکم
ارباع فلک نه دیگر دیده است و حکم برج نیز زود دیده است و حکم جهت آن آفتاب [illegible]

ارباع فلک باشد که اندر برج قمر افزون بود ناحیت آفتاب بعضی مغربی و مشرقی و دلیل از
آفتاب بدلیل فرار کردن است بدان ناحیت بنگر که گریخته یافته شود یا نه اگر یافته
شود بدان وقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیت است هم بدان ناحیت
گرفتار آید اگر دلیل گریخته اندر مثلثات آتشی بود اندر جانب کوهها و راهها بود و اندر معدن
سنگها و سباع بود و اگر اندر مثلثات خاکی بود اندر راهها و کشت زارها و کوه پایها باشد
و اگر اندر مثلثات بادی بود اندر بیابان و باغها و بستانها بود و اگر اندر مثلثات آبی
بود اندر لب حوضها و آب گیرها و جویها بود و اگر اندر وتد بود نزدیک شهر بود و اگر مایل وتد
بود نزدیک شهر بود و اگر زایل بود از شهر دور بود والله اعلم بالصواب

مصنف این کتاب گوید بنگر بدلیل گریخته و
بدلیل طالع اگر هر دو اندر یک برج باشند اگر اندر اوتاد بود و اگر اندر مایل باشد
اندر یک ... بود و اگر اندر زایل بود اندر یک ناحیت بود و بنگر میان دلیل گریخته و دلیل طالع
چند درجه بعدست قمر درجه مطالع برج و درجات را ساعات فرسنگ دور باشد
و اگر برج منقلب بود و اگر ثابت بود چندان ماه راه بود و اگر ذوجسدین بود چندان هفته
که بود هر ساعتی یا روزی بود و اگر دلیل گریخته با دلیل سایل اندر برج مخالف بود این
گریخته از آن جای سایل سخت دور بود و اگر دلیل سایل اندر هبوط باشد و دلیل گریخته
اندر هبوط که بخلاف دلیل سایل بود و این گریخته بشهر دیگر بود و اگر دلیل گریخته با برج نهم بود
یا اندر سیوم یا اندر نهم یا بصاحب این دو برج متصل بود این گریخته قصد سفر کرده
بود و دور رفته بود و اگر دلیل گریخته مقیم باشد یا مقیم اقلیم بود متحیر بود و جایی نشود اندر آن
چون نواحی و جهات گریخته دانسته باشی آنگاه بهتر و درست بنگر که عروض کواکب

بیرون

بیرون آورده باشی و از جهت عروض کوکب بتوانی دانست که بکدام ناحیت
کدام جهت است درست آید اگر دلیل گریخته اندر خانه خویش بود این گریخته متوجه
خانه خویش بود یا بجایی که در اول آنجا بوده بود و اگر اندر شرف بود اندر جایی بود که وی
آنجا معروف بود و معروف در آنجا بود و اگر اندر مثلثه بود بخانه برادران و خویشان
بود و بنگر که دلیل گریخته از کدام کوکب منصرف است از آن جهت گریخته بود و اگر قمر از
زحل منصرف بود سبب گریختن از بیم و ترس و غم بود از جهت مردی زحلی یا از برج
زحل بود و اگر منصرف از مشتری بود سبب گریختن از جهت خیر و صلاح و نیکویی گریخته — بود و اگر منصرف از مریخ بود
بود سبب گریختن از بیم و ترس و شتاب زدگی بود و همچنین از باقی کواکب حکم کن و بنگر که
بکدام کوکب متصل است دلیل گریخته این گریز پایی با آن کس بود بنگر که کدام کوکب و بچه جا
کدام برج است اندر کدام موضع است از وی صفت کن که گریخته بدان موضع و با آن کس
اگر به آفتاب متصل بود یا بخانه آفتاب متصل بود این کس بخانه بزرگان است و اگر به زحل
متصل بود بخانه خواجگان و دهقانان بود یا بجایی بود که آنجا عمارت کنند و همچنین از باقی
کواکب قیاس کن و هر جا دلیل گریخته بود بنگر آن برج بچه منسوبست گریخته آنجا باشد و صفت
جایگاه چنانکه اندر خانه چهارم است از صفت خانه یاد کردم قول دوروثیوس
گوید اگر قمر اندر طالع یا اندر ربع مشرقی بود این گریخته اندر ناحیت مشرق بود و اگر اندر
ربع جنوبی بود و اگر اندر ناحیت جنوب بود و اگر اندر ربع شمالی بود اندر ناحیت شمال
بود و اگر اندر ربع مغربی بود اندر ناحیت مغرب بود و اگر طالع یا قمر اندر حمل و میزان بود
این گریخته سخت دور رفته بود و اگر طالع برج معوج الطلوع بود راه نا بایان گرفته بود
و رفته بنگر بصاحب طالع

و قمر اگر متصل شوند هر دو بصاحب وسط السماء یا شمس یا بصاحب خانهٔ قمر گریخته
ظفر یابد اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله بود و اگر دلیل گریخته اندر اوتاد بود این
گریخته را اندر شهر یابند ولیکن از نظر مودت بود یا دلیل گریخته ساقط بود یا دلیل
با زایل بوند پس ظفر یابد ولیکن بیرون شهر قول ما شاء الله گوید اگر
میان صاحب هفتم و صاحب و قمر اتصال بود دلیل کند بر یافتن گریخته اگر اتصال
کند صاحب طالع بود این چو بینه ظفر یابد بر گریخته مطلب و اگر اتصال
کننده با صاحب هفتم بود این گریخته باز آید بخود و اگر اتصال اندر اوتاد بود اندر شهر
و اگر صاحب سابع بصاحب طالع متصل شود از اوتاد این گریخته خود باز گردد بخود
پیش از آنکه از شهر بیرون آید و همچنین اگر متصل شود صاحب هفتم از راست طالع اندر
چپ طالع یا اندر راست طالع این گریخته باز گردد پیش از آنکه از شهر بیرون آید
اگر متصل شود و صاحب هفتم از چپ طالع گریخته باز آید پس از آنکه از شهر بیرون رفته بود و
اگر صاحب هفتم متصل شود بنحس اندر وتد این گریخته گرفتار شود و اگر صاحب طالع بنحس نظر
کند بقهر یا بصاحب سابع بر گریخته ظفر یابد خداوندش پس از آنکه رنج افتاده بود و اگر صاحب
هفتم منحوس بود و قمر نیز بنحس متصل بود بر گریخته ظفر یابد خاصه که آن نحس اندر وتد
صاحب سابع بود اگر مقبول بود و قمر یا در شرف [illegible] دلیل کند بر ظفر یافتن گریخته اگر
قمر متصل شود بکوکبی اندر دوازدهم یا ششم دلیل کند بر [illegible] یافتن اگر صاحب
سابع اندر طالع بود بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه از شهر بیرون رود و اگر کوکب از
نیرین هر دو بصاحب سابع ناظر باشند جای گریخته پوشیده نشود و ظاهر بود
و اگر هر دو نیرین را بصاحب سابع اتصال بود گریخته گرفتار شود و همچنین در

دو مطلوب

دو مطلوب دیگر گرفتار شود خاصه که نظر ایشان از مودت بود اگر سعدان از وسط
السماء یا اندر الطالع باشند یا اندر یازدهم این دلیل کند که گریخته گرفتار شود اگر نحسان
سابع یا دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود دلیل کند بر گرفتار شدن گریخته [illegible] و
بست شدن که صاحب [illegible] بود خانه همان نظر کند که زحل و مریخ کنند و تباه [illegible] آنگاه
بود که صاحب دوازدهم اندر تحت الشعاع بود چون قمر نیز متصل شود که گریخته گرفتار
شود و اگر آن نحس اندر طالع بود پیش از آنکه از شهر بیرون آید اگر زایل بود پس از راه
گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول بود خداوندش از وی خشنود شود و اگر قمر بسعدی متصل
بود گریخته یافته نشود مگر که آن سعد با حراق رود دلیل هلاک گریخته بود و اگر کوکبی
دلیل گریخته نقل کند نور [illegible] بود کسی بیابد و ره نمون کند اگر از صاحب طالع بصاحب
سابع بود چو بینه کس فرستد و اگر از صاحب هفتم بصاحب طالع بود از گریخته رنج کرد
یا آگاه بود جدا از گریخته و اگر قمر را اندر آن برج که بود اتصال نبود برج که بود اتصال
نبود برج دوم نگر یا اتصال بر دلیل کند و اگر اتصال پذیرنده کوکب راجع بود یا دلیل
گریخته خود راجع بود در خود باز گردد و اگر سریع السیر بود زود باز آید و اگر بطیء السیر
دیرتر یافته شود و اگر مستقیم بود باندازه سیر او [illegible] یافتن و اگر آن نحس تدبیر قمر بود
اندر اوتاد بود این گریخته اندر سرای [illegible] نزدیک اهل وی دور نبود هم بدان حوالی
و یافته بود شود و اگر اندر [illegible] طالع بود از اهل سرای دور بود و لیکن شهر نزدیک بود و اگر
اندر [illegible] طالع بود از شهر بیرون بود و اگر قمر بصاحب برج خویش متصل بود این گریخته
بخداوندش باز آید اگر صاحب برج قمر اندر وتد بود اگر زایل بود دور رفته بود گرفتار
شود بطلیموس گوید اگر قمر بصاحب برج خویش متصل بود اندر وتد یا زایل و نظر

بابماز گریخته و اگر جز این برج ظفر نیابد بقول حکما و بعضی حکما اسرون گویند اگر قمر از سعد منصرف
شود و بنحسی متصل شود این گریخته باز آید و خداوندش خشنود شود و اگر مقارنه نحسی با
برج باشتر راجع بود این گریخته باز آید از خود را چون قمر زاید النور و العدد بود
و برو برج و اگر اندر طالع سعدی بود و اندر خانهٔ هفتم نحسی بود این گریخته را بسته بیارند
و اگر اندر طالع نحسی بود و اندر خانهٔ هفتم سعدی بود این گریخته هرگز قادر نشود

[هفتم را]

و اگر از سعدی منصرف بود و بسعدی و نحسی متصل نباشد برین گریخته ظفر نیابد مگر
نحس اندر خانهٔ چهارم بود و سعدی اندر وسط السما باشد و اگر قمر از هیچ کوکب منصرف
نبود و بسعدی متصل بود بر گریخته ظفر نیابد هرگز مگر که آن سعد راجع بود آنگاه
دلیل کند بر باز آمدن گریخته بخود و بود که خویشتن را بخرد و آزاد شود و اگر
از نحسی منصرف شود و بهیچ کوکب متصل نباشد این گریخته گرفتار شود و عذاب کرده
شود و هیچ بیند با جبر و اگر منصرف نبود و بنحسی متصل بود این گریخته گرفتار شود و
عذاب و رنج بیند و اگر آن نحس که قمر بدو متصل بود مقیم اول الحج گریزنده دیگر بار بیند و بیند
و بسته بخداوندش سپارد و اگر مستقیم بود نابسته بیارند بخداوندش و اگر اندر مقیم
ثانی بود اندر بقیه راه گرفته شود و باز بجهد و دیگر باره گرفتار آید و اگر صاحب
برج قمر بقمر متصل بود و قمر بسعدی متصل بود این گریخته از بندگی برهد و خویشتن بخرد
و اگر قمر از تربیع و مقابله نحسی باز گردد و بسعدی متصل شود حال گریزنده نیکو شود
و او را باز و او را باز نتوان یافتن اگر از مثلث و تسدیس سعدی باز گردد و بنحسی
بپیوندد گریخته و کشته را نتوان باز یافتن و گرفتار شود و گریخته را بفروشند
و رنج و سختی بیند و اگر ماه اندر برج منقلب بود و بکوکبی انتقال کند که اندر برج منقلب

برج

برج گریزنده باز گردد و اگر ماه بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب دوم و آفتاب
با صاحب خانه خویش این دلیل باز یافتن کند و بحجز اگر بوقت گم شدن یا گریختن ماه بر کجا
بوده است چون ماه باز بدان جایگاه برسد یا بگذارد زندان خود پیوندد و گریخته و گمشده
خود آنجا باز آید بقول دروتیوس و دروتیوس گوید اگر طالع و قمر بسعدی یا بنحسی متصل شود
بجز اگر طالع یا قمر اندر حال گریختن حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود گریخته زود
گرفته بیارند یا بخود خود باز آید و اگر طالع بجز از این برجها اندر برجهای دیگر بود آن گریخته ظفر نیابد
هر چند که بسی جستند و اگر طالع یا قمر اندر ثور بود گرفته شود به دشواری و مشقت و اگر طالع یا
قمر اندر سه احوال جوزا بود اگر اندر دو روز ظفر نیابد پس از آن دور شود چنانکه
جایگاه دور رود و اگر اندر بقیه آخرین برج بود یافته شود و اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد
ظفر یابند بر گریخته بروزگار دراز و گرفته شود اندر عبادتگاهها و اگر طالع اندر بقیه اول
اسد بود این گریخته بخانه مردی بزرگ بود و از جهت او گرفته شود و اگر اندر بقیه آخر بود
برج زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر در سنبله بود زود گرفته شود و سخت گرفتار شود و اگر
طالع یا قمر اندر میزان بود زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر اندر عقرب بود زود گرفته شود
یا خود باز آید و اگر طالع یا قمر اندر قوس بود اگر بیست روز یافته شود و اگر نه هلاک شود
و نداند که کجا رفت و اگر طالع یا قمر اندر جدی بود از جایی بجایی بگردد و دور افتد و اگر
طالع یا قمر اندر دلو بود اندر وجه اول ظفر یابد و اگر جز این بود ظفر نیابد بروی
و اگر طالع یا قمر اندر اول حوت بود ظفر یابد و اگر آخر برج بود ظفر نیابد

بکر بفرو و صاحب

طالع اگر یکی اندر هفتم بود و نحسی اندر هشتم برج گریزنده بمیرد پیش از آنکه بر او ظفر یابد اگر

شمس یا صاحب وسط السما یا صاحب بیت قمر اندر هفتم بود و نحس اندر هشتم بود
جوینده باخداوند گریخته بمیرد پیش از آنکه برو ظفر یابند و اگر قمر با صاحب طالع اندر
هفتم بود و عطارد اندر هشتم منحوس بود این گریزنده بمیرد و اگر قمر پیوسته بسعدی بود و آن
سعد اندر احتراق بود گریخته بمیرد و اگر بجای سعد نحسی بود اندر احتراق ظفر یابند بوی هم بمیرد
و اگر قمر تحت الشعاع بود یا با مریخ بود یا ناظر بود این گریخته خویشتن به آتش بسوزد
یا با آهن خویشتن بکشد و اگر بجای مریخ زحل بود خویشتن خفه کند اگر سعدی ناظر باشد
سلامت بود بنگر سبب هلاک گریخته اگر نظر مریخ بقوت و قمر اندر برج صورت آدمی باشد
آن بلا از مردمان رسد و اگر برج بهیمی بود از بهایم رسد آن بلا و اگر اندر برج آبی بود
اندر آب غرقه شود یا بمار ریز بود دستش و اگر عطارد با زحل بود گریخته خویشتن را
بدست خویشتن بکشد و اگر قمر از نحس باز گردد و بنحس متصل شود این گریزنده اندر گریختن
بمیرد و اگر از مریخ منصرف شود بزحل متصل شود و هر دو مستقیم باشند این گریخته
بشمشیر کشته شود و اگر راجع خویشتن را خفه کند و اگر مریخ بطی السیر بود و زحل مستقیم
بود بمیرد بعذاب و مرگ زشت خاصه که مریخ اندر برج ثابت بود و اگر قمر و نحسان اندر
اوتاد باشند بمیرد بمرگ زشت و دست و پایش ببرند و اگر بوقت گریختن قمر بود
مسئله ماه دلیل گریخته بود و اندر تحت الشعاع بود متصل بشمس بود گریخته موجود نباشد
و برو ظفر نیابند و اگر از تحت الشعاع بیرون آمده بود بنگر باتصال از وی حکم کن
چنانکه واجب کند و اگر صاحب بیت قمر اندر تحت الشعاع بود و صاحب برج بقمر
ناظر نباشد طالب گریخته با خداوندش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند و اگر
نحس صاحب برج قمر اندر هفتم بود و اندر هشتم نحسی بود این دلیل کند بر مرگ طالب

با خداوند گریخته پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند قول کندرو یعقوب کندی گوید بنگر
اگر بصاحب ثامن هر جیش ناظر و متصل بود آن گریخته مرده بود و اگر صاحب ثامن قمر بصاحب
برج هشتم متصل بود گریخته و کشته و مرده بود و اگر صاحب ثامن قمر متصل بود هم مرده باشد
ماه هم بود گر بمیرد و اگر صاحب دوم نیز همچنین دلیل گیر که از صاحب هشتم گفتم و اگر خواهی که
بدانی که مردم کشت یا گرو دیگر بنگر بدلیل کشنده و گریخته اگر منحوس بود یا محترق اندر برج
آتشی بود مردم کشته بود و اگر اندر سباع بود سباع کشته بود

اگر خواهی که بدانی که خود رفته است

یا کس برده است بنگر اگر منصرف بود از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف یا از
صاحب مثلثه خویش یا از صاحب حدها این گریزنده خود رفته و همچنین اگر از صاحب
طالع منصرف بود خود رفته بود و اگر کوکب از صاحب برج قمر منصرف بود کس برده باشد
و اگر دور از کوکبی منصرف بود خود رفته بود و اگر قمر اندر برج خویش بود بنگر بدرجه
قمر هر کوکبی که بوی متصل بود از وی دلیل گیر و اگر قمر اندران برج که هست منصرف
بود و نه متصل آن کشنده هم بر آن جای بود که نهاده بود

و اگر قمر متصل بود بصاحب برج خویش یا
بصاحب طالع گریزنده بسامان بود و اگر بصاحب وسط السما یا با آفتاب متصل بود
یا اندر وسط السما بود یا با آن کوکب متصل بود که اندر وسط السما بود یا بکوکبی که زیر شعاع
بود گریزنده در این گریخته را سلطان بود و اگر اندر دوازدهم بود یا متصل بکوکبی که اندر
وی بود یا بصاحب دوازدهم یا بکوکبی ساقط مانند مردی مجهول بود و اگر ماه بکوکبی
متصل شود که بر نور آفتاب بود و همچنین اگر ماه چون زیر شعاع یا بند یا بکوکبی متصل

شود که اندر تحت الارض بود یا اندر برج نهم با سوی خداوندان باخداوند ششم با قمر
دشوار بود و اگر بطالع بود یا بر بیج طالع یا بر بیج خداوند طالع یا فتن بد دشوار باشد
و اگر بنظر مودت بود یافتن وی آسان و زود بود و بیجز از خداوندند وازده
بروج حکم کن یا بنده را
اگر پرسد که یافته شود این گریخته هر وقت که صاحب طالع و قمر و شمس با صاحب طالع یا
صاحب برج قمر هر با یکدیگر مجتمع شوند با صاحب هفتم با صاحب طالع مجتمع شود یا درجه
بدرجه متصل شوند یا احراق صاحب هفتم چون اجتماع بود یا اتصال چون درجه
بدرجه برسند آن وقت یافته شود بطلیموس گوید اگر قابل النیر اندر وجه اول
بود یافتن وی زود بود اگر اندر وجه دوم بود یافتن میانه بود میانه دیر و زود در و
اندر وجه سیم دیرتر یابد و روزگار دراز تر
اما بدانکه احکام گریخته و گمشده هر دو یکی است ولیکن اینجا فصلی
یاد کنم از گمشده تا بفهم کردن آسان تر بود یعقوب کندی گوید بود اگر گمشده جوان بود و خرد
جوان بود و گریخته بخر جوان نبود بدانکه دلیل بر گمشده و گریخته قمر است و اگر قمر بصاحب
طالع یا بصاحب برج خویش متصل بود گمشده یافته شود و اگر متصل شود و اندر طالع
بود و نه اندر هشتم یافته شود و اگر صاحب برج قمر بقبد پس باید تثلیث طالع بود امید
یافتن بود چون بدرجه طالع متصل شود وقت یافتن بود و اگر از صاحب ثانی عشر
منصرف بود یا از صاحب هشتم یا از صاحب ششم و متصل بود بجزو طالع یا بجزو بیت
المال از هر وجهی که بود نظر مودت یا عداوت امید یافتن بود خاصه که صاحب
قمر نیز ناظر بود و اگر جز این بود که گفتم یافته نشود و اگر قمر بصاحب ششم یا بصاحب

اتصال بود و صاحب طالع مسعود بود و پاکیزه بود از نحوس از آن بیم و ترس
ایمن بود بزود وی زیانی بوی نرسد و اگر صاحب طالع سعد بود و نحس بر قمر ناظر
بود و بصاحب طالع از تربیع و مقابله بنگر بصاحب برج قمر اگر قوی باشد و اندر
شرف بود قمر بود با شلشه وی پس زیان ندارد نظر نحوس بقمر این بیم و ترس بود
و باز بسلامت رهایش باید و اگر نحسان قوی باشند و سعد قمر نیز منحوس بود پس گرفتار
شود و از آن حبس رهایی نیابد تا بوقت مرگ مگر که سعدین قوی از جایگاه قوی
بقمر ناظر شود یا مشتری بود آنگاه آن شر و بلا را دفع کند و سلامت روا این باشد
و از آن حبس و خوف بیرون آید **باب ایا** در معرفت حال کسی که گوید خصم را
بخون قصاص کنم یا نه اگر سایل سوال کند که خصم را بخون قصاص بود یابد دیا
حال خون را مطلوب دوم خوانند و سایل را طالب و نگرستن اندرین باب بر دو
وراست اگر بنگریم که این طالب سلطان است یا بجز سلطان اگر طالع سلطان
بود طالع سایل را بود و عاشر سلطان را که دوم است و برج سابع بر آن پیداست
که خون بگفته شد و رابع عاقبت کار راست اگر صاحب وسط السما بصاحب
طالع ناظر بود یا کواکب میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند یا رد کند نور یکی بدیگری
این طالب بمطلوب ظفر یابد و اگر طالب بجز سلطان بود طالع سایل را کنم و سابع
طالب دوم را و بنگر طالع و صاحب سابع را که هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا کوکب
میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب بر مطلوب ظفر یابد و اگر بخلاف این
بود ظفر نیابد و اگر نظر بتربیع و مقارنه و مقابله بود مریخ ناظر بود بصاحب
طالع و صاحبش وسط السما خون مطلوب بگفته شود و اگر اتصال زمودت

بود قبول با سعد آن سر آشکاره کند و خویش را بجسته شود و ظفر و مطلوب را
بود و نیز بنگر بطالع و به رابع اگر این دو برج منقلب بود و برقا در نشود بر قصاص
و اگر هر دو ثابت باشند قادر شود و اگر هر دو ذوجسدین بود حال میانه بود
قادر نشود بقصاص ولیکن بدین خشنود شود و نیز بنگر که کشنده سرچاره بود
یکی را بکشند و دیگران رهایی یابند و همچنین اگر قمر اندر برج منقلب بود قادر نشود
و اگر راه بصاحب خانه خویش نکرد و صاحب طالع بود بر طالع نکرد و صاحب رابع
برابع نکرد خون آن کشنده ریخته شود مگر که قمر متصل بود بسعد او یا آن سعد را
التیر بود این پس رست شدن بود و خشنود شدن خصم و اگر آن سعد با تحییر
پیوندد از پس صلح کشته شود مگر که اتصال بمودت بود به بند و زندان افتد و اگر
آن نحس اندر برج ثابت بود و را اندر زندان بمیرد و اگر منقلب بود نه و بیرون
آید و اگر قمر اندر برج منقلب بود دلیل بود به بیرون آمدن از بند با آسانی و اگر
نظر تربیع و مقابله بود بگریزد از زندان بسبب جنگ و اگر مقارنه بود اندر تدبیر
او را کشند و یا پنهان بگریزد و آگاه نکردند و اگر زحل اندر طالع بود خصم قاهر
بود و اگر زهره بود بدیت خشنود شوند و اگر عطارد بود خصم کودک و نارسیده
بود به یا بند نارسیده کشته شود تا او چه فرماید این حال از سبب کودک افتاده
بود و هر کس اندرین باب سخن گوید و تدبیر کند و مردمان دو گروه کردند و اگر قمر بود
زود کشته شود یا زود طلب کنند باندازه سعد و نحس اگر صاحب طالع منحوس شود
خصم را پیش از دعوی آفت رسد و اگر صاحب سیوم اندرین میان بصاحب
طالع نکرد سایل را خود بکشند و اگر اندر طالع سعد بود و لیکن کشته باشند با

اندر بیرا افزار و از برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر قمر یا بجا
طالع بدین سهم یا صاحبش متصل بود از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب سهم
القتل و الصلب بگیر از قمر تا مریخ و درجات خانه هشتم بروی افزای و از هشتم
طرح کن هر جا که برسد آنجا بود و اگر صاحب طالع یا قمر بدین سهم یا صاحبش متصل
شود دلیل کند بر کشتن و بدار کردن و اگر اتصال نبود هیچ چیز نباشد و را احتیاط
اما یعقوب بن اسحق کندی گوید بنگر بدان کس که وی را از شهر بیرون کرده باشند
همچنین که محبوس را نگری و اگر دلیل مسافر یعنی از شهر بیرون رانده راجع بود یا بمراجعت
متصل شود یا برج خویش تحویل کند مسافر باز بجای خویش باز آید و حال وی را از
سعد و نحس صفت کند اما معرفت حال مرض محبوس اگر صاحب طالع یا
قمر بصاحب سادس یا بسهم المرض یا بصاحبش متصل بود دلیل کند بر بیماری خاصه
که اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود و اگر اتصال از مودت بود دلیل کند
بر مرض پس از آنکه بیرون آید و همچنین اگر دلیل اندر هبوط یا وبال بود یا منحوس
بود اندر سیوم یا صاحب سیوم ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس اما معرفت حال
مرگ محبوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل بود بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و
مقارنه دلیل کند بر مرگ اندر حبس و اگر اتصال از نظر مودت بود دلیل کند بر مرگ
از بیرون آمدن از حبس و اگر دلیل بصاحب خانه هشتم متصل بود یا کوکب منحوس
آن کوکب اندر رابع بود محبوس بیرون نیاید الا مرده و اگر دلیل محبوس باشد منحوس لح
یا محترق یا اندر هبوط یا اندر هشتم از خانه خویش همچنین دلیل کند بر مرگ محبوس
در معرفت حال ستور خریدن که سازد یا نه زند و اگر صاحب(؟) سایل از جهت

ستور خریدن بود و سلامتی و نیکویی ستور بود که حال چگونه بود طالع دلیل خرید
و رابع دلیل شکم و سابع ذنب است و عاشر پشت بنگر هر کجا سعدی باشد یا صاحب
آن برج مسعود بود یا مقبول سلامتی و نیکویی بدان اندام بود و هر کجا نحس باشد
و صاحبش منحوس عیب و تباهی و زشتی بدان اندام بود و اگر گوید بخواهم خرید
بیع در تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی تر بود یا بطالع ناظر
بود و بری دلیلست اگر دلیل بصاحب ثامن یا برج یا بصاحب سهم الدواب متصل
بود و یا نقل بود یا جمع النور دلیل کند بر تمام شدن آن بیع و با تفاق ستور و انجه خواهد
بها بود اگر قمر با صاحب طالع متصل بود بکوکب که اندر برج چارپایان باشد
و مقبول بود دلیل کند بر اتفاق ستور و برابر رسیدن و اگر برج اندر برج بهایم باشد
و شرقی خاصه که برج ملوک بود و اندر وسط السما باشد و با موضع قوی و مره
دلیل را قابل التدبیر بود دلیل کند که سایل مرزوق بود از ستور و حیوان خاصه که سهم
السعادة یا ورا باشد یا صاحبش پس دلیل کند بر اتفاق منفعت و فایده از
ستور و حیوان و سود کردن بسیار و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مسعود بود و یا
اندر ثانی عشر بود و مقبول بود دلیل کند بر اتفاق نفع و فایده از ستوران
و اگر برج اندر برج بهیمی بود و متصل بمشتری و مقبول بود سایل مرزوق بود
از جنس وجوه آن ستور که آن برج دلالت کند اما معرفت سهم الدواب بگیر
از درجه مریخ تا درجات ثانی عشر و درجات طالع برو بیفزای و از
طالع طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا باشد   در معرفت لون ستور را
بهایم بنگر بصاحب ثانی عشر یا بکوکب که اندر ثانی عشر بود ستور بر لون آن کوکب

هشتم منحوس بود گم شده بدست مردم بدکردار بیطیع افتاده بود که هرگز باز نرسد
خاصه که نحس بود و بطالع ناظر نباشد و اگر قمر مسعود بود بسعدان یا بیرکی بدست
مرد راین افتاده بود امید یافتن بود هلاک نشود و اگر سعد بطالع متصل بود یا نظر
یا بقمر متصل بود زود باز دهد و اگر قمر اندر افتاد شمس بود یا با شمس بود بدست سلطان
افتاده بود و اگر شمس بدرجه طالع ناظر بود بهر وقت و قمر نیز بود و طالع ناظر بود یا بدل
ان شاء الله و اگر نظر قمر بطالع از موقت بود باز یافتن باسانی بود و اگر نظر از مخالف
بود بدشواری و تعب و مشقت بود و اگر قمر اندر طالع بود آن شهادت که گفتیم بازتر
گم شده بعداوت دشمنان که بود دلیل گم شده قوت و صاحب برج قمر دلیل خداوند
ساعت بطالع و صاحب طالع و جوهر برج و کوکب ناظر دلیل گم شده است

اگر قمر با صاحب

طالع اندر یک برج بود میان ایشان سی درجه بود یا کمتر آن گم شده با در اندر یک سرای
بود و اگر سی درجه زیادت تا شصت درجه اندر یک محله بود و اگر زیادت از شصت
درجه بود تا نود درجه اندر یک شهر بود و اگر اندر یک برج نباشد از آن خانه
و از آن شهر دور بود و الله اعلم

اگر پرسد که بکدام جایگاه است بنگر بقمر اگر اندر برج آتشی بود و اندر
ربع طالع بود بجهت مشرق بود و اگر اندر ربع وسط السما بود بمشرق جنوب بود
و اگر اندر ربع مغرب بود با اول ناحیه مغرب بود مایل بمشرق و اگر اندر ربع سیم
بود اندر جنوب مغرب بود و اگر اندر ربع چهارم بود اندر مغرب شمال و اگر اندر
برج بادی بود اندر طالع یا ربع طالع بود اندر آخر مشرق بود بمغرب مایل و اگر اندر نو

دوم باشد اندر مغرب جنوب بود و اندر وتد سیوم اندر قلب مغرب بود
و اندر چهارم اندر مغرب شمال بود و اگر اندر برج آبی بود اندر ربع طالع اندر شمال
مشرق بود و اندر ربع دوم اندر شمال آخر جنوب بمغرب مایل بود و اندر ربع سیوم
اندر شمال مغرب بود و اندر چهارم اندر قلب شمال بود اینست پیدا آوردن
ناحیت گمشده و گریخته و اگر اندر طالع بود باول خانه بود و اندر وسط السما بمیان
خانه بود و اندر هفتم بآخر خانه و اندر چهارم بنواحی خانه و اندر دهم چون صاعد
بود اندر بام و سطح خانه بود اندر چهارم چون اندر حضیض بود بر زمین بود و اندر
چهارم صاعد بر روی زمین بود اندر برج منقلب با در دم بود یا بجای که گردنده بود
و اندر برج ذوجسدین اندر دیوار بود یا زیر درخت یا برف یا بار دم و اندر برج
ثابت بجای محکم نهاده بود اگر اندر حمل بود بعدگاهها گوسفندان و باتشکدها بود یا
بخانه زیر سقف یا بصحراها و اگر اندر ثور بود اندر کشت زار بود یا بنزدیک تیهاو
کوهپایه و بوستان و باغها و درختان انبوه و جای گاوان و اگر اندر جوزا بود بکوهها
و کشت مندها بود و تیهها و جایگاه صیادان و بوددمازان و سرود گویان و قمار
بود و اگر اندر سرطان بود بجایگاه نمناک و مرغزارها و بوستانها و لب جوی و آبگیر
لب جوی و بنزدیک درختان و مرغزار بود و اگر اندر اسد بود بدشت و بیابان و وادیها
صعب بود و زمینها که همواره و زمینی که شیران و سباع دیگر آن باشند و جایگاه
و کوشکها و قصرها و قلعها و تختها و تپهها و کوهها و بلندیها و حصارها بود و اگر اندر
سنبله بود بکشت زارها و جایگاه زنان و بازی کنندگان و سرود گویان و جایگاه
خرم و نشستگاه بود و اگر اندر میزان بود بکشت مندهایی که بر سر کوه بود و جایگاه

درختان

درختان میوه دار و جایگاه صید و بازان و رهگذر و راهها و جایگاه بلند و هوا
و بیابان و اگر اندر عقرب بود بجایگاه گنده و تاریک و سوراخها و زندان و چاه
و جایگاه غم و مصیبت و اندوه و ویرانها و سوراخهای کژدم و خرفستر زمین و آبدان
مانند و جایگاه درخت انگور بود و اگر اندر قوس بود ببوستانها و جایگاه سباع
و رهگذر ایشان و صحرا ساده و جایگاه ستوران و گاو و گوساله و معدن آتش
بود و اگر اندر جدی بود بکوشکها و درگاهها و بوستانها و ویرانها و آبگیرها
و جویها و کاریزها کهن و درختان که بر کرانه جویها بود و کرانه آبگیر و کرانه
و درخت و گیاه بود و جایگاه سگان و روباه و وحوش پیران و منازل غریبان
و بندگان و کاههایی که اندر وی آتش نهاده باشند و رفیع و چون اندر دلو
آبها و جویها روان و دریا و مغاکها و جایگاه مرغان آبی و درختان دیگر و جایگاه
درخت انگور و شرابفروشان یا جایگاه بدکاران و زناکنندگان و اگر اندر حوت
بود نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزار و جایگاه اهتاب و فرستگان و
راهداران و جایگاه گریستن و غم و اندوه و چون این دانسته شد بنگر اگر دلیل گمشده
اندر سرای بود بجایگاه که نزدیک سرای و پیوسته بود بود آن جای که وی از این دوازده
برج و اگر اندر نواحی سرای بود و مملکت بود از آنجای که دلیل بود از برج مانند آن برج
و اگر دلیل گمشده و گریخته بود دورتر از سرای یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل
کند برود و دراز آنجا که درست زیراکه از برج جای هست که اندر یک خانه و اندر بکران
اما در باب رهگذر برج ثابت دلیل راه کلان است و برج منقلب گذرها را بسیار
و برج ذوجسدین دلیل دو راهها است و چون بعطارد یا مشتری نظر بود چهار راه

نیز و اگر قابل نیز در برج ذو جسدین بود در هر شش را اسیر نیز زحل دلیل مغاکها و سردابها و جایگاه
کنده و تاریک است مشتری دلیل بوستانها و صفه‌ها و منزلها و حرم و مسجدها است مریخ
دلیل آتشکده‌ها و معدن آتش کوه‌ها و معدن آتش و مطبخ است شمس دلیل جایگاه بزرگ
و کوشک و منظر و تخت است زهره دلیل شرابخانه و جایگاه زنان است و بوستان و گلزار
عطارد دلیل هر گنج و خزینه و گنجینه و نقاش خانه و کتابخانه‌ها است و جایگاه مرغان
و غیره دلیل حوض و جوی و آبها و هرچه در خانه است چون دلیل گشته و از هر برج کی باید
هر کوکبی کی نیز بدان جایگاه بود و نیک بدلیل گشته و گریخته اگر اندر برج آتشی نیز بجایگاه
مردمان نیز و اگر اندر برج بهیمی باشد اندر جایگاه بهایم و ستوران نیز و اگر اندر برج
سباع بود بجایگاه سباع نیز چنانکه اندر باب خبر یاد کردیم از دلالت بر جا و اگر اندر
برج منقلب نیز اندر زمین نو گشاده و نو عمارت کرده میان فراز و نشیب نیز و اگر
اندر برج ثابت نیز اندر زمین هامون و نزدیک عمارت نیز و اگر اندر برج ذو جسدین
نیز اندر زمین کهن و قدیم نیز که اندر وی آب و دلاء و ویران نیز یا اندر بلندی و سنگلاخ و امثال
نیز باز بین نیز و لون از دو کدامینست بیرون آوردن جایگاه گشته و گریخته

اگر صاحب
طالع یا صاحب برج قمر راجع نیز هنوز متاع گشته از پهلوی خود این متاع گم کرده
بود یا خواب آلوده بوده نیز یا مست یا بجایی که مشغول گشته نیز عقل از وی زایل
گشته نیز و اگر اندر وبال یا هبوط یا منحوس نیز از غم یا بیم و ترس یا از بیماری گم کرده
نیز و اگر صاحب طالع اندر ساقط باز زایل نیز این خبر افتاده نیز و اگر اندر وتد نیز
و نحس بر وی ناظر بود بزده باشند و این باب را بتمامی گم کرده است باید انگه

یابفراموشی

یا بفراموشی افکنده نیز اندر باب ضمیر بیرون آوردن اندر صدر کتاب بفصل هم
یاد کرده شده است و این باب طلب همچنان باید نگریستن که گریخته را که خود رفته است یا
کسی برده است

بنگر بصاحب طالع اگر اندر خانهٔ زحل نیز یا از زحل منصرف نیز سبب گشتن او از تنگی
غم و وسواس یا بیماری یا از جهت سفر و برده یا از جهت بیرون از جهت گشادن قلعه
بوده نیز و اگر بخانهٔ مشتری یا منصرف مشتری نیز سبب گم شدن نماز و روزه و علوم
عبادت بوده نیز و اگر بخانهٔ مریخ یا منصرف مریخ نیز سبب گم شدن از بیم و ترس و
اشتاب و سفر و جنگ و خصومت آتش کاری یا فسق و فجور بوده نیز و اگر آفتاب بود
از جهت سلطان و کارهای ملوکی بوده نیز یا صید از جهت آشکار شدن چیزی بود نیز
نیز و اگر زهره بود نیز از جهت لهو و لعب و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده نیز
و اگر عطارد بود نیز از جهت کتابت و نامه و مشغول بودن اندر اعمال و تجارت بوده نیز
یا از جهت دکان و اگر قمر بود نیز از جهت دکان و نامه و رسول و پیغام بوده نیز
و دیگر مشغول است هم بدان سبب یافته شود و اگر صاحب طالع مستقیم السیر بود نیز
از جهت طاعت کردن کاری گشته بود و اگر مقیم بود نیز از متحیری گشته بود

اگر دلیل گشته
اندر برج آتشی بود نیز و سعدی ناظر بود نیز یا مشتری و زهره ناظر بود نیز آدمی بود و اگر اندر برج
بهیمی باشد بنگر بنگر که کدام کوکب ناظر است از آن جنس بود نیز اگر اندر برج پرنده باشد
بشمس یا عطارد و یا مشتری ناظر بود مریخ نیز این باب را بتمامی اندر فصل هم اندر
کتاب یاد کردم و اندر باب ضمیر بیرون آوردن با آخر شرح تمام گفتم اگر نیز اندر

اوتاد باشند و یکی بصاحب برج خویش ناظر باشند دلیل کند که جوان مرغ خاصه که
اندر باب مرغ بن اندر برج روحانی باشند اگر ارباب مرغ بن منحوس باشند و اندر
برج روحانی باشند بهایم چون مرغ و اگر ارباب مرغ بن و ارباب اوتاد کن باشند
و اندر برج نحسان مرغ سعد مرغ و این کواکب که گفتم آتشی باشند اندر برج آتشی چون مرغ
که اندر آتش اندر آمده مرغ و برج آبی بر آب و خاکی بر خاک و نبات و بادی بر درخت
و جولان دلیل کند و تمام این باب اندر جنین یافته شده است

اگر بپرسد از مرغی که از خانه رفته

مرغ و آموخته بوده مرغ با یکبوتری رفته بود بنگر بعطارد اگر منحوس بود و زود باز گردد
و اگر اندر وتد مرغ سخت زود آید و سبک اگر اندر زایل و تد مرغ آید و اگر سخت زود نیاید
و اگر ساقط مرغ دیر باند و وقت آمدن و بر اندازه سال صغری عطارد مرغ با بطالع برج
عطارد هر درجی ساعتی یا روزی یا ماه باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذوجسدین
و اگر عطارد پاکیزه مرغ و سلامت آن کبوتر بسلامت باز آید و اگر منحوس مرغ از نحس
باشد پس و مقبول بود بکوهستان افتاده آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید
و آفت از جنس آن کوکب نحس کننده مرغ و از طبع آن برج اگر برجی پرنده مرغ و برج بانسر
بود ناظر بود یا اندر درجه مرغ از باز و باشه و شاهین آفت رسد و اگر برج آتشی مرغ از زوج
گرما و تشنگی هلاک شده مرغ و همچنین صفت مکن چنانکه واجب کند این آنگاه مرغ که کبوتر
دیر پرنده مرغ دیگر روی کی روز و دو روز و یکماه برود صفت کبوتر و مصنف این
کتاب گوید بنگر بعطارد بصاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را شهادت
بیشتر مرغ اندر نوع حیوان پرنده خاصه کبوتر وی دلیلست اگر دلیل سعود مرغ و سلامت

ازنظر

ازنظر نحسان بنگر مرغ اگر دلیل اندر شرف بود این کبوتر با سبب مرغ و معروف الاصل
مرغ و نغز پرنده مرغ و چابک بود خاصه که اندر وتد مرغ و اگر اندر خانه خویش باشد
همچنین که گفتم و اگر اندر هبوط مرغ یا اندر وبال اصل مرغ و ابله و کم فهم شنونده و گر
وتد مرغ میانه بود و اگر ساقط مرغ بد اصل و نابکار بود و اگر اندر برج منقلب مرغ
و اندر وتد یا اندر شرف نغز پرنده و قلاب مرغ و اندر زایل و ساقط و هبوط
افتنده و تیز پرنده بود و اندر برج ذوجسدین هم نغز پر و قلاب بود و هم تیز پرد
هم آهسته تر مرغ و اگر اندر برج ثابت بود خاصه اندر وتد سخت پر زننده و محکم
زیرک مرغ اما بدانکه برج منقلب نیز دگر دنده و قلاب مرغ و برج ذوجسدین هم نغز
پرنده و هم علامه پرنده بود بعضی و دولون و برج ثابت دلیل کند بر آهسته پرندگی و سخت
و محکم و اگر دلیل مستقیم بود راست پرنده بود و اگر راجع مرغ کژ پرنده و زود و نگونسار
شونده بود و اگر دلیل شمالی مرغ و بکوکبی متصل مرغ جنوبی کبوتر چپ راست کننده بود
و اگر دو قبل نهاشند راست کننده مرغ اگر جنوبی بود و اگر شمالی بود چپ کننده بود
و اگر سر چون مرغ و برج منقلب قلاب بود و اگر صاعد بود بد رونده مرغ و اگر
اندر حضیض مرغ فرود آینده و پست پرنده بود و اگر مشرقی مرغ جوان مرغ و سبک
و اگر برج مغرب مرغ گران مرغ و پیر طبع و گران استخوان و اگر سریع السیر مرغ و باز آید
و با صاعد نغز پرنده مرغ و بلند رونده و زیرک و اگر بطی السیر مرغ دیر پرنده و گران
مرغ زاید بود و زود رود و زود دیر و ناقص و بر آید اگر دلیل زحل مرغ مسرول بود
اگر با زهره بود سپید مرغ و با مریخ سرخ مرغ و همچنین از طبع و لون برج و خانه و گاه
صفت کن صفت دیگر کبوتر زحل دلیل سیاه است مشتری دلیل زرد است سرخ دلیل

سرخ است شمس دلیل زرد و سپید است زهره سپید است و عطارد کبود است و قمر
باتصال و انصراف و طبع برج حکم کن و هر یکی را بطبع و مزاج برج و بکوکب اتصال
و انصراف و جایگاه موضع لون ماری مار کن تا بحقیقت رنگ بیرون آید و نیز باید که
حیوانات آید بدانکه طالع دلیل سر است و دوازدهم و دوم دلیل گردن است و سیم
و یازدهم دلیل بازو و کتف و دست و وسط السما دلیل پشت است و چهارم دلیل
شکم و پنجم و نهم دلیل پهلوهاست و ششم و هشتم دلیل پایهاست و هفتم دلیل
دم است هرکجا سعد باشد نیکویی آن اندام است هرکجا نحس بود دلیل عیب و تباهی آن
اندام است نیمه فلک السبر سوی شمال نیمه چپ است از اندامها و نیمه وسط السما دلیل
راست است از اندامها تا دانسته باشی

و اگر دلیل زحل بود و اندر ربع یا خانه یا برج بود سیاه باشد

و اگر از زهره منصرف شده این کبوتر سیاه اسپید بود و اگر بجای عطارد و مریخ بود
سرخ اسپید بود بنگر که چند درجه منصرف بود در حساب این چند بود سطالع بعدد
آن درجات اسپید بود و اگر دلیل زهره بود اگر با مزاج زحل بود و لون برج و لون جایگاه
و لون ارباع برابر باشند سیاه رنگ بود و اگر لون بعضی مختلف بود از برج و از
موضع و از ربع فلک سرم بود یا شتر و اگر بجای زحل عطارد بود کبوتر شتر بود و اگر
بجای عطارد مشتری بود زرد و شتر بود و اگر بجای مشتری عطارد بود شتر جگل بود
بود و اگر مریخ بود سرخ سرم بود و اگر بعضی فوق الارض و بعضی تحت الارض بود زهره
اندر طالع بود هفتم و چهارم بود وسط السما ناظر بود و قمر و زهره را بود اگر تدبیر بزحل دهد
سیاه اسحم بود و اگر مریخ ناظر باشد سرخ اسحم بود و اگر بمشتری و آفتاب بود زرد گم

بود واگر

بود واگر بعطارد بود کبود اسحم بود و اگر زحل اندر طالع بود و دلیل زهره بود و زحل بهفتم
ناظر بود سیاه رادی بود و اگر عطارد بود بجای زحل کبود رادی بود و بدانکه دلیل نکاه
دلیل بنگر که دلیل کدام کوکب است و اندر چپ و راست کدام کوکب و دلیل
کدام کوکب نظر دارد از مرابع کواکب ناظر و از طبع برج و موضع ربع فلک و دلیل
بر لون کند این بیرون آوردن رنگها تا دانسته باشی و تمام لونها اندر باب
جنین یاد کردم و این باب را از جهت آن یاد کردم تا کفایت بود و بسیار فایده بود
و بسیار دیگر از هر معنی از این بیرون آید در خود خلقت و صفت کبوتر اگر طالع
مستقیم الطلوع بود راست برد و دور است بیاید و اگر معوج الطلوع بود هم
جا بر نشیند اگر دلیل بسعدی متصل بود اندر برج منقلب نه و آید بسلامت و اگر دلیل
بود جا بیابد باز برود و باز آید و اگر برج ثابت بود دیر آید و سلامت آید و اگر بنحس متصل
بود آفت رسد از گوهر و طبع و از برج و روی بهر جنس حکم کن از زاید و مایل و ساقط
اگر دلیل بطالع ناظر بود زود آید بجای خویش نشیند و اگر برج دیگر ناظر بود بجای
دیگر نشیند و اگر دلیل بصاحب برج خویش یا با آفتاب یا بصاحب وسط السما
متصل بود و مسعود بود سلامت بخانه خویش باز آید و اگر جز این بود جای دیگر افتد
اگر برج منقلب باز آید و از ثابت باز نیاید و اگر بسعدی ناظر بود از برج منقلب زود
باز آید و اگر بنحس ناظر بود زود هلاک شود و اگر بنحس برج ثابت بود هیچ باز نیاید
و اگر سعدی ناظر بود بدیر روزگار بدو رسد امید آن بود که باز آید و این باب همچون
دلیل گشده و گریخته است از آنجا باید دلیل گرفتن و حکم یافتن و تا باتفاق اگر
دلیل اندر برج ذوجسدین بود و بسعدی ناظر بود بباید بطلب او آمد شد و اگر نحس ناظر

باشد بیاید و هلاک شود و اگر پرسد از یکی یا پنج یا ده یا بیشتر از هر یکی نیکوتر و بلندتر و
نیرومندتر و آینده‌تر بنگر بدلیلهای اوّل و دوم و سیوم چنانکه اندر باب جمع شدن یاد کردیم
هر دلیلی که صاعد بود و در بلندی رونده‌تر نیز و هر کدام که سعد بود نغزتر و هر کدام
مستقیم السیر و در راست رونده‌تر هر کدام دلیلی که برج خویش یا بطالع ناظر بود و
زودتر آید و هر کدام راجع بود نگونسار آید هر کدام زایل یا ساقط افتاده آید و همچنین
حکم کن چنانکه بر تو یاد کردیم در دوری و نزدیکی رفتن و بازآمدن و نایافتن و درگرفتن و
همچنان است که اندر باب گریخته و گمشده گفتیم

اما بدانکه دلیل خداوند کالا طالعست

خداوند طالع و کوکبی که قمر از وی منصرفست اگر قمر بطالع ناظر نیز و اتصال و انصراف نیز
و دلیل دزدان کوکبیست که قمر بوی متصل است یا صاحب سابع و کوکبی غریب
نیز اندر طالع اگر اندر طالع کوکبی نیز که در وی حظی نیز از شرف و حد و وجه و مثلثه نباشد
دلیل دزد دست و اگر اندر طالع هیچ کوکبی نباشد کوکبی که اندر وسط السماء بود یا اندر
هفتم یا اندر چهارم و غریب نیز هم دلیل دزد دست و اگر این دلیل نباشد کوکبی که اندر دوم
نیز یا دوازدهم یا اندر ششم و هم دلیل دزد دست و اگر اندرین دو جایگاه کوکب غریب نیز که
که بدرجه و خانه نزدیکتر نیز دلیل هم است ازین دلیلها که یاد کردیم هر کدام را شهادت
بیشتر بیش و بدلالت نزدیکتر نیز هم دلیل است بدزد و در معرفت آنکه دزد بیرون است یا اندرون
گوییم اگر اول دزد اول برج نیز و در حد و وجه خود باشد یا شرف یا مثلثه نیز دزد جوان است
و اگر در آخر برج باشد با صفات مذکوره پیر است و اگر در اوسط برج است و شرف
و مثلثه نیست بلکه بعید میان دلیل شمس بیشتر از نود درجه است دزد میانه سال است

درمعرفت

در معرفت صورت دزد اگر دلیل دزد زحل بود و در خانهٔ خود نیز دلیلست که سبز
چهره نیز و کوچک چشم خمیده پشت و اگر مشتری بود و در خانهٔ خود نیز سفید پوست و
نیکو چشم و نیکو ابرو و مرتوب نیز و اگر دلیل مریخ نیز و در خانهٔ خود نیز سرخ موی و سرخ
روی و اشقر یا ازرق یا اسهل نیز و نیکو بدن نیز و اگر دلیل زهره بود و در خانهٔ خود
نیز دزد رنگ نیز و نیکو چشم و ابرو و بزرگ ران و نیکو روی نیز و اگر دلیل عطارد بود و در
خانهٔ خود نیز خوش‌خوان گوی بزرگ دل باشد نیکو روی خوش زبان خوش سخن ظریف باشد
و اگر در خانهٔ غیر نیز صاحب حد او صاحب بیت را هر یک دلیل کنند و صورت گویند
و با بعد دزد تعدیل دلیل لازمست و صورت اینست بیرون آوردن دلیل مال
مسروق دلیل مال دزدیده وسط السماء و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم
السعاده و صاحب وی و قمر اگر در اتصال و انصراف نیز و صاحب حد قمر و صاحب
ساعت هر کدام ازین دلیلها را شهادت بیشتر بود و قوی‌تر دلیل مال دزدیده
در است آوردن جایگاه مال مسروق جایگاه دزدیده وتد چهارم و صاحب چهارم و صاحب
ساعت و آن برج که صاحب ساعت اندر وی است هر کدام قوی‌تر و شهادت بیشتر
وی دلیل آنجاست که مال دزدیده آنجا باشد

بنگر بدلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحب
دوم و صاحب سهم السعاده و صاحب وی و قمر و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر این
دلیلان که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر و قوی‌تر نیز دلیل وی است بنگر که دلیل
برج در تا از چه جنس است و از کدام جنس است آبی یا آتشی یا خاکی یا بادی
مسروق از آن جنس نیز صاحب حد قمر دلیل مال مسروق است پس دوم و صاحب

دوم دلیل مال یابند یا دزدیده زحل اگر صاحب حد قمر زحل بود یا دلیل مال مسروق
و زحل اندر طالع بود یا اندر دهم یا صاعد بود آن متاع فاخر و گرانمایه بود و دلو بود چیزی بود
که آب و زمین و عمارت را بکار آید یا سنگ و آهن را و اگر زحل اندر ثور بود یا اندر
مثلثه وی و اگر تحت الارض بود متاع کهن بود و اگر ساقط بود یا اندر هبوط بود متاع فاخر
بود لیکن شکسته و تباه شده بود خاصه که بدین بجز ناظر بود و اگر قمر زحل ناظر بود متاع چیزی
بود که آب و زمین و کشاورزی را بکار آید و اگر زحل اندر هبوط بود چیزی بود سنگین
بها و اگر شمس بوی ناظر بود چیزی بود نفیس و لیکن ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر
بود یا از چیزی که بکار گرمابه و ستوران بکار آید یا دست افزار آهنگران و عصا
گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری بوی ناظر بود چیزی بود که مردمان بوی حاجتمند باشند
از ساز خانه و سرای یا از پوست جولاه یا جامهای درشت چون پوستینه
و پلاس و نطع و آنچه بدین ماند و اگر زهره متصل بود و نقش خانه بود و مانند
وی و اگر عطارد بوی ناظر جامه بود که ستور و برده را بکار آید یا پوست بغ
یا چیزی مانند این و اگر اندر جوزا بود از دو جنس و از هر دو جوهر بود از بهر سبکی
کرده و اگر مشتری بوی ناظر بود از طالع یا از دهم زر بود و اگر از دهم یا چهارم نظر کنند
سیم بود و اگر ساقط بود ارزیز بود یا اسرب و اگر مریخ ناظر بود از حیوان چیزی باشد
یا استخوان یا پوست یا مانند وی و اگر شمس ناظر بود هم جولاه بود و اگر زهره ناظر باشد
یا نعلین یا موزه یا سطبر و خشن از پوست درخت و اگر عطارد ناظر بود ادیم باشد
یا مانند وی یا آلت تیر و کمان و آلت صید و حیلها و اگر قمر ناظر بود چیزی جولاه باشد
و اگر اندر مثلثات سعد باشد همچنین بود و اگر زحل اندر برجهای آتشی بود چیزی باشد

که از آلت

که از آلت و دست افزار بود از آن آهنگران و اگر مشتری ناظر بود از جواهر بود و اگر
مریخ ناظر بود از آهن یا مس یا مانند وی بود و اگر شمس ناظر بود زر بود و مانند وی و اگر
زهره ناظر بود سرب یا ارزیز بود یا روی یا جامه یا مانند وی یا بلور و آبگینه و مانند
این چیزها و اگر عطارد بود درم بود یا مانند وی یا کتب سحر بود و اگر اندر طالع بود یا
وسط السما از کتب پیغمبران و انبیا قدیم بود و اگر قمر بود پیرایه و دون قیمت بود یا مانند
وی چیزی بود و اگر اندر برج آبی یا مثلثات وی بود چیزی بود که اندر آب و آلت آب
کاران بود و اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی بود و اگر مریخ ناظر بود از آلت گرمابه
و مطبخ و آلت آب و آلت کاران بود و مانند وی و اگر شمس ناظر بود جواهر بود آبی یا جواهر
و اگر زهره بود صدف بود یا مانند وی و اگر عطارد بود استخوان جانوران بود یا آلت
کشتی بان و مانند وی و اگر قمر ناظر بود چیزی آبی بود و اگر زحل با ذنب بود چیزی گنده و چرک
و سیاه بود و اگر راس با وی بود پوست یا از موی حیوان چیزی ساخته بود و اگر دلیل اندر
حد مشتری بود مال نقد بود یا جوهر فاخر یا چیزی بود که در تنها و گنجها را بکار آید یا از جامهای
مرتفع بود یا از لباس و اگر مشتری اندر برج مجسد بود این متاع از دو جنس بود و اگر زهره
بوی ناظر بود از برج ذوجسدین چهار چیز بود و از الات نان بود چون پیرایه و جامه
و آنچه بدین طایفه منسوبست و اگر مشتری اندر حمل بود یا اندر مثلثه آتشی چیزی بود از
جواهر آتشی چون زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر اندر ثور بود یا مثلثه وی جامه ملوکانه
بود یا جوهری بود که اصل وی از نبات بود و اگر اندر مثلثه بادی بود چیزی جولاه بود و اگر اندر
مثلثه آبی بود چیزی بود که از جوف آب بیرون آمده بود و از گوهر دریایی بود مانند در و مروارید
و عنبر و مانند وی و اگر آفتاب مشتری را ناظر بود مال عظیم بود که ملوک را بود یا از آلت

ملوک و اگر زحل ناظر بود از حیوان بود چون عاج و رسن باره یا ساری از بن شمار و اگر مریخ
ناظر بود از آلت حرب بود و اگر عطارد بود کتاب و خط و نامه بود یا مهر یا انگشتری و آنچه
بدین ماند و از نظر هر کوکبی از هر مثلثه دلیل گیر و قیاس کن تا درست بدانی و اگر دلیل
با صاحب حد قمر مریخ بود آن چیز آلت اهل سلاح یا آلت آهنگران بود و اگر
شمس بود ناظر بود از آلت ملوک بود از مطبخ ملوک بود و اگر عطارد بود ناظر بود آلت
انداختن و گشادن حصارها و کلید مانند و بود و اگر زهره بود ناظر بود از آلت
شراب و شرابخانه بود یا از چیزی که زنان پوشیده بود از آلت زینت مانند و اگر
اندر مثلثه آتشی بود شمس یا زهره یا مشتری یا عطارد بود ناظر بود درم و دینار یا زر بود
و آهن و آنچه بدین ماند و اندر مثلثه خاک لباس پیکر کرده بود و اندر مثلثه بادی اگر بود
از حیوان بیرون آمده و در برج آبی چیزی بود از آلت آب و آتش و اگر اندر
بادی بود چیزی بود از حیوان یا جوهر یا آلت آهنگران یا آبگینه گران و آنچه بدان
ماند یا جانوران پرنده چون باز و باشه و یوز و شیر و آنچه بدین ماند و
اگر دلیل الافتاب بود زر بود یا جوهر یا حیوان گرانمایه یا آلت ملوک و آنچه بدین
ماند از مثلثه آتشی بلور و جواهر زر و سیم یا یاقوت و مانند و در مثلثه خاک
جواهر زمینی بود چون بلور و مانند در مثلثه بادی از حیوانات بود و مثلثه آبی از
جواهر آبی بود و اگر زهره دلیل الخبیئه با صاحب حد قمر از دیبا و جامه ابریشمین بود
اندر مثلثه بادی و اندر مثلثه آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه بود و اندر
مثلثه خاکی جامه و نبات و جواهر زمینی بود چون حبوب و مانند و اندر مثلثه آبی
مروارید و عنبر و حیوانات بود و اگر عطارد بود با صاحب حد قمر درم و دینار بود

اندر

اندر مثلثه آتشی و اندر مثلثه خاکی جامه و خرما و حبوب بود و اندر مثلثه بادی پوست
و موی و پلاس بود و اندر مثلثه آبی جانوران آبی یا از جواهر آبی بود و مجلد عطارد دلیل
کتب و نامه و جامهای ملون و نقاش است اگر مسعود بود و اگر منحوس بود یا راجع
بود نادر بود و بی نقش و هر کوکب را قیاس کن که کدام جنس بود آنها و چیزها کدامست
بود برج منسوبست و اندر کدام مثلثه است و از کواکب بود کدام ناظرست و از کدام
برج هیچ حکم کن تا درست آید و اگر اندر حمل بود چیزی بود که بر سر نهند چون کلاه و معجر
و پیرایه سر و اگر اندر ثور بود چیزی بود که اندر گردن و گلو نهند و اگر اندر جوزا بود اندر
دستها و کتفها بکار برند هیچ نادر و اندر هر برج و اگر دلیل الخبیئه جوزا بود عطارد
ناظر درم و دینار بود یا کتاب و نامه و خط یا دست برنجن یا انگشتری و بازوبند
و آنچه بدین ماند و اگر بعطارد بود ادیم بود یا پوست حیوان و اگر اندر سرطان بود
مروارید یا صدف یا جز آن بود و اگر شمس ناظر بود زر بود یا سیم و اگر ناظر نبود آهن بود
یا سلیح و اگر اندر سنبله بود و بعطارد ناظر بود درم و دینار بود یا پیرایه زنان و اگر ناظر
نبود جامه بود و اگر اندر میزان بود و زهره ناظر بود چیزی بود بعهد دنی و گرگردنی یا جوی
گردنی و اندر و آرایش بود و زنان را یا آلت سماع و طرب و اگر زهره ناظر نبود چیزی
بود یا جانوری و اگر اندر عقرب بود و مریخ ناظر بود زر بود یا سیم و اگر ناظر نبود جز این
یا چیزی نایاب یا آب جامه و اگر اندر قوس بود و مشتری بود ناظر نبود و جوهر بود یا زد
جز این جامه و سکین بود یا جوهر آتشی بود و اگر مشتری بود ناظر نباشد جامه بود
یا مانند و اگر اندر جدی بود و زحل بود ناظر بود از جوهر زمینی و نبات بود و اگر ناظر
نبود چیزی بود فرو تر کمتر از نبات و اگر بدلو بود و زحل بود و ناظر بود از جوهر زمینی

بود یا حیوانی یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر ناظر نبود و مشتری بودی ناظر بود زر و
سیم بود و اگر شمس و عطارد با قمر ناظر بود درم و دینار بود اندر پوست و ادیم اگر برج
حوت بود و مشتری بودی ناظر بود مروارید بود یا عنبر یا چیزی بود که از آب بیرون آمده
بود و اگر مشتری ناظر نبود از هر چیزی بود و از هر نوعی اندر و رنگ بود اما بدانکه اگر دلیل
بصاحبش ناظر بود آن چیز از گوهر نیکو بود اگر مشرقی بود نو بود و اگر مغربی بود کهنه بود
و اگر مستقیم بود راست شکل بود و اگر راجع بود معوج بود و کژ شکل بود یا در وی عیبی
و شکستگی بود و اگر اندر وتد بود قوی و محکم و بها گران بود و اگر ساقط بود از جهت ضعیف
بی‌بها بود و اگر اندر زایل وتد بود میانه بود و اگر صعود بود صحیح و درست و نافع و نیکو
بود و اگر منحوس بود زشت و زیان کار بود یا عیبی بود و اگر اندر مراغم خویش بود و اگر
اندر مراغم خویش بود موافق جنس خویش بود و اگر بیرون از مراغم خویش بود خلاف جنس
خود بود هم بران قیاس که گفتم حکم کن و مزاج کواکب یکدیگر نگاه دارد از نظر و
اتصال آگاه شو چنانکه در باب چیز ذکر کردم   در معرفت آنکه مال چند [illegible]
بوده است بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکب است و از سال صغری قیاس کن چنانکه
در باب چیز یاد کردم تمام بشرح هم بران قیاس حکم کن باز نظر اتصال و از وضع
نیک و بد و از احتراق و رجعت و از زاید و ناقص و از سعدان و نحسان تمامی
در معرفت آنکه مال چگونه دزدیده اند بنگر بدلیل مال مسروق اگر زحل
بود ناظر بود بحیله و مکر و مخادعت دزدیده باشند چنان در گشادن و اندر
آمدن شب و یا بکارهای پنهانی و پوشیده و اگر مریخ ناظر بود باشکارا برده باشند
یا بمکابره یا بشکستن قفل یا سوراخ و حفره یا بغصب برده باشند و اگر مشتری ناظر

باشد به قصد دزدی بریده باشند و ندیده و بیم از کسی ولیکن چون بجای اندر آمد بوی باز خورده
و برداشته از روی حال و بازی و بیمی اگر زهره بود بدلیل مال ناظر بود بر دوستی کسانی
و مزاج برده بود و اگر ناظر شمس بود از تربیع و مقابله و مقارنه بدزدی قصد کرده باشند
عمدا و این دزد و مرد محتشم بود و اگر نظر بود دست بود دزد نباشد و نه قصد دزدی بکرد
مال پیش چشم آمده برو کسی ناخورد و بی برگرفته شده و اگر عطارد ناظر بود و منحوس باشد
از نحس بطلسم و نیرنگ و مکر و حیله برگرفته بود و اگر مسعود بود بحکایت و سخن و حدیث
دزدیده بود و اگر قمر بود ناظر سبک بار کرده بود و اندر دو دیده و کاله برگرفته است
در اقبال دزد و دانستن و چگونگی دزدی بنگر بطالع اگر برج ثابت بود
از خانه برگرفته باشند و اگر منقلب بود از صحرا برگرفته باشند و اگر مجسد بود از زمین
یا از حجره برگرفته بود و اگر دلیل دزد صاعد بود از جایگاه بلند یا از بام خانه یا از حجره
برگرفته باشد و اگر اندر هبوط یا اندر حضیض بود از زیر زمین یا از مغاک برگرفته
بود و اگر اندر وسط السما باشد از جایگاه بلند برگرفته بود کمتر از صاعد اوج و اگر
اندر تحت الارض بود از خانه یا از جایی پنهان کرده برکرده برگرفته بود یا از راه
پشت خانه اندر آمده بود یا از زیر حفره کرده بود   در معرفت آنکه این کاله
یکجا نهاده باشند و نشان آن چگونه است بنگر بصاحب طالع و صاحب رابع
و بصاحب برج قمر و بصاحب ساعت و بصاحب دوم هر کدام را که شهادت بیشتر
باشد و دلیل است که دلیل اندر طالع بود یا اندر وتد صاحب طالع یا صاحب چهارم
رابع بود یا اندر اوتاد صاحب طالع و یا صاحب ساعت اندر اوتاد طالع بود مال
مسروق هم دران خانه است که خداوند کاله آنجا باشد و اگر چیزی این بود بجای دیگر

بدانکه دلیل اگر اندر اوتاد بود کاله هم اندر خانه بود و مایل الاوتاد نزدیک خانه و زایل
دلیل دورتر جائی بود و اگر صاحب ساعت یا خانهٔ رابع برج منقلب بود بکوی که جای
بلند یا آسمان خانه باشد یا مانند وی اینجا نهاده بود مال مسروق و اگر اندر برج مجسد
نباشد اندر دیوار نهاده بود یا اندر رف و اگر ثابت بود اندر زمین نهاده باشد و
بنگر بصاحب ساعت و از وی قیاس کیر که اگر فوق الارض بود این مال مسروق اینجا که بود ظاهر
و پیدا بود و اگر اندر تحت الارض بود بزیر زمین پنهان کرده بود و اگر صاحب ساعت یا برج
رابع با برج آتشی بود یعنی بر صورت مردم بجایکاه مردمان بود و اگر برج سباع باشد
بجایکاه سباع بود و اگر بر صورت بهایم و حیوان بود بجایکاه حیوان نهاده بود و اگر
برج آتشی بود بجایکاه آتشدان و تنور و مطبخ نهاده بود و اگر برج آبی بود بجایکاه جوی
و آبکیر و لب جوی نهاده بود و اگر برج خاکی بود بجایکاه تل و خاک نهاده بود و اگر برج
بادی بود بجایکاه درختان و بوستان نهاده بود و اگر اندر ثور بود بجایکاه کاو و کشت
زار نهاده بود و اگر اندر سنبله بود بجایکاه طعام و جو و کندم و مانند این بود و اگر بجدی
بود بجایکاه کاو و کوسفند و بز نهاده بود و اگر اندر جوزا بود اندر کنده و کسایه یا صندوق
یا اندر رف بود و بزان و دلوره و خارستان و ناوچه و جایکاه بلند بود و شرف بود
صاحب ساعت اندر میانهٔ هوائی و اگر مشتری بود بر در خانه و نشستکاه تابستان
یا حرم یا مسجد بود اگر آفتاب بود ناظر بر گذر خانه بحثت بود یا نشستکاه بزرگ و
اگر زهره بود آب روان بود یا گلزار و اگر عطارد بود را بهکنده بود یا کبوترخانه یا قلم
خانه چنانکه اندر خانهٔ رابع یاد کردم و صفت کنم از نظر بجای کواکب که بحقیقت
بر چه دلالت کنند و از انجا قیاس کیر و اگر قمر باراس بود بود در خانه نردبان بود یا چیزی

کهبربالا

که بر بالا بر آیند و اگر ذنب بود بر در خانهٔ مغاک یا کهف یا غار یا درخت خار و چیزی
خاشاک یا چوب بود افکنده یا جایگاه مار و کژدم و کرم بود اگر مسعود بود و در خانهٔ
نیکو بود و اگر نحوس بود در خانهٔ تباه و شکسته بود و اگر اندر برج مستقیم الطلوع باشد
در خانهٔ راست بود و اگر اندر معوج الطلوع بود در خانهٔ کژ بود و اگر اندر وتد بود
راست بود و اگر مایل یا زایل بود بر در خانهٔ خم و برگشته بود و اگر شرقی باشد یا کوکب
شرقی متصل در خانهٔ نو بود و اگر مغربی بود یا کوکب غربی متصل کهنه بود و اگر زاید النور
بود در خانهٔ فراخ و نیکو بود و اگر ناقص النور بود تنگ و تباه و خرد بود و اگر اوج
بود بفلک اوج یا فوق الارض بود در خانهٔ بلند بود و اگر هابط بود یا تحت الارض در
خانهٔ پست بود و در دیوار یا از قمر اتصال و ترکواکب از برج بادی و آبی
و خاکی و آتشی دلیل بکیر که دیوار خانه یا سنگ یا چوب بود و از مزاج و طبایع برج
و کواکب صفت کن اندر برج خاکی متصل زحل از خاک بود و زود و برج آتشی
از سنگ بود اندر آبی یا بادی یا اتصال زحل چوب بود و با اتصال مریخ از چوب برج
آتشی از خشت و مانند وی   در معرفت دوری و نزدیکی خانه دزد که
دلیل سایل و دلیل دزد اندر یک برج باشند هر دو اندر یک شهر باشند و اندر برج مخالف
دورتر این جا روش اگر دلیل دزد و دلیل سایل بیک برج بود یا کمتر اندر یک سرای
یا اندر یک خانه باشند و اگر اندر دو برج یکدیگر باشند اندر یک برج و اندر یک خانه بود
و اگر اندر میان دو دلیل نزدیک شصت درجه بعد بود اندر یک محله یا اندر یک کوی
باشند و اگر نزدیک نود درجه بود اندر یک شهر بوند و بیکر میان دو دلیل از دو برج
مطالع چند بعد بود هر درجه یک کز یا یک فرسنگ یا یک ساعت یا یک روز یا یکماه یا یک سال

راه بود باندازهٔ دوری و نزدیکی و باندازهٔ برج ثابت و منقلب و مجسد و باندازهٔ
وتد و مایل و زایل هیچ قیاس کن بدوری و نزدیکی چنانکه یاد کردم والله اعلم

در معرفت آنکه دزد آشنا است یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر اندر خانه خداوند طالع
باشد پس این دزد و خداوند کاله را نزدیک و خویش بود و اگر جز این بود دزد غریب
و بیگانه بود بنگر نیز این اگر هر دو بطالع ناظر باشند یا اندر طالع باشند یا ناظر بصاحب
طالع این دزد از اهل و بیت خداوند کاله بود یا خویش وی بود یا در بود اگر هیچ
از این نبود و بطالع نیز یا ناظر بود میان سایل و دزد خویشی نباشد و لیکن معرفت
بود مر دزد را با سایل و میان ایشان آمد و شد بود و اگر هر دو ناظر نباشند
یا ساقط باشند از نظر طالع این دزد غریب بود و از اهل بیت سایل نباشد
و نیز میان ایشان مخالطت بود و اگر صاحب طالع اندر سابع بود یا با دلیل دزد
متصل بود یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر باشند یا یکی بصاحب برج خویش
متصل بود دلیل کند که دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان مخالطت
و معرفت بود و اگر صاحب طالع اندر طالع بود و با صاحب سابع یا دلیل دزد متصل بود
این سایل دزد بود یا با سایل یکجا باشند و اگر هر دو نیرین اندر برج خویش باشند و بطالع
ناظر این دزد از اهل بیت سایل بود و اگر اندر مثلثهٔ خویش بود و بطالع ناظر نیز از
اهل بیت بود و لیکن با ایشان اندر یک دار نباشند و اگر اندر وجوه خویش باشند
و بطالع ناظر با اهل بیت معرفت دارد و آمد و شد کند و گوید که میان ایشان قرابتی بود
و اگر دلیل دزد با صاحب طالع اندر طالع بود یا اندر وتدی دیگر این دزد با سایل یکجا باشد
با خود سایل دزد بود و اگر دلیل سایل اندر یک برج بود و قمر اندر خانهٔ خویش بود و بطالع

ناظر

ناظر بود دزد از اهل بیت سایل بود اگر یکی از نیرین دلیل بود و اندر حظوظ خویش بود
و بطالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل و بیت آمد و شد بود و
و استاخی بود یا همسایه بود و اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب
بود که ور خود دلیل دزد است این سایل خود دزد بود یا دزد با سایل خود یکجا
آمده بود و اگر دلیل دزد اندر نهم بود از خانهٔ خویش این دزد غریب بود اگر اندر
دوم بود یا اندر ششم بود از جایگاه خویش این دزد بنده بود و اگر اندر شرف
خویش بود از اشراف بود یا از معروفان شهر و اگر اندر مثلثه یا حد یا وجه خویش بود
بود از معروف محلت بود یا از معروف اهل بیت خویش بود اگر طالع رجعی
بود و قمر اندر وی بود یا بوی ناظر بود دلیل دزد قمر بود آن دزد خداوند خانه بود
یا خود از خویشتن دزدیده بود و اگر قمر بطالع اندر دیگر یکجا نه خویش ناظر بود و
صاحب بیت قمر بطالع شاهد بود و بقمر نیز شاهد بود سایل دزد بود و اگر صاحب
طالع اندر طالع بود زایل بود از وتد و یا وی کوکب دیگر بود مدبر طالع نزدیک تر
بود دزد با سایل یکجا بود یا آن روز با وی بود چون معلوم بود که دزد از اهل بیت
اگر آفتاب بود دلیل دزد پدر وی بود یا مهتر خانه و اگر قمر بود مادر وی بود یا دایه
وی اگر زهره بود زن وی بود یا مانند وی و اگر زحل بود بنده بود یا مزدور یا مرد
غریب و اگر مشتری بود مهتر کسی بود و بزرگتر کسی که آن دزدی بوی بندند و اگر مریخ
بود پسر وی بود یا برادر خورد تر و اگر عطارد بود از دوستان و همکاران که با وی الفت
دارند اگر دلیل دزد صاحب طالع بود سایل دزد بود و اگر صاحب دوم بود
یاران و همسایه یا [illegible] باشند و اگر صاحب سیوم بود دزد از برادران و خویش

باشد واگر صاحب رابع بود از اهل بیت بود یا از شمار پدر واگر صاحب پنجم بود از
فرزندان بود واگر صاحب ششم بود از بندگان وخادمان بود واگر صاحب سابع
بود اگر زهره بود یا زهره ناظر بطالع یا صاحب طالع متصل بود یا ناظر بود یا شاهد
این دزد زن و بر بود اگر دلیل دزد کوکب مؤنث بود اگر مشتری بود بکمال رسد ولیکن
دزد مرد بود همباز زنش دزد بود اگر صاحب ششم یا صاحب نهم بود از اقربا زن
وانباز دزد بود واگر صاحب عاشر بود همکاران وهم پیشه یا خداوندکار دزد
بود واگر صاحب یازدهم بود فرزندان یا دوستان سایل دزد بود واگر صاحب
دوازدهم بود سایل یا بنده زن وانباز یا همسایه راست یا از پس خانه دزد باشد
واین بابیست اما قول چنین کی از هفت کوکب شهادت خواه تا درست برآید
واین باب آنگاه بود که دزد آشنا یا از اهل بیت بود واگر دزد بیگانه یا غریب باشد
این چنین باز نگرستن فایده نکند که بسیار مردم بود است بیکدیگر را مانند ویکی
و پیشه ونام دشوار بتوان دانست سخت نیک تفحص بکن و تامل در آن و بفهم
باریک تمیز نکنی نتوان دانست والله اعلم   در معرفت آنکه دزد مرد است
یا زن بنگر بدلیل دزد اگر اندر برج مذکر بود یا شرقی بود یا اندر ارباع مذکر بود آن دزد
مرد بود واگر اندر برج مؤنث بود این دزد زن بود و نیز همچنین شهادت جوی
از کوکب که دلیل مذکر است یا مؤنث واز اتصال وانصراف قیاس کیر دزد
کوکب نر بود و کوکب نر بود ناظر بود و برج ماده بود این دزد مرد بود ولیکن در باطنش
شبیه زنان بود یا کار زنان کند واگر کوکب ماده بود و بکوکب ماده ناظر و برج
نر این دزد زن بود و باطنش بمردان ماند یا مردانه بود یا کار مردان کند اما

بدانکه

بدانکه شهادت نری و مادگی نیک نگاه باید داشت اگر کوکب نر بود و شرقی
بود و برج بود و ربع ماده شهادت انثی نظر جوی اگر کوکب نر ناظر بود مرد بود
بشبیه زنان واگر کوکب ماده ناظر بود مردانه بود ولیکن زن بود واگر ناظر نبود دیگر
وقوت وفعل بنگر واز آنجا حکم کن این مثالات که گفتم پسندیده بود واگر نری و
مادگی شهادت بیشتر یابی حکم بر بیشتر کن و غافل مباش تا حکم خطا نکنی واکنون
از تذکیر و تانیث کواکب یاد کنیم تا نشان بود زهره اگر دلیل دزد بود بدانکه دزد
زن بود واگر شرقی بود واندر برج مذکر و ربع مذکر بود یا شمالی بود دزد مرد بود شبیه
زنان یا حیز یا مخنث بود یا مانند زن بود واگر آن زن دزد دیده بود واگر دو
شهادت نری بود و یک شهادت مادگی زن بود زیرا که زهره بذات خود ماده است
واگر سه شهادت نری بود و یک مادگی مرد بود و باطنش زن بود و قمر نیز همچنین که از زهره
یاد کردم و شمس نیز همچنین و زحل اگر مغربی بود یا شرقی اندر برج نر یا ربع نر مرد بود و اگر
اندر برج ماده و ربع ماده مؤنث و یا مغربی بود خصی بود یا کنده پیر مشتری چون شرقی
بود اندر برج مذکر و ربع مذکر مرد بود اندر مغربی و برج مذکر هم مرد بود و چون مغربی
بود برج و ربع مؤنث هم مرد بود شبیه زنان یا بخلقت زنان بود یا عنین بود یا
باطنش زنان بود یا مخنث و همچنین دلالت برج که صفت کردم عطارد شرقی بود و
برج نر غلام بود نیز بعضی گویند که اگر مغربی بود و برج ماده کنیزک بود یا دختر عطارد واگر اندر
ربع مذکر یا برج مذکر بود یا باتصال کوکب مذکر یا شرقی مرد نیز بود واگر مغربی بود یا برج مؤنث
یا ربع مؤنث یا باتصال کوکب مؤنث ماده بود و بهر جای که شهادت غالبتر
بود وی بدان جای و بدان جانب منسوب بود طالع اگر برج مذکر بود و صاحبش

نیز برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع مؤنث بود زن بود و اگر یکی مذکر بود و یکی مؤنث مرد
بود بشبه زنان یا زن بود بشبه مردان و اینست شناختن تذکیر و تانیث کواکب و مواضع
و بروج   در معرفت آنکه دزد آزاد است یا بنده و تندرست است یا بیمار
نیک بنگر بدلیل دزد و اگر سعدی بود یا اندر برج مقبول دلیل کند که دزد آزاد است
و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود دزد بنده بود و اگر دلیل دزد در خانه ششم بود
از برج خویش بنده بود و اگر دلیل دزد صاعد بود یا اندر اوتاد یا زایل بود این دزد
تندرست اندام بود و نیکو قامت و اگر اندر هبوط بود یا ساقط یا ناقص دلیل بود اندام بود
بر ضعیفی و بیمارناکی و معیوبی و اگر بصاحب شرف متصل بود تندرست بود و اگر
بصاحب هبوط متصل بود بیمارناک بود و همچنین اگر بکوکبی متصل بود که اندر شرف یا
هبوط بود   در معرفت آنکه دزد دراز بالاست یا پست بالا اگر دلیل دزد
کوکب علوی بود دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی بود پست بالا و کوتاه بود و اگر کوکب
وسط بود و اگر کوکب علوی بود اندر ربع شرقی بود یا اندر نیمه صاعد از مرکز
وسط السما یا طالع یا مرکز رابع سخت دراز بالا بود و اگر در برجهای مستقیم
الطلوع بود هم دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع بود یا ربع غربی یا شمالی
میانه بالا بود و اگر کوکب وسط بود اندر برج مستقیم الطلوع یا ربع شرقی
دراز بالا بود و اگر اندر برج معوج الطلوع بود و ربع غربی بود کوتاه بالا بود و
اگر کوکب سفلی اندر ربع شرقی بود یا اندر برج مستقیم الطلوع میانه بالا بود و
اندر برج معوج و ربع غربی پست بالا بود و ربع شرقی دراز بالا بود و ربع شمالی و
جنوبی میانه بالا بود و ربع مغربی پست بالا بود و برج مستقیم الطلوع راست قامت

بود و معوج

بود و معوج الطلوع کژ قامت بود و باشد که کژ رونده بود   در معرفت
آنکه دزد تنهاست یا یاران اگر دلیل دزد اندر برج ذو جسدین بود یا اندر برج کثیر
الاولاد یا اندر برج کثیر الصور یا دو سه کوکب دلیل دزد بود دزد با یاران بود یا
خداوند برج به دلیل دزد ناظر بود بمودت یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب
شرف آن برج یا صاحب خداوند یازدهم از جایگاه دلیل دزد این دلیلها
که گفتم اگر همه یا بعضی بدلیل دزد ناظر بود و مقبول از یکدیگر دزد با یاران بسیار بود
و اگر دلیل دزد دو کوکب بود یا اندر برج ذو جسدین بود دزد دو بود و اگر جز این
بود که گفتم دزد یکی بود خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور یا دلیل
دزد یک کوکب بود هر آینه دزد تنها بود   در معرفت آنکه این دزد هیچ
دزدی کرده است یا خود دو چند است اگر دلیل دزد اندر برج ذو جسدین بود این
دزد را پیشه دزدی بود یا یکبار یا دو بار چند بار دزدی کرده بود اگر با اول برج باشد
اول دزدی بود باز دیگر باره دزدی نکند و اگر اندر آخر برج بود یکبار دزدی کرده بود اگر
دوم برج بود و اگر برج ثابت بود یکبار کرده بود و دیگر نکند و اگر برج منقلب بود دزد
رود و دزدی کند و از دزدی توبه نکند و سیر نشود   در معرفت آن که دزدی
بشب کرده است یا بروز اگر دلیل دزد کوکب لیلی بود یا اندر برج لیلی بود خاصه
اندر جزو لیلی بود یا اندر تحت الارض بود دزدی بشب کرده بود و اگر کوکب روزی
بود یا اندر برج روزی بود خاصه که اندر جزو روزی بود یا فوق الارض بروز کرده بود
و اگر بعضی اندر بهره روزی بود و بعضی اندر بهره شب میان شب و روز کرده بود
اگر آن دلیلان که بشب دلالت کنند غالبتر از دلیلان روزی بود نیز دزد یکی بود

برکن شبی بوقت آفتاب فروشدن کرده بود و اگر روز عالی‌تر بود برکن روز
و طلوع و بامداد بود بوقت طلوع فجر دزدی کرده بود و اگر کوکب لیلی آن بود که طلوع
و در غیبت بود و روزی آن بود که طلوع و در غیبت روز بود کوکب نر و برج نر روز بود
و کوکب ماده و برج ماده شبی بود   **در معرفت آنکه دزد جوان است یا پیر**
بنگر بدلیل دزد اگر اندر اول برج بود یا مشرقی بود دزد جوان بود و اگر اندر میانه
برج بود و نه مشرقی بود و نه مغربی و آن آنگاه بود که میان دلیل و میان آفتاب نه
درجه بعد بود از پیش و از پس این دزد میانه بود میان پیر و جوان و اگر اندر
آخر برج بود و مغربی بود دزد پیر بود و اگر مخالف آن بود که بشهادت بیشتر بود
حکم بر و کن اندر ربع طالع کودک و جوان بود و اندر ربع جنوبی برنا بود و اندر
ربع غرب میانه بود مایل به پیری و اندر ربع شمالی پیر بود هم برین قیاس بکو اگر دلیل
دزد عطارد بود جوان بود و زهره نیز جوان بود و لیکن از عطارد کلانتر بود میان
و مریخ جوان بود اتیجه یعنی کهل و مشتری کهل بود از مریخ کلانتر و زحل پیر بود
بنگر از مواضع آفتاب مشرقی دلیل کند بر جوانی و مغربی دلیل کند بر پیری و مقام
اول دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند بر کهل خاصه که میان مشرقی و
مغرب بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و نزدیک بود به پیری و قمر اندر ربع اول
از ماه نو دلیل بر جوانی و ربع دوم بر برنایی و ربع سوم بر کهلی و ربع رابع بر پیری اگر
شمس اندر برج جوان بود و اندر ربع وسط السما جوان نو خط بود اندر ربع رابع
غربی کهل بود و ربع رابع بر پیر هم بود زحل اندر ربع مشرقی جوان پر طبع بود و اندر
آخر تشریق کهل پر طبع بود و اندر تغریب سخت پیر بود مشتری اندر تشریق

بسال

جوان

جوان کهل پر طبع و کهل خوب بود و اندر آخر تشریق کهل بود و اندر اول تغریب پیر کهل
طبع بود و اندر آخر تغریب پیر بود مریخ در اول تشریق جوان بود و آخر تشریق کهل جوان
طبع بود اول تغریب کهل بود و آخر تغریب کهل پر طبع بود و زهره و عطارد اندر تشریق
تا مع بود زهره جوان بود و عطارد کودک بود و مستقیم بود اندر عشیات زهره جوان
پر طبع بود و عطارد کودک پر طبع بود و مستقیم تغریب عطارد جوان بود و زهره
اندر اول کهولت بود اما سال دزد را از دلیل و از درجهٔ طالع دزد بعضی حکم باید
کرد و سال نجم و سر بیرون آورد چنانکه اندر اول کتاب بیرون آوردن سال گفتیم و فصل
دیگر است که اینجا یاد نکردم و لیکن اکنون اینجا یاد کنم که جایگاه هست بنگر که دلیل کیست
و سال کبری او چند است و بنگر که دلیل اندران برج که هست بچند درجه است از برج ربع
بود یا سدس یا ثلث یا نصف است هم بدان قدر از سال کبری بگیر آنچه بیرون آید آن
بود سال دزد و این دلیل که گفتیم معقول است و دلپذیر   **در معرفت آنکه دزد در**
شهر است یا بیرون شهر بنگر بدلیل دزد اگر بصاحب دوم یا سیوم متصل بود یا بگیرنده
متصل بود که اندران جایگاه بود یا دلیل دزد اندرین جایگاه بود این دزد از شهر بیرون
رفته است و قصد دور سفر جایی کرده و اگر دلیل دزد اندر وتد بود اندر شهر بود و
جا بجای نرفته است و اگر این وتد برج ثابت بود این دزد بر این جای قرار کرده است
و اگر برج ذو جسدین بود خواهد که از شهر بیرون رود اما هنوز نرفته بود و اگر برج
منقلب بود هم اندران شهر از جایی بجای رفته بود و اگر اندر مایل الوتد بود نزدیک
شهر بود و اگر ساقط بود بیرون شهر است و دور رفته است و اگر دلیل آن اندر
آخر برج بود تحویل خواهد کردن این دزد و خواهد که از آن جای که هست بجای

بود و اگر دلیل اندر برج اول بود تحویل کرده باشد و این دزد از شهر بیرون نرفته است
ولیکن سخت دیر نبوده باشد و اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آمده باشد از شهر و اگر دلیل
بکوکبی متصل باشد که اندر ششم و ششم یا دوازدهم از طالع باشد هم بیرون آمده باشد از شهر
و اگر دلیل اندر رجعت باشد که صاحب طالع بخلاف آن ربع باشد این دزد از شهر بیرون ربعی
رفته باشد و دور افتاده باشد و اگر صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال دلیل دزد دور
افتاده باشد و اگر هر دو اندر یک ربع باشند هم اندر شهر باشد با سایل

در معرفت آنکه دزد بکدام ناحیه رفته است اگر دلیل دزد اندر برج آتشی باشد یا بربع شرقی
این دزد بنواحی شرق رفته باشد و اگر اندر برج خاکی بود و اندر ربع جنوبی بنواحی جنوب رفته ربع
باشد همچنین بر چهار ارباع و نواحی بگویی و حکم کنی چنانکه اندر باب گذشته صفت کردم

در معرفت آنکه خانهٔ دزد بکدام جایگاه است بنگر بدلیل دزد که اندر کدام برج است
و آن برج از طالع بکدام ناحیه دلیل کند و اندر کدام ربع افتد خانهٔ دزد هم بدان ناحیه
هم بدان جهت باشد و اگر صفت جای خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است هم
بدان مثلثات منسوب است از و صفت کن و از صفت برج نیز بگوی آنچه بوی منسوبست
همچنانکه اندر باب گذشته گفتم از مثلثات دوازده برج و قمر دلیل در خانه درست
و از و نیز صفت کن چنانکه پیش یاد کردم

در معرفت آنکه مال مسروق بکس داده است یا نه بنگر میان درجهٔ طالع و میان وتد رابع اگر اندرین میان
کوکبی باشد پس دلیل کند که مال مسروق بکسی داده است و صفت آنکس بصفت آن
کوکب است و بنگر تا از درجهٔ دلیل دزد تا نود درجه برج کوکبی هست اگر بود آن
کوکب دلیل آنکس است که مال مسروق بوی داده است صفت آنکس بصفت آن کوکب است

وبنگر

و بنگر اگر برج کوکبی نباشد اندران میان پس هیچکس نداده باشد و بنگر بصاحب طالع اگر اندر
وتد باشد اندر وتد رابع این مال مسروق بدست کسی نهاده باشد بنگر اگر اندر برج رابع
کوکبی هست یا خود برج کوکبی بود ناظر هست اگر بود صاحب سهم السعادة کوکبی اندر وتد باشد
و ناظر باشد از دلیل آنست که بدست کسی بامانت نهاده باشد و اگر چه این باشد امانت نهاده
باشد و اگر دلیل دزد نور بکوکبی دهد بنظر یا باتصال آن مال از دست دزد بیرون شده
باشد و اگر برج کوکبی متصل نباشد یا ناظر نبود بدست دزد اندر باشد مال اگر یکی از دو نیّر
دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعادة اندر برج باشد و بطالع ناظر بود و بمکان
خویش نیز بود و در دلیل مال باشد و اگر دلیل مال اندر اول برج باشد مال را از جای خویش
بجای دیگر گردانیده باشند امّا صفت امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل دزد
و بعضی قمر اندر آخر برج دلیل کند بر آنکه مال مسروق از آنجا که نهاده باشد بجای دیگر
بگردانیده باشد و همچنین اگر بر برج ششم باشد اگر دلیل مال متصل باشد بصاحب سیم یا بصاحب
ثالث یا بکوکبی اندرین مواضع یا خود دلیل مال اندرین مواضع تحویل کند دلیل کند
بر آنکه این مال را از شهر بیرون برند اگر زحل اندر اوتاد رابع باشد یا بود ناظر [illegible]
مال به بنده کسی داده بود و اگر مشتری بر زحل ناظر باشد یا بوقت ناظر زحل این مال مسروق
از دست این بنده مردی اصیل ستاده باشد و اگر بجای مشتری مریخ باشد با نظر زحل مرد حربی
بنده باشد که آزاد شده باشد و اگر بجای مشتری مریخ باشد با نظر زحل مرد بنده کرده
شده باشد مال مسروق از دست او ستده باشد و اگر زهره باشد و اندر درجهٔ دوم باشد اندر برج
خویش مال مسروق بزنی توانگر و اصیل داده باشد و اگر اندر درجهٔ سیوم باشد
از برج خویش یا از وتد رابع باشد یا ناظر باشد اندر درجهٔ اول مال بکسی داده باشد

کو آنمرد عجب ونسب وستوده بود وحاجتمند بوده بود وامروز بنابارنست واگر اندر
وجه دوم وسیوم بود مال به بنده یا بخادم یا بکسی که مانند بندگان وخادمان بود
بوی داده باشند — در معرفت آنکه این دزد آشکارا شود یا نه اگر صاحب برج
دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و نیز این یکدیگر را ناظر نباشند و یا هردو بدلیل دزد
ناظر نباشند آن کار دزدی پوشیده باند و آشکارا نشود واگر یکی از این یکدیگر را ناظر
نباشد و نیز بدلیل دزد و بصاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد و با اینهمه
دلیل دزد ساقط بود از طالع این دزدی پوشیده باشد که هرگز آشکارا نشود واگر
دلیل دزد بر این صفت بود که گفتم ولیکن صاحب برج دلیل دزد به نیز این ناظر بود
یا اندر اوتاد بود آشکارا نشود بعد از آن که پوشیده شده بود واگر صاحب برج
دلیل دزد بود ناظر بود زهره و نیز این بود ناظر باشند خاصه با اینهمه بطالع ناظر
باشند آن کار دزدی آشکارا شود و پدید آید اگر نیز این را این نظرها بود اوتاد
بود پس آنگاه شهرت یابد واگر ساقط باشند از اوتاد مشهور نشود و همچنین
مانند اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی که اندر طالع بود یا اندر وسط السما دلیل کند
بر آشکارا شدن دزدی واگر بدان کوکب مقبول بود دلیل کند بر آنکه ظفر یابد
و کالا نیز بیابد واگر سعد بود واز منحوسان پاک بود هم دلیل کند بر آشکارا شدن
دزدی و اتصال قمر بنجمی از وتد دلیل کند بر آشکارا شدن دزدی و اتصال قمر
بنجمی از وتد دلیل کند بر آشکارا شدن دزدی و آشنایی دزد و شناختن
مر سال بود و اتصال با سعدی ساقط از وتد دلیل کند بر پوشیده شدن
دزدی اگر اندر وتد بود آشکارا شود و قمر اندر طالع دلیل آشکارا شدن دزد بود

ببید

وپدید آمدن والله اعلم — در معرفت آنکه بر دزد ظفر بود یا خود بدیگر
دلیل دزد اندر طالع بود یا دلیل دزد با دلیل سائل یکدیگر را ناظر باشند بر دزد ظفر یابد
اگر اتصال از تربیع یا مقابله یا مقارنه بود بر دزد ظفر یابد اندر شهر ولیکن بدشواری
واگر اتصال از مودت بود ظفر بود به آسانی ولیکن از بیرون شهر واگر میان ایشان
اتصال و نظر نبود دیگر نقل النور و جمع النور و رد النور اگر بود بدست متوسطان و
سایر گران ظفر یابد بر جوهر کوکب ناقل یا جامع النور یا راد النور و از طبع و برج
ور و اگر صاحب برج سابع با دلیل دزد بصاحب طالع متصل شود و دزد خود بیاید
کالا باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود و اندر وسط السما اندر وتد بود دلیل کند
بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی قابل متصل شود بطالع ناظر بود دلیل کند بر یافتن
یافتن دزد و اگر زایل بود و بطالع ناظر بود امید که بر دهد و اگر صاحب برج سابع در تحت
الشعاع بود دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و بهتر آنگاه بود که صاحب طالع بوی ناظر و اگر بدیگر
بود بر ظفر یافتن بر دزد به بستر و اگر بدین حال صاحب سابع بطالع ناظر بود یا اتصال
طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب طالع بوی
متصل بود هدیه کند دزد را سلطان و مال بستاند و اگر صاحب طالع و صاحب سابع
بیکدیگر نظر نباشد مال سلطان بستاند یا خود سایل ظفر یابد و مال بستاند و اگر دلیل
دزد منحوس بود از آنکس کننده صاحب وسط السما بود سلطان دزد را عذاب کند و مال
بستاند و اگر سعود کننده صاحب وسط السما بود رهایی یابد از سلطان و هر کوکبی که
منحوس کننده بود از منسوبات آن کوکب عذاب و رنج بیند و هر کوکبی که مسعود کننده
باشد هم از منسوبات آن کوکب رهایی و امید بیند — در معرفت آنکه دزد را

عقوبت رسد یا نه اگر دلیل دزد منحوس بود از صاحب دوازدهم دزد را زخم چوب
و عذاب رسد و زندان بود و اگر کشنده صاحب هشتم بود یا زحل یا مریخ دزد
کشته شود و اگر دزد بزندان گرفتار شده بود کشنده و دلیل دزد هر دو اندر
برج ثابت بود یا هر دو اندر رابع بودند یا یکی ازین دو یا ماه اندر برج ثابت بود یا
بکوکبی متصل بود از برج رابع بدلیل دزد پس زندان بر دزد بسته شود و یا باشد
که اندر زندان بمیرد و اگر مریخ اندر برج ذو جسدین با ماه و کشنده صاحب رابع
یا صاحب هشتم یا زحل یا مریخ این کشندگان اندر برج ذو جسدین باشند
یا یکی ازیشان با این دزد مقطوعة الاعضا شود خاصه که ماه را مریخ نقاره
بود برین شود نا بکار کنند اگر دلیل دزد مسعود بود و اندر وتد بود و صاحب طالع
منحوس بود یا از وتد ساقط بود یا راجع بود یا محترق خداوند کار را عقوبت بود
و دزد رهایش یابد اگر دلیل همچنین بود که از صاحب طالع گفتم هم دزد و هم صاحب
کاله بعقوبت رسند

در معرفت آنکه ظفر بر دزد کدام وقت یابد

اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه بود که باتصال درجه بدرجه برسند هر درجهٔ روزی
یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود همچنانکه بر شمردم از برج منقلب و ثابت و ذو جسدین
و از وتد و مایل و زایل بران قیاس حکم کن و دانستن وقت ظفر یافتن بر
دزد

در معرفت آنکه مال دزدیده از آن کیست بنگر اگر از کوکب
مذکر منصرف بود مال آن مرد بود و اگر از مؤنث منصرف بود آن زن بود و اگر
از مریخ منصرف شود آن مرد لشکری بود و اگر از آفتاب منصرف شود آن مرد از
حکام بود همچنین از دوازده برج و کوکب حکم کن چنانکه گفتم اگر صاحب برج

قمر زهره

قمر زهره بود مال آن زنان بود و اگر زحل بود مال ازان مردان بود اگر دلیل گفت صاحب
برج دلیل مال خداوند مال بود بنگر کدام کوکب بگوید که مال آنکس بود و اگر وی
نیز دلیل نکند از برج طالع بگو اگر ذو جسدین بود مال ازان دو تن بود و اگر ثابت
بود یا منقلب مال ازان یک تن بود و اگر کوکب نر اندر وی بود مال آن مرد بود و اگر
کوکب ماده بود مال آن زن بود و اگر کوکب نبود از صاحب رابع حکم کن

در معرفت آنکه مال مسروق باز یابد یا نیابد اگر صاحب طالع بصاحب مال مسروق
متصل بود مال باز یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل مال را بود بصاحب طالع
بیابد مال با آسانی بی رنج و بود که مال بخود رسد بر جای باز رسد و اگر میان این دو دلیل اتصال
از مودت بود بیابد آسانی بیابد اگر از عداوت بود بدشواری و رنج و اگر دلیل مال
اندر طالع بود یا قمر بود متصل بود مال باز یابد اگر صاحب برج دلیل مال بود وی
متصل بود مال باز یابد و اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج شمس یا صاحب عده قمر متصل شود
بشمس دلیل کند بر یافتن حال خاصه که اتصال از وتد یا مایل بود و اگر دلیل از نظر صاحب
طالع یا از طالع ساقط باشند یا از نظر یا اندر سابع بود یا بصاحب سابع متصل شوند
مال بدست دزد بماند و هلاک شود و اگر دلیل مال از سابع یا از صاحب سابع از نظر و
اتصال ساقط بود اندر وسط السما بود یا بصاحب وسط السما متصل بود یا صاحب
وسط السما بدلیل مال مسروق ناظر بود آن مال نزدیک سلطان بود استوار شده و
اگر صاحب سابع اندر تحت الشعاع بود و بصاحب طالع متصل بود دزد مال بخداوند
آرد از بیم سلطان و اگر دلیل مال بدلیل سابع متصل نباشد و کوکبی میان ایشان
نور رد کند یا نقل کند یا جمع کند آن مال بجا بدست متوسطان و متوسط بر کوه بود

طبع آن کوکب ناقل و جامع بود و کوهر برج و جایگاه و دور از طالع و اگر ماه بنحس متصل شود
مال تباه شود و باز نیاید اگر آن نحس اندر وتد بود دزد شناخته شود و مال نیابد و اگر دلیل
با آن بسعدی متصل بود و آن سعد اندر تحت الشعاع بود یا ساقط بود یا منحوس آن مال
نعود باز نیابد و اگر قمر بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر طالع بود یا بصاحب وسط السما یا بکوکبی
که اندر وی بود متصل شود و آن مال باز یابد اگر زهره بصاحب طالع ناظر بود یا بکوکبی که زهره
اندر طالع بود یا اندر وسط السما یا بتربیع متصل بود از نظر مودت دلیل بود بر یافتن
مال دزد و کشته با آسانی و اگر نظر از تربیع و مقابله بود یافته شود بدشواری اگر یکی از
نیرین بسهم السعادة یا با سهم مجتمع بود دلیل کند بر زودی یافتن مال اگر نیرین بسهم السعادة
ناظر نباشد و نه بطالع و نه بیکدیگر مال مسروق باز نیاید نظر نیرین بطالع از اوتاد
مال باز یابد بیجفا و مشقت و صاحب دوم اندر طالع مال باز یابد هرچند روزگار آنرا
بود یا مدت دراز گذشته بود اتصال صاحب دوم بکوکبی که اندر دوم بود مال باز یابد و اگر
صاحب ششم با صاحب دوم اندر سابع باشند مال برود و باز نیاید بجز اتصال صاحب
سابع و دوم مگر با یکدیگر اگر صاحب ششم بصاحب ثانی متصل بود آن مال جایابد و لیکن بعضی دزد
برکرد و بهتر آن بود که صاحب طالع میان ایشان شاهد بود و اگر شاهد صاحب وسط
السما بود بعضی از وی سلطان بستاند اگر قمر اندر تحت الشعاع بود و ناقص بود هرگز باز نیاید
قمر اندر سابع یا در ششم دلیل کند بر یافتن مال و کشته مگر که شمس ناظر بود و انگه امید یافتن بود
قمر اندر طریقه محترقه دلیل کند بر رفتن مال اگر سیاره بیرون رفته و دشوار یابد بودن بزیر
اندر تحت الارض دلیل بود بر هلاک شدن دزدیده و کشته و اگر قمر اندر طالع بود
یا سعدی دلیل کند بر یافتن کشته و مال دزدیده اما در منحوس گوید اگر طالع مولود دیافته

بدانی

بدانی بنگر بوقت دزدیدن مال و اگر قمر بدان وقت بجایگاه سعدی بود که اندر اصل آنجا
بوده بود یافتن بود و الا نه   در معرفت آنکه مال همه باز یابد یا بعضی اگر دلیل مال
ناقص بود یا بطی السیر بود یا منحوس بود یا ناقص التعدیل و العدد بود بعضی از آن
مال باز یابد و بعضی نیابد اگر مسعود بود یا زاید النور و العدد و التعدیل بود یا سریع السیر بعضی
نیز بود ناظر بود مال باز یابد بتمامی و نیز زیادت و اگر سعدی نیز ناظر بود مال تمام باز یابد
باز یابد و اگر نحس ناظر بود مال باز یابد و لیکن بنقصان و کمی بعضی   در معرفت
آنکه دزد چیست و چه بود بیانه بنگر بدلیل دزد اگر اندر خطوط خویش بود یا مسعود بود یا بعضی
ناظر بود یا اندر خانه عطارد بود یا اندر خطوط عطارد بود این دزد چیست و چه بود و الا اینکه
با صنعت بود و بنگر بدلیل دزد که کدام کوکب است بکدام کوکب ناظر است و اندر کدام برج است
و آن کوکب و آن برج بر چه صفت دلیل کند و آن برج از کدام کوکب است طبع
برج و کوکب از گوهر آتش و خاکی و باد در حکم آن چیز دزد و بیکدیگر مزاج ده
در معرفت آنکه قوات و حلیت دزد چگونه است بنگر بدلیل دزد اگر زحل بود این دزد
سیاه چرده و سرکوفته بود یا گندم گون بود دراز بالا و خرد چشم سپید چشم پرموی
زنده موی باریک دهن پیشانی بود و دهن سر زشت روی بود تلخ روی بعضی ترشی
روی اندیشناک بود و صاحب حیله و مکر و دروغ بود و هیچکس را از دل دوست
نبود و بسیار نباشد خاموش بود چون خشم گیرد بدزبان زشت و دشنام
دراز موی بود و دراز دندان و دراز ناخن لئیم طبع بود کاهل و بدخو و بدساز
بود چون راه رود کوژپشت بود کلان گوش و کلان دهن و کلان بینی و حاجب
باشد و پاشنه کفته اگر دلیل دزد مشتری بود سفید پوست باشد که بقدر زنده یا

کوتاه یا میانه رو راز بالا بود و فرشته موی کرد و ریش سیاه چشم نیز و کلان چشم سپید و چشمش پر آب

مانند نیکو ابرو نیز اندام او ریخته نابان کوته سخن کو ریخته و نیکو گوی و فربه نیز و نیکو خو

بود و دوست دارنده حسن و جمال نیز بکار یار خیر و در کار جانیده ملکون موی نیز و بزرگ

اندام بود و هر یکی علیحده کمتر از زحل اگر دلیل زهره و مریخ نیز سرخ روی و سرخ موی نیز

بغایت سرخ غرش نیکو بود چشم نیز با سیاه چشم نیز بازرد چشم تیز نکرنده نیز کرد رو و ابرو

باریک زنگنان نیز کلان ابرو نیز سوی نیز کژ و خمیده بود ابرو ریش نیک اندام بود

و فرشته موی نیز و باریک موی سرخ بود رانش و جهان دلش پر مکر و ابر بود و بهر طریق

سونده نیز شبکیر بود با امانت بود و مفسده و تیز دلاور نیز و پیش رونده باشد

بنانکه جنگ و بدزبان نیز نشناسنده نیز بود دشنام دادن مردمان بی باک نیز

از آنچه ور بگوید مردمان را ما آنچه مردمان ور را بگویند نیز باک ندارد و جز بعضی

بکار زنان با قوت بود و دروغ زن نیز و ستمکاره و خاین نیز به همگنین نیکو به

نخواهد میانه بالا نیز و زبان کننده و زنان کار نیز و حسد و کینه کننده نیز بسیار و

انبوه موی و اگر دلیل زهره نیز سپید پوست و تابان و پاکیزه نیز و رنگش

بسرخی نماز جهت آنکه رنگ پوست نیز چون آتش پوست پیدا آید چرب کوی

نیز و گشاده روی و نیکو چشم و ابرو نیز بزرگ چشم نیز سیاه چشم و چشمش نیز تیز بود

بود سیاه و بنه بود و پیوسته ابرو نیز شیرین روی و شیرین سخن نیز بزرگ

نیز و بزرگ دو کوته کرده ریش نیز میانه بالا به راز و کوتاه موی سر و نیز

نیز و نیکو موی نیز سیاه چشم و سیاه موی و گوشت اوریخته معاشر نیز و لهو و طرب

دوست دارد نرم سخن نیز و دوست روی نیز با حفاظ نیز مقبول موی بود و پاکیزه

باشد و خوش آواز بود و اگر دلیل عطارد بود خشک اندام بود و کشیده ریش

باریک و اندک ریش نیز ناکوسه بود و خشک مغز و سپید پوست بود که نیز در زند

یا سیاه چرده بود و باشد اریک بود و پیموده نیز یعنی کم موی استخوان درگها فی همه نیز

و پیدا نیز تیز فهم بود زیرک و زبان آور سخن گوی و درست اندیشه نیز بسیار نیز

و تیز گوینده و زود سخن نیز باریک و لطیف فهم است بود و میانه بالا نیز اندر آید و قفا و

چیزها را غیب نیز بسیار باز نیز نبود و در رو و خنده دوست موی نیز سیاه و نیکو موی بود و نیز

نکرنده بود و نیکو زبان و شیرین سخن نیز و شیرین زبان نیز و اگر دلیل بود و

نیز تن نیز یکی از ایشان بنگر که کدام کوکب متصل است یا منصرف یا ناظر یا جامع

از آن کوکب دلیل گیر و اگر قمر الست نیز پس از تحت الشعاع بیرون آمده باشد پس اگر دلیل آفتاب

بود سپید پوست نیز که نیز در زند میانه بالا نیز بزرگ اندام سطبر استخوان و پاکیزه

گونه و رنگ بود و کم گوشت آورد نیز سرخ موی نیز که نیز در زند یا کبود چشم بود یا پر چشم

و نا خفته باشد نیز یا آنکه چشم و اصلع و ساده سر نیز تیز گوی نیز و کرد سر و روی

نیز آغاز ناک و دلاور بود و بکار صید و هنگ و پلنگ و دانا بود یا کاهی نیز

از کار و چیز آگه بود و چنان پندارد که راست و گزاف گوی نیز با طبیعت بود یا

با نفس نیز متکبر بلند سخن و سیاست کننده بود و استخفاف کننده پس

فراخ چشم عارست آور بود و اگر دلیل قمر نیز گرد سر و روی نیز و نیکو روی

و نیکو اندام بود بالا زود رونده میانجی کننده یار کار سخن کوش کننده

نیز پاره اندک ما به عیب نیز انشاب کار دوست دارد

یاران و دوستان بود از کاری به کاری گردنده بود نیک بخت و نرم و

بود بر اندام زشت آواز و فریبنده بود چون مدلولات کواکب دانسته شد
بگو بکدام کوکب متصل است و اندر کدام برج است از لون و قوات و طبع
آن کوکب و آن برج نیز صفت کنیم تا درست آید اکنون یاد کنیم حلیت و قوات دوازده
برج را نیز تا آسان تر آید اگر دلیل اندر حمل بود دلیل کند بر آنکه بسیار موی باشد ابروهاش
تر بود گشاده آواز بود درشت چشم بود و کلان چشم بیرون آمده پیشانی بود و اسطبر
روی بود بلند و برکشیده بینی بود باریک و کونه زنخدان بود کلان و دو کونه باریک
ساق و میانه بالا بود و نگرنده بود بعضی زیر نگرنده درشت موی بود و ابلق
بود موی نرم و فریبنده بود و کنجد روی بود نیکو گفتار و نیکو سخن بود نیکو اندام بود
با زیر و لهو و آنچه اندر وی چرکنی بود دوست دارند و روی پاره ابله بود و اگر
دلیل ثور بود پهن پیشانی و برکشیده بود برکشیده موی بود بلند و اسطبر آواز
بود و لبهاش اسطبر بود موی سرش انبوه و درشت بود و بزرگ چشم و اسطبر گردن
و فراخ سوراخ بینی بود و دم زننده بود از زمین چون زیاد سخن بود پهن پشت بود پهن قدم
بار گرونده خور بود فریبنده بود و کم شنونده بود اندر هر چیزی کور دل حرام کوسیده
بود سیاه چشم سیاه دیده بود سیاهش بیشتر از سفیدی بود اگر اندر جوزا بود میانه
بالا بود پهن سینه و پهن کتف بود سبز رنگ و نیکو گردن بود فرشته موی گیوه چشم
بود گرونده راه بود نیکو خوی بود نیکو زبان بود معتدل نیکو ریش بود نیکو موی بود
و بود که اصلع بود و دو زبین و تیز گوش بود و اگر اندر سرطان بود سیاه چشم
بود بیرون آمده روی بود سپید پوست بود که بر زنخ زنخدان اندر روش گنجیده با گلنه
باشد چشم بیرون آمده و کژ دندان بود بالا کژ بینی برهنه بود و پهن پشت بود بسیار کشتی

بود

بود چشمش خشک اندام بزرگ سار بود و بزرگ کف بود نیکو بالا بود و سخت دراز
نباشد باریک موی بود گزنده خوی بود نیکوی موی بود و اگر اندر اسد بود زرد ریش بود
و بر روی زرد نما بود تنگین دل بود روفز و رفته چشم بود تیز نگرنده بود کج بینی بود
اسطبر سر بینی بود و سوراخهای بینی فراخ بود باریک لبها بود و کوتاه گردن
بود اسطبر بود و ساقها درشت و سینه آور بود باریک میان بود و معتدل بیرون
و کبود چشم بود سرخ گونه موی بود ∴ بزرگ بود و تیز فرو و بن ضعیف بود و باریک
ساق بود موی گردن بسیار بود و کتفها دلاور بود جوشش بونده و سخت آواز بود
و اگر سنبله بود معتدل قامت خلقت و معتدل گوشت بود بزرگ سر بود فرزند دوست بود
بود اندر ساعدها و در اطراف اندام موی بسیار باشد پس کردنده دار بود و بینی بود و
و صلاح کار ابنده بود راست کار و وفادار بود و صاحب ادب بود و اگر میزان بود سپید
پوست دراز بینی بود دراز گردن بود سیاه موی بود درشت موی بود درشت
موی بود باریک ساق بود راست اندام بود نیکو روی بود کوژ پشت بود برکشیده
دو کونه بود انگشتان پایهاش دراز بود ناخن دستش بسیار افتد نیکو سخن بود
حاضر جواب بود خداوند لهو و طرب و شادی بود و حریص بود بکار زنان
و اگر عقرب بود بیرون آمده پیشانی بود و تنگ موی بود موی سرش بسیار بود برکشیده
موی بود موی پایهاش جدا جدا ایستاده بود و بسته چشم بود کلان چشم بود گرد ریش بود
گرد سر و روی کونه ریشی سپید و سرخ زننده بود که بسیار زند کوتاه پشت بود و دراز
ساق بود بزرگ پی و کتفها بود و دراز بالا بود بیرون آمده دو کونه بود بدخوی بود
و بد همت بود شیر انگیز بود و سینه آور و کتف آور بود فریبنده بود هر چیزی ببیند

بکار افسون و داروها دانا بود اگر قوس بود پهن پیشانی و دراز روی بود و فراخ بینی
و فراخ دهن و مضطرب و شتاب کار بود و نیمه فرو سو تنش بهتر از نیمه زبرین باشد
و پایهاش دراز و سفیهاش پهن بود و فرو کشیده ریش بود و دراز ریش و سرخ رنگ
کشاده شکم و تیز نگرنده بود بسیار نفقه کننده بود آینده حاجت و فراخ کار بود و اگر جدی
بود سفر و احرص بود و لع ستوران بود و چیزی که اصلح بود و اندک موی و اگر اندر جدی بود
دراز موی و سرخ روی و سرخ موی فرو هشته گردن بود و نغز آواز بود و نیکو پیشانی بود
خوش بانگ بود و ناحافظ و نهفته بود و سطبر موی بود خاصه موی سر و نیکو اندام بود و نیکو
قامت و باریک دست اندام بود و باریک ساق بود فرو هشته شکم فرو هشته ریش بود
و دراز ریش بود گردنده و خوب بود و گردنده طبع و سبکبار بود و اگر دلو بود کلان سر
بود میانه بالا بود با فزوده پانه باریک اندام بود فرود نیمه سو تنش باریک تر بود
به نیمه ریش پهن بود نیکو ریش بود و بزرگ یک ساق پایش دراز تر از دیگر بود
و پنهان دار و حریص بود بجمع کردن مال و صناعت و اندر آب بود یا مانند او
یا شراب فروش یا کشتیبان یا کار زمین بود و اگر حوت بود نیکو گردن بود و پهن روی و گوده
پیشانی بود و فراخ دهن بود و دندانهاش مختلف بود و خشک اندام بود و کم گوی
بود و کم سخن و درشت موی بود و سیاه موی بود و خرد سر بود و خوب پیشانی و گرد
موی و سپید پوست و سیاه چشم بود نرم مفاصل و نرم اندام بود این صفت
بروج که گفته شد   در معرفت آنکه با اندام دزد علامت است یا نه بنگر
بدلیل دزد اگر اندر طالع حمل بود این دزد را بر سر علامتی بود نیکو ظاهر اگر بوجه
اول بود بسر بر باشد اگر بوجه دوم بود بر روی بود و اگر بوجه سیوم بود آن علامت

بر زنخ

بر زنخ بود و حوالی زنخدان و اگر اندر جایگاه مقبول یا مسعود بود آن علامت خوب
و زینت بود و اگر غیر مقبول یا منحوس باشد آن علامت بد و تباه و عیب بود و اگر
دلیل اندر ثور بود آن علامت بر گردن بود و اگر اندر جوزا بود بر کتفها و دستها بود
و اگر اندر سرطان بود آن علامت بر سینه بود و اگر اندر اسد بود آن علامت بر ناف
و شکم بود و اگر اندر طالع بود یا سابع آن علامت اندر جانب راست بود و اگر اندر سابع
یا طالع از نیمه چپ بود و همچنین حکم کن باقی بروج را و وجه هر برجی تا بر تو معلوم گردد و اگر
دلیل دزد اندر باب علامت مشتری ناظر بود یا بحظها مشتری بود آن علامت چرد
و تکلل بود و اگر زحل بود علامت ریش بود یا علامت زشت و اگر مریخ بود جراحت یا گزیدن
سباع بود و اگر شمس بود هم جراحت بود یا زخم سباع و اگر زهره بود زینت و تجمل بود
و اگر عطارد بود نوشتگی بود یا نگاری که از جهت نقش و زینت کرده باشند یا از جهت
منفعت و سود کرده باشند و اگر قمر بود بکوکب ناظر حکم کن یا از کوکب منصرف و اگر
خالی بود از بروج حکم کن و اگر این علامات سایل پرسد از جهت خویشتن بنگر
بنگر بدلیل طالع که اندر کدام خانه است و از آن خانه حکم کن که اندر طالع بود علامت بر
سر بود و اگر اندر دوم بود علامت بر گردن بود و همچنین تا آخر بروج حکم کن
در بیرون آوردن بعضی نام دزد بنگر بدلیل دزد که اندر کدام جایگاه است بعضی
نام دزد بر بعضی آن خانه بود و اگر دلیل دزد اندر طالع بود و ساقط بود و نام منقلب
باشد بر بعضی زنندگانی و عمر و کشش چون یحیی و نفیس و زکی و مانند این و اگر اندر
دوم بود بعضی نام و بر بعضی مال و اعوام بود چون مالک و حیا و سرزند و زیاد و مطیع و
عون مانند این و اگر اندر سیم باشد و مسعود بود و نام انبیا و اولیا و صلحا باشد

اگر منحوس بود نام او یا برادر آن بود چون خلیل و صدیق و اخوت و اخوین و اگر اندر
رابع بود نام قدیم چون آدم و نوح و نام مشایخ قدیم و نام پدر و اجداد و مانند این
و اگر اندر پنجم بود بمعنی ولد و ولیده و سعید و عطا و رسول و آنچه بدین ماند و اگر
اندر ششم بود بمعنی عبید و عبیده مانند این و نام چیزی دون و موافق نام بندگان بود
و اگر اندر سابع بود زنان را و نام زنان بود مردان را نام باشد چون ضد و منازع
و مقابل و اگر اندر ثامن بود بمعنی موت و میراث و ظلم بود بمعنی نام و اگر اندر تاسع بود
بمعنی نام دین و نبوت و دیانت بود چون مسلم و مانند این و نام انبیا و اولیا و صالحان
بود از زن و مرد چون فاطمه و مریم و اگر اندر عاشر بود معنی نام بر بمعنی علا و رفعت باشد
چون عالی و علا و ابو العلا و ابو المعالی و نصر و رافع و نافع و فایقه و شریفه و اگر اندر
یازدهم بود معنی بر معنی دوستی و صلاحیت و حبیب و محبوب و رجا و حسن و حسین و
صادق و سعید بود و احمد و محمد و اگر اندر ثانی عشر بود نام ناقص و حقیر بود بمعنی اعدا و
عدوان و حمار و کلب و کلاب و آنچه بدین ماند اما در پیدا آوردن ترکیب نام
اگر دلیل از اتصال و امتزاج بود اگر از تثلیث یا تسدیس بود پس ترکیب نام بر سه حرف یا
پنج بود یا هفت حرف بود و اگر از تسدیس بود بر سه حرف بود یا بر شش حرف و اگر
از تربیع و مقابله بود چهار حرف بود یا هفت حرف و اگر دلیل را اتصال و امتزاج
نبود و اگر اندر طالع بود یا اندر اوتاد چهار حرف بود اگر اندر سابع بود هفت
حرف بود و اگر اندر تثلیث طالع بود سه حرف بود یا پنج یا نه و اگر از تسدیس
طالع بود بر سه حرف بود یا بر شش حرف و اگر اندر برج ذو جسدین بود نام بر دو
ترکیب بود چون عبدالله و عبدالرحمن و مانند وی و اگر اندر برج منقلب بود نامی باشد

مصغر

مصغر و ناقص و اگر در برج ثابت بود مفرد و صحیح بود و باشد که نام بر معنی آن برج
بود که دلیل بود که نام دلیل اندر وی هست و اگر دلیل از طالع و از نظر ساقط بود بنگر برج
سابع عدد حرف نام در زد بر عدد حرف برج سابع بود چنانکه حمل ثور اسد قوس
جدی و دلو حوت هر یک بر سه حرف دلیل کند و جوزا و عقرب بر چهار حرف دلیل
کند و سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل کند چنانکه زحل سه حرف و افلاک پنج
و راست و مشتری پنج حرف و مریخ چهار حرف و شمس سه حرف و زهره چهار حرف
و عطارد پنج حرف و قمر سه حرف هر کوکبی که حرف او بگفتار و ملفوظ اعتبار شمرند
بود آن حرف بر نام نهند بکوم بنگر بدلیل و زود که حرف وی چند است و حرف بشکر و ای
بعین شمرند و کدام حرفست آن حرف بنگر چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری میم و شین
و تا و از مریخ زا و خا و از شمس شین و سین و از زهره زا و از عطارد
میم و طا و از قمر قاف بنگر که اندر کدام برج است و حرف شمرند که کدام حرف
بود ملفوظ و گفتار گیرد و حرف منزل نیز بگیر آن منزل که دلیل اندر وی است اگر
بنگر تا معنی نام بر چه دلالت کند از روی قیاس بگیر و نام پیدا آید بدرستی و بنگر
حرف دلیل چون بود بر ترکیب نام چنانکه دلیل بوجه اول بود حرف اول از آن
نام باشد مانند حرف اول دلیل بود یا مانند حرف اول حرف منزل بود و اگر دلیل اندر
وجه دوم بود اول حرف از آن نام مانند حرف دوم بود از دلیل یا از برج دلیل
یا حرف میانگین منزل و اگر اندر وجه سیوم بود اول حرف از آن نام مانند
حرف آخرین دلیل بود یا حرف آخرین برج یا حرف آخرین منزل و حرف دوم را
از صاحب مثلثه برج دلیل توان دانستن و حرف سیوم آن صاحب مثلثه دوم

وحرف چهارم از مثلثه سیوم برج دلیل توان دانستن چنانکه از دلیل صفت کردم
مثلا دلیل اندر حمل بود بوجه اول و دلیل مشتری اول حرف میم و حرف دوم از نام آن
صاحب مثلثه حمل گرفتیم شمس حرف سیم از صاحب مثلثه دوم گرفتیم مشتری و حرف چهارم
از صاحب مثلثه سیوم و آن زحل بود و همچنین از برجها ارباب مثلثات و منازل
ایشان بقیاس و فهم باریک نام و حروف جمع کن بدرست نام بیرون آید و
بود که بجای نام بر بعضی نام کوکب ثانیه بود که با دلیل مقارنه بود و نیز قیاس گیر که
اندران زمین که باشی اغلب نامها چیست بدان قیاس بیرون آور که
نام پارسیان بود و نام عجم نام کواکب و بروج منازل پارسی کن بر لفظ آن
قوم و از وی نام بیرون آید اگر نام ترک بود نام کواکب و دلیل و بروج و
منازل بر لفظ آن قوم کن تا نام آنکس بیرون آید و همچنین قیاس گیر از کوکب و دلیل
و از طبیعت و اگر دلیل شمس بود اندر طالع یا اندر وسط السما بود نام بر بعضی نام
ملوک و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود بر نام پیکان و جاسوسان و [illegible]
بود و اگر مریخ بود بر بعضی نام سرهنگان و لشکریان بود و اهل حرب بود و اگر
ناظر مشتری بود موافق نام اهل نجوم و دهقان بود و اگر عطارد بود بر بعضی نام کودکان
وکنیزکان بود یا بر لقب خوانند و نام بسیط و نام اهل شام بود و اگر زحل بود نام
بر بعضی بندگان و مردمان دون خسیس بود و اگر دلیل مشتری بود نام بر بعضی
صالحان و انبیا و اولیا بود و اگر زهره بود نام بر بعضی اهل بیت نبوت بود و
آن نام خاندان اولیا و انبیا و صالحین بود و اگر جایگاه مشترک بود اندر
شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبول و اگر جز این بود نام بعضیان و زنان و

مطربان

مطربان بود و مخنثان و شاعران و اگر دلیل اندر وتد بود یا اندر شرف یا اندر
خطوط خویش نام معروف و مشهور نیکو بود و اگر اندر هبوط بود یا زایل یا ساقط
و یا اندر وبال و جایگاه نامقبول نام مجهول و تباه بود یا نام دستور بود و همچنین
دلیل بنگر که اندر کدام برج است بود که نام بر بعضی برج باید بعضی صورت برج یا بر بعضی کوکب
بیابی که عظیم القدر بود بران معنی بود آوردن تالیف حروف نامها چون خواهی که تالیف
کنی حروف نامها را بنگر که دلیل اندر کدام برج است و بکدام منزل از منازل قمر اندر
آن برج صورت کدام کوکب است از جهت صورتها از آن صورتها که بوجه بروج با
بسته است و از صورتها که نزدیک اصحاب طلسمات و از بعضی دوازده خانه اگر نام
معلوم شد نیکو و اگر معلوم نشود حرف دلیل و حرف برج دلیل و حرف منزل دلیل
همه را بر کاغذ بنویس و بنگر که چند حرف دلیل کند چنانکه بر تو یاد کردم اگر حروف شش
و فاحش تر بلفظ و گفتار بنگر که کدام است پیدا کن بجایگاه نگاه دار بنگر اگر دلیل اندر
ربع اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر ربع دوم بود یعنی تا پانزده درجه حرف
دوم بود و اگر اندر ربع سیوم بود تا بیست و دو نیم درجه حرف سیوم بود و اگر اندر
ربع آخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب مثلثه سیوم همچنان که از دلیل
صفت کردم و اگر نام زیاده از چهار حرف بود دیگر حرف از قمر گیر و دیگر از صاحب
برج قمر همچنانکه از دلیل صفت کردم این باب را نیک تامل نگاه دار که غرض بیان نام
بیرون آوردم و آزموده درست آمد و اگر سایل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع
قیاس گیر و نام هر که پرسد از آن برج و از صاحب [illegible] برج حکم کن و اگر دلیل ساقط
بود از طالع و از برج دلیل قیاس کن وجه دیگر و باشد که حروف نام بعضی کوکب بود

آید و آن چنان است که بیست و هشت حرف ابر دوازده برج کن و باز بر هفت
کوکب قسمت کن تا هر برجی و هر کوکبی چند حرف آید و حرفی نگاه دار و بنگر که دلیل اندر
کدام برج است و بکدام درجات وجه اول حرف اول بود و وجه دوم حرف دوم و
وجه سیوم حرف سیوم بود و نیمهٔ اول حرف اول بود و نیمهٔ آخر حرف دوم و هر کوکبی را چهار
حرف آید بنگر که دلیل اندر کدام ربع است از برج اگر اندر ربع اول بود حرف اول بود
و ربع دوم حرف دوم و ربع سیوم حرف سیم و ربع چهارم حرف چهارم از اول آن نام
و باز بصاحب مثلثهٔ اول بنگر اندر کدام ربع است از برج حرف دوم از نام آن حرف
بنه و حرف سیوم از مثلثهٔ دوم و حرف چهارم از مثلثهٔ سیوم و حرف پنجم از مثلثهٔ از
برج هم از آن نوع قیاس کن تا نام بیرون آید و حروف بروج اینست حمل
ا ه د ثور ه و جوزا ب ح ط سرطان ا ک ل اسد م ه سنبله غ
میزان ف ص عقرب ه ر قوس ش ت جدی ش خ دلو ذ ظ حوت
غ زحل ب و ی مشتری ه و ح مریخ ط ر ک ل شمس م ه س ع زهره
ف ص ق ر عطارد ش ت ث خ قمر ذ ض ظ غ و بنوعی دیگر حمل ک م ل
ثور ب و ر جوزا م د ز ا سرطان س ن ط ان اسد ا س ع سنبله ب ر ح س ه
میزان م ا ن ا ن عقرب ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و
حوت ح و ت زحل ز ح ل مشتری م ش ت ری مریخ م ر یخ
شمس ش م س زهره ز ه ره عطارد ع طارد قمر ق م ر ربع اول از برجی
هفت و نیم درجه بود و ربع دوم تا پانزده درجه بود و ربع سیوم تا بیست و
دو درجه و نیم بود و ربع چهارم تا آخر برج بر این است دلیل بیرون آوردن نام

بتحقیق

بتحقیق نیک کوشش کن تا مفهوم شود   در معرفت کار خصومت و دعوی
و دانستن دلایل اسباب خصومت بدانکه طالع و صاحب طالع و قمر و کوکبی که طالع
اندر طالع دلیل سایلست و آن کوکب که قمر از وی منصرف است سایل و صاحب سابع
و آن کوکب که قمر بوی متصل است و آن کوکب که اندر سابع بود دلیل مسئول عنه است
و وسط السما و کوکبی که اندر وسط السما بود دلیل حاکم و قاضی بود و بیت چهارم و کوکب
که اندر وی است و صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت و صاحب برج دلیل عاقبت
و عاقبت و مر صاحب برج دلیل مسئول عنه و دلیل عاقبت مسئول عنه است آن دلیل آن
چیزیست که خصومت از بهر آنست و قمر ماجرای خصومت اگر قمر مقبول باشد و مسعود
بود و بنظر مودت ماجرا هایی که میان ایشان بود همه نیکو بود یکدیگر باشد و اگر غیر
مقبول بود و منحوس بود و بنظر مخالفت بود همه تباهی و جنگ بود و برج دوم و
صاحبش و کوکبی که اندر دوم بود فوق الارض یاری کن و گواهان سایل باشند و برج
هشتم و صاحبش و آنکه اندر هشتم بود تحت الارض یاری کن و گواهان مسئول عنه
باشند از دلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که سفلی تر بود آغاز کننده خصومت او بود و از
دلیل بعد از آن دلیل که در آغاز کننده خصومت بود بنگر که از کدام کوکب منصرف است
آن خصومت از طبع و گوهر آن کوکب و آن خانه و از گوهر موضع او از فلک بود مثلا آغاز
کنندهٔ خصومت دلیل سایل بود و منصرف بود از زحل و زحل اندر خانه برادران بود
و خداوند خانهٔ ششم گفتم خصومت بسبب بندگان باشد و برادران بکمال اینست
دانستن سبب خصومت همچنین حکم کن از بروج آب و خاک از جهت آب و زمین و
مانند وی از دوازده خانه قیاس کن تا درست آید   در معرفت آنکه

که خصومت با کیست بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه که کدام آغاز خصومت کند و بر بود اگر
متصل نیز بکوکبی با کوکبی سوی متصل شود بتربیع یا مقابله قبول این خصومت با صاحب
آن کوکب نیز و از جهة برج و مرد از جهة موضع و در واگر ثانی بود خصومت از جهت مال
بود و یا دیگران و دوم روان و اگر صاحب ثالث بود خصومت با برادران نیز
و امثال این و اگر صاحب رابع بود با پدران نیز و همچنین قیاس سایر بروج و اگر هیچ
کوکبی بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سائل و مسئول خصومت با آن کوکب نیز بگوی قابل
اللذین بود بنگر صاحب کدام برج است از آن برج قیاس کن و حکم کن بگوی و هر کجا
و موضع چنانکه یاد کردم   در معرفت حال خصومت به نیکی و بدی اگر طالع
یا آن برج که دلیل اندر وی است برج ثابت بود آن خصومت دایم و دراز کشیده نیز و اگر
دلیل سائل اندر برج ثابت بود دراز و دیر از جهت سائل بود و اگر دلیل مسئول عنه
بود اگر اندر برج منقلب نیز قمر یا طالع دلیلان خصومت زود کشته شود و زود تر انگیخته
شود چند کرت بحق نیز بسیار آرمیده شود باز برانگیزد و اگر اندر برج ذو جسدین نیز
از حال بحال بگردد یا خصومت دو باره کرده شود یا یکبار کرده بود این دوم یا هیچ
اگر با اول برج بود نخستین بار بود و اگر با آخر برج بود این دوم بار بود همچنان حکم
که از بروج ثابت ذکر کردم از زود و دیر و اگر سعد ناظر نیز از حال بحال بگردد نیکو
نیز و با برابر سعادت بخیر نیز و اگر نحس ناظر نیز تباهی و بدی نیز و اگر اتصال از دوستی
نیز میان ایشان دوستی و صلح نیز و اگر اتصال از عداوت بود خصومت و دشمنی
نیز و هر آن دلیل که نحس ناظر بود یا نحس اندر طالع یا مسئول عنه بود آنکس خصومت
بر باطل کند و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی پیش آیدش و هر دلیل که با ساقط

باشد یا سعد اندر طالع یکی بود آنکس حق جوی و طالب ستیز و نیکی بود و بود که
نیکو این خصومت آیدش و اگر یکی دلیل محترق شود یا منحوس یا اندر وبال بود آنکس را
حادثه باز خورد که از خصومت باز ماند از کسی بیمار و غم و مکروه و اگر سعدان
اتصال کنند آن مکروه و غم از وی بر آن کوکب و آن خانه نیز ابنت آن ماجرای
که میان دو خصم بود از نیکی و بد   در معرفت آنکه ظفر کرا باشد بر خصومت که
صاحب طالع اندر سابع بود سائل مقهور و فرمان بردار و زبون مسئول عنه بود
و اگر صاحب سابع اندر طالع بود حکم بر عکس نیز و اگر دلیل سائل متصل نیز بدلیل
مسئول عنه آغاز خصومت از سائل نیز و اگر اتصال کننده دلیل مسئول عنه
نیز آغاز خصومت از مسئول عنه بود و هر دلیل که اندر وتد بود حجت او قوی
تر بود و هر کدام دلیل که مقبول بود یا مسعود بود و شیرین سخن و راست گفتار
داد و دهنده تر بود و سخن پذیرنده تر بود و هر دلیل که نامقبول بود یا نحس یا
یا ساقط بد زبان نیز و بدخود و بدطبع و باطل جوی و هر کوکب که در صاعد بود
یا منتقل تر بود یا بفلک اوج بود و در قوت بیش نیز و هر دلیل که اندر دایم خویش
بود و قوی نیز و از نقصان و از ضعیف دور نیز قوت سبر ابیش نیز و هر آن دلیل که فرخ
بود یا شمالی و قوی تر بود و هر دلیل که در زاید عدد و نور بیش و قوی تر نیز از آن دیگر
و اگر میان این دو دلیل اتصال از دوستی نیز میان ایشان صلح و دوستی الفت
افتد و اگر اتصال از مخالفت نیز میان ایشان عداوت افتد و اگر اتصال
قران بود هم عداوت و مخالفت نیز و قوت مر آنکس را بود که قوی تر باشد نیز و اگر
دو دلیل یکی راجع نیز دلیل کند بر ضعف و تباهی و دروغ آنکس که دلیل وی است

واگر صاحب وسط السما بدلیل سایل یا بدلیل مسئول عنه ناظر از مودت سلطان یاری
کران انکس بیش کرد دلیل وی ناظر بود واگر بعداوت نکرد و بدانکس چیز رود عداوت ظلم کند
اگر نظر کر بین صاحب وسط السما راجع بیش دلیل کند که سلطان جور و رنج نماید وخصومت
ورزند واگر پیش از انکه این دو دلیل بهم بکر نظر کنند کوکب وسط السما یا صاحب شر
بجای این دو دلیل اتصال کند یا نقل النور بود یا جمع النور خصومت منقطع شود و تا
بسلطان نرونه واگر صاحب وسط السما سعد کننده هر دو دلیل بیش یا یکی از سلطان
خیر و منفعت بیند واگر نحس کننده بیش مضرت و بیم بیند و تباهی واگر یکی از دلیل منفصل
بیش یا اندر خانه دلیل بیش دلیل کند بر قوت و نیکوئی حال انکس کی بدان منسوبست
واگر صاحب طالع بصاحب وسط السما متصل بیش سایل بسلطان فریاد خواهد
واگر همچنین صاحب سابع بود مسئول عنه فریاد خواه از سلطان واگر صاحب وسط
السما بصاحب طالع متصل شود سلطان مر سایل را یاری کند واگر بصاحب سابع اتصال
کند سلطان مر مسئول عنه را یاری کند و هر دلیل که صاحب وسط السما متصل بیش باشد
سلطان یاری کر انکس بیش کی بدان دلیل منسوبست واگر صاحب وسط السما را اتصال
نباشد و کوکبی بیش بود نیز اندر وسط السما و اتصال کند میان این دو خصم متوسط با
معدلا بکس بیاری و خیر دو سایل نجد و بیند واگر نظر عداوت بود تباهی و شر انگیز واگر
نظر مودت بود صلح کند میان ایشان واگر زحل صاحب وسط السما بود یا اندر وسط
السما بود حاکم بحق حکم کند میان ایشان واگر نحس زحل ناظر بیش یا مریخ سلطان و
یا حاکم ابد نامی رسد واگر مریخ اندر وسط السما بود و شتابنده و بیکسان رنج واگر مشتری
باشد عادل بود و نیکو طبع واگر زهره بود نرم و آهسته و نیکو خو بود و اگر عطارد بود

دو بیان

دو بیان و سخن شناس و دو رنگ بود واگر آفتاب بود با هیبت و سیاست بود
واگر مریخ وسط السما ذو جسدین بیش یک حاکم گشته نشود و بدیگر حاکم افتد واگر صاحب ثانی
اندر دوم بیش یا صاحب وسط السما بدوم بیش یا صاحب دوم ناظر بیش این حاکم بمال سایل
طمع کند و این کی گفتیم بصاحب هشتم بیش اندر سابع بمال مسئول عنه طمع کند واگر
مقبول بود و مال یابد واگر غیر مقبول نیابد   در معرفت انکه خصم یا گواهان
چگونه بیش اگر صاحب دوم بصاحب طالع ناظر بیش بمودت یا یکدیگر متصل باشند
یاریگران سایل و گواهان با وی یار باشند واگر مقبول بود موافق او باشند
واگر نظر عداوت بود بر وی خصم کردند واگر مسعود بود مقبول و رستکار و بهرمان
باشند واگر منحوس بود غیر مقبول دروغ گوی و باطل جوی باشند واگر صاحب دوم
بصاحب سابع متصل بیش بمودت یاریگران سایل و گواهان مسئول عنه یار باشند و
اگر نظر عداوت بود خصم مسئول عنه کردند واگر در میان دو دلیل عطارد راه نهاد
میان ایشان خط و حجت بود و هر دلیل کی عطارد مقبول بود خط با آن کس بیش باشد باشد خط
مسعود بود خط درست بود واگر منحوس بود خط بدروغ بود و خداوند دوم اندر هشتم
قوت سایل بیش بسیار یاریگران و هیچ کی از طالع و صاحب طالع و صاحب ثانی صفت
کردم از سابع و صاحب او از هشتم و از صاحب هشتم حکم کن اندر یاریگران و گواهان
یاریگران و گواهان مسئول عنه اگر نحس اندر طالع بیش سایل را غم و اندوه پیش آید واگر
اندر دوم بود بر مال نقصان افتد یا گواهان بدروغ آیند واگر اندر ربع سابع بود
مسئول عنه را تباهی و غم بود واگر اندر هشتم بود مال یا گواهان بر نقصان افتد از آن
مسئول عنه واگر صاحب وسط السما و صاحب طالع هر دو یک کوکب باشند سایل بجز دلیل

عنه ظفر یابد بیاری و عون سلطان و اگر صاحب هفتم یا صاحب وسط السماء یکی گویی بود
مسئول عنه ظفر یابد بر سایل بیاری دادن سلطان چون سهم السعادة اندر طالع بود یا
بایکی ناظر بطالع دلیل کند بر ظفر یافتن سایل بر خصم اندر سابع و نظر سایل دلیل کند بر ظفر
یافتن مسئول عنه و همچنین صاحب سهم السعادة دلیل کند یاری یاری گران است و همچنین قوت صاحب
طالع چون منحوس بود یا صاحب دوم اندر سابع بود یا صاحب طالع اندر سابع بود دلیل
کند ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و اندوه سایل و اگر صاحب سابع منحوس بود و اندر طالع
بود یا صاحب هشتم منحوس بود و اندر طالع بود هر دو یا یکی دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه
و ظفر یافتن بروی   در معرفت آنکه آن چیزی که از بهر آن خصومت است آن چیز بدست
کیست اگر صاحب رابع با آن کوکب که اندر رابع است پیوسته بود یا یکی بخداوند چهارم
یا آن ستاره که اندر چهارم بود آن چیز که دعوی از بهر اوست اندر دست سایل بود
اگر خداوند سابع با خداوند تاسع پیوسته بود بخداوند رابع یا با ستاره که اندر رابع
بود آن چیز که دعوی از بهر اوست بدست مسئول عنه بود و اگر خداوند دوم اندر هفتم
بود یا سوی خداوند هفتم نگرد یا اندر هشتم بود مال سایل نیز مسئول عنه بود و اگر خداوند
هشتم اندر طالع بود یا بخداوند طالع نگرد یا اندر دوم بود مال مسئول عنه بدست سایل
بود و اگر خداوند دوم بخداوند هشتم متصل شود به مودت مسئول عنه و سایل بهیچ چیز
دست دارند یا یکدیگر عرض کنند و یاری گران هر دو بصلح اندر باشند و اگر نظر
مخالف بود بخلاف این بود که گفتم اما اندرین باب تربیع و مقابله باید نگریست
که تربیع و مقابله بشر و عداوت و خصومت دلیل کنند و همچنین ستارگان قران کنند
و هر کجا قران بود از سبب کوکب آن برج خصومت خیزد و فزون کرا باشد [illegible]

باشد اگر طالع ثابت بود اندر دعوی محکم باشند و اگر ذو جسدین بود بهر دو [illegible]
مکر و حیله باشند و اگر منقلب بود در دعوی بسر نبرند و هر ستاره که اندر شرف بود یا
اندر وتد ظفر و ریاست بود یا زینگر بعطارد به هر کدام دلیل که پیوسته بود از اجتماع و [illegible]
حجت بدست آنکس بود که بدان منسوبست و اگر خداوند یازدهم به خداوند طالع متصل شود
مودت ایشان بود و سلطان بود یاری گر سایل باشند بخداوند هفتم بود یاری گران مسئول
عنه بود و سلطان از عاشر نگر دار صاحب وسط السماء اگر نظر دلیلان ساقط بود از
ارباب مثلثات وسط السماء حاکم کن و اگر وی نیز دلیل نباشد از وسط السماء نگر و خداوند
وجه وسط السماء دلیل حاجب و پرده دار بود و اگر دلیل حاکم زحل بود این حاکم زشت [illegible]
و بدکاره بود و حکم وی منقطع شود نیز بنا خوش و عنف و قهر هر دو خصم بود و اگر دلیل
مشتری بود عالم و عادل بود و دادگر بود و نیکنام و اگر با راس بود جلالت او را اندر راه [illegible]
کرها همت بود و اگر با ذنب بود جابر ستمکار و بد همت بود و بی دانش و اگر مریخ دلیل
حاکم بود حکم وی بجور و سیاست بود با دانش بود و اگر آفتاب بود عادل بود و راست
کار و خداوند همت بود و اگر زهره بود راستکار بود و رشوت ستاننده و آسان فیصل
کننده بود و هر دو خصم از وی خشنود شوند و اگر دلیل حاکم عطارد بود حیله گر و دروغ [illegible]
و مدبر و دانا بود و اگر قمر بود بیقرار و گردنده بود و هر دو خصمان او را بیکی [illegible]
یافتن و نشنون بود   در معرفت آنکه میان ایشان صلح و دوستی افتد یا نه
اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی باشند یا صاحب رابع باشند دلیل کند که میان
ایشان صلح افتد و اگر هر دو اندر تحت الشعاع باشند اندر خانه رابع دلیل کند بر دوری
خصومت میانه ایشان که بهیچ گونه گسسته نشود و اگر میان دو دلیل اتصال مودت و قبول

بود میان ایشان صلح افتد و اگر کوکبی بود میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یا رد
کند صلح میان ایشان از قبل متوسطی بود و بنگر کان کوکب خدا وند کدام برج است
از طالع و کو هر آن برج و آن کوکب و آن خانه کی اندر میان آید و صلح افتد میان
ایشان و اگر این کوکب ناقل یا جامع از دلیل سایل منصرف شود بدلیل مسئول عنه متصل
شود سایل صلح جوینده بود و این متوسط از دلیل قریب سایل خسته بود و اگر از دلیل
مسئول عنه منصرف شود بدلیل سایل متصل شود آغاز صلح از دلیل قریب مسئول عنه
بود و اگر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر بود با آنکه کسی در میان
ایشان در آید و اگر صاحب وسط السما با ایشان نظر کند پیش از آنکه ایشان
قران کنند صلح ایشان از جهت سلطان بود و همچنین قیاس کن در دیگر خانها را
در معرفت آنکه عاقبت کار ایشان چون شود اگر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکبی
اندر برج رابع یا صاحب برج قمر یا صاحب برج یا صاحب طالع هر کدام را شهادت
بیشتر بود اندر عاقبت سعود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سایل اگر شرف
بود یا صاعد یا اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیاده شود و اگر یا هابط بود
یا اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس بود یا راجع خوار و ذلیل گردد و از جاه و
منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم بود و اگر این که یاد کردم صاحب وسط السما بود
و مقبول یا اندر شرف یا اندر وتد یا صاعد یا زاید عاقبت مسئول
عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیاده شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط
و ناقص یا وبال یا منحوس یا راجع یا محترق ذل و شقت و خواری و بدنامی بود مسئول
عنه را و از جاه و منزلت بیفتد و هر دلیل که از سایل و مسئول عنه کروی راجع بود و اگر

بران

بران دلیل نسبت بکریزد یا تخلیط کند اندر کار خصومت و اگر از نهم بیرون آید
آید و اندر کار خصومت سرگشته و متحیر ماند و از گفتار خویش در کار خصومت کرده
و پشیمان بود   در معرفت حرب و دلایل و اسباب وی طالع و صاحب طالع
و کوکب منصرف القمر و کوکب منصرف القمر الیه دلیلست بر سایل و آغاز کننده حرب و اگر
را اتصال و انصراف نبود دیگر نگاه کن و هفتم و صاحب هفتم و متصل بود قمر یا متصل بهفتم
برج دلیل مسئول عنه است اما باید انکه برج هیچ کوکب متصل نشود و هیچ کوکب منصرف نشود
الا بر خلل و شر پس بنگر بدین دو کوکب که برج با ایشان ناظر هست یا نه و با اتصال و
انصراف ایشان حکم کن و دوم و صاحب دوم و کوکب که اندر دوم بود دلیل لشکر و
خیل سایل است بجز وسط السما و صاحب کوکب که اندر وسط السما بود دلیل یار کرد آن
لشکر و خیل سایل است آغاز کننده و اگر آغاز کننده سایل بود هشتم و صاحب هشتم و کوکب
و اگر اندر هشتم بود و صاحب برج هشتم دلیل اعوان و جند و سپاه مسئول عنه است و وسط سابع لد
السما و صاحبش و موضع قمر دلیلست بر ماجرا ایی که میان این دو گروه بخیزد سایل
و مسئول از صلح و ظفر چگونه بود و که را بود و خانه رابع و صاحبش و صاحب برج قمر و صاحب
بیت برج دلیل عاقبت کار حرب است طبیعت برج بیخ و طبیعت کوکب اندر برج منظور
بنگر طبیعت صاحب برج بیخ و مکان بیخ از طالع دلیلست بر سبب برخاستن حرب
که از چه جهت خواسته است اما باید انکه چند کوکب بود که بدیگر جز دلیل میکنند هر کدام را
شهادت غالبتر بود و قوی حکم کن بر کوکب تا دانسته باشی و هر مسئله را الخ دلایل درست
کن آنگاه حکم کن   در معرفت ماجرا ایی که میان سایل و مسئول عنه بود بنگر که وسط
السما اگر قمر اندر وی بود میان دلیل و مسئول عنه آمد شد رسولان بود و همچنین اگر کوکبی

میان این دو دلیل ناقل یا جامع بود و اگر عطارد اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمدن
و شدن نامه و کتبها و اگر مریخ نیز دلیل کند که حرب و فتنه آشکارا شود و اگر زحل نیز دلیل
دلیل کند بر دراز عداوت و دوام حرب تا آنگاه که زحل شکل بدل کند یا نقل کند یا
تحویل برج دیگر و تباه تر آنگاه بود که راجع بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چند گرد
مگر که زحل ناظر برج بود آنگاه بنود و تیر گسسته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح اندر آن
و قرار از پارسایان و فقها و امامان از جهت مال و عطاها و اگر زهره بود حرف
بار آید از جهت هدیه و عطا و از جهت سبب زنان و امردان و اگر در وسط السما
کوکب نبود و صاحب وسط السما دلیل کند بر کوکب که اندر وسط السما بود و اگر عطارد
ببرج ناظر بود و یا متصل بود دیگر برج اگر بسعدی متصل بود یا ناظر بود آنگاه آنها مکر کرده
و کارزار روند خان و مان خویش بدشمن دهند و اگر عطارد ببرج ناظر نباشد و
بسعدی متصل نیز دشمن زمین خویش تسلیم کند و بی سپاه رود و اگر عطارد بجهت
الشعاع بود آنکس که تدبیر حرب و کارزار کند و احتیال سازد گرفتار آید و اگر
عطارد بتربیع نحس بود اسیر بسیار کرده شود و اگر آن نحس مریخ بود زبس آن سپاه
گرفتار شود و اگر دلیل سایل و مسئول هر دو منحوس باشند میان هر دو دلیل
کشش و کارزار بسیار بود و اگر هر دو دلیل ساقط باشند و مریخ با ایشان ناظر
نبود هر دو گروه حرب را و کارزار را حریف نکنند و نخواهند و خواهند که آن
کار بکار ماند و اگر سهم السعادة با مریخ نیز اندر وسط السما خونریزش بزرگان
بسیار بود خاصه که قمر زاید بود و متصل بمریخ بود و مشرقی بود اندر وسط السما
هر وقتی که شمس را با مریخ بابی یا بتربیع وی دلیل حرکت ملوک بعد بکارزار دیدم

و ترس

و ترس نیز خاصه که شمس ببرج منقلب نیز بنگر بطالع اجتماع و استقبال و طالع ارباع سال
و طالع سال عالم اگر مریخ اندر رابع نیز خوب نباشد زیرا که رابع حرب بنشاند و فتنه
خاموش کند خاصه که مقبول نیز و مریخ اندر طالع و وسط السما بود حرب ظاهر شود
و فتنه انگیزد و اندر سابع خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حرب نباشد و اگر مریخ نیز
مقبول بود حرب بنشاند و بیارامد وقت حرب بنگر از درجه تا بدرجه عطارد و درجه
جمع شود درجات طالع بیفزا و از طالع بشکن بر یکبار برسد چون بمریخ بدان درجه بود
حرب و خصومت و کارزار نیز و صاحب حرب مشرقی زحل است و صاحب حرب
مغربی مریخ اگر این دو جار حرب بود آن کوکب که مشرقی بود وقت قوت وی رسا
باشد   در معرفت آنکه سپاه بسیار یا اندک است و صفت نیز هر یکی بنگر از درجه
قمر تا درجه عطارد بنگر که میان ایشان از عدد بروج جفت است یا طاق اگر
جفت نیز سپاه بسیار بود و اگر طاق نیز اندک بود هم لشکر چون از سایل خواهی
تا بدانی بدلیل سایل بنگر و بدلیل دوم گروه دلیلت بر سپاه تا اندر کدام
برج بود و اندران برج از عدد سال صغری چند دلیل کند و اگر کواکب بیان کننده
و نقصان کننده همچنان که اندر باب جنگ یاد کردم همچنان صفت کن این آنگاه
نیز اگر کسی سوال کند با سپاه سالاران یا ملک از سپاه بیرون آید و خواهد که بداند
که چند مرد است بدلیل طالع بنگر و از وی قیاس کن و اگر از سپاه خصم پرسد و دشمن
پرسد از صاحب هشتم بنگر و از سپاهی که پدید آمده نیز که اندر ایشان ملک نبود
از آن پرسد از هفتم و از دلیل هفتم قیاس کن عدد آن فی الجمله بنگر اندر هر کار
زان تا طالع و دلیل آغاز کننده حرب با سایل اگر صاحب طالع علو نیز از صاحب

در معرفت سپاه دشمن

سابع بود و سابع دلیل آغاز کننده بود و دلیلست بر آنکه این حرب بحق است یا
باطل و دوم از طالع دلیلست بر آنکه کارزار بود یا نه و منفعت بود یا مضرت
و سیم از طالع دلیلست بر سلاح و انواع آلات اسلحه و آنچه بحرب حاجت بود
و چهارم از طالع جایگاه حرب است که صحراست یا کوه یا بر لب آب و مرغزار و
آب دریا یا وادی یا اندر درختزارها یا اندر بیابان و پنجم از طالع دلیلست
بر نشاط لشکر و کوچ و شجاعتشان و عجزشان و ششم از طالع دلیلست بر ستور
و برده که ستور ایشان از اسپان و خران اند یا از اشتران و سابع دلیلست بر جراحت
و هزیمت و غارت و شکستن و سوختن و نهم دلیلست بر جاسوسی و مانند این
و خبار دشمن و آگاه از کار روازه ایشان و دهم دلیلست بر تعبیه و حال صف
کردن و مصاف ایشان و حال اندر آمدن بحرب و بیرون شدن و دوازدهم
دلیلست بر آن شهر که حصار کرده شود و کشتن و گریختن این صفت سؤال است
اگر بدین صفت از احوال دشمن سؤال کند سابع طالع دشمن بود و از دور نیز
همچنان حکم کن و شرح ده که از طالع گفتم بنگر بدین مواضع و خداوندان این
برجها هر کجا سعدی باشد یا خداوندان برج سعد بود و نیکو بین و قوت و سعادت
بود بر آن جنس و هر کجا نحسی بینی یا صاحب برج منحوس بود تباهی و صفت بر آن جنس بر
بود و هر کدام دلیل که زودتر و صاعدتر و قوت و سبکی آنجا بود و هر کجا هبوط و ناقص
السیر بود یا بطی السیر ضعیف و هزیمت آنجا بود و هر کدام دلیل که راجع بود پشیمانی و
هزیمت آنجا بود و هر کدام که مستقیم بود نیکویی و تدبیر صورت آنجا بود و همچنین حکم کن از
نظر کواکب سعد و نحوس از نظر مودت و عداوت بر آن موضع و از جایگاه او آنچه

کن

کند حکم کن تا مادور روز و نزدیک دشمن توان دانستن که دلیل دشمن کجاست و از
دلیل صاحب طالع چند دور است از ربع یا ثلث یا سدس و لیکن حکم بدو و نزدیک
چنانکه اندر باب گریخته صفت کردم والله اعلم   در معرفت آنکه حرب از
چه سبب بر خاست بنگر بمریخ اگر سعد از منصرف بود سایل طلب کننده حق بود و اگر نحس
منصرف شود سایل باطل طلب کند و اگر بسعدی متصل بود دشمن حق طلب کند و بر نحسی
و اگر بنحسی متصل بود باطل طلب کند و بر ناحق بود اگر مریخ اندر دوم بود این حرب از
جهت معیشت و از جهت نام بود و اگر اندر سوم بود حرب از جهت دیانت و عبادت
از جهت اقربا بود و اگر اندر رابع بود از قبل زمین و ولایت و شهرها بود و اگر اندر پنجم
بود از جهت خراج و عشر و غلها و مال شهرها بود و اگر اندر ششم بود از جهت کار چهار
ودوان بود یا از جهت بندگان و ستور و برده بود و اگر اندر سابع بود از جهت
عداوت قدیم بود و مال طلب کند و اگر اندر هشتم بود از جهت خوف مال و میراث
بود و اگر اندر نهم بود حرب از جهت دین و دیانت بود و اگر اندر وسط السما
بود حرب از جهت تعیین ملک بود و طلب سلطان و اگر اندر یازدهم بود حرب
از جهت خزینه و وزیران و دوستان بود و اگر اندر دوازدهم بود و از عداوت
قدیم بود و کار را نبود و لیکن تبع و طاعت کنند مرآنکس را که با ایشان لشکر ندو بنگر
اندران موضع که بود اگر سعود یا مقبول یا بنظر سعدی یا صاحب برج بود متصل بود
از نظر مودت و اتصال قبول آن را دارد و مقصود حاصل شود و پس از آنکه دلالت
ظفر یافتن بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول بنظر نحس یا صاحب برج از خود ساقط
بود و از نظر دلیل بود بر آنکه آن ابتدا آسمان بر نیاید و زیان رسد   در وقت

حال یاریگران سایل و مسئول عنه بنگر بدلیل یاریگران سایل و آن خداوند دوم ست
و آن کوکبی که بنظر تثلیث و تسدیس بود بطالع و بصاحب دوم متصل بود از نظر قبول
یا اندر دوم بود و مقبول ابنهه دلیل سپاه سایل بود و سابع و کوکبی اندر سابع بود
صاحب هشتم و آن کوکبی که اندر هشتم بود و هر کوکبی که بصاحب هشتم و صاحب سابع
و نهم متصل بود از نظر مودت و اتصال قبول دلیل سپاه دشمن بود و هر یکی بنگر
که ذوات صور و صورت وی چیست تا معلوم شود هر کدام دلیل که شریف تر بود قوی
و اندر حظوظ دلیل کند بر شجاعت و نیکویی و قوت آنکس و آن طایفه که بدلیل نسبت
هر دلیل که منحوس و ساقط بود یا هابط یا اندر برج غریب بود یا اندر هبوط دلیل کند
بر تباهی و ضعف حال آنکس که بدان که دلیل منسوبست اگر دلیل اعوان سایل
بدلیل طالع ناظر بود از نظر مودت دلیل بود بر نصیحت کردن اعوان بر سایل و اگر
نظر تربیع یا مقابله بود مخالف او بود و منازعت کننده و همچنین حکم کن دشمن را و اگر
دلیل اعوان ساقط بود از طالع یا از صاحبش اعوان ناصح نباشند و
دشمنان و کسانی شوند خاصه اندر دوازدهم یا اندر سیوم بود و همچنین اگر بدلیل اعوان
سایل و مقبول تا معلوم شود و اگر اولاد سایل و اولاد مسئول عنه با یکدیگر نظر
عداوت باشند میان ایشان حرب بود و اگر سعد اندر دوم بود دلیل کند بر سعادت
اعوان سایل و اگر سعد اندر هشتم بود دلیل کند بر سعادت اعوان مسئول عنه
و همچنین سعادت صاحب دوم یا هشتم دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان
اگر سایل یا مسئول عنه سهم السعادة یا هر دلیلی که بود قوت سعادت و شجاعت
بدانکس بود که بدان دلیل منسوبست و هر کدام برج که کثیر الاولاد یا کثیر الصور یا منقلب

و سعد اندر وی بود یا ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری و غلبه این طایفه و هر دلیل که راجع
بود آنکس و سوء کوری یا علامت شود و همچنین اگر مریخ صاحب دوم بود یا اندر طالع یا اندر
دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و معصیت و جدایی کردن ایشان با سایل
و اگر ذنب و عطارد اندر دوم بود یا اندر هشتم بود تخلیط و دو گروهی بدید آید اندر
اعوان او از جهت مردمان دون و فرومایه و اگر صاحب طالع و صاحب دوم
دو برج بوند و اندر جایگاه نیکو و هر دو با خداوند رابع باشند دلیل کند بر ظفر یافتن
سایل و اگر این حال مر صاحب سابع را بود ظفر مسئول عنه را بود و اگر قمر با ذنب بود
و عطارد اندر دوم دلیل بود بر زیادت شدن حرب و خون ریزش بود و ذنب و همچنین
بود اندر هشتم مر مسئول عنه را و اگر دو دلیل مشرف بود با سعود و مقبول از یکدیگر یا
صاحب دوم یکدیگر باشند و مریخ خون ریزنده و با زحل غم و اندوه و با عطارد تخلیط
افکننده اندر میان ایشان نبود و آشتی و صلح و صفا بود و اگر ابتدار حرب اس یار نج
بود یا از پس از هر دو فریق کشتن بسیار بود و خون ریختن بزرگ که صاحب طالع یا
صاحب سابع یا ذنب نباشند از دو فریق کس نباشد الا اندکی و سر کشته شود خاصه
که برج منقلب بود و بعضی بهزیمت روند آن دلیل که اندر برج ذو جسدین بود و صاحب
آن برج منقلب بود و برج ثابت بیش بوند و بود و تباه تر اندر کار حرب آن بود که
حرب اندر هبوط بود یا اندر زد بان خویش بود و صاحب برجش بوی ناظر و بتر آنگاه
بود که دلیل اندر شرف بود یا اندر خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر بود و سخت نیک باشد
هر آن دلیل که بصاحب برج خویش ناظر نباشد صاحب آن دلیل بخداوند ناصح نباشد
هر آن دلیل که مشرق بود نشاط و سبکبار بود و هر آن دلیل که مغرب بود کاهل و روز

کار شکسته بود و هم آن دلیل که صاحب طالع آن بود ساقط بود صاحب آن
دلیل را بار گران کند و هم آن دلیل را که صاحب طالع بود ناظر بود صاحب آن
دلیل را بار گران بسیار باشد از طبقات آن دلیل و آن برج که باشد اگر مریخ با
ذنب یا با راس بود حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و قتل عظیم شود و اگر مریخ اندر
احتراق بود یا تحت الشعاع عذر و مکر و شبیخون بود حرب را مریخ مقابل آفتاب
تعصب افتد و مریخ حبس و بند و غل و کشتن بود اما بدانکه کواکب علوی حرب را اولی
تر از سفلی بود مگر که سفلی بغایت سعادت اندر بود و یا کوکب علوی بغایت نحوست
بود و کوکب مستقیم و صاعد فلک اوج قوی تر بود از همه کواکب   در معرفت ثبات
حرب و نبود در آخر شدن اگر کوکب منصرف العنه المریخ اندر برج منقلب بود دلیل
کند بر زود در برگشتن سایل یا یا در از معرکه بر زود در رود یا پایدار نباشد و اگر
اندر برج ذو جسدین بود دلیل کند بر نو حال بحال و اگر اندر برج ثابت بود دلیل
کند بر ثبات حرب و بحری کار و همچنین حکم کن از مسئول عنه از صاحب سابع یا
از کوکب متصل بود بر ریخ هر و قمر که اندر کار حرب طالع برج منقلب بود خاصه
جدی و آن سایل را آغاز کننده بغایت جلد و قوی بود و سبکباست و سبکبار
بود و از حال بحال و کار بکار گردنده بود و اگر ذو جسدین بود دو دل بود و گاه
بود بعضی از وی کارگر باشند و بعضی بیکار و برج ثابت دلیل ثبات و پایداری
بود در حرب را   در معرفت آنکه این دشمن از کدام جنس است اگر دلیل
مسئول عنه اندر خانه خویش بود دشمن از اهل بیت ملک بود و آن کار کند
از برای ملک کند و اگر اندر شرف بود ملک بود و اگر اندر مثلثه بود از اولاد

ملک

ملک بود یا از اولاد اشراف باشد که نزدیک رعد و محرم بود و اگر اندر حد بود از اولاد اشراف
بود از شحنه و وزیر و اگر اندر وجه بود از حاجبان بود یا پرده دار یا از حاجبان زاده
و مانند ایشان و همچنین جواب کن اندر دلیل سایل اگر کوکب از برج بصاحب طالع متصل
شود و مقبول بود و سایل را مدد رسد از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از صاحب سابع
مر دشمن را از مدد لشکر دیگر و هر دلیل که اندر دوازدهم یا اندر ششم بود صاحب آن دلیل
بگریزد و هر دلیل که در شرف بود صاحب آن دلیل جوان بود و هر کدام هبوط بود پیر بود و فرتوت
آن که چند سالست اندر احکام طالع یاد کردیم آنجا که بیرون آوردن سال یابت
در معرفت آنکه میان ایشان صلح افتد یا نه بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه اگر
اتصال بود میان ایشان از مودت هر دو یا نگاه نیکو باشند و از یکدیگر مقبول باشند
صاحب سابع مسعود بود و ناظر بود ایشان از مودت دلیل کند بر صلح و آغاز از کوکب واقع
بود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقبول از یکدیگر دلیل صلح بود پس از منازعت
و کارزار و حرب بسیار و نیز مقابله بود و اگر طالع اندر سابع بود یا صاحب سابع اندر
یک برج بود دلیل کند بر آنکه طالب اندر شهر و زمین مطلوب اندر آید و استوار تر
آنگاه بود که صاحب طالع شرف بود اندر برج خویش یا اندر خویش بود صاحب سابع
با اتصال تربیع و مقابله و مقبول بود دیگر راجع بود از این دو دلیل راجع قابل شود
یا بموضعی بود که قبول نبود و شش آن جا رود یا هبوط بود یا وبال راجع هشتم خانه
و در یا ششم یا دوم یا دوازدهم پس آینه یار خویش عذر کند و نقض عهد و پیمان
بود میان طبیعت که وی اندر آن خانه بود اگر اندر دوم بود ایمن کند و مال بستاند
و اگر اندر ششم بود ایمن کند و بکشد و اگر دوازدهم بود یا در ششم ایمن کند و بگریزد

محبت ولد

وشدت وغفلت کنند واگر سعدی اندر وتد بنزد اندران جایگاه وی شهادت بود
وهردو بوی متصل باشند دلیل کند بر صلح وآغاز از کوکب رافع بود ببدل متصل
شود از نظر مودت واگر کوکب سعد نور رد کند بیکدیگر چه از یکدیگر متصل باشند اگر
اندر میان ایشان اندر آید وصلح افکند میان ایشان بنگر که جوهر کوکب ردالنور چیست
وطبع برج وی از آن جنس کی اندر آید وصلح کند میان ایشان وایجنبر کی از کوکب
جامع النور وازکوکب ناقل النور واگر هردو دلیل اندر برج غریب بنزد اندر وسط
السما هردو بقوت برابر باشند صلح کنند واگر یکی ازین دو دلیل راجع بود حرب تا گی
بسهم — نشود واگر مقبول بود دیگری باشند واگر غیر مقبول بنزد عدو مکر کنند بنگر بصلح که بکیرد از قمر با
عطارد واز طالع بفکن هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود بنگر بدین سهم وصاحبش اگر اندر
حد طالع افتد آغاز صلح از سایل بود واگر اندر برج چهارم مسئول عنه افتد آغاز صلح
از مسئول عنه بود اگر سعد با سهم صلح بود یا اندر خانه مریخ یا اندر ربعه خانه مریخ
بود دلیل کند بر انقطاع حرب و بودن صلح میان ایشان واگر اندرین جایگاه نحس بود
وآن نحس اندر هبوط بود ومقیم پس دلیل بود بر دشخواری حرب وعداوت بنگر بمریخ
را اندر برج اگر اندر شرف خویش بود یا شرف نحس حرب وجنگ شمس بزرگ
بود واگر با ایشان اندر وسط السما بود آن کارزار سخت تر شود و بزرگتر وچنان
شود که از شرق ومغرب آگاه شوند واگر اندر طالع بود بدین صفت کمتر کار
زار با منازعت بود وقتل بسیار بود واگر مریخ اندر برج ثابت بود واندر وتد
نبود قتل کمتر بود واگر اندر برج ذوجسدین بود قتل چند کرت بود یا فوج بسیار
واگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود میان ایشان جاسوس بود واگر

مریخ اندر راجع خویش بود کارزار بیاز بود کمتر از شرف وجایش برج حمل واندر جه
ووجه بزرگتر بود از خانه ومثلثه واندر هبوط کارزار بزرگ نشود واندک منقطع
شود وبنگر بقوت وضعف میان قدر حکم کن واگر در حضیض بود یا بکوکب مقارن یا متصل
بنزد که مقیم بود این حرب چند کرت بیارامد وبازدیگر تازه شود واگر مریخ مقیم نبود
وسریع بود این حرب وکارزار یکباری بود وزود منقطع شود وبنگر بسهم الغیب
که کجا است وخداوند این کیست اگر سعد بود واندر تربیع مریخ یا بنظر وی بود دلیل کند
بر کمی حرب اگر نحس بود و تربیع ومقابله مریخ بود حرب دراز کشد خاصه که نحس اندر هبوط
یا راجع بود پس این شر دراز کشد وهمچنین اگر آن سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل
بود بر حرب پراکنده واگر مریخ شرقی بود آن حرب آشکارا بود واگر اندر غربی مریخ
بود آن حرب اندر نهانی دهر بود وبا عذر ومکر بود واگر عطارد ناظر بود بمریخ از تربیع
یا مقابله میان ایشان قتل وکارزار بسیار بود واسیر بسیار بود واگر نظر مودت بود
اسیر وقتل وغارت کمتر بود واگر با نحوس نظر سعد عطارد ناظر بود اسیران رها
یابند واگر یکی ازین دو را کسوف افتد اندر باب حرب دلیل بود بر بسیاری حرب و
کشتن بدان سوی که کسوف افتد بنگر بسهم حرب بگیر از مریخ با قمر شب وروز از طالع
بفکن وقیاس کن از سهم السعاده نیز اگر این سهم الحرب با مریخ بنزد دلیل کند بر انگیختن حرب
وفتنها واگر صاحبش قمر و شرقی و مقارن خود حرب قمر بنزد اگر این سهم اندر حیز سایل
افتد شهادت بود اندر طالع ظفر وغلبه مر سایل را بود واگر سایل را بود مسئول عنه را
بود و خبر طالع آن دو ربع مذکر است ومسئول عنه آن دو ربع مونث
در معرفت حال لشکر که کجائی برود وچگونه بود نیک افتد یا بد اگر سوال کننده از حال

یا گروهی سپاه که بجائی بجهت طلب قومی یا خیل دیگر طالع مرروند راکن مسئول عنه را
هفتم اگر میان ایشان اتصال بود یکدیگر را به بینند و اگر اتصال نبود یکدیگر را نه بینند و
اگر اتصال بمودت بود صلح و آشتی کنند یا خود نه بینند یکدیگر را و اگر به بینند بجز حرب نکنند
و چیزی نگویند یکدیگر را و اگر اتصال بعداوت بود میان ایشان حرب و کارزار بود
و اگر نظر عداوت مقبول بود صلح افتد یا جنگ نه و شکسته شود پس از حرب و کارزار
و اگر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع یا رد النور بعضی از آن قوم و عیده شود یا
ایشان بعضی ازین قوم بینند پس حرب و جنگ نبود و بیشتر اما قوت ظفر همچنان حکم
کرده در باب حرب و قتال گفتیم هر دلیل که قوی بود اندر وتد بود و مسعود بود و اندر
حظوظ خویش بود یا صاعد بود یا مستعلی ظفر وی را بود و هر دلیل که ساقط بود یا
راجع بود یا منحوس هزیمت و بنا هم آن گروه را بود اگر روندگان را دلیل راجع
بینی یا کوکب راجع بود نروند و باز گردند و اگر آن مسئول عنه را دلیل راجع بود ایشان
بازگردند و اگر پیش از یکی ایلان بیکدیگر اتصال کنند هر دلیل که محترق بود یا اندر هبوط
یا منحوس شود آن قوم را تباهی پیش آید و خوف و خطر بود و اگر مسعود شود و بسعدی
متصل شود یا بجای نیکو اندر آید و نیکویی پیش ایشان آید اینست احکام کار
زار و اللّه اعلم بالصواب   در معرفت آنکه ازین دو سپاه ظفر
کدام گروه را بود بنگر بدلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی تر بود و جایگاه نیکو
نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را بود اما بدانکه کواکب علوی قوی تر از کواکب سفلیست
اندر باب حرب و منازعت و اگر دلیل را کوکب علوی یابد و اندر وتد بود و یا مقبول
بود ظفر خداوندان دلیل را بود مگر که اندر احتراق بود یا اندر هبوط یا راجع یا بجای

هشتم متصل بود یا بوی اتصال کند اگر صاحب طالع یا دلیل وی علوی بود ساقط بود
یا دلیل مطلوب اندر وتد حکم کن بر هزیمت سایل آنگاه که بنگر که صاحب هفتم بکه اتصال
میکند اگر بکوکبی متصل شود از وتد که مقبول بود خاصه نزدیک قابل از کواکب علوی
بجز دلیل قوت مطلوب بجز و ظفر یافتن بر سایل باندازه قوت آن کوکب و اگر دلیل
مطلوب قوی بود و بکوکبی ساقط متصل شود و منحوس کند ش مطلوب قوی بود تا
آنگاه که از حال قوت بضعف افتد آنگاه دلیل سایل بر مطلوب بود و چیره شود اندر
باب حرب از کواکب علوی یاری خواهد و هر دلیل که اندر وتد بود و قوی بود و مقبول
و از نحوس پاک بود خاصه که اندر برج بود دلیل قوت حال خداوندان دلیل بود
و هر دلیل که صاحب وسط السما بدو متصل بجز از نظر عداوت یا قمر یا مریخ از نظر
صاحب آن دلیل را قبول و ظفر و قوت بخشد و هر دو قمر که دلیل سایل و مقبول گردد
بقوت برابر باشند بنگر مریخ یا عطارد و اگر یکی ازین دو یکی را شهادت بود اندر
باب سایل یا مسئول عنه بهر کدام دلیل که شهادت بیشتر بود ظفر و یاری نزدیک شمس بهر کدام
دلیل که سعدی ناظر بود دولت و نصرت وی را بود و اگر قمر از صاحب سابع منصرف
شود و بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب
اتصال قمر بصاحب سابع بعد از انصراف از صاحب طالع ظفر و شمس را بود
بنگر بجز کواکب هر کدام کوکب که بسر دنبوه خود نزدیکتر بود از فلک اوج و
قوی تر و عالی تر بجز و هر کدام که بحضیض نزدیکتر بود هزیمت و برا بجز انصراف
قمر از کوکب هابط و اتصالش بکوکب هابط دلیل کند بر ظفر طالب و مطلوب و
انصراف قمر از کوکب هابط و اتصالش بکوکب صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب

بنگر اندر بسیاری کشش اندر آن حرب و از اندکی از قمر و حال و روجایگاه وی
اندر حال ابتدا اما اندر حال سؤال تا چگونه یابد حکم کن و چنان باید که طالع لشکر
آن شهر بداند یا طالع مولود خداوندان ولایت یا امیران ولایت یا سران آن
شهر که بیت اگر مریخ یا زحل یا ذنب اندر جایگاه نیرین که اندر اصل بوده بود شر و فتنه
برخیزد و اگر سعدان باشند بدین جایگاه خیر و صلاح برخیزد در آن شهر او و انگس را
و هرمس در کتاب اساس الحکمة آورده است از ده درجه ثور تا ده درجه [illegible]
و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی و از ده درجه عقرب تا ده درجه عقرب
مؤنث و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی است بنگر بتحویل سال عالم که مریخ کدام
ربع اندرست بر دشمن ظفر از آن جهت یابد و این اسرار قول هرمس است بنگر دلیل عالم
یا دلیل قران هر کدام دلیل که بهتر از دلایل عالم با یکی دلیل بهتر خداوندان آن دلیل
را ظفر و غلبه بهتر و قاهر بود و عاقبت او را بود و این قویترین شهادتست اما یعقوب
کندی گوید که بنگر که مریخ اندر کدام برج است از این اربع که هرمس گوید حرب محل آنجا
بود و آغاز از آن جهت بهتر و چنان باید که ملک هر که حرب کند با خارجی آنگاه که قمر
مسعود بهتر اما چون منحوس بهتر آنگاه حرب کند خارجی را چنان باید که خویشتن را نگاه
دارد از حرب بوقت نحوست قمر و اگر قمر اندر مریخ منحوس بود از و بیم بود بر خارجی
از کشتن و هلاک شدنش خاصه که مریخ و شمس مقارن بود با آن طالع بدان وقت ناحیت
تا منزل یا تا منزلی بود با اینهمه اگر صاحب طالع مستقیم بود بیم کشتن و هلاک بهتر بوقت دیدار کردن
و اگر راجع بود بوقت هزیمت کشتن و هلاک بود اگر اندر برج شبی بود بیم کشتن
بشب بود و اگر اندر برج روزی بود کشتن بروز بود و اگر قمر منخسف بود از درک سپری

ارباع رز   ربع رد

لغر

اندر خسف ماه بدی شر بگیرند هر کوکبی که دلیل طالب و مطلوب راجع بود یا
بود یا ساقط بود بیم هزیمت و گریختن بهتر و صاحب آن دلیل را   در معرفت
یافتن غنیمت و نفع و جز اندر حرب و کارزار با آغاز کننده حرب را از برج دوم
یا ارباب مثلثات و بر بگیرند اگر صاحب برج دوم مسعود بود یا سعد بود یا اندر دوم
سعد بر بود یا سهم السعادة یا دلیل سایل یا آغاز کننده بود یا ناظر یا متصل و بود حکم
کن مر سایل را از یافتن مال و غنیمت و مطلوب را از سهم و صاحب هشتم تکر چنانکه از صاحب
دوم طالع صفت کردم اگر صاحب دوم سعد بود و بصاحب هفتم متصل شود دلیل فایده
و منفعت بهتر مر مطلوب را از طالب و این باب را همچنان حکم کن که اندر باب یافتن
حکم کردی   در معرفت آنکه حرب کی سپری شود بنگر به نیرین اگر هر دو بیکدیگر
از نظر تثلیث باشند و بطالع ناظر حرب سپری شود و اگر نظر تربیع بود زود سپری
نشود و کارزار بود و از جای بجای نقل کنند خاصه بر طالب و اگر نظر مقابله بود زود
سپری نشود و اگر شمس بتربیع طالع مسئله بود و با تربیع قمر سپری شدن حرب بمربعات
بود و اگر نظر مقابله بود سپری شدن بمقابلات بود و اگر نظر تثلیث بود سپری شدن
بمثلثات بهتر و همچنین حکم کن از سهم الغیب با مریخ چنانکه از نیرین گفتم و اگر منحوس بود
حرب به قتل بهتر و حال سخت دشوار بود اما هرمس گوید بنگر وقت انصراف حرب از همه
چیزها نیرین و طالع و آخر درجات شان از سعود و نحوس تا بر تو معلوم شود وقت هر
چیز از سال و ماه و روز و نیز هرمس گوید بنگر اندر دیر و زود غلبه بموضع زحل و مریخ
اگر بوقت تحویل سریع السیر باشند پس غلبه نقد بود و اگر بطی السیر بوند غلبه دیر بود و انجام
انگس را بود که مریخ اندر قسمت اقلیم او بود و نیکویی و استقامت کارزار از مریخ

از زحل و مشتری باشد بنگرستن اگر اندر برج مجسد بود کارزار اندر دو رسن بود
یا دو سه بار بود اندر برج ثابت یکبار بود و آسان بود و اندر برج منقلب سخت تر و تباه تر
بود و کار و بنا بر و بر تباه شود و حال گردان شود و این اسرار بر سبیل است   در
معرفت آنکه ظفر کرا بود بنگر بدلیل سایل و مسؤول عنه هر دلیل که علوی بود و مستقیم و
نیکو موضع و مقبول ظفر و برا بود و هر دلیل که بشمس نزدیکتر مقبول بود یا بصاحب وسط
السما ظفر و برا بود و اگر هر دو دلیلان مقارن باشند هر کدام را که قمر بود ظفر او را
بود و هر دلیل که سریع السیر بود ظفر او را بود و اگر این دلیلان اندر میان کسوف
شمس و قمر بود قتل و حرب بسیار بود و اگر مریخ با ذنب بود فتنه و حرب و قتل بسیار
بود و بدترین حالها اندر باب حرب آنست که زحل اندر وتد بود یا اندر برج ثابت
بود یا اندر رابع که حرب منقطع نشود تا آنگاه که زحل از آن برج تحویل نکند و چون از آن
برج تحویل کند زود منقطع شود و اگر آن سال تحویل نکند بسال دوم تحویل سال را
طالع بنه و از وی قیاس کن و بدترین آنگاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند
کرت تجدید شود و هر دو قرن که یار دیگر کارزار بود و این فصل خود اندر میان سخنها بر تو یاد
کردم اما اینجا نیز باز گفتم تا روشنتر و آسانتر باشد   در معرفت آنکه بر کسی
گمان عصیان برند عاصی است یا نه طالع مسؤول عنه را کن و وسط السما و بنگر
ملک کن اگر دلیل طالع راجع بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم بود عاصی بود و اگر
اندر اوتاد زحل بود عاصی بود و اگر اندر اوتاد مریخ بود حرب پیدا کند و اگر اندر نهم
بود عاصی بود و اگر اندر دوازدهم آفتاب بود عاصی بود و اگر صاحب طالع با قمر ناظر
بود از وتد دلیل بود بر درستی جز بمعصیت و اگر سعد مکی بود یا بنوه استوار تر
بود که

بود که قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع بود یا منحوس بود و همچنین اگر
با دلیل متفق نیز اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان دون مردمان حقیر و سفله و
اگر اندر وتد بود و مریخ بود از اسیران و اگر زحل بود از عاصیان بود و اگر عطارد بود
اندر دروغ گویان بود و شرانگیزان و همچنین دیگر کواکب و کوکب راجع دلیل است بر دروغ و
معصیت و تعصب هر بلا را بدین قیاس کن از عصیان   در معرفت آنکه
دشمن بشهر سایل رسد یا نه اگر سؤال کنند از شهری یا زمینی که دشمن بدان شهر یا زمین
رسد یا نه بنگر بطالع اگر نحس اندر طالع بود یا بوی ناظر بود از تربیع و مقابله آن شهر
گرفته شود یا دشمن بوی رسد و همچنین اگر صاحب طالع با نحس بود یا نحس بوی ناظر بود همچنین
دلیل کند بر در آمدن دشمن بدان شهر و اگر طالع میان دو نحس بود یکی اندر دوازدهم
و یکی اندر دوم محصور بین النحسین بود و اهل آن شهر اندر بیم و خوف و رنج باشند از
دشمن و دشمن بدان شهر رسیده بود و اگر صاحب طالع اندر ثامن بود یا ثانی عشر
دلیل بیم و ترس بود اهل آن شهر را و سخت آنگاه بود که قمر منحوس بود یا جوزهر بود
یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع محترق یا بجایگاه بد بود و همچنین دلیل کند بر ضعیفی
حال آن شهر و اهل او و اگر خداوند سابع اندر طالع بود یا اندر دوم دلیل بود بر
هشتم ـ از اندر آمدن دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر طالع بود و همچنین اگر نحوس اندر اوتاد
رابع ـ بود خاصه اندر طالع اندر آید دشمن بدان شهر اگر نحس زحل بود اسیران بیشتر گیرند
از خون ریختن اگر مریخ بود حرب بود و اگر مریخ بود صاحب هشتم بود کشتن و
خون ریختن بیشتر از اسیر گرفتن بود و اگر هر دو باشند هم قتل و هم اسیر گیرند و شهر
بر بزند   در معرفت آنکه دشمن چند نزدیک است از شهر طالع دلیل آن شهر

و ابل و تد دلیل نزدیکهای آن شهر و ساقط و تد دلیل روستاها بود و آن شهرست بجهت
اینها طالع در وتدست که بمشرق کشاید و وسط السما دلیل جنوب آن شهرست
سابع دلیل غرب آن شهرست و رابع دلیل شمال آن شهرست و اینجا نگاه از خانه که
بطالع نظر ندارد زیرین دشمن است یعنی سادس و ثامن و ثانی عشر و دوم زیرین
سابلست هر آن نحسی که بطالع آید یا بطالع متصل شود که دشمن طالع بود بگوی که دشمن
شهر برسد و اندر آید و اگر بتربیع طالع یا مقابله هیچ بود اگر طالع محصور النحس بود نحس
بود از آمدن دشمن اگر نحس اندر زایل و ساقط بود و بطالع ناظر بود و یا بصاحب طالع
متصل شود و نحس کننده بود دشمن بروستاها دور که به بیابان پیوسته است آمده باشد
و اگر اندر زایل و تد بود اندر روستاهای نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد بود خاصه طالع
اندر شهر بود و اگر اندر سابع بود و بصاحب طالع ناظر بود و بدرجه طالع نزدیک بود
بیاید و آمدن وی بمقدار درجات بود و اگر بصاحب طالع ناظر نبود و از درجه
طالع دور بود دشمن بزبان خویش بود و آمدن نبود و بنگر که این نحس کننده
اندر کدام ارباع است مشرق یا جنوب یا غرب یا شمال از آن بیرون آید و اندر
کدام برج است بدان نواحی منزل کند و از آفتاب بنگر که مشرقی یا مغربیست
بدان نواحی گذار کند و بنگر که این نحس کننده کدام کوکبست آینده از پس آن قوم
بدان صفت بود و اگر این نحس که گفتم اندر طالع حظی دارد یا مقبول بود بصاحب
طالع یا مسعود بود هیچ کس نیاید و اگر آن نحس که دلیل آمدن بود صاحب طالع را
بودی نظر دارد از مودت اهل آن شهر با آن آینده بسازند و صلح کنند و اگر دلیل
مال منحوس یا محترق بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع بتربیع مریخ منحوس بیند

غارت

غارت و سوختن و کشتن افتد و اگر بمقابله زحل بود اسیر و غارت و قتل بود
و ویران کردن ولایت و اگر مریخ با ذنب بود یا قمر صاحب طالع و این هر دو نحس
بیکدیگر ناظر باشند و دست با یکی زیشان بود یا با هر دو این دلیل کند بر بسیار خون
ریختن و حرب و غارت و اگر احتراق بود سوختن و تباهی بود و مرد بر اوله بنگر بیت طالع
و بیت صاحب طالع و بیت صاحب طالع و بیت صاحب طالع از سعدان اگر
سعد بود و مستقیم و شرقی و ناظر بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را بار دیگران پدید
آیند و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن از طبع و گوهر آن برج و آن خانه که سعد اندر
وی است اگر آن سعد شمس بود اندر حمل بود یا اندر حظوظ خویش آن بار دیگران ملک
باشند یا از رؤسا و اگر قمر بود از عامه مردمان بود یا از زهد و متعبدین و اگر
مشتری بود از روسا یا اشراف بود یا از فقها و ائمه اما بنگر حال آن شهر را از طالع و
از قمر و حال آن ملک آن شهر را از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و مال آن شهر را
از دوم نگر و آبادانیها و ضیعتها و باغها و کشتها از رابع و غلها و دخلها را از خانه
از پنجم نگر و حال ستوران و برده از ششم نگر و بهار را از سیم نگر و همچنین تا دوازده خانه
هر یک نحسی بینی بنا هر خانه و پیوسته و هر کجا سعدی بینی سعادت و نیکویی و اگر خواهی
که بدانی که چگونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر بنگر اگر سعدی اندر تثلیث و اوتاد
بود و مریخ بطالع ناظر بود به دوستی مدد آید از سپاه و دشمن را براند و اگر مشتری اندر
وتد بود و قوی بود دلیل کند بر نیکویی حال آن شهر و سلامتی از زیان آن شهر مدد کار
که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع و زیر آن تثلیث طالع یا بتدبیر
طالع بود بغایت نیک بود و سعادت بود و آن شهر را اگر بجای مشتری زهره بود همچنین

حکم کن که از دشمن گفتیم اهل آن شهر را طرب و شادی پدید آید و اگر زهره و سعد اندر تحت
الشعاع باشند اندر ابتدا بیرون آمدن بود و طالع ناظر بود از نظر مودت پس
دلیل کند بر آن قوم که عدو شهر شدند که بیرون آرند از پس دشمن کالبستی کرده و آن
دشمن را اگر انصراف قمر از عداوت بود اهل آن شهر کس فرستند بصلح و بدل عذر ان
اندیشند و عذر و دشمن بصلح راضی کند و بگشتند و ش امنیت انچه یاد کردم از دشمن

در معرفت آنکه رسول چگونه بود و شهر کی گشاده شود اگر خواهی که بدانی
که رسول بچه طبیعت آید اما خود خلقت او از طبیعت صاحب برج قمر توان دانست
اما صورت روی وی بگوید و نشان از برج قمر توان دانست اما چگونگی و اگر از کدام
جنس مردم است آنرا بچه توان دانستن بجز بر آنکه صاحب برج قمر انجا واجب کند
حکم کن و اگر خواهی که بدانی که این رسول ناصح بود یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب اول
بکوکب منصرف عند القمر یا بکوکب متصل به القمر بهر کدام که اولیتر بود صاحب آن
دلیل ناصح تر بود کوکب منصرف عند القمر از مردمان اند که رسول از پیشان بیرون
آید و کوکب متصل به القمر آن قوم باشند که رسول سوی ایشان میرود و اگر خواهی
که بدانی که این شهر با حصار کی گشاده شود بنگر بدان نحس که اندر وتد بود که بدرجه
طالع کی رسد یا کی متصل شود هم بدان روز گشاده شود و یا بعدد هر درجه روزی
یا ماهی یا سالی اگر دلیلان دلالت کنند بر دراز روزگار و دیری بعدد هر درجه
دوازده روز و سه روز بنگر بقمر هر وقتی که از نحس منصرف شود یا صاحب طالع
و بدرجه طالع متصل شود از نظر عداوت اهل آن شهر را اندران وقت غم
و شدت رسد از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و بطالع متصل شود

شدت

شدت رسد اهل آنشهر را از وبلا و منجنیق و عراده بود و اگر کیار زحل مریخ بود فساد و
تباهی آن شهر از آتش و تیر و زوبین بود و اگر کیار مریخ عطارد بود بر طبیعت زحل
مکر و حیلها بود و اگر بر طبیعت مریخ بود آن حیل سوختن و تیر و بود و فساد و تباهی
و اگر انتهاء طالع رسد مردمان دون و سفله را بدان شهر نشستن و بار رو گردم
و پلیدیها و چیزها رسد و انداز ند و اگر خواهی که بدانی تا بکدام ناحیت آفت رسد اندر آن
شهر بنگر بکوکب زبان کننده طالع را اگر اندر کدام برج شرقی بود بناحیت مشرق
رسد و اگر اندر برج شمالی بود از طرف شمال و اگر اندر مغربی بود بناحیت مغرب
بود و اگر اندر برج جنوبی بود بناحیت جنوب بود و بجز از ارباع فلک تیز حکم کن
بمشرق و مغرب و جنوب و شمال و اگر خواهی که بدانی که عاقبت این شهر که را گردد
بنگر بصاحب رابع اگر صاحب رابع مسعود کند با طالع را از نظر مودت و صاحب طالع
را غلبه بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت آن حرب و آن شهر را بود و اگر اینکه گفتم از طالع
و از صاحب طالع با صاحب رابع و صاحب سابع را بود یا صاحب سابع عاقبت آن شهر
مر دشمن را بود و اگر نحس کننده طالع را زحل بود اندر برج خاکی و صاحب برج
خاکی و طالع و صاحب طالع هم اندر برج خاکی و مریخ بود ناظر بود بر اهل آن شهر را آنکه زحل بد
و بنیکی افتد و همه هلاک شوند و اگر اینکه یاد کردم از برج خاکی ببرج آبی بود بیم
غرق شدن بود از آن و اگر صاحب سابع سعد بود و اندر خطوط خویش بود اندر
برج ثابت بود دشمن طالب حق بود و اگر نحس بود اندر برج منقلب ظالم و متعدی
خارج بود بر حق و اگر در برج ذو جسدین بود و سعد بود و اندر برج آتشی بود
دو کار طلب کند یکی حق و یکی باطل اما آنکه ظاهر بود حق بود و آن که پنهان بود باطل

بود و اگر اندر برج آبی بود آنچه طلب کند حق بود و باطنش خلاف آن بود و متواضع
بود و زاهد و پارسائی پیدا کند بود و اگر اندر برج هوائی بود این دشمن دو مرد
هر دو بزرگ و خداوندان تدبیر و دار و سیاست بوند و اگر اندر برج خاکی بود مشهور
بعدل و حکیم بود و رحیم دل و پارسا و نیک محضر و نیکو سپاس و با امانت بود و اگر خواهی
که بدانی که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوندان راه استقامت هستند یا نه بنگر بصاحب
طالع اگر مستقیم بود خداوند عزم صحیح باشند و درست کار و بهتر و اگر راجع بود خداوند
غم و اندیشه بود و زود برگردنده بعهد و بد خویش عاصی شوند و اگر شرقی بود جلد و
قوی باشند و جوانان باشند ضعیف باشند و بیشتر پیران باشند و اگر اندر وتد باشد
یا ثابت باشند ایشان از آن جای نتوانند برکندن و اگر اندر مایل بود میل باشند اندر
قوت و ضعف میانه حال باشند اندر بیخ و سستی و اگر ساقط بود از آنجا زود برکنده
شوند و بدان جای ثبات ایشان نبود و اگر خواهی که بدانی که این شهر دشمن که پیدا شد از کدام طبقه
باشند بنگر بدلیل دشمن اگر زحل بود از مردمان هند و اهل جبال باشند و مانند ایشان
و اگر مریخ بود مردمان ترک و ترکستان و مانند ایشان بود و اگر آفتاب بود از مردمان بابل
و ایران شهر بود و اگر زهره بود عرب باشند و همچنین در صفت کوکب دیگر از اقلیم

در معرفت آنکه سایل از حال صید و دلایل صید کردن و دانستن وی

بپرسد بنگر سایل را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از صاحب ساعت هر کدام را
شهادت قوی تر بود وی دلیلست و سابع و صاحب سابع و مریخ دلیل صیدست صید
خشکی و عطارد دلیل صید مرغان است و زهره دلیل صید آبیست و مقدار بسیاری
صید و اندکی وی از وسط السماء نگر و از صاحب وی اما معرفت آنکه صید یابد یا نه بنگر

بصاحب

بصاحب سابع و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید
و اگر اتصال نبود صید نیابد و اگر اتصال صاحب سابع را بود بصاحب طالع صید آسان
یابد و اگر اتصال صاحب طالع را بود بصاحب سابع برنج و تعب و مشقت یابد و اگر
اتصال مودت بود با آسانی و زود دریابد و اگر اتصال عداوت بود برنج و مشقت یابد
اگر صاحب طالع مسعود بود بسیار یابد و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر صاحب سابع منحوس بود بسیار
یابد و اگر مسعود بود کمتر یابد و اگر برج سابع و رابع و تد ایم بود و صاحبش نیز از شکل او بود
صید چهارپایان بود خاصه برج خاکی و اگر برج آتشی بود و هوائی بود و عطارد بوی
ناظر بود و کواکب شکل وی بوی ناظر بود صید مرغان بود و توان دانستن که از کدام
جنس بود اندر آخر باب جنس یاد کردیم و اندر صدر کتاب نیز یاد کردیم و اگر برج سابع
آبی بود و زهره یا قمر بوی ناظر بود صید از بهایم آبی بود یا ماهیان صاحب طالع و قمر
اندر وتد بود صید یافته شود و اگر اندر مایل میانه تر بود و اندر ساقط کمتر بود
و بتر که نیابد همیشه اندر کار صید صعود و زاید و استعلا و قوت صاحب طالع
نگر و صاحب سابع را ناقص و با بطء تا صید یافته شود و این باب
همچون باب خصومت کردن است

در معرفت حال حرکت و نیکی و بدی

و دانستن اسباب اخبار اگر سؤال از اخبار بود بنگر سایل را از طالع و از صاحب
طالع و از قمر و از منصرف عنه القمر نگر و مسئول عنه را از سابع و از صاحب سابع و
از متصل به القمر و ما جرائی که میان ایشان بود و سعود کرد و از وسط السماء و از
صاحبش نگر و از موضع قمر نیز بنگر و عاقبت کار را از رابع نگر و از صاحبش
معرفت آنکه این اخبار نیک آید یا از احوال چگونه بود بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه

وقمر اگر میان ایشان اتصال قبول بود از مودت الفت و موافقت بود و انباز گیر
آید و اگر اتصال قبول بود از مخالف میان ایشان پیوستن بیم و لیکن گاه گاه بایکدیگر
دوستی کنند و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت بود و بایکدیگر پیوستن دشوارتر بود
و اگر اتصال نبود بکوکب نقل یا جامع یا رد النور نگر و از وی حکم کن از نظر مودت و عداوت
و از قبول و غیر قبول چنانکه چند جای یاد کردم و همچنان حکم کن بهر دلیل که در وی فضل انبازی بیند
بنگر و بدر اندر وی باشد و بنگر هر دلیل که وی قویتر بود و اندر وتد بود و مشرق بود یا مقبول
یا مسعود یا مستقیم یا صاعد بود یا مستعلی بود صاحب آن دلیل قوی تر بود اندر کار انباز گیرد
و با امانت و دیانت بود و دوستار و قویتر بود و هر دلیل که هابط بود و زبون بود و
مغرب بود ضعیف بود ساقط بود و راست کار نباشد و اگر مقبول نبود کار ناتمام بود
و بخشش ناروان بود و اگر منحوس بود با خیانت بود و اگر راجع بود دروغ زن و خلاف
کننده بود و من میگویم که بنگر درین باب بصاحب طالع و بصاحب سابع و بعطارد
و مشتری که این دو کوکب از شکل انبازی اند بنگر بهر یک تا دلیل سایل یا دلیل مسئول
حظ و شهادت بود و هم بر آن چیز دلیل کن و صاحب دوم و آن کوکب که اندر دوم
بود دلیل مال سایلست و هشتم و صاحب او و کوکب عارض اندر هشتم دلیل مال مسئول
عنه است هر کدام دلیل که مسعود بود و نیکو حال و بد دلیل صاحبش ناظر بود آنکس صاحب
مال بود و مرافق بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا منحوس یا غیر مقبول بود و دلیل
صاحبش ناظر نبود آنکس که مال وی پیروزی بیند اگر اندر دوم یا اندر هشتم بود

در معرفت حال دو دوست که میان ایشان دوستی چگونه بود اگر سایل از کسی
بپرسد که با وی دوستی خواهم کردن تمام شود یا نه چگونه بود دوستی حقیقی بود یا مجازی

بنگر سایل را از طالع و از صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از سابع و از صاحب سابع
حکم کن از نظر عداوت و محبت و قبول و رد و سعادت و نحوست چنانکه اندر باب
انبازی یاد کردم و اگر اتصال از جهت ناقل یا جامع یا رد النور بود بنگر که طبع کواکب
آن کوکب با آن برج چیست هم بدان طبع و گوهر حکم کن که بدان سبب تمام شود یا بعکس
آنکس که بدان خانه و بدان کوکب منسوبست و اگر خداوند سابع اندر عاشر بود یا بعکس
عاشر اندر سابع بود مسئول عنه به دلیل عاشق سایل بود و دوستدار او بود خاصه که اگر
دو جای بصاحب طالع بنظر مودت بود و نیز بهتر که هر دو مقبول و مسعود باشند و همچنین
حکم کن از صاحب طالع از یاد هم و پنجم با اتصال صاحب سابع و اگر زهره با سهم الالفة
یا صاحب سهم را اندر میان دو دلیل اتصال بود یا با راجعه بود یا اندر طالع بود
و بصاحب سابع ناظر بود یا اندر طالع بود و بصاحب طالع ناظر بود یا اندر سابع
بود و بصاحب طالع یا بصاحب سابع ناظر بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و بر
آمدن مراد و همچنین حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که اندر وتد بود دوستی محکم تر
کار بود و هر کدام که اندر برج منقلب بود زود سپری شود و هر کدام که اندر برج ثابت
بود دیر پایدار بود و هر کدام که اندر برج ذو جسدین بود دو دل بود و هر کدام
که مسعود بود وی نیکو خو بود و هر کدام که مقبول بود سخن وی پذیرفته شود و هر کدام
که صاعد بود وی دوست قویتر بود و هر کدام که وی مستعلی بود قوی تر بود و هر کدام
که مستقیم بود وی نیکو خو و خوشخو و ناصح تر بود و هر کدام دلیل که بر خلاف این صفتها
بود که صفت کردم وی بر خلاف این بود از نظر سعود و نحوس و شرف و خانه
و هبوط و وبال و صاعد و هابط و مشرق و مغرب و آنچه بدین ماند حکم کن

در معرفت آنکه کسی طلب مقصودی کند بپیش کسی رود آنجا برود و مقصود حاصل شود یا نه
اگر سایل کند که بنزد آنکه میروم آنکس را بخانه یابم یا نه اگر نزد برادر رود از صاحب سیوم
نگرد و اگر بنزد پدر رود از صاحب رابع نگرد و اگر بنزد فرزند رود از صاحب پنجم
نگرد همچنین تا دوازده خانه و اگر از مردی بیگانه پرسد یا آشنا از هفتم نگرد و از صاحب
بنگر که صاحب سابع کجاست اگر اندر وتد بود آنکس بخانه بود و اگر اندر زایل وتد بود
اندر نزدیک خانه و بجولا در بود و اگر زایل بود از خانه دور بود و بجای دیگر رفته
بود و اگر صاحب طالع اندر وتد بود صاحب سابع اندر زایل وتد بود یا ساقط
بود و بطالع خواهد آمدن یا بدرجه طالع یا بصاحب طالع ناظر بود پیش از آنکه
سایل بنزد آنکس رود آنکس خود بیاید و اگر صاحب طالع در ساقط بود یا زایل
و صاحب هفتم اندر وتد ناظر یکدیگر باشند سایل بنزد آنکس رود و آنکس را بیابد
آنجا اگر هر دو دلیل ساقط بوند یا زایل بوند و یکدیگر ناظر باشند یکدیگر را اندر راه
دریابند و اگر ناظر نباشند یکدیگر هر دو دلیل یکدیگر را اصلا نبینند و نجنبند و اگر
سؤال کند که بنزدیک آنکس میروم چگونه بود حال من با وی بنزد وی روا النفع بود یا نه بنگر
بصاحب طالع اگر اندر آن برج که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش یا صاحب
هفتم مقبول بود و سعود نزد آنکس ویرا قبول بود و از وی نفع و نیکویی یابد و بدیدار
وی شاد شود و اگر جز این بود قبول نباشد و مقصود حاصل نشود و بدیدار
شاد نباشد والله اعلم

در معرفت آنکه میراث یابد یا نه بنگر بخداوند طالع و ماه هر کدام قوی تر بود بطالع
ناظر بود و وی دلیلست اگر دلیل بخداوند هشتم متصل بود این میراث بیابد بجهد طلب

و اگر صاحب هشتم متصل شود بدلیل طالع مال یابد بی رنج و تعب و بآسانی یافته شود
و اگر اتصال بمودت بود نیز آسانتر و بهتر بود و اگر بنحوس یافته شود اگر اتصال از تربیع
و مقابله بود بیابد برنج و طلب و عنا و مشقت خاصه که قبول بود با اتصال نیز بهتر بود
و اگر صاحب هشتم نحس بود یا اندر وتد بود یا خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود او
جستن میراث او را عقوبت رسد و بیم و رنج بود و اگر بیت نحس خداوند طالع بیکی
بود با احتراق و رجوع دید جستن میراث یافتن و بهتر آنگاه بود که خداوند طالع اندر
وتد بود و خداوند هشتم ساقط بود و نیز بهتر آنگاه بود که میان این دو کوکب اتصال
از مودت بود و باز بنگر که خداوند رابع با آن کوکب که اندر چهارم است بود تسخیر
بخداوند طالع یا بخداوند دوم بیشک این میراث یافته شود و اگر خداوند طالع با ما
پیوسته بود نیز خداوند چهارم بدست و با باغ برسد و اگر خداوند طالع بمقابله بود
با خداوند رابع سایل مال خود نفقه کند اندر عمارت اگر میان ایشان اتصال
نبود بنگر بکوکبی که نور رد کند یا جمع کند یا نقل کند و از وی حکم کن بیافتن میراث بی است
متوسطان

در معرفت آنکه غایب یا حاضر زنده است یا مرده اگر سؤال
کنند که فلانکس که غایب است زنده است یا مرده و این حکم بر حاضران نیز توان
کرد بنگر بخداوند طالع اگر اندر هشتم بود یا اندر چهارم اندرین دو جایگاه اگر نحوس
بود یا بهبوط محترق بود این مرد مرده بود خاصه که منصرف اگر اندر نور نحس باشد
باتصال کوکبی که خواهد مردن اگر ماه متصل بود بصاحب موت یا بدان کوکب
اندر بیت الموت بود این مرد مرده است و اگر ماه بخداوند رابع متصل بود یا آن ستاره
که رابع بود این مرد مرده بود و در زیر زمین اندر کرده باشند بدان جایگاه که طبع برج آن است

واگر اندرین میان خداوند طالع اندر هشتم بود و خداوند هشتم نزدیک درجهٔ طالع بود
این مرد مرده بود و با این دلیل نیز اگر صاحب ساعت اندر هشتم بود یا اندر چهارم
یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین است این کس مرده بود و اگر خداوند طالع اندر وبال
بود و منحوس بود و ماه بخداوند هشتم پیوندد یا بدان ستاره پیوندد که اندر هشتم است یا اندر
رابع و دو ستارگان سعد از خداوند طالع ساقط بود و بشعاع نحس پیوسته بود و اورا
دشمنان کشته باشند و اگر همچنین اگر کوکب نحس اندر وتد بود و ماه از نحس باز گردد و بنحس پیوندد
خاصه که آن نحس اندر رابع بود یا سابع و همچنین اگر خداوند چهارم منصرف شود بخداوند
هشتم متصل شود یا از خداوند هشتم باز گردد بخداوند رابع متصل بود مرده بود اگر
خداوند حد طالع کوکبی بود نحس و آن کوکب باز خداوند هشتم پیوندد و ماه از وباز
گردد بدرجهٔ طالع پیوندد خبر آید از مرگ وی و همچنین اگر باز گردد از آن ستاره که اندر
سیوم است یا اندر رابع است بخداوند سیوم متصل شود یا بآن کوکب که اندر نهم است
خبر مرگ بیراه اندر بود و اگر صاحب طالع اندر راجع راجع بود یا اندر راجع بود یا منحرف
بود از صاحب رجعت زنده بود و اگر با این همه رجعتش بدرجهٔ احتراق بود یا بدرجهٔ
هبوط یا بدرجهٔ نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل اندر تحت الشعاع بود و صاحب هشتم
شمس بود پس مرده بود اگر دلیل عطارد بود و از آفتاب بتمامی دور بود و نحس بود
بنگرد دلیل کند بر مرگ و همچنین اگر زهره و سهم السعادة اندر هشتم طالع بوند و نحسها
با ایشان بنگرند این هم دلیل بود بر مرگ خداوند طالع و با ماه چون مقابل یکدیگر باشند
و ستارگان سعد با ایشان بنگرند آن نیز دلیل کند بر مرگ اندر غربت و خداوند سهم
السعادة زیر نور آفتاب بود یا میان دو نحس بود آن نیز هم دلیل مرگ است اگر ماه را

نوز

نوز بود و مریخ اندر برج عاشر و دیگر باشند و کواکب سعد بود ناظر نباشند این نیز دلیل مرگ
و چون اندر درجهٔ رابع ماه بود تا مریخ و خداوند طالع ساقط بود و سعدان بود ناظر نباشند
بعزیمت با ماه آن نیز دلیل مرگ بود و چون عطارد مقابل ماه بود و کواکب نحس بود
ناظر نباشند که با او باشند آن نیز دلیل مرگ بگیر از درجهٔ قمر تا درجهٔ هشتم جایگاه
و از طالع بیفکن هر کجا برسد اگر چنان بود که حد نحس بود یا از حد مقابله نحس بود یا برج
بود انکس مرده بود و همچنین اگر خداوند مقابلان سهم نحس بود یا نحس بود ناظر بود دلیل
کند بر مرگ   در معرفت آنکه بچه سبب مرده است بنگر بخداوند طالع و قمر کدام
دلیل کرد بر مرگ که دلیل زیر شعاع بود مرگ سر اگر حمل بود و اندر درد دهانی و اگر دلیل نحس
بود از زحل و زحل اندر مثلثات آتشی بود از جایی بلند بیفتاده بود و مرده بود
و اگر اندر مثلثه خاکی بود از سودا بود و اگر اندر مثلثه بادی بود یا اندر وسط السما
بود از دیوار بلند یا از بلندی بیفتاده بود و مرده بود و اگر اندر وتد بود از اوتاد
طالع هم از جای بلند افتاده بود و اگر اندر سرطان بود یا اندر مثلثه وی از غرق شدن
آب مرده بود و بنگر اگر زحل صاعد بود از قولنج بود و اگر دلیل مریخ منحوس که دیده باشد
و مریخ اندر مثلثهٔ آتشی بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده بود یا ددگان بخورده
باشند یا از گرمی علت صفرا مرده بود و اگر اندر مثلثات خاکی بود از بلندی افتاده
بود و اگر اندر مثلثات جوزا بود از خون و صرع و یرقان مرده بود یا بشمشیر کشته
باشند و اگر مریخ اندر وسط السما بود بدار کرده باشند و اگر اندر مثلثات آبی
بود اندر آب مرده بود یا بچیزهایی که اندر آب باشند بخورده یا در داده باشند یا آتش
که فتاده بود و اگر هر دو نحس بر دلیل گرد آمده باشند از خون و بیم و تباهی مرده بود و

واگر خداوند طالع محترق بود و ماه با مریخ با مقارنه مرگ وی از سوختن و بریدن اندام
بود واگر ماه مقابل آفتاب بود و تربیع مریخ با مقارنه او بود و آفتاب با راس بود
یا با ذنب بدانکه اندر جنگ گاه کشته شده بود یا بر دهان ببیا رود اگر آن نحس کی دلیل
مرگ بود اگر اندر طالع بود مرگ وی از بیماری بود اگر اندر دوم بود از جهت مال کشته شود
واگر اندر سیوم بود از جهت اقربا یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر رابع
جهت آبا و ضیاع و عقار مرده بود و اندر پنجم از جهت طعام و شراب و عشق و
لذت فرزندان مرده بود و اندر ششم از جهت بندگان و مرض و معالجه مرده بود
و اندر سابع جهت زنان و انباز و خصم مرده بود و اندر هشتم از جهت زهر دادن
یا میراث و مانند آن مرده بود و اندر نهم از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر
عاشر از جهت کار و پیشه و عمل مرده بود و یا سلطان و مادر و اندر حادی عشر از جهت
دوستان عاشق و امید و از جهت مال سلطان مرده بود و اندر دوازدهم از جهت
ستوران و دشمنان و اعادی مرده بود و بدانکه هر وقت که نحس پیوندد بدلیل آن کار وی
خود بدست خویش بود و اگر دلیل بکوکب نحس پیوندد هلاک وی بدست وی بود از این است
اسباب مرگ از اتصال و نظر هر کدام در معرفت آنکه حال سایل چگونه
بود اگر سایل از مرگ خود پرسد بنگر بخداوند هشتم تا آن ستاره کدام نحس است
اگر اندر وتد بود و قمر و صاحب طالع سوی این دو کوکب پیوندد و شعاع ستارگان
از وی دور بود این کس بمیرد آن وقت که خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس
بدرجه خداوند طالع رسد یا بدرجه طالع رسد سهم بمیرد اگر آن نحس راجع
بود مرگ وی پنهان باشد و اگر اندر وسط السما بود مرگ وی آشکاره بود و اگر اندر

سابع بود مرگ وی در غربت بود از سبب حرب و یا زنان و اگر اندر طالع بود انجا میرد
که زاده بود یا از آن بیماری میرد که از شکم مادر آورده بود اگر زحل اندر وسط السما
بود اندر برج آبی و خداوند طالع اندر رابع بود یا اندر برج سابع اندر آب غرقه
گردد بمنزل و اگر زحل صاعد بود مستقر بود و اگر خداوند هشتم مریخ بود و فوق الارض
بود یا اندر وسط السما مرگ وی بر سر دار بود خاصه که برج جوزا بود و اگر خداوند طالع
اندر تحت الشعاع بود یا بدرجه طالع نگرد یا صاحب موت بدرجه طالع نگرد و یا شعاع
ایشان بدرجه طالع رسد این کس بمیرد و همچنین اگر صاحب طالع ساقط بود از وتد و
از صاحب رابع منصرف بود و بصاحب هشتم متصل شود و ماه اندر میان نحس دلیل
باشد این کس بمیرد و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس بود از آن دو نحس یکی خداوند
هشتم بود یا رابع یا سابع خاصه آنکس که بیش خداوند طالع بود و قرا او را بود دلیل کی
سایل است و اگر ماه با راس و ذنب باشند و صاحب طالع به تربیع ایشان بود یا مقابله
طالع با راس و ذنب بود و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشند اندر دست غوغا کشته
شود و این دلیلها آنگاه درست بود که سعدان از وی ساقط شوند بنظر و شعاع مگید
و اگر خداوند طالع بود بخویش نزدیک بود دشمن وی همچون عمر سپری شده بود همچنین
اگر خداوند رابع بود بخویش رسیده بود مرگ وی سخت زشت بود خاصه که بحجیع شده بود
اگر خداوند دوم کوکب نحس بود اندر وتد و خداوند طالع از صاحب هشتم منصرف بود
و به تربیع و مقابله خداوند دوم اتصال کند و همچنین اگر خداوند دوم بخداوند هشتم
پیوندد مرگ آنکس از گرسنگی بود خاصه که آن نحس زحل بود و همچنین اگر خداوند طالع اندر برج
ساقط باشد این نحسها که یاد کردم مرگ وی اندر کنجها و بیغولها بود بطبع آن برج و گاه

برج آبی بود مرگ او نزدیک آب بود و اگر خداوند طالع از تربیع مریخ باز گردد و بمقابله
زحل بود و قمر زحل را بود او را بمغاک اندر اندازند خاصه که اندر برج خاکی بود
و اگر از مقابله زحل باز گردد و بمقارنه مریخ پیوندد و قمر مریخ را بود او را با آتش
اندر اندازند خاصه که فوق زمین بود و ماه نیز اندر برج منقلب بود و بدان
کوکب پیوندد که اندر وسط السما بود و آن کوکب صاحب هشتم بود یا کوکب
نحس بود از دیوار فرو اندازند و اگر ماه اندر برج ذو جسدین بود او را همچنین یا
مانند این با آتش اندازند و این دلیلها که گفتم با اندازه طبع حالها کن و اگر از آفتاب باز
گردد بمریخ پیوندد و یا از مریخ به آفتاب پیوندد و دلیل مرگ او از سوختن بود خاصه
آنگاه که ماه بمریخ پیوندد و اگر از آفتاب باز گردد و بمقابله زحل پیوندد یا از برج خاکی
بآبی پیوندد و یا از آبی بخاکی پیوندد و مرگ او بسبب وبا بود و صاعقه و اگر این کوکبان
بیکجای باشند و صاحب طالع میان این دو نحس بود مرگ او از حبس بود خاصه که اندر
رابع بود یا ثامن عشر یا سادس و اگر نحس اندر برج سبعی بود و صاحب طالع زیر او بود
و ماه بتربیع کوکب بود یا بمقابله اندر برج سباع و شعاع کواکب سعد و نظر ایشان ساقط
بود مرگ او از سبب بحران بود خاصه که مریخ اندر برج اسد بود و اگر این دلیلها که
گفتم اندر برج آبی بود مرگ او بسبب جولان آبی بود و همچنین اگر برج ورای آبی بود نزدیک چاه
آب بود و یا خانه نمناک و با این دلیلها که یاد کردم اگر ماه اندر حمل بود یا اندر
جوزا سایه برسر بند خاصه که صاحب طالع باد بران بود یا با آن کوکب که مانند بران
بود مانند راس الغول و سماک سلطان و این آنگاه درست بود که مریخ اندر جوزا
بود و قمر اندر حمل و اگر صاحب دوم اندر طالع بود یا ذنب یا ماه اندر عقرب بود و ذنب

عطارد

عطارد را اندرین میان شهادت بود و سعدان از ایشان ساقط بوند یا مریخ یا ذنب
و عطارد با او بود یا خداوند طالع با ذنب بود این کس بزهر کشته شود و اگر خداوند
هشتم مریخ بود و یا از برج هشتم عقرب بود و ماه از زحل باز گشته بود و بمریخ پیوندد یا از
مریخ باز گردد و بزحل پیوندد یا مریخ اندر هشتم بود و زحل مر او را مستقبل بود مرگ وی
از قصاص بود یا خویشتن بکشد و اگر زحل اندر دهم و از دهم بود یا اجتماع کواکب اندر
دهم بود خداوند طالع نیز اندر دهم بود یا صاحب طالع اندر دهم بسعد کواکب بتربیع یا مقابله
پیوندد و خویشتن را خفه کند هر دلیل که اندر دهم و از دهم بود به نحس پیوسته بود آن مرگ
از سبب دشمن بود یا خویشتن خفه کند خاصه که ماه و آفتاب اندر دهم اجتماع کرده باشند
اگر صاحب طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد هم شعاع و هم نظر از وی ساقط
بود و نحس بخداوند طالع پیوسته بود یا سوی درجه طالع روانه بود مرگ او بر تخت بود
یا اندر دولت و اگر اندر هبوط بود مرگ او اندر شفقت و خواری بود و اگر اندر شرف بود
مرگ او نزد یکی از اهل بیت بود و اگر اندر خانه خویش بود مرگ او اندر شهر خویش یا خانه
خویش بود هر کوکب که او دلیل مرگ بود اگر اندر برج آتشی بود سبب مرگ او گرمی
و خشکی بود و اگر اندر برج بادی بود سبب از گرمی و تری بود و اگر اندر برج خاکی بود
سبب او سردی و خشکی بود و مالیخولیا و اگر اندر برج آبی بود سبب او سردی و تری بود و ماده
بلغم و اگر دلیل مرگ او مریخ بود و مریخ محترق بود بر دست ملک کشته شود و همچنین اگر
آفتاب اندر حمل بود و با مریخ و زحل مقابله ایشان بود یا آفتاب با زحل و مریخ
بتربیع ایشان بود ملک را بکشند و من میگویم اگر قمر اندر تحت الارض بود یا بکوکب
متصل بود اندر تحت الارض و قمر با آن کوکب منحوس بود اندر مسلمه مرگ دلیل مرگ کند

اگر متصل فوق الارض بود مرگ نباشد و اگر زیر زمین بحز مقارن باشد یا نظر از
سعدان دلیل مرگ بود و همچنین اگر قمر با مریخ بود اندر تحت الارض دلیل مرگ بود و اگر سهم
السعادة با نحوسی بهم اندر رابع یا سادس یا ثانی عشر و سعود ساقط بهم از نظر و شعاع دلیل
مرگ بهم و دیگر بخانه ششم و صاحب او و صاحب طالع و اتصال ایشان با یکدیگر اگر میان ایشان
اتصال بود یا صاحب ششم اندر طالع بود یا خداوند طالع اندر ششم بود و سعود ساقط بود از
نظر و شعاع دلیل بود بر کوتاهی زندگانی و اندکی و اگر صاحب ششم اندر اوتاد بهم خاصه اندر
عاشر بهم و اگر اتصال شان نبود و صاحب ششم اندر طالع بود و یا صاحب طالع اندر ششم
نبود و بهم زیر نور آفتاب دلیل کوتاهی زندگانی بهم و انجام عمر را اتصال صاحب ششم بصاحب
طالع ناستوده است خاصه که صاحب طالع را نحس اندر پیش بود که بدو خواهد پیوستن آنگاه
دلیل کند بر کمی بقا او و انجام عمر و اگر صاحب طالع متصل شود با کواکب راجع این دلیل کم
عمر بهم خاصه نحس با صاحب ثامن منحوس بهم یا اندر ثامن بهم یا صاحب ثامن اندر طالع بود
اما بطلیموس گوید اگر مسئله از دو تن بهم که کدام زنده است و کدام مرده طالع او را آن و
سابع دوم را بنگر بصاحب هر دو برج هر کدام که از ایشان بصاحب برج هشتم خویش
متصل بهم حکم کن بر مرگ صاحب آن دلیل و اگر اتصال نبود و نه اجتماع هر کدام که اندر خانه
سیوم بود از برج خویش یا صاحب ششم و را اندر طالعش بود و اندر حد خداوند خانه مرگ
بود دلیل کند بر مرگ آنکس و همچنان حکم کن که بر تو گفتم والله اعلم در معرفت
وصیت کردن که پایدار بود یا نه بنگر بطالع و قمر اگر اندر برج منقلب بهم وصیت پایدار
نبود و زود از حال خود بگردد و بدان وصیت کار نکنند و تباه شود آنگاه بود که خداوند
طالع و صاحب برج قمر منحوس بهم و بجای خویش ناظر نباشد اگر قمر در برج با مقابله یا مقارنه

مریخ بود و اندر اوتاد بهم دلیل کند بر باطل شدن وصیت یا دروغ و را اندر روند
آن وصیت نامه را و اگر زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود و اگر از جهت زنان کار
و دیگر راضی باشد و اگر طالع برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر بهم اندر برج ثابت بهم
و قمر متصل بسعدی بود و بطی السیر بود و اندر برج ثابت آن وصیت پایدار بود
و ثابت بود و اگر طالع او تاد و سلیم باشند و از نحوس و سعود اندر او بود خاصه
اندر برج ثابت و صاحب طالع و اقع سعدی باشد مقبل و تد بود بجز دوم و هشتم
دلیل کند بر بقاء آن وصیت کننده اگر صاحب طالع اندر سابع بهم یا اندر وتد
الارض دلیل کند بر کمی بقا و ثبات وصیت

م البنات سابع م الطالع

در معرفت اسباب سفر اگر از سفر سؤال کند طالع و صاحب طالع دلیل
سایل است و برج نهم و صاحبش و برجی دلیل سفر است و همچنین سهم السعادة و صاحب ساعت
خانه سیوم و صاحب سادس دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر است و راه و راست و
جایگاه قمر منزل و راست و سابع و صاحبش سابع و آن کوکب که اندر سابع بود دلیل آن
زمین است که قصد آن جای کرده است و همچنین سهم السعادة و خداوندش دلیل مقصد
و طالع و صاحب طالع و آن کوکب که اندر طالع است دلیل آن زمین است که اندر
و راست و برج دوم و صاحب دوم دلیل اندر آمدن و راست بدان زمین مقصد
دهم و صاحب دهم با آن کوکب که اندر دهم بود دلیل حاجتها و راست رابع و
صاحب رابع و آن کوکب که اندر رابع بود دلیل عاقبت کارهاست و صاحب
برج قمر نیز دلیل عاقبت و آن کوکب که قمر از و منصرف است دلیل کند بر آن ماجراها که
بروی گذشته است از این حادثه که سفر نیت کرده و سفر از چه جهت است و از چه سبب

سفر گشت و آن کوکب که قمر بوی متصل است بر آن جا که وی را پیش خواهد آمدن از
سفر و وقت آمدن وی از سفر شمس نکرد از ربعات او و محل قمر از شمس بنگر بدین مواضع
و دلیلان هرکجا سعدی یعنی با نظر سعدی یا شعاع سعدی دلیل سعادت بود بدان جایگاه
والله اعلم   در معرفت آنکه سفر با تمام رسد یا نه و از نیکی و بدی چگونه بود اگر پرسد
از حال سفر که تمام شود یا نه و راه بود یا باز ماند بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر نهم
بود یا صاحب نهم بود یا بکوکبی که اندر نهم متصل بود دلیل کند بر سفر ولیکن بر مراد دل او
بود خواهد رود و خواهد نرود و اگر صاحب نهم اندر طالع بود یا آن کوکب که اندر
نهم بود متصل شود بصاحب طالع یا بکوکب که اندر طالع بود متصل شود سفر بود ناگاه
بی خواست سایل و اگر اتصال مودت بود بآسانی بود و اگر از عداوت بود بدشواری
بود و اگر مسعود بود و مقبول بود این سفر بر وی مبارک بود و اگر منحوس و غیر مقبول
بود این سفر بد و بد بود و اگر دلیلان بیکدیگر متصل نباشند و کوکبی نور نقل کند یا جمع
کند یا نور رد کند میان این دو دلیل دلیل کند بر سفر از سبب آن کوکب ناقل و جامع
یا رد النور و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع بکوکب که آن دو متصل بود و آن
کوکب بخانهٔ نهم یا بطالع ناظر بود دلیل سفر بود و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکب متصل
شود اندر وتد سفر نکند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحس غریب اندر طالع
بود و صاحب طالع را منحوس بود یا صاحب تاسع را از سفر باز بدارد و نتواند رفتن
و باز ماندن از جهت آن کوکب غریب بود و طبع برج و اگر صاحب طالع بصاحب
نهم متصل شود و باز بقران یا تربیع یا مقابله بنحسی اتصال کند سفر را بلائی پیش آید
بعد از آن سفر بنگر که بکدام صاحب برج است از طبع و گوهر آن برج سفر پیش آید و اگر

صاحب نهم اندر وتد بود سفر سخت نزدیک بود و همچنین اگر صاحب طالع ساقط بود تا
با آخر برج سفر نزدیک بود اگر قمر تدبیر خویش بکوکب دهد اندر نهم یا اندر سیوم و اندر موضع
خویش قمر ضعیف غریب بود دلیل کند بر زود سفر و اگر اندر وتد بود بیرون رفتن سخت
زود بود و اگر صاحب نهم با صاحب سیم اندر موضع غریب بود بیم سفر بود اگر صاحب
طالع زحل بود و زحل اندر خانهٔ خود بود یا اندر وتد بود سفر نکند و اگر بکند بعناء و دشواری
و اگر اتصال و انصراف قمر از مودت بود دلیل سفر بود و اگر از تربیع و مقابله بود مقام دلیل
کند اتصال قمر و زحل اندر وتد بود یا ساقط بود دلیل کند خاصه بتربیع که سفر نکند اتصال
قمر با مریخ بطالع ناظر دلیل سفر بود ولیکن بشدت و خوف و اگر اتصال مودت بود
سفر زود بود و اگر دو کوکب بود اندر درجهٔ وسط السما زایل گشته بخانهٔ نهم و قمر باشد
سفر دلیل نکند تا آنگاه که اندر طالع ایشان ناظر نبود یا خود قمر بود یا صاحب ساعت
یا صاحب سهم السعادة بود دلیل کند بر سفر اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب
رابع بود مقام بود و سفر نکند و همچنین اگر قمر اندر رابع بود یا صاحب رابع بود یا صاحب
رابع اندر رابع یا وسط السما بود یا اندر تاسع بود یا اندر سابع بود سفر نکند اگر اندر
چهار کوکب بود و در آن کوکب با اندر طالع رجعت بود سفر نکند تا مادام که آن کوکب
از آن برج تحویل نکند اگر قمر با کوکب راجع متصل بود سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب
طالع شاهد نبود و هر وقتی که آن کوکب که دلیل بود بر سفر راجع بود دلیل باز آمدن
بود و اگر بمقیم اول بود باز ماند و اگر بمقیم ثانی بود باز ماند و باز زود راست شود
و سفر کرده شود و اگر طالع برج ثابت بود و اندر وسط السما کوکبی بود که دلیل
کند بر سفر کار راست کند و سفر را باز ماند و اگر خداوند طالع راجع بود سفر باز ماند

در حال

شهادت سفر قوی بود آنگاه سفر کرده شود و صاحب نهم راجع بود سفر باز ماند یا بجای
دیگر سفر کرد و یا از نیمهٔ راه باز گشتن بود تا آنگاه که صاحب یازده دلالت افتد دیگر از جهت
سفر آنگاه دلیل کند بر سفر   در معرفت آنکه اندرین سفر خطر و خوفی بود یا نه
بنگر بطالع و بصاحب طالع و بصاحب نهم اگر اندر طالع کوکبی بود منحوس یا کوکب بود
که صاحب سابع و صاحب طالع را منحوس کند شر و تباهی و خطر بود از جوهر آن کوکب
آن خانه مثلا اگر آن کوکب نحس کننده صاحب یازدهم بود بیمار بود و اگر صاحب
دوازدهم بود بند و زندان بود و اگر صاحب هشتم بود مرگ بود و اگر سعد بر شعاع
افکند باز راحت یابد و اگر صاحب دوازدهم و صاحب هشتم بود بیم و ترس بود از
دزدان و دشمنان و اگر از طالع ناظر بود بیم کشتن بود و اگر از دوم ناظر بود مال [illegible]
و همچنین تا دوازده خانه اگر این نحس کننده مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب
نهم بود پیش از بودن سفر عارضه باز خورد که باز ماند و اگر پس از اتصال [illegible]
سفر بود این تباهی ور را اندر راه بود و اگر نحس اندر طالع بود مشغول از جهت تن و
جان بود و اگر اندر وسط السما بود از سلطان یا از کار و پیشه بود و اگر اندر
سابع بود مشغول اندر آن زمین بود که قصد آن کرده است و اگر اندر رابع بود
خلل پیش آید پیش که نتواند بیرون رفتن و اگر همچنین کوکبی بود دلیل طالع را از دلیل سفر
قطع کند اگر کوکب سعد قاطع بود باز ماندن سفر خیر و نیکویی بود و اگر نحس بود باز
ماندن سفر خطر و تباهی بود بنگر اگر آن کوکب قاطع صاحب کدام خانه برج است
جوهر و از طبع آن برج گوی چنانکه صفت کردم   در معرفت آنکه خطر و تباهی
بکدام منزل بود اگر سؤال کند که دل مشغول و خوف و خطر در راه بود یا در منزل یا در مقصد

یابکدام

یا بکدام موضع بنگر بدان نحس اگر از درجهٔ طالع بود یا رابع خوف در نخستین منزل بود
یا آنجا که روی نهاده است و اگر آن نحس از چهارم بود یا سابع بود خوف و مخاطره
اندر راه بود و نزدیک مقصد و اگر نحس از درجهٔ سابع یا درجهٔ وسط السما بود مخاطره
اندر راه بود نزدیک مقصد هم در رفتن و هم در باز گشتن نزدیک مقصد و اگر نحس از
درجهٔ وسط السما یا درجهٔ طالع بود خوف و مخاطره بوقت باز گشتن بود که نزدیک
منزل و شهر خویش رسیده بود و همچنین حکم کن از درجهٔ صاحب طالع تا بنود درجه نخستین
خوف نخستین منزل بود و تا صد و هشتاد درجه برابر نزدیک مقصد خطر بود و از
صد و هشتاد درجه تا دویست و هفتاد درجه اگر نحس بود خطر اندر باز گشتن بود
بمنزل اول از مقصد و نامی دور نزدیک شهر خویش خطر بود و همچنین قیاس کن از درجهٔ
ماه تا درجهٔ نحس که صفت کردم بهر ربعی و اگر بجای نحس سعد بود سرور و نفع بیند و [illegible]
بنگر که تا سفر چند فرسنگ است آنچه بود آنرا بدوازده برج قسمت کن تا حصهٔ هر برجی چند
فرسنگ آید پس اگر دلیل سفر نحس فاسد شود و بنگر از درجهٔ طالع تا درجهٔ نحس چند برج
بود بچندان فرسنگ برسد مخاطره بوی رسد و اگر سعد بود بدان فرسنگ که برسد
سعادت و شادی و نفع بیند و همچنین دلیل گیر از درجهٔ صاحب طالع و درجهٔ قمر تا نحس
و بهر راه دانسته باشی سعد و نحس و اگر این نحس اندر حمل بود و مثلثات او آفت اندر
کوشها رسد و اگر اندر ثور و مثلثات او بود آفت اندر دهها و کوه یا بها و کشت
زار رسد و اگر اندر مثلثه بادی بود آفت اندر وادیها و بیابان و صحرا رسد و در
موضع درخت رسد و اگر اندر مثلثه آبی بود آفت نزدیک دریا و کنار آبها یا در آب
یا در مرغزار رسد و اگر آن نحس اندر خانه یا نزدیک خویش بود آفت بدان جایگاه

رسد که بدان جا منسوب بود و بعضی ازین کوکب نحس و اگر یاری نحس سعد بود نفع و خیر بینیم
بطریق مذکور و بدترین نحس آن بود که ماه اندر طالع بود یا بدرجه طالع نزدیک بود
و نیز بدتر آنگاه بود که طالع عقرب بود و این کس براه اندر کشته شود و هلاک گردد
و هیچگونه کار وی قبول نکرده که نهادی و را و را اگر دیگر زند   در معرفت
آنکه این مسافر چگونه بیرون رود و از چه سبب و چه پیش آید او را اگر ماه یا صاحب
طالع بزحل یا بعطارد مقابل بود قصد سفر دور کرده بود و اگر سعدان یا صاحب نهم
بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که قوی تر باشند
دلیل مسافر است اگر دلیل از زحل منصرف بود از راه گریخته رود یا پنهان رود و اگر از مریخ
منصرف بود گریخته بود یا بخواهد کشتن و اگر از شمس منصرف بود گریخته بود از سبب
سلطان رفته بود و اگر از زهره منصرف بود از سبب زنان و امارد رفته بود و
اگر از مشتری منصرف بود از سبب علما و وزرا و قضات بیرون رفته بود و اگر از عطارد
منصرف بود از سبب علم و تجارت و عمال بیرون رفته بود و اگر از نظر عداوت بود
بقهر و استهزا بیرون رفته بود و اگر اتصال قبول کنند و بیرون آمده بود و اگر بغیر
قبول بود بنا خشنودی بود و اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود بکوکبی که صاحب
برج ماه است یا صاحب برج صاحب طالع از شهر و از خانه خود بیرون رفته
بود و همچنین چون ماه از زهره باز گردد که صاحب شرف ماه است از شهر و از جایگاه
عز و دولت خویش بیرون رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که اندر شرف
ماه است یا اندر شرف خود یا اندر شرف خداوند طالع از خان و مان خویش رفته
بود و از نیکویی بیرون رفته بود و اگر ماه از صاحب هبوط خویش منصرف شود یعنی

مریخ یا کوکبی که اندر هبوط ماه بود یا اندر هبوط صاحب طالع بود این کس از بلا و آفت
و نکوهیدن و محنت بیرون رفته بود و همه کواکب را بدین قیاس حکم کن و اگر ماه یا خداوند
طالع از صاحب نهم و سیوم منصرف گشته بود یا از کوکبی که اندرین دو خانه باشد
یا از کوکب راجع از نیمه راه باز گشته بود و پیوستن ماه و خداوند طالع بکوکب راجع
شود دلیل است که از نیمه راه باز گردد و باز بنگر که خداوند طالع و ماه بکدام کوکب
متصل است آنچه بخواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب اندر خانه قمر بود یا اندر
خانه صاحب طالع یا اندر شرف قمر یا شرف صاحب طالع بود بگوی که بزمین شهر
خویش برود یا بخانه خویش و اگر اندر مثلثه بود بجایی رود که وقتی آنجا بوده باشد
جای وی را معروف بود و اگر بزحل متصل بود بمشایخ و دهاقین بود و بر کارکشی و اگر بمشتری
بود بوزرا و فقها و علما و سادات بود و اگر بمریخ بود با اهل سلاح و لشکریان
و سرهنگان بود و اگر با آفتاب بود بملوک و اعیان بود و اگر بزهره بود بزنان
و امردان و بزازان بود و اگر بعطارد بود به عمال و کتاب بود و اگر آن کوکب متصل
بالقمر یا صاحب طالع بود متصل بود اندر خانه شرف خویش بود مسافر نزدیک اهل
آن شهر رود و نزدیکی ایشان معروف بود و اگر اندر مثلثه بود غریب بود و لیکن از ظن
آنجا بود آنکس که مسافر نزد او رود و اگر اندر برج غریب بود و برج ثابت بود آنکس از آنجای
نرود و پاینده بود و اگر برج منقلب بود آنکس که مسافر نزد او رود غریب بود و آنجا
دارد و آینده و رونده بود بهر دو و اگر برج ذوجسدین بود بدو جای باشند و راجع
و آنجا مستوطن بود و از آنجا باز آمده بود و اگر مستقیم بود پایدار مانده بود و اگر اندر وتد
بود معروف بود و اگر اندر ساقط بود مجهول بود و اگر اندر وسط السما بود سلطانی

بود واگر اندر دوازدهم یا ششم بود از نزدیکان و فرومایگان بود و همچنین حکم کن بتقویم
را که مسافر را نزدیک وی از دوازده خانه یا از کدام قوم است مر اگر دلیل مقصود و ...
بر جنس ناظر بود معروف بود اندران شهر واگر ناظر نبود مجهول بود واگر نظر مودت بود اندران
شهر محمود بود واگر نظر عداوت بود اندران شهر مذموم بود واگر نظر مقابل بود دشمن
کرنده و صاحب نزاع و خصومت بود واگر نظر قران بود همیشه ستم کننده بود که حقها
مردم بستاند و همچنین حکم کن هر کاری را از اتصال و از انصراف   در معرفت
آنکه درین سفر خیر و نیکوئی بود یا نباشد و چگونه بود بنگر اگر کواکب سعد مر صاحب طالع
را یا صاحب نهم را یا صاحب سیم را یا ماه را مسعود کند یا اندر طالع بود یا اندر سیم
بود یا بدان مواضع ناظر بود از نظر قبول و مودت دلیل خیر و سعادت بود و نیکوئی
واگر بیشتر دلایل مسعود باشند سعادت بزرگ بود واگر بعضی مسعود بود هم سعادت
بود و بقدر آن همچنین قیاس کن که از نحسان قیاس کن در از دوازده برج و از طالع
فلک تا صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره و مشتری و آفتاب و سهم السعادة و از جای
برج سهم السعادة یا از نظر ایشان بطالع یا بصاحب طالع و بماه و بخانه نهم و سیم
چگونه هم ناز ایشان حکم کن بر نیکوئی و نفع و دولت و شادی خاصه از اتصال قبول
در معرفت آنکه مردی بشهر در آید و گوید که چندگاه مانم اندرین شهر بنگر
بدان ساعت که اندر آید اگر اندر ثانی اندر طالع راجع بود دلیل کند بر زود باز
گشتن بی قضای حاجت و هیچ چیز نبود و اگر اندر مقام اول بود دیر ماند باز گردد
با قضای حاجت واگر اندر مقام ثالث بود باز گردد میان زود و دیر و حاجتهاش
بر آید از نومیدی واگر صاحب ثالث اندر طالع بود و منحوس نبود و راجع نبود و نه محترق

ان سفر

آن سفر درست بود با قضاء حاجت و همچنین اگر اندر دوم بود یا اندر یازدهم واگر صاحب
دوم اندر سابع بود اندر سفرش خصومت و نزاع بود واگر اندر نهم بود یا سیوم اندران بود
قرار نکند و بکار دیگر سفر کند واگر اندر رابع بود و نحس بود ناظر بود یا با او بود آنجا
سفر باشد یا بیم مرگ بود اندر آن کار و هیچگونه باز گشتن نبود و نحس اگر صاحب ثالث
با قمر بود مجتمع یا ناظر بعطارد ناظر بود یا مقارن یا مریخ بود ناظر بود جراحتی یا کرهی
بر دلش آید اگر با اجتماع قمر اندر رابع بود بمیرد اندر آن جراحت واگر اندر ...
دیگر بود آن شدت و تنگی نیکو شود ولیکن اثر بماند واگر مریخ بقمر ناظر بود بی نظری
از سعدان جراحت رسد طبع و جوهر آن برج اگر اندر ... است اگر سعدان ناظر باشند
راحت پدید آید و آن جراحت بیمار را زیان دارد مگر واگر سعدی بود ناظر نباشد اندر آن
جراحت بمیرد   در معرفت عاقبت کار مسافر اندر آن سفر بنگر رابع و بنگر جنس
و بصاحب برج قمر هر کدام قوی تر بود شهادت بیشتر بود و دلیل ور است هر کدام
دلیل که قوی تر بود و شهادت دارد و مسعود بود و مقبول بود و اندر جایگاه نیک
بود دلیل کند بر سلامتی عاقبت سفر بجوهر و طبع آن خانه واگر خواهی بنگر بدین نیز اما
بطلمیوس گوید بنگر بتاسیسات قمر اگر سعدی اندر وی بود یا شعاع سعدی دلیل کند
بر خیر و خوبی و سلامت و منفعت عاقبت و اگر نحسی اندر وی بود دلیل کند بر شر و
بلا و مضرت   در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنگر نیز اگر
بوقت سؤال یا بوقت سفر سعدان بقمر ناظر باشند از جایگاه ستوده و بهره ور
سعد و مستقیم باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر و بزودی باز گشتن او و همچنین نیز از
شمس قیاس کن مر او اگر مشتری بود بوی ناظر بود همان بود واگر این نحسان ناظر

باشند دلیل کند بر کرانی و درازی سفر و دیر ماندن و اگر صاحب طالع اندر ❊ بود و
نحسی بوی ناظر بود در هلاک شود اندر آن سفر و اگر بتربیع و مقابله نحسی بوی ناظر
از سعد یا یکی از نحسان متصل بود و بر نحسی دیگر بوی ناظر بود از تربیع دلیل کند بر
دشواری سفر و باز آمدن بدشواری و بیشتر که باز نگردد هرگز زیرا که این دلیل کند بر بلا
و مضرت خاصه که مشتری بوی ناظر نبود و اگر هر دو نحس اندر یک برج باشند با قمر
از آن شر کمتر تواند کردن مشتری زیرا که دو نحس بر یک سعد غالب تر آیند و هر
وقتی که با ابتدا سفر یا بوقت سؤال سعدان به نیرین ناظر باشند دلیل کند
بر آسانی و بازگشتن بمقاربه حاجت بزودی و هر وقت که نیرین بطالع ناظر باشند
هر دو یا یکی دلیل کند بر زودی باز آمدن مسافر و اگر ناظر نباشند دیرتر آید از آنکه
سفر بکند بود و تربیع شمس یا مقابله یا اگر زهره با مشتری اندرین مواضع بود
دلیل باز آمدن بود بصلاح عاقبت و اگر نحس اندرین مواضع بود دیر باز آید آنگاه
آنگاه بود که آن نحس از آن موضع باز آید و سعدی بر آن موضع رسد که با ابتدا مسئله یا
بوقت سفر نحس اینجا بود و با اینهمه اگر قمر بتربیع یا مقابله آن جای رسد که اندر ابتدا
سفر یا وقت مسئله اینجا بود منتظر سعدی دلیل باز گشتن کند اما معرفت آنکه مسافر
بشب بیرون آید یا بروز بنگر اگر دلیل و برج دلیل و طالع و صاحب طالع جمله یا
بیشتر مؤنث یا برج مؤنث بود بشب بیرون آمده بود و اگر برج مذکر و کوکب مذکر
بود بروز بیرون آمده بود اما معرفت آنکه بکدام ساعت بیرون آمده بود بنگر صاحب
طالع که آن ساعت بروز کدام است یا از آن روز که بیرون آید بساعت آن
کوکب بیرون آمده بود بنگر بصاحب حد شمس بروز مسئله بروز آن کوکب صاحب حد

بیرون آمده بود بنگر بصاحب طالع اگر با اول برج بود با اول روز بیرون آمده بود و اگر
بمیانه برج بود بمیانه روز بیرون آمده بود و اگر بآخر برج بود بآخر روز بیرون آمده
بود اما معرفت کندی و تیزی بنگر بصاحب درجات و درجات طالع هفتم بود هر گاه که
مسافر اندران شهر که رفته است اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذوجسدین بود
از سفر بسفر دیگر رود و اگر منقلب بود دلیل کند که زود باز آید از آن جای و اگر
کوکب دلیل سفر راجع بود یا متصل بود بصاحب سابع و صاحب سابع راجع متصل بود
دلیل کند بر آن مسافر را اندر سفر نقصان افتد و از نیمه راه باز گردد یا پیش از مقصد
پشیمان شود و سفر نکند و اگر آن کوکب که دلیل باز آمدن بود سعد بود دلیل کند بر آنکه با
ماندن خیر و سعادت و نفع بود و اگر نحس بود دلیل کند بر آنکه بار ماندن شر و زیان برد
بر طبع و جوهر نحس و برج وی و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب طالع را قبول کند
دلیل کند بر آنکه نفع و نیکویی یابد از آن شهر که قصد کرده است اگر جز این بود هیچ نفع نبود
بلکه زیان بود اگر برج ذوجسدین بود آن سفر و سفری دیگر بود خاصه که صاحب هفتم اندر
وبال و نحس بود و اگر اندر زایل بود دلیل از آن سفر یک سفر دیگر باشد این سفر کرده بود و
هر بیکی که اگر قمر اندر طالع بود و نحس اندر خانه سفر یا بوقت مسئله دیر باز آید از سفر
و آن سفر سخت مبارک نبود خداوند مال اندر سابع سفر آرد خداوند مال اندر طالع آید
سفر تمام نشود و بکاری دیگر افتد اگر قمر اندر دهم بود جز سفر کردن بد بود و شدت و
سختی رسد و خداوند قمر اندر دهم بود هم بیمن قمر اندر طالع سفر آرد و سفر بیشتر و
چون منحوس بود چهار آرد هم اندر سفر قمر اندر طالع بود و مریخ اندر سابع و بیکدیگر ناظر
باشند با اول منزل دزدان بیرون آیند از پنهان و بیم هلاک بود خداوند طالع اندر

طالع با اندر دیگر او تا در سفر نکند و اگر برج ثابت بود همچنین و اندر وتد سفر نکند صاحب
طالع با قمر بکوکبی متصل بود که در روند بود سفر نکند صاحب ثانی فوق الارض بود و سعود
و سعدان ناظر بود منصرف از نحوس و متصل بسعود بود و سعدان اندر وتد باشند سفر
کردن سخت مبارک بود و سعود و اگر نحس بتربیع نحوس بود یا مقابله باز آمدن سخت دشوار
بود و اگر بتربیع و مقابله سعد باز آمده سخت نیکو بود و همچنین از قمر بتربیع و مقابله بنگر و
جواب کن باندر آمدن بشهر صاحب ثانی اگر منحوس بود یا محترق یا ساقط یا راجع
و از سعدان باز گشته و کفتن ان پیوسته مطلقا سفر و دخول ان شهر بدالبته الیه که بیم مرگ
بود و هلاک بود و اگر سعد اندر وسط السما بود یا اندر طالع و مقبول بود بشهر خوش
بود بهتر بود و اگر سعد اندر سابع سفر کردن خوبتر بود و اگر سعد اندر تاسع بود سفر و را
رفتن نیکو بود و اگر قمر از نحس باز گشته بود سفر بهتر بود و اگر سعد در صاحب طالع بود
بهتر بود و اگر سعد صاحب سابع بود رفتن بهتر بود زحل و مشتری و شمس هر یکی اندر
خانه سفر نیز سفر آرد چون مشرقی بود و باز آید چون مغربی بود و بر با اندر با
سفر جایگاه شر و بلا رابع است اگر صاحب نحس بود یا کوکب نحس اندر وی بود و از کواکب
عطارد راست چون منحوس بود آن کوکب که اندر تحت الشعاع بود صاحب دوم اندر
رابع بود و نحس بود ناظر بود یا بادر بود بیم بود که بمیرد اندر سفر و اگر قمر با خداوند تاسع
بود یا بمریخ بود یا بدو نظر کند اندر سفر آید و غم و جراحت رسد و اگر قمر اندر وتد بود
و منحوس بود اندران سفر بمیرد و باز نیاید اگر خانه نهم سوی خانه سفر افتد این سفر
بدرنگ رود و کار کنان تا مقصد و اگر خانه نهم برهم افتد کارها بجا رسانند و چون
سلطان کسی را از شهر بیرون کند و گوید که حال وی چگونه بود بنگر برج روم بود

ورود

ورود سؤال تا بوقت حوض اگر اندر برج شود و غریب بود پس از بیرون آمدن تبع
وفا و به سر و بش آید و اگر آن نحس برج بود منازعت و خصومت و قتال افتد یا
با آتش سوختن بود و اگر زحل بود از دزدان و از غرق آب و بیماری بیم بود و اگر آن
نحس مقبول بود هیچ زیان نکند و اگر اندر هبوط بود سخت بد بود و تباه شد آنگاه بود
که نیز راجع بود و اگر کار نحس سعد بود سلامت و فیروزی بود همچنین صفت کنم از برج و قمر
باز آید و نیکو بود و اگر کوکب راجع اتصال کند با صاحب سوم بطالع آید باز ش
آید اگر مسعود بود یا مقبول نیکو بود و منفعت بود و اگر جز این بود تباه برود

در معرفت حال غایبان و دانستن دلایل اسباب غایب چون پرسد که فلان
غایب باز آید یا نه و چه سایل از غایب بود پس از طالع و صاحبش نگرد و قمر اگر
از برادرش پرسد از سهم سوم و صاحبش نگرد و اگر از پدر پرسد از رابع نگرد و اگر از فرزند
پرسد از پنجم نگرد و اگر از سلطان پرسد از صاحب وسط السما نگرد و با اینهمه صاحب
این برج را با دلیل طالع و قمر مزاج ده و با یکی و حکم آمیخته کن و حال عافیت از
رابع و از صاحبش برج قمر نگر

در معرفت آنکه غایب با حال چگونه باشد

از نیکی و بدی بنگر بدلیل غایب اگر از کوکب سعد منصرف بود نیکو بود و اگر آن
سعد صاحب ثانیه بود یا اندر ثانیه بود یا در بیت خاصه که سهم السعادة و صاحبش
با ور متصل بود و اگر صاحب سیوم بود یا اندر سیوم بود خویشان و برادران و پیوند
خویش و پیوند کرده بود و اگر صاحب رابع بود یا اندر رابع بود و سرای و ضیعت و عقار
ساخته بود همچنین بود و انده خانها حکم کن و اگر از کواکب نحس باز گشته بود زیان و رنج
و رنج و تعب دیده بود و بنگر که صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است تا

در معرفت آنکه این غایب آنجا مقام کند یا بجای دیگر سفر کند یا بجای خویش
آید بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از ایشان اولیتر بود بدلالت اگر اندر حظوظ خویش اند
یا اندر برج غریب اگر چنان بود از آن برج که هست تحویل کند ببرجی که وی را حظوظ باشد
این غایب از آن جای بجای دیگر رود که وی را بدان جای معرفت بود و اگر ببرجی رود که
وی را از آن هیچ حظ یا شهادتی نبود این غایب از آن جای بجای دیگر رود که وی را
آنجا معرفت نباشد و همچنین اگر دلیل غایب یا صاحب طالع اندر برج ذوجسدین
بود دلیل کند بر انتقال کردن غایب از شهر بشهر و همچنین اگر دلیل از برجی ببرجی تحویل کند و
همچنین اگر دلیل غایب اندر سابع بود با اتصال دلیل کند بر دور افتادن غایب از
سفر بسفر و همچنین اگر دلیل غایب بصاحب تاسع یا بکوکبی که اندر تاسع بود اتصال
کند غایب از سفر بسفر بیرون آید از جای بجای و اگر دلیل و قمر اندر اوتاد بوند خاصه اندر رابع
و سابع غایب اندر آن شهر مقیم بود و اگر زایل بود جای گردنده بود و یکبارگی رفتن او از
کردن الا قمر چون متصل بود بکوکب اندر برج ذوجسدین این غایب از آن شهر
بیرون آمده بود بشهری دیگر اگر قمر اندر وتد بود یا آخر و مایل نگرد باز گردد و بسعد پیوندد
این غایب بجای دیگر رونده است و نبود و اگر بنحسی متصل شود دل مشغول و مکروه
بود اگر آن نحس زحل بود بند و زندان بود و برین مثال حکم کن از برج و نحس

در معرفت آنکه این غایب بکدام ناحیت است بنگر بدلیل و بقمر اگر دلیل غایب اندر
ربع شرقی بود بمشرق بود و اندر جنوبی بجنوب و اندر غربی بمغرب و از شمال بشمال و
همچنین از قمر قیاس کن و با وی یار کن و بنگر بدلیل که از آفتاب بکدام ناحیت است از
تشریق و تغریب و از عرض شمال و جنوبی و از ارباع فلک و از قمر نیز همچنین تیز بنگر که

وطبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل اندر هبوط یا کوکب منصرف عنه الدلیل اندر هبوط بود
حبس و بند و زندان بود و اگر اندر تحت الشعاع بود و همچنین صاحب رابع با صاحب
با وسط السما بود از سلطان بلا و حبس و اندوه بیند اگر اتصال و انصراف شود بنگر
که دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول با سعود بود خیر و صلاح
و نفع بود و اگر نحوس و غیر مقبول بود اندوه و ذل و محنت بود و اگر اندر دوم بود مال
کسب کرده بود و اگر منحوس بود مال هلاک کرده بود و اندر ششم بیمار بود و چون
مسعود بندگان و چهارپایان خریده بود و اگر اندر سابع بود تزویج بود و اگر در عاشر بود
عمل گرفته بود و چون مسعود بود خیر و نفع بود و چون منحوس از جهت زنان با خلل بیش
و اگر دلیل غایب اندر برج منقلب بود تدبیر با آمدنش زود باشد و اگر برج ثابت بود
تدبیر با آمدنش نبود یا دیر آید باندازه نظر و سرعت و بطو او اگر برج ذوجسدین
بود میان زود و دیر باز آید و قمر اندر وتد بود مقیم بود و اندر زایل بود باز آمدن
بود و اندر زایل زود باز نیاید آنگاه این برجها فوق الارض بود چون تحت الارض
بود بیاید و همچنین قیاس کن از برج سابع و از صاحب وی از بیرون آمدن از آن

در معرفت آنکه این غایب بروز آید یا بشب بنگر بقمر و دلیل غایب هر کدام
قوی تر بود و دلیل بود و اگر دلیل را انصراف از کوکبی لیلی بود بشب بیرون آمده بود و اگر
از کوکب نهاری بود پس بنگر که دلیل غایب باول برج است یا بمیانه یا باخر اگر
باول بود باول روز بیرون آمده بود و اگر شبی بود حکم کن اگر سوال کند که غایب
زنده است یا مرده بنگر بدلیل و از وی حکم کن چنانکه در خانه هشتم صفت کردم و اگر پرسد
که صحیح است یا مریض بنگر بدلیل غایب و حکم کن چنانکه در بیت ششم اندر باب مرض گفته

فصل

جهت شهادت بیشتر بود بدان تا جنبش این غایب درمعرفت آنکه از کجا
باز آید یا نه وزود آید یا دیر بنگر اگر سؤال از پدر بود یا فرزند یا برادر یا از سلطان یا
از بنده بنگر بدلیل غایب و دلیل سایل اگر میان ایشان اتصال بود یا نقل النور یا جمع
النور یا رد النور بود دلیل کند بر آمدن غایب از سفر پس اگر غایب منسوب بود بخانه
یا ضمیر سایل از کل احوال غایب بود بنگر بطالع و صاحب او و قمر اگر صاحب طالع یا
قمر اندر طالع بود یا اندر وسط السماء بود یا اندر بکوکبی بود که اندر وسط السماء بود اندر
طالع دلیل کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب وسط السماء بود و اگر اندر طالع کوکبی
بود بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر آمدن غایب ولیکن دیرتر بود و اگر صاحب
طالع اندر سابع بود یا اندر رابع دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن و اگر صاحب طالع
از سابع یا رابع بکوکب اتصال کند که اندر طالع بود یا در وسط السماء یا قمر کوکب
اتصال کند اندر طالع یا اندر عاشر دلیل کند بر آمدن غایب مگر که قابل تدبیر قمر نبود
بود و قمر را قبول نکند آنگاه دلیل دیر ماندن بود اگر صاحب سفر اندر تحت الشعاع بود یا نحس
بود و اندر برج ثابت مرگ غایب هم اندران زمین بود مگر که سعدی بود ناظر بود از تربیع آن
هم را بشکند و امید بهتر باشد اگر صاحب طالع اندر طالع بود یا نزدیک طالع بود یا بنگر
درجه طالع دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر اندر سابع بود دیر ماند تا آنگاه که اندر
وسط السما آید یا اندر طالع آید اگر صاحب طالع ساقط بود و متصل نباشد بکوکبی که اندر طالع
بود دلیل کند بر دیر ماندن غایب و اگر قمر از کوکب منصرف شود که اندر جیب طالع بود
و بکوکب متصل شود که اندر راست طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب اگر قمر ساقط بود
و بکوکب اتصال کند از راست طالع و آن کوکب اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمدن

چپ له

غایب

غایب و اگر اتصال قمر بکوکبی بود راجع غایب باز نیاید و اگر مقیم اول بود بدیر آمدن اندر
بود و اگر اندر مقیم ثانی بود و مقیم آنجا بود ولیکن تدبیر سفر اندیشد و اگر قمر و صاحب ساعت
اندر جیب طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود دلیل بود بر آمدن غایب صاحب طالع اگر
مقبول بود دلیل کند بر آمدن غایب قمر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر [illegible]
کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر راجع بود اندر دوم و یا زدهم بنگر جنبش او [illegible]
طالع رسد یا بوسط السما غایب باز آید که [illegible] یا [illegible] اگر اندر طالع بود یا اندر وسط السما
و راجع بود یا مقیم اول بنگر اگر جنبش از طالع یا از دهم بیرون آید پیش از آن که تدبیر آمدن کرده
بود آنجا مقیم گردد و باز نیاید و اگر بیرون نیاید از طالع و نه از دهم دیر ماند و آخر باز آید اگر
صاحب اتصال نبود متحیر باشد به آمدن و ماندن و اگر اندر دهم بود و اندر شرف
خویش و یا برج خویش نبود بار آید اندران روز یا بروز دیگر و اگر اندر دهم بود آمدن
بود و اندر یازدهم نزدیک بود و یا آمدن بازود بشتاب آمدن بود و اگر اندر دوازدهم
آمدن نبود و اندر سیم دلیل آمدن بود و اندر پنجم بود باز گردد و آنجا که بوده است بسفر
رود دورتر شود و اندر ششم آمدن نبود بیماری و اندوه بود و اندر سابع ناامید نشسته
آمدن نبود ولیکن بدورتر جا رود و اندر هشتم چنان اندیشد که [illegible] باز نیاید و
اگر اندر دوازدهم بود که بطالع خواهد آمدن غایت نزد بود و اگر صاحب طالع
با قمر متصل شود بکوکب راجع بود و بطالع ناظر بود دلیل کند بر آمدن غایب و درازی
و اگر از صاحب سابع یا صاحب رابع یا از صاحب تاسع و ثالث منصرف شود و
بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر صاحب برج قمر
منحوس بود دلیل کند بر تعویق و دیر ماندن اندر سفر و هر آن وقتی که سعدی اندر طالع

دلیل کند بر سلامت آن غایب و امید بود بر آمدن وی و اگر نحس اندر طالع بود دلیل کند
بر دراز شدن روزگار وی آنجا که هست و نا امید شدن از آمدن وی و مال آنجا تباه شود
خاصه که آن نحس صاحب هشتم بود و من میگویم که بنگر تا بقمر هر کدام ایشان شاهد تر بود
و اگر شرف یا برج خویش تحویل کند چنانکه اندر فوق الارض بود و از ساقط روی بوتد آرد
دلیل کند بر آمدن غایب و اگر دلیل اندر رابع بود یا اندر تاسع یا بکوکبی که اندرین دو برج
بود اتصال کند یا خداوند این دو برج اندر وتد بود دلیل کند که غایب باز نیاید و اگر
صاحب دوم اندر رابع بود بمیرد اندر آن سفر و باز نتواند آمدن اما بدانکه از درجه
طالع تا درجه رابع راه سفر است روز بروز که برود و اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصد
بود و شش یا نیمه راه بود راست و از درجه رابع تا درجه سابع از نیمه راه آنسو بود و آن
راه بود و سابع مقصد بود و از درجه سابع تا درجه وسط السما راه باز گشتن بود
از سفر و بخانه آمدن و از درجه وسط السما تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود
و اگر دلیل اتصال بیشتر اندر ربع دوم بود یا خود اندر ربع دوم بود بدید آمدن
اندر بود و اگر اندر نهم بود که بدرجه وسط السما خواهد رسیدن اندر راه راست
متوجه و اگر اندر وسط السما بود و نور بطالع بود و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه
بفوق الارض یا قمر آن روز که بدرجه وسط السما رسد آن روز اندر رسد و از درجه
وسط السما تا طالع روز بروز یا ساعت بساعت امید آمدن و اندر رسیدن بود
و اگر صاحب ساعت یا قمر اندر ربع اول بود آمدن وی پدید نکند زیر بود یا ساعت
و اگر برج منقلب بود آمدن وی ساعت بساعت بود اگر دلیل ماه بود بنگر از درجه ماه تا
درجه طالع هر سیزده درجه را یک روز گیر یا یک ساعت اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر

سیر کنند باز

سیر کند باز روز و هر چند درجت بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع چند درجه است باندازه
مسیر دلیل هر یک روزی باشد یا ساعتی چنانکه اندر باره گفتیم اگر برج منقلب بود ساعات
بود و اگر برج ذوجسدین بود روز بود و اگر برج ثابت بود ماه بود و اگر دلیل اندر
ربع دوم بود برج منقلب روز و ذوجسدین ماه بود و ثابت سال بود و بعضی از حکما
گویند که بنگر بصاحب طالع اگر اندر برج منقلب بود غایب باز آید و اگر بصاحب خانه
خویش نگرد باز آید اگر ماه از برج منصرف بود بشتاب آید و اگر از زحل منصرف بود
بسبب کشته و رنج رسیده آید و اگر صاحب طالع یا ماه از کوکب منصرف بود و بکوکبی
راجع اتصال کند یا از کوکب راجع بکوکب مستقیم متصل شود باز آید بزودی و اگر
از کوکب باز گردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج رابع منقلب
بود باز ایل رند بود غایب از آنجا که هست تحویل کند و همچنین اگر برج سابع منقلب
شود اندر آن شهر که هست دیر درنگ نکند و اگر ماه یا صاحب طالع از کوکب منصرف شود
از تحت الارض بکوکب متصل شود فوق الارض غایب باز آید اگر اندر سیوم یا اندر نهم یا
صاحب این دو برج اتصال کند غایب براه اندر بود بآمدن و اگر آن ستاره که اندر
نهم بود صاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب براه اندر بند بود و
نتواند آمدن و اگر صاحب دوازدهم بود از سبب زندان یا از سبب دشمنان بازمانده
بود و اگر صاحب سابع بود بماندن وی از سبب آن شهر یا بیش که اندر وی بوده است
و اگر صاحب دهم بود از جهت سلطان بود یا از جهت شغل و کار همچنین از دوازده خانه
برین قیاس حکم کن تا درست آید اما طالع یا آن برج که دلیل اندر وی است اگر بیابی بنگر
آید و اگر روز بیش روز آید اگر خواهی که بدانی که کدام روز آید بنگر که آفتاب در کدام

کوکبست خداوند آن حد دلیل آن روز است بعضی برون آن کوکب آید اما اگر صاحب نهم زحل
بود بهمت سفر دور رود بود با ربع اگر مشتری بود بهمت طلب علم و دین یا پارسائی بود اندر
سفر و اگر مریخ بود قبل از حیوان یا قبل از دزد و لشکری بود و دین اندر فاحش بود و
اگر شمس بود بهمت سفر و اسرار قبل سلطان بود و اگر زهره بود بهمت سفر و اسرار قبل
طرب و نشاط و زنان بود و اگر عطارد بود بهمت سفر و اسرار آموختن و تجارت بود و
اگر ماه بود از قبل جاسوسی بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود هر چه جنبد باشد و تدبیر کند همه
صواب آید اما در معرفت خبر یا نامه که کی خواهد آمدن لیکن هر وقتی که عطارد از دلیل جدا
منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید و اگر قمر از عطارد منصرف شود و بـ
طالع متصل شود نامه آید و خبر و هر وقتی که عطارد بدرجه طالع رسد خبر و نامه آید و هر
وقتی که عطارد بدهم آید و بطالع ناظر شود نامه آید اما حال عاقبت غایب بنگر در عاقبت
کار غایب یا از چهارم و پنجم و از صاحب رابع اگر شمس با عطارد با قمر موافق کند او نزد
آید و اگر سعدی بخانه رابع با نهم بهفتم نظر کند زود باز آید و اگر چهارم خانه زحل بود دیر
و دراز ماند و اگر خانه مشتری بود کمتر از زحل بود بدرازی و دیری و همچنین هر دو از عمیح
را باندازه سیر صاحب برج حکم کن و بنگر تا اگر کوکب اندر رابع بود و اگر آن زحل بود و اگر
باز نیاید و اگر صاحب رابع بود راجع بود راجع بیغ هرگز باز نیاید بنگر بصاحب رابع
اگر زحل بود بمیرد یا بیمار شود و اگر مشتری بود علامت و تن درستی بود همچنین آن هفت کوکب
باندازه سرعت و بطو بمقام کردن غایب حکم کن و باندازه سعد و نحس نیکی و بدی
حکم کن والله اعلم   در معرفت وقت آمدن غایب بنگر بهفتم هر وقتی که کوکبی
از هفت کواکب یکی اندر وی بود یا بوی ناظر بود از تربیع بیرون آمدن غایب آن روز بود

کدان کوکب

که آن کوکب راجع شود و اگر آن روز قمر اندر برج منقلب بود کارش شکسته شود و مقیم
بود و اگر مجسد و یا ثابت بود بیرون آید و سفرش تمام شود سعادت شمس از تربیع مشتری
دلیل کند بر آمدن غایب هر وقت که آفتاب از در بعی تحویل کند اندر آن روز غایب
نیز تحویل افتد مگر که نحس ناظر بود آنگاه شکسته شود کارش و همچنین سهادت خواه از
سهم الغیب و از صاحب مثلثه برجش اگر تربیع یکدیگر ناظر بود آن وقت نیز آمدن بجای
راه درجه از مطالع آن برج روزی بود ساعتی یا ماهی یا سالی همی بیکوم که بنگر بدلیل جای
و بدلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر درجه که میان ایشان بود سالی
بود یا ماهی یا روزی یا ساعتی و اگر قبل از دخول دلیل بود در برج بنگر از درجه دلیل تا بدرجه
خانه و اگر قبل از رجوع بود بنگر از درجه دلیل تا درجه رجعت هر چه باشد از درجات
هر درجه روزی بود یا ساعتی یا ماهی یا سالی و این بعضی در کتاب مفاتیح الغایبون
آورده‌ام و آفتاب یاد کرده‌ام اما بطلیموس گوید که اگر شمس با سعدی بود یا تربیع یا مقابله
سعدی بود یا منصرف بود از حد دلیل کند بر باز گشتن غایب خاصه که اندر برج منقلب
بنگر بسهم السعادة اگر سعدی باشد یا تربیع یا بمقابله سعدی بود و صاحب نیز همچو
ناظر بود دلیل کند بر باز گشتن غایب بزود و در اسباب با فایده و نیکو بود بنگر اگر
برج نحس بود و سعدی بدو ناظر بود به نظر از سعدان دلیل بود بر ماندن و دیر باز گردد
الا ما شاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر بود از قمر بیرون
آید از درجات ساعات بود و اگر قمر قوی تر بود هر سیزده درجه روزی بود و اگر اندر
دو برج دیگر بود و اگر قوی تر صاحب ساعت بود بنگر تا میان ایشان و زوایا بین درجه
چندست هر درجه روزی بود و اگر قمر قوی تر بود بنگر از قمر تا درجه طالع هر سیزده درجه

سوز بود و اگر این دلیل نکند صاحب طالع قوی شرقی بوسط السما آید راجع شود چنانچه
طالع غایب آن روز باز آید و اگر قمر با شهادت بسیار بود و قوی بود صاحب طالع بطالع
ناظر بود و نه بصاحب خانه ناظر بود از قمر گیر تا بدرجه بصاحب جایش باز گشتن بجا
بدان اندازه بود و اگر صاحب بیت قمر اندر جایگاه پیش بود و قمر اندر موضع نیک بود از
طالع و بجایش ناظر بود بگیر از درجه قمر تا درجه جایش اندر جانب آن وقت آمدن بجا
بود و بیشتر وقت از صاحب ساعت بود اندر طالع و وسط السما و دلیل ساعات
بود اندر برج منقلب اندر ثابت روزها بود اندر ساکن و رابع بر ماه و سال دیگر
در معرفت حال کسی که او را از شهر رانده باشند و بیرون کرده خواهی که بدانی
که باز آید یا نه بنگر بقمر بوقت مسئله یا بدان ساعت بیرون کرده باشند اگر نیکو حال
بود از سعود منصرف یا اندر طالع سعود بود یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعود بود
خاصه که متصل به الفرد اجع بود آن بیرون رانده بسلامت بود و کارش ساخته شود
و بکار خویش باز آید و اگر قمر منصرف بود از نحس و آن نحس اندر طالع بود یا ناظر بود جایش
تباه بود و بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره بود یا از حد و خانه زهره
باز آمدن زود بود خاصه که قمر بشرفش ناظر بود و اگر بمودت دلیل کند بر دوستی خداوند شرفش
دلخوشی و هر وقت که قمر از کوکب سعد منصرف بود و آن کوکب نیکو حال بود باز گشتن بود
از جهت آنکه منصرف عنه القمر اندر خانه وی است و هر وقت که ماه از عقده جوزهر
یا از عقده اجتماع یا استقبال بیرون آید و بسعدی ناظر بود دلیل باز آمدن بود و اگر ماه با صاحب
طالع بود یا صاحب نهم باز گشتن زود بود و هم برین قیاس حکم کن
در معرفت آنکه کسی از تو علمی یا صنعتی طلب کند و التماس نماید باید آموختن وی را یا نه

بنگر بقمر اگر متصل است ببرج متصل بود از سیم یا نهم یا اندر دهم یا اندر طالع بود و عطارد اندر تحت
الشعاع بود یا منحوس بود هیچ چیز و ریاضت بیاموختن و باور سخن نباید گفتن خاصه
که عطارد بنظر ببرج بود بنگر بطالع و عطارد که بکدام موضع است و برج کجاست اگر
عطارد ببرج ناظر بود از تربیع باور سخن نباید گفت و علم نباید آموخت و اگر قمر چنین
بود که از عطارد گفتم بیاید آموخت و سخن باید گفت طالع تا بود و سابع اثار آن دارد
بود اگر نحس ناظر بود بعطارد نشاید آموختن و باور انگیختن و اگر سعد ناظر بود نتیجه
شاید هم برین نوع چنانکه در صدر کتاب یاد کردم سخن باید گفت در معرفت
آنکه نزد فلان شخص از علم سیمیا و کیمیا چیزی هست یا نه طالع سایل بود و صاحبش
سابع و صاحب سابع مسئول عنه بود و تاسع و صاحب تاسع دلیل علم مسئول عنه است
اگر صاحب سابع اندر تاسع بود و یا بصاحب نهم اتصال بود و یا صاحب نهم اندر سابع
یا صاحب سابع متصل بود دلیل آنکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی هست و اگر صاحب نهم
مسعود بود یا مقبول بود یا شرفی آن علم حق بود خاصه که اندر سعد بود و اگر منحوس بود
و غیر مقبول بود و یا منغرب بود و یا ساقط هیچ چیز نباشد از علم و اگر بود دروغ و
باطل بود و اگر نظر تربیع و مقابله بود و صاحب نهم مسعود و مقبول بعضی بود و در علم باشد
سخت قوی لیکن دشوار توان از وی یافتن و اگر نظر بمودت بود دانسته توان یافتن
و اگر سایل از علم خویش پرسد که نزد وی راست حق است یا دروغ طالع سایل را
صاحب نهم بود و نهم و صاحب نهم و آن کوکب که اندر نهم بود علم را بود و اگر صاحب نهم یا کوکب
که اندر نهم بود مسعود بود و مقبول و با شرف بود بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود
آن علم درست و قوی بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول آن دروغ و ناحق بود

در معرفت بیرون آوردن خواب اکر کرد دیده بین بنکر بصاحب نهم و برج نهم و سیوم و صاحب
او و طالع و صاحب طالع هرکدام قویتر بین و بخواب و سوال سایل شاهدتر بود
و در دلیلیت اکر دلیل زحل بود با ذنب بود یا هر دو با یکدیکر بوند چیزی دیده بین تاریک
هم ناک باران و مانند وی رودبارها و بیابان و کوهها و جایهای صعب و تاریکیها
و بلندیها و ستور و بهایم و انچه بدین ماند و اکر مشتری باشد زاهدان و عابدان و
اهل الله و علما و فقها و مساجد دیده بین و اکر مریخ بین صید و حرب و جنک و سلاح
بین و با کوشت و خون و آهن و سباع و سپاه و انچه بدین ماند و اکر آفتاب بین سرای
و قصر و تخت و ملوک و آلات ملوک دیده بین و اندر هوا پریدن و انچه بدین ماند و اکر زهره
بود چیزهای نیکو دیده بین مثل شرب و طرب و کوهر و پیرایه و عروس و زنان و اولاد
و باغها و کلها و بیریان و انچه بدین ماند و اکر عطارد بود کودکان و زنان دیده باشد
و حساب و کتاب و خواندن اشعار و درم و ضیاعها و صورتها و انچه بدین ماند و اکر قمر
بود چون آب و چشمه و چاه و حوض دیده بین و شراب خوردن و انچه بدین ماند

در احکام سفر از قول ابو معشر و دری کوید که بنکر اندر صاحب طالع و مولود
و اندر صاحب نهم اکر اندر میان ایشان اتصال بود مولود خداوند سفرها و حرکتها
بود و اکر متصل نبود بیکدیکر و ناظر طالع بود یا صاحب طالع مولود خداوند سفر او نیز
آمدن بود بخانه و اکر ناظر طالع نبود باز آمدن نبود و وزند کانی بجای کذارد و اندر
سفر باشد و اکر صاحب طالع به صاحب نهم منحوس بود از نظر عداوت یا بقارنه صاحب
طالع ناظر بود اندر سفر بلا و سختی بیند و اکر مسعود بود و صاحب سفر ناظر سعد بود
و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود اندر سفرها مسعود بود و تن آسان بود چون

حال

حال بود و زهره را بیند با صاحب سابع را زن کند اندر غربت و اکر مشتری را بیند با صاحب نهم
اندر غربت فرزند آید مرورا و اکر زحل را بیند با صاحب طالع را اندر غربت ضیاع و عقار و املاک
و را افزون بود مرورا و اکر صاحب یاد دس را بیند خوف و مرض بود مرورا و اکر صاحب هشتم را بیند مرک
وی اندر غربت بود و اکر خداوند طالع اندر وتد بود یا ناظر زحل بود مولود کم سفر بود و اکر
زایل بود و صاحب سفر اندر وتد بود مولود صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ بود و صاحب
طالع و صاحب سفر اندر وتد و ناظر مشتری و عطارد مولود خداوند علم و ادب بود خداوند
نهم اندر خانها زایل بنکر حال مولود را حج بود و کار طاعت تمام شود و اکر کوید که سفر
بکدام وقت شود بهر وقتی که صاحب طالع با صاحب طالع یا صاحب سفر اتصال کند چون
درجه بدرجه رسد یا بموضع دیکر یا بنور رسد مریخ دلیل قوت سفر بین اندر آن روز
یا ماه یا سال کر دلیل سفر اندر هبوط بود یا اندر وبال یا اندر موضع بد بود دلیل جنک
سفر بود و بین که بیرون کنند مرورا از شهر و اکر صاحب پنجم بود این سفر بکراهت او بود
رجعت صاحب طالع با صاحب تاسع یا کوکب غریب اندر طالع یا اندر تاسع یا بعضی
ازین دلیلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اکر دلیل سفر یا کوکب که قابل تدبیر
دلیل سفر بود نزدیک بین رجعت را دلیل کند بر انکه این مسافر از راه بر کردد

[illegible]

در معرفت حال عمل و
سلطنت که بطلب حاصل شود یا نه اکر سایل سوال کند از عمل یا از شغل سلطنت
یا از امید که از سلطان دارد که بجوید تمام شود یا نه بنکر بصاحب طالع و قمر اکر صاحب
طالع یا قمر بصاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر وسط السما بود متصل شود یا با آفتاب
متصل شود و آفتاب اندر وتد بود و قوی بود و یا قمر اندر عاشر بود و یا صاحب طالع

انچه بجوید تمام شود و بطلب حریص و امال و اگر صاحب سهم اندر طالع بود یا بصاحب
طالع متصل شود یا آفتاب اندر طالع بود یا بنظر صاحب طالع بود سلطان در طلب
کند و شغل خویش بدو سپارد اگر نظرشان مقبول بود بهتر بود و نیکوتر با آسایش و
جهد و حمد و ثنا بود و اگر غیر مقبول بود خیر و نفع کمتر بود و مراد بتمامی برآمده نشود و
اگر بیکدیگر اتصال نبود و نیز اندر مواضع صاحب باشند دلیلان چنانکه صفت کردم
بنگر بکوکب ناقل النور یا جامع النور یا رد النور اگر ایشان را اتصال بود آنچه بجوید
تمام شود بدست رسولان و متوسطان و مردمان که میان اندر آیند شده اند و اگر
قبول بود بهتر بود و نیکوتر و اگر قبول نقصان افتد اندران صاحب اگر اتصال از تربیع
بود باسانی و نیکوئی برآید و اگر اتصال از عداوت بود برنج و دشواری و شغب برآید
و اگر مقبول بود بر نیاید و اگر قمر بصاحب وسط السما متصل بود از طالع آن کار برآید
و اگر از وتد بصاحب طالع متصل شود برآید آن کار و هر وقت که یکی زین دلایل که
گفتم منحوس بود یا بجایگاه زحل آن کوکب و آن خانه که اندروست تا بنقصان
پیدا آید و اگر مسعود بود و یا بجایگاه نیکو بود عون و تمام کردن از آن جنس بود از آن
دلیل مسعود منسوبست و برج در و اگر صاحب طالع متصل بود بسعدی که اندر وسط
السما بود یا اندر یازدهم یا اندر طالع یا اندر اوتاد بود دلیل کند بتمامی برآمدن حاجت
و سلطنت و اگر قمر مقبول بود بکوکبی که آن کوکب پاکیزه بود از احتراق و رجعت و
وبال و هبوط و سایر نحوست دلیل کند بتمامی برآمدن آن کار و اگر قابل قمر منحوس باشد
باحتراق یا برجعت یا بهبوط یا بوبال آن کار بر نیاید بنگر صاحب طالع را با دلیل
سلطان مقبول بود یا رد النور یا نقل النور یا جمع النور آنگاه دلیل بر تمامی برآمدن

سلطنت

سلطانیت و عمل و اگر صاحب طالع اندر خانه خود بود آن عمل اندر شهر و زمین خویش
کار بندد و اگر اندر شرف بود آن عمل بجایی راند که مردم اندر آن موضع معروف باشد
و بسیار جایها عمل راند و با منزلت قدر بود و اگر اندر مثلثه بود عملش نیکوتر بود و
منزلت و جاه بقدر بود اما نه چنان که اندر شرف بود و همچنین عمل بجایی راند که وی
را اندر آنجا مقدار باشد و آشنایی بود با مردم آنجا و اگر صاحب طالع اندر خطوط
خویش نباشد عملش اندر زمینی بود که وی را آنجا معروف نباشد و مجهول بود و آن عمل نه
سخت با آب و جاه و منزلت بود هم برین نوع قیاس کند و حکم کند و اما والیس گوید که
بنگر بسهم السلطان اگر صاحب برجش یا صاحب شرفش یا صاحب حد یا صاحب مثلثه
یا صاحب وجه برجش بوی متصل بود یا ناظر با این برج دلیل متصل بود و مستقیم السیر
باشند آن عمل و سلطانی با آن کار که بجوید یافته شود و مدتی پایدار بود اما در چه
وقت یافت عمل و سلطان چون معلوم شد که عمل سلطانی یافته شود بنگر از درجه
سهم السلطان یا شمس یا درجه مشتری هر کدام که قوی تر بود و جایگاه نیکوتر بود آنجمع
شود از درجات درجه طالع بر دور اوابر و از طالع بفکن هر کجا برسد اگر شمس آن
درجه برسد و از نحوست و فساد پاکیزه بود آن روز عمل یا سلطانی یافته شود و بنگر بوقت
یافتن عمل و سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما یا از اتصال
دلایل که دلالت کند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان اندر طالع یا اندر وسط السما
بنگر با این درجات ایشان اندر برج منقلب ربع شرقی خاصه که قابل التدبیر ربع
السیر بود هر درجه یک عشر بود یا زان اندر جنوب هر درجه روزها باشد و اندرین ربع غرب
ماهها باشد و اندر ربع شمالی سالها بود و اندر برج ثابت اندر ربع شرقی هفتاد بود و اندر

هفتهها

ربع جنوبی هر دو برج آبی و اندر ربع غربی هر دو برج فصل بهتر از فصول سال و اندر ربع شمال
هر دو برج سال بهتر خاصه که قابل بطی السیر بود و اگر اندر برج های دو جسدین بهتر اندر ربع
شرقی هر دو برج ارباع ماه بهتر و اندر ربع جنوبی هر دو برج فصل سال بهتر و اندر ربع
شمالی هر دو برج یکی دو مقابل بهتر خاصه که قابل القدر بطی السیر بود و بکر بنگر بمشتری
هر وقت که به درجه سهم العمل والسلطان مقارن شود یا متصل شود مشتری قوی
باشد آن روز عمل و یا سلطانیت بیابد و مراد حاصل شود   در معرفت
یافتن ریاست و بزرگی و مهتری با سعادت و دولت اگر سوال کند که ریاست
و ملکی بزرگ یابد یا نه بنگر اندرین باب بجمله ایکه پیوالبد صفت کردیم و اگر بوقت
سوال شمس اندر وسط السما بود و اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش و مشتری
باوی یا شد و با زهره اندر وتد بود و نحسان از این اجرام دور باشند از نظر تربیع و
مقابله و مقارنه پس دلیل کند سایل یا مولود عالم بگیرد و یا ملک و اگر شمس اندر شرف
نباشد و نه اندر خانه خویش و لکن اندر عاشر بود ملک یابد و لیکن کمتر از اول و اگر
اهل بیت مملکت بود آنگاه ملک کرده و بشهری یا بعضی از اقلیم و اگر عطارد یا مشتری
اندر خانه خویش بود و مشتری اندر وسط السما بود و زهره باوی مقارن و نحسان
بوی ناظر نباشند نه از تربیع و نه از مقابله و از مقارنه پس دلیل کند بر آنکه وزیر
ملک گردد یا کاتب و اگر طالع بزان بود و زحل اندر طالع بود و زهره اندر نهم
وزیر ملک گردد یا کاتب دیوان و اگر بدین صفت که گفتم مشتری نیز اندر عاشر
بود و شمس باوی دلیل کند که صاحب سایل یا مولود صاحب قبالات و خازن و
کدخدای ملک گردد و رفعت و توانگری ملک بدست وی باشد و اگر طالع سرطان

باشد و مشتری اندر طالع بود و شمس اندر عاشر و زهره و مشتری مقارن باشند پس دلیل کند
بر آنکه سپاه سالاری یابد بر لشکر خاصه که قمر اندر وتد الارض بود و اگر شمس اندر حمل بود و مریخ
اندر وسط السما و زهره اندر طالع بود و قمر اندر وتد الارض بود و نحسان از تربیع و
مقابله و مقارنه ناظر نباشند پس دلیل کند بر آنکه ملک گردد قوی و اگر خداوند طالع
اندر شرف بود و اندر وتد دلالت کند بر ملک اگر سعدان اندر اوتاد باشند بر
اندازه جوهر کوکب اگر طالع اسد بود و شمس اندر شرف بود و زهره و مشتری اندر دهم
بود و نحسان بوی ناظر نباشند از تربیع و مقارنه و مقابله دلالت کند بر ملک و سلطانی و
اگر نیرین متصل شوند بصاحب طالع اندر وتد و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه وسط
السما هر چه سایل طلب کند از کار سلطان بتمامی بیابد و اگر یکی از نیرین صاحب وسط
السما باشد و بصاحب طالع متصل شود و اندر وتد خاصه که وتد السما پس دلالت کند بر
بزرگی و قدر و منزلت و اگر متصل شود صاحب بعضی اوتاد و بصاحب طالع بود خاصه
وسط السما پس دلیل کند بر یافتن ملکی و اگر قمر متصل شود بکوکبی که اندر شرف و [illegible]
بجای نیکی محمود از طالع خاصه بود یا خانه یازدهم و پنجم یا سیوم دلیل کند شرف و ریاست
یافته شود و اندر اوتاد سلطنت یابد و اندر یازدهم و پنجم ریاست و سعادت یابد
اندر سیوم ریاست از علم و دین یابد اندر هر خانه بقدر جوهر آن خانه دولت و سعادت
یابد والله اعلم   در معرفت اسرار نجومی بنگر اندر سایل بکمال دلیل طالع و
به نیرین که اندر میمنه اند یا میسره از جهت آنکه هر کوکبی را دو میمنه و دو میسره بود و آن
چنان بود که دلیل اندر وسط السما بود شعاع بود پس بتربیع و بر هر دو و اندر فوق الارض
باشند این را دو میمنه خوانند و این کاری بود بیرون آمده اند بحد عوام و بدرجات

رسیده اگر دلیل سایل چنین بود و اگر سایل از مردمان دون و سفله بود و از مردمان بیچاره
و عامه بود پس هر آینه قدر و منزلت یابد و رفعت و مهتری و کارش بلند شود و بزرگ
گردد و اگر دلیل اندر وتد الارض بود پس هر دو نشد لیس و هر دو منزع و در تحت الارض
بود و این را دو بیسارین خوانند و این وتد بود پس صاحب این طالع اگر ملک بود و از	افتد لو
درجه بلندی و مرتبت وی را فتد و دلیل شود مرا زمردم سفله دون بود کارش تباه
شود

در معرفت حال سایل یا مولود که ملک یابد یا نه بنگر بدرجات
طالع سایل یا مولود اگر درجات طالع انتقال قمر قران از مثلثه بمثلثه یا در طالع
مولود یا سایل هر دو یکی بود و دلیل طالع با نیرین اندر اوتاد بود پس این مولود یا سایل
ملک گیرد با قدرت و هیبت و اگر سوال بروز بود یا مولود بروز بود درجات شمس
بوقت انتقال قران با قدرت و منزلت درجه طالع یکی بود و برج یکی بود صاحب این
طالع هم ملک بدست آرد با قدرت و منزلت گردد و اگر مسئله یا ولادت بشب
بود برج و درجه قمر بوقت انتقال قران درجه طالع بود هم صاحب ملک گردد و تا بیت
و قدرت و اگر درجات طالع آن برج و آن درجه بود که زحل و مشتری بوقت انتقال
قران آنجا بوده بود هم صاحب طالع ملک گیرد با قدرت و منزلت و اگر درجات
طالع ولادت یا سوال آن درجات و بروج وتد طالع انتقال قران بود یا
درجات وتدی باشد از اوتاد نیرین بوقت انتقال قران در یا اوتاد دلیل طالع قران
بود هم ملک گیرد با قدر و قدرت و اگر طالع مولود یا سایل برج وسط السما طالع
انتقال قران بود و صاحبش نیز در قوی بود و اندر مراحم خویش بود دلیل کند بر آنکه
این مولود یا سایل ملک گیرد با عز و قدرت و قاهر اعدا و دست وی بر همه [illegible]

از ملوکان

از ملوکان زمانه ولیکن بسیار ولایتها و شهرها بگیرد و غالب شود بر اندازه برج طالع ولادت
یا طالع سوال و قوت و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل و اندازه اهل بیت
سایل یا مولود بنگر بصاحب طالع مولود اهل بیت مملکت اگر آفتاب اندر شرف
باشد یا اندر خانه خویش یا اندر وتد بود خاصه وتد عاشر و صاحب طالع بود ناظر
بود از موضع محمود و شمس مقبول بود پس دلیل کند بر آنکه صاحب این طالع ملک گیرد
بزرگ و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفتم بنگر بصاحب عاشر همچنانکه اگر مشتری
و زحل گفتم اگر شهادت بود دلیل کند بر ملکت و پادشاهی و اگر قبول قمر بود الیه
شمس بدرجه شرف بود دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه که اندر وسط السما بدرجه
شرف مملکت یابد و اگر قمر منصرف شود از عقده متصل شود بکوکبی که در شرف اندر
وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر مولود الیه ملوک خاصه که قمر اندر شرف کوکبی
بود و متصل بود بدان کوکب نیز اندر شرف و خانه قمر بود و همچنین دلیل کند بر مولود الیه
ملوک و اگر از کواکب ثابته آن که بقدر اول است و دوم بدرجه و دقیقه طالع واقع
شود یا بدرجه و دقیقه عاشر دلیل کند بر مولود الیه ملوک و اگر نیرین اندر وسط بیت
کوکبی بود هم دلیل کند بر مولود الیه ملوک و اگر نیرین بدرجات شرف خویش باشند
و هر دو اندر وسط السما طالع مولود باشند و بر صاحب طالع بسهم السعادة یا سهم
السعادة در عاشر بود خاصه که یکی از نیرین صاحب برج سهم السعادة بود دلیل کند
بر مولود الیه ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما طالع مولود بود و صاحب
طالع متصل بود هر یک اندر شرف خویش باشند و مشتری نیز دلیل کند بر آنکه این مولود
ملک گیرد و بدان اقلیم که کوکب متعلق است و قسمت اقلیم علی الاجمال چنانست

کزحل دلیل اقلیم اولست واقصار هند باد ربار معزوب ومشتری دلیل اقلیم دوم و
عراق باد ربار معزوب ومریخ دلیل اقلیم سیوم و بلاد انزاک است باید ربار غرب و
آفتاب دلیل اقلیم رابع است و روم نابد ربار غربست وزهره دلیل اقلیم خامس است و
بلاد عرب وعطارد دلیل اقلیم ششم است و بلاد مصر و قمر دلیل اقلیم سابع است و بلاد
چین واروس تا بد ربار غرب واکر صاحب وسط السما اندر طالع بود و قمر وسهم السعادة
مسعود باشند وخداوندان ایشان اندر دراهم خویش باشند دلالت کند بر مولید سلطان
اعظم واکر شمس اندر دقیقه طالع بود وطالع اسد باجمل قمر اندر دقیقه بود وطالع ثور بود
دلالت کند بر مولید ملوک واکر زین بدرجات شرف خویش باشند دلالت کند بر
مولید ملوک این باب اندر مولید وسایل اهل بیت مملکت وسلاطین سلطانیه اعظم
واندر اهل روستا دلالت کند بر بزرکی در ریاست ودر اهل عوام وسفله دلالت کند
بر سعادت معتبر ودولت باندازه قدر هر کس بود نیز کر از عوام بدرجه بزرکی
برسد بوزارت یا امارت یا مملکت واین جمله در حدود قران علویین باشند
در معرفت وقت یافتن دولت ومملکت بزرکی اکر سوال کنند که از ندیم مملکت
و ریاست که دلالت کرد کی رسد بنکر بصاحب طالع اکر متصل شود بیکی ازین سه
دلیل یعنی زحل وشمس وبصاحب وسط السما باتصال سدیس بوقت کودکی بمملکت
رسد واکر اتصال مقارنه بود بوقت طفولیت بمملکت رسد واکر اتصال تربیع بود
بوقت جوانی رسد واکر اتصال تثلیث بود بوقت پیری واکر اتصال مقابله بود بوقت
شیخوخت کلانی رسد بمملکت واکر صاحب طالع متصل شود بکوکبی بکر از زحل
شمس وصاحب وسط السما دلالت کند مملکت کند و آن کوکب متصل نباشد بشمس ونه

بزحل

بزحل ونه بصاحب عاقبت بمیانه عمر دولت یابد ومملکت واکر دو کوکب بود یا آخر عمر
مملکت یابد وهر وقت که باین درجه طالع برسد بیر جراز برج اکر کوکب قابل سعدا انجا باشد
دلالت بر مملکت کند خاصه که بوسط السما بود وابنها از طالع مملکت بود هم بیان آن برج
رسد دلیل کند برانکه دولت ومملکت بدان وقت یافته شود واکر همه سالیان بود بکی چون
در رسانند ودیکران بر خاسته باشند ودولت ومملکت کرفته باشند آخر دولت ومملکت
بوی رسد واکر این همه بنحی که مولید متفق شود هر یکی از ایشان بمملکت ودولت رسند واکر
خواهیم دانیم که کدام زودتر رسد بمملکت ودولت هر کدام را صاحب طالعش تیزتر باشد
باتصال با اول اتصال وی را بود زودتر بمملکت رسد معرفت دیکر وقت اصابت
مملکت ودولت بنکر بصاحب سهم الملک اکر مقارن سهم الملک بود بوقت
خردی وکودکی بمملکت رسد واکر تسدیس بود بوقت برنایی وجوانی رسد واکر تربیع
بود بمیانه عمر رسد واکر تثلیث بود بوقت کهولت رسد واکر مقابله بود بوقت پیری
آخر عمر رسد   در معرفت حال قایم با صاحب قران با ملک اکر سوال
کنند که حال ملک که بدید آید یا صاحب قران که بیرون آید چکونه بود خواهی بیرون
آینده را قایم خوانند بنکر بتحویل سال عالم بدان سال که دلالت کند بر قیام آن
قایم بطالع سال عالم بدان سال که دلالت کند بر قیام آن قایم بطالع سال عالم و
بنکر بصاحب سهم اول یعنی زحل اکر مقبول بود وانقصان پاک بود و ناظر بود بود دلیل
بود بر نیکویی حال قایم وصلاحش وعدل ونیکویی حال رعیت ونیکویی طاعت و
رستن ورا و تعجیل اکر زحل بموضع محمود بود واکر غیر مقبول بود یا بجا بیکاه بود غیر باشد
دلیل کند بر سرزنش وجور وفساد واکر صاحبش فاسد بود دلیل کند برفساد رعیت و

دشمن داشتن وبراو کرا کردن بروی واکر صاحبش بقارن زحل بنحس بوقت تحویل قیام قایم
پس دلیل کند بر نیکوئی حال بابتدا قیام وفساد وتباهی بعاقبت قیام واکر محصور
بود میان سعدی ونحسی وسعد پیش بود ونحس از پس دلیل کند بر صلاح حالش بابتدا
قیام وفساد وتباهی حالش بعاقبت کار واکر نحس از پیش بود وسعد از پس اول کارش تبه
بود وباخر صلاح ونیکوئی واکر محصور بین السعدین باشد اول وآخرش نیکو بود وصلاح و
اکر صاحب بیتش متصل بود بنظر مودت دلیل بود بر نیکوئی حال طاعت رعیت مر او را
واکر منصرف بود دلیل کند که تنها نیکو وعدهای خوب دهد وذکر ومحمدت بر زبان رانند و
لیکن بکنند وفا نکنند واکر انصراف از مقابله بود رعیت را از وی هیچ نفع نباشد واکر
صاحب برج زحل بقارن زحل بود دلالت کند بر اقتدار کردن بر رعیت وظفر یافتن
ور بر دشمنان واکر منصرف بود دلیل کند بر ضعیف کارش وظفر یافتن اعدا بر وی واکر
بادر باشد اندر یک برج وبکوکب دیکر متصل بود وباز پس شدن انکه از آن برج بیرون آید چه
اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بعد از اهل بیت وی وشدت بسیار
بود تا آن شنود آخر ظفر یابد بر ایشان واکر بزحل متصل شود واز آن برج بیرون آید هم
بود که ملک از دست وی بیرون آید وکارش سخت ضعیف شود واکر صاحب طالع
برج زحل زیر خورشید بکوکب دهد وآن کوکب اندر تحت الشعاع بود دلیل بود بر هلاک
شدن اعدا وی بر دست کسی دیکر واکر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود بر
عدو را کار قوی بود بر محاربت واکر آن کوکب متصل بود بکوکب سعد قوی بر نیکوی موضع
دلیل کند بر بسیاری خوارج وبدان که آغاز کارشان وکرد آمدن شان همه از جهت
مشفق بود واکر صاحب زحل بر حمل متصل بود از مودت دلیل بود بر کین دشمنان چه

دکارزار

وکارزار نباشد واعدا بوی حاجتمند شوند وکارشان سست شود وقایم عفو کند بدو
مر کارزار را واکر صاحب طالع برج زحل بموضع قوی باشد وکواکب تدبیر بوی رسد بر
بسیاری بیرون آمدن خوارج وغلبه کنندکان بسیار جمع شوند بر وی وبسیار استمالت کننده
از یاری کران ولشکریان وبیم هلاک شدن بود وقایم را بدین صفت واکر صاحب طالع
برج زحل یکی از نیرین بود با صاحب عاشر دلیل کند بر انکه خوارج بر قایم از اهل بیت وی
بود وهمچنین نیز شهادت کند سهم الملک چنانکه از زحل کفتیم واکر صاحب سهم الملک تنکبت
شده بزحل بود وتامل هر دیکر را قبول کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت مر قایم را
واکر نظر تربیع بود میانه تربیع بود واکر مقابله بود دلیل کند بر بسیاری محاربت کردن رعیت مر
قایم را ودشمن داشتن وهمه یکی منازع او شوند واکر مشتری بتحویل سال که قایم بیرون
آید مستعلی بود بر شمس یا بر قمر یا بر طالع تحویل سال عالم از بروج ملوک خاصه که اندر برج منقلب
بود دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال وحر بصر واکر اندر برج ذو جسدین بود جمع کرد
مال حبس بهتر بود واکر اندر برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات وی ودور از ومت وی اندر ملک
وبعید الصوب کردد وملکت را استوار دارد وسلطانیش پایدار بود واکر مشتری
ساقط بود از نظر نیرین وطالع ملکت مدت دراز بکشد وبه اندک مایه روزکار بر
باد دهد واکر مشتری بتحویل سال که قیام قایم بود اندر تحت الشعاع بود دلیل کند بر بسیاری
جمع کردن مال ودوستی مال واکر مریخ بود متصل بود با شمس جمع کننده بود وهم پراکنده
کننده خاصه که اندر سابع بود واکر مشتری زایل بود ومریخ بود متصل بود دلیل کند بر آنکه او
نفقه کننده بود بر سعی حق وباطل ومال رانند ودر هیچ قید نباشد واکر مشتری با
اینهمه اندر خانه خویش بود دلیل کند بر بیرون کردن مال بر روئی که صلاح رعیت باشد

واگر مشتری اندر برجی باشد که آن برج موافق وی باشد و موضع قوی باشد از طالع و پاک باشد
از نحوس دلیل بود بر بسیاری جمع کردن اموال و طلب کردن و اگر بخلاف این بود حال [illegible]
بود و اگر زحل اندر تحویل نهاری اندر شرف بود و مشتری ناظر بود دلیل کند بر عمارت
کردن قایم و شهرها و بر اعدا ظفر یابد و قهر کند و اگر مریخ بجایگاه نیکو بود و اندر خانه
مشتری بود و مشتری اندر خانه وی باشد دلیل کند بر دلاوری و طاعت داشتن اهل
مملکت وی را و بعید الصوت بود و توانا بر دشمنان و بر ولایات ایشان ظفر یابد خاصه
که تحویل روزی باشد و شمس ناظر بود بمریخ و مشتری اندر وتد یا اندر موضع محمود دیگر و اگر
اندر خانه و یا شرف خویش بود و یا اندر خانه مشتری باشد بنظر مشتری بتحویل اللیلی دلیل
کند بر جود و بعید الصوت و معروفی وی اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن بود بسهم
السعادة و سهم الحرارة را دلیل کند بر آنکه خونخواره و خونریز بود و بسیار از اقران بکشد
و بسیار استعمال کننده بود مر آلت سلاح را و حرب و سفر را و اگر بطالع سال عالم که
قیام قایم بود راس مقارن سعود بود دلیل کند بر قوت حال قایم و توانایی و استیلا
بر همه روسا و رعیت و بهره و فر و اگر شمس بمریخ متصل شود بر وقت قیام قایم و
مریخ خالی السیر باشد بی زحل ناظر نباشد دلیل کند بر بسیاری رنجیدن سپاه و لشکر بروی و
تباهی حال قایم و قهر کردن بروی و گردنکشی و فزونی خواستن سپاه مر قایم را و بسیاری
بیرون آمدن خوارج و اندوه حال قوایم و اگر مریخ متصل بود بزحل دلیل کند بر آنکه
لشکر و سپاه بر قایم و طاعت داشتن مر او را و ضعیفی حال خوارج خاصه که زحل پاکیزه
بود و اندر خانه خویش و اگر مشتری ناظر بود بی نظر از زحل دلیل کند بر بسیاری خوارج
بر قایم خاصه که از رعیت و از اهل بیت قایم و بدین سبب عنها باز خورد شی و اگر شمس

انفی

بر زحل ناظر بود دلیل بود بر خاموشی خوارج و ضعف حال ایشان و ظفر یافتن قایم
بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود و اندر برج خویش و اگر شمس بزحل متصل بود دلیل کند
بر سلامت قایم و ظفر یافتن بر اعدا و قوت وی و همچنین اگر زحل از نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از
مشتری منصرف شود و متصل شود بمریخ و باز متصل شود بزحل پیش از آنکه از آن
برج بیرون آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی و یکبار که هزیمت
وی باشد و حشم بسیار بر قایم برسد و باز آخر کار ظفر یابد خاصه که زحل مسعود بود اندر برج
خویش و اگر شمس متصل شود بزحل و از آن برج بیرون آید دلیل کند بر قوت حال خوارج
و شدت که پیش آید از خوارج بود مر مملکت و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال کند
داعی بر قایم بیرون آید از اهل بیت و نبوت و اگر مشتری متصل بود بزحل دلیل کند که گردن
بنهند مر قایم را و فرمان بردار وی گردد و اگر مریخ از زحل منصرف شود و بمشتری متصل شود
دلیل کند بر تغیر و بر بعضی اهل بیت خویش را و بیرون آمدن بدان سبب و عاصی
شدن مر وی را و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر یابد خاصه که اندر خانه خویش بود و اگر
مشتری خالی السیر بود و پاکیزه و قوی بود خویش کار خارجی قوی شود و اگر یکی از کواکب سعد
خانه سابع بود از طالع اندر شرف خود دلیل کند بر بیخبری کار رعیت و تباهی حال ایشان
از ملک زمانه و بر وی و اگر سابع بود و اندر هبوط بود دلیل کند بر ضعیفی حال قایم و نیکویی حال رعیت
و قوت ایشان و بنگرند بخانه دهم از طالع و دهم از شمس و اگر بروج ثابته باشند و سعود اندر
بروج باشند دلیل کند بر سعادت قایم و بسیاری فضل وی و طول زمان وی و اگر کوکب
اندرین مواضع که صفت کردم اندر شرف خویش بود و یا بشرقی بود و یا اندر حیز خویش باشد
جنب شمالی باشند بعرض زاید راست باشند دلیل کند بر بهترین سعادت و قوی ترین کار

اگر صاحب رابع با صاحب سابع اندر طالع یا اندر وسط السما بود دلیل کند بر فرمانبرداری
اعدا و گردن نهادن با طاعت مر وی را و اگر صاحب طالع با صاحب عاشر اندر راجع
بود دلیل کند بر خضوع وی مر اعدا را و بنگر سهم الملک اگر بجد سعد باشد دلیل کند بر کار
بستن عدل و راستی و اگر بجد نحس باشد ظلم و جور کند و اگر صاحب سهم الملک منصرف
بود از صاحب بیت المال دلیل کند بر تدبیر کردن اموال و اگر متصل بود دلیل کند بر جمع کردن
اموال و اگر ناظر نباشد دلیل کند بر آنکه مال را نزد وی هیچ قدر نباشد   در معرفت
طبیعت و سیرت قایم و صاحب قران اگر خواهی تا طبیعت قایم را بدانی بنگر سهم اول و
سهم ثانی و این هر دو سهم جمله اندر خانه یک کوکب افتد بنگر بوقت قیام قایم تا شمس
بکدام برج است و بکدام درجه پس بگیر از شمس تا یازده درجه اسد و آنچه شود از درجه
قمر بفکن و بعد از آن که درجات قمر بعدد افزوده باشد هر کجا برسد سهم اول آنجا باشد
و سهم مال را بگیر از درجه قمر تا یازده درجه سرطان و درجات شمس را بر وی افزای و از
برج شمس بفکن هر کجا برسد مال آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد دلیل کند بر استعمال کردن
قایم بر کارهای جور و چاه و کاریز و عمارتها و مانند این و اگر هر دو اندر خانه مشتری افتد
دلیل کند بر آنکه قایم تیمار کند [illegible] پارسایی و دین و دیانت و علم و آنچه بدین
ماند و اگر سفلین اندر خانه مریخ افتد دلیل کند بر نگرستن وی اندر کار حرب و سلاح
و سپاه و مانند آن و اگر بجای نهار زهره افتد دلیل کند بر نگرستن اندر کار لهو و طرب
و عطر و زینت و تمتع و مانند آن و اگر بجای نهار عطارد افتد دلیل کند بر نگرستن وی اندر
کار علوم و حساب و خراج و کتابت و مانند این و آن بهتر آید که با دلالت سهمین دلیل قایم را
رکنی [illegible] تر آید و دلیل قایم آنست که بنگری بقران ملت و بقران دولت تا انتها دولت

بکدام

بکدام برج باشد آن برج و صاحب آن برج و صاحب دلیل قایم است و آن کوکب که
فروتر از دلیل قایم است لیکن دلیل قایم دوم است همچنین تا آخر قران دولت و مثال
وی چنان است که بقران ملت انتها اندر برج جوزا و دلیل پیغمبر عطارد بود و دلیل
امیر المؤمنین علی مریخ بود و دلیل ابو بکر قمر بود و دلیل عمر زحل بود و دلیل عثمان
مشتری بود و همچنین میدان تا بتمام قران ملت   در معرفت عمر قایم و آنکه
دولت او چگونه بود و تا چندگاه بود بنگر بوقت قیام بطالع آن زمان که مقدور [illegible]
شد و تاج بر سر نهاد و یا بمستقر عز خود بنشست و بنگر بطالع آن زمان و وسط السما
طالع و بیرون آر هیلاج و کدخدا چنانکه در موالید بیرون آری و آنگاه بنگر درجه طالع
میزان و حکم بکن بر احوال تن و جان وی را و نیز درجه وسط السما میدان مر احوال تن
احوال سلطانیت و پادشاهی او را و نیز انتهاآت هر دو خانه میزان و اگر
تسییرات هر دو بمقابله یا تربیع یا بقران نحسی رسیده دلیل قطع کند و اگر فاسد [illegible]
از انتها از تسییر دلیل کند بر فساد و اگر انتها درجه طالع بنحسی رسد و آن نحس قوی باشد
دلیل کند بر قطع و اگر [illegible] نحس قوی نباشد دلیل کند بر فساد و مرض اگر تسییر درجه
وسط السما نیکو حال بود و اگر فاسد حال بود تباهی اندر سلطانیت بود و اگر هر دو تباه
بود حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه بدین باب از انتهاها و تسییرات طالع ملت و
قران دولت هر وقت که تربیع نحوس رسد یا بجد نحوس رسد و انتهاها و تسییرات طالع و وسط
السما نیز بنحوس بود دلیل کند بر قطع و اگر سعدان نور افکنند و قوت و سعادت بیشتر از
قوت نحسان بود پس نکبت بود و باز گذرد و این فصلها که یاد کردیم از فصول گذشته
درین باب همه دلیلست بر احکام صاحبقران و ملوک اهل دولت و پادشاهان [illegible]

در معرفت ثبات عمل و سلطنه و یا هلاک او و عزل بنگر بصاحب طالع
صاحب وسط السما اگر هر دو متصل باشند بیکدیگر و قابل التدبیر باشند و تدبیر پس آن
سلطنه و عمل ثابت بود و پایدار خاصه که برج ثابت بود و اگر قابل التدبیر اندر سیاه طالع
بخلاف آن عمل و ملک بیرون آمدن بود و باز بجای کرده و اگر قابل التدبیر مقبول بود دلیل
بود بر نمودن باز گشتن بملک و عمل خویش بکرامت و بنگر تا اینه بشهادت قرآن کرد در
برج منقلب بود و بیش از دو برج کوکب و تدبیر نباشد و مقبول نباشد و نحوست بود دلیل کند
بر نمودن عزل و اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب هبوط خویش عمل بدست آید و
اندر وی هلاک شود و دشمن بزرگ شناعت کند بدان عمل یا صاحب سلطان را هلاک کند
و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش متصل شود آن عمل وبال کرده و چون چنین
اندوه بود و باز ماندن بود و باز ماندن از آن عمل و اگر از دوازده درجه منصرف
بود امید خلاص و راحت بود و اگر اندر برج چون کرد اس یا ذنب ایکا بود اندر آن عمل هیچ
خیر و نیکویی نباشد خاصه که میان جوزهر و قمر کمتر از سیزده درجه بعد بود و قمر بجیبی
متصل بود و اگر اندر خانه سابع سعدی باشد کشته شود بدان عمل و نیز و اگر معزول
شود و اندر آن عمل زنده بزند کند و عز نسبی بکرامت و سلامت بود اما یعقوب کندی گوید
بنگر اندر باب سلطان بسیر طالع و سیر وسط السما اگر میان ایشان مواصلت
بود با اصحاب بروج هر دو دلیل با ایشان ناظر باشند یا نیرین هر دو ناظر باشند خاصه
آن نیر که ورا نوبت است دلیل بود بر تمام یافتن عمل سلطنه و ملک و عمل و اگر
بخلاف این بود تمام نشود و اگر دید که کار تمام شود بنگر بقوت وسط السما و صاحب
و صفت او از استقامت و رجعت و تشریق و تغریب و ظهور و عبور بسعادت و نحوست

دبیران

دبیران قدر حکم کن و اگر سعد کننده و صاحب وسط السما شمس بود عمل و سلطنه
از ملک اعظم یابد و اگر زحل بود از مشایخ و درویشان بود و اگر مشتری بود از سادات و
قضات و وزرا و علما باشد و همچنین تا همه هفت کوکب یا و اگر آن سعد کننده صاحب
طالع بود بجهد خویش یابد و اگر صاحب خانه دوم بود از جهت مال و اعوان و اگر صاحب
سیوم بود از جهت اقربا و سفر نزدیک بود همچنین تا دوازده خانه و اگر خواهی تا بدانی
الخ بقبال یا بسلطان رسد از نیک بد درجه طالع و قمر را بسیر ان تا بدرجات
کواکب اگر بنحسی رسد تباهی و نکبت بود در آن وقت و اگر بسعدی رسد شادی و طرب و
فرح بود هم در آن وقت باندازه درجات منقلب و ثابت و ذو جسدین او روز
ماه و سال و همچنین آن نیز درجه وسط السما هم دانستن صلاح وقت عمل
و سلطنه را چون بسعادت رسد سعادت آید و چون بنحس رسد نکبت آید برجوهر آن
کوکب و آن خانه که اندر وی باشد چنانکه بر تو صفت کردیم و مثال نمودیم بکرات
در معرفت وقت معزول سلطان از ماه و روز و سال اگر سوال
کند که معزول فلان سلطان یا فلان عامل بکدام وقت بود بنگر اندر طالع یا
اندر وسط السما هیچ کوکب بود که ورا شهادت بود یا نه اگر بود و قمر گران کوکب
محترق شود خاصه اندر او تاد طالع آن وقت معزول شود و اگر اندر طالع کوکبی
نباشد و اندر وسط السما کوکبی بود که ورا شهادت بود و قمر نحسی یا
صاحب هبوط آن برج بود متصل شود دلیل کند بر عزل و قمر بصاحب
طالع یا صاحب عاشر محترق شوند اندر او تاد دلیل کند بر عزل و بنگر بدلیل اگر
منحوس باشد یا محترق یا راجع بود یا با آخر وقت خویش بود ناگهان معزول شود و بنگر

بدرجهٔ وسط السما اگر کوکب منحوس کند و صاحبش نیز منحوس بود چون بدرجات
آن نحس کننده صاحب عاشر رسد یا صاحب عاشر بمقارن آن نحس شود چون
قمر بدان درجه رسد معزول شود یا ملک و ولایت را خراب کند و اگر صاحب هبوط عاشر
اندر وتد بود کارش تباه شود و شدت پیش آید یا بمیرد و این باب نیز دلیل کند بر
عزل خاصه که صاحب طالع مقبول نباشد یکی بر از وتد و اگر صاحب هبوط وسط السما
بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر زوال و تباهی ولایت و اگر صاحب وسط
السما متصل شود بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب طالع فاسد باشند دلیل کند
بر عزل و اگر صاحب طالع تدبیر خویش بکوکب دهد و آن کوکب اندر وتد بود دلیل کند بر
ثبات عمل و سلطانیت خاصه که قابل التدبیر اندر اوتاد باشد بجز وتد الارض که آن
جایگاه معزولست و نیکوترین وتدها طالع است و وسط السما اگر اندر سابع بود و
عمل بدست خصم افتد خاصه که بصاحب سابع ناظر بود از نظر موافقت آنگاه دلیل کند
که عمل بدست خصم رسد و اگر آن کوکب که قمر را قبول کند منحوس بود و اندر وتد نیز
اندر عمل و سلطانی قوی باشد ولیکن نکوهیده بود نزد خلق و اگر آن نحس او را قبول نکند
ضعیف بود اندر سلطانی و عمل بدین سبب هلاک شود خاصه که نحس اندر رابع باشد
و اگر اندر سابع باشد اهل آن ولایت برو بیرون کنند و شدت پیش آید و اگر
با اینهمه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر یابد و اگر ساقط بود ظفر نیابد
بر ایشان و ایشان برو ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب طالع بود و زایل بود از وی
بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد بیشتر از آنکه قمر از وی منصرف شود اگر نظر بود معزول
شود و اگر صاحب ثانی عشر بصاحب طالع متصل شود بقبول آن عامل را بندد و خوار

دلیل سلطان بعقدهٔ راس یا ذنب بود و با این هر آن دو ستاره که دلیل رعیت
مقابل بود مر دلیل سلطان را دلیل کند که این سلطان بدست غوغا کشته شود و اگر آنگاه
بود که این دو دلیل رعیت یکی زحل بود و یکی مریخ و یکی در تربیع نگرد و یکی بمقابله مر دلیل
سلطان را آن نیز دلیل هلاکت بدست غوغا و اگر دلیل سلطان مقابل بود با اجتماع
آفتاب و ماه را خاصه که راس و ذنب نزدیک بود بدرجهٔ اجتماع این دلیل
هلاکت بود هم بغوغا و اگر دلیل سلطان میان دو نحس بود هلاکت سلطان بود در
حبس و زندان و اگر نحس قوی اندر دوم بود یا به برج یازدهم یا صاحب دوم یا یازدهم
خداوند هبوط صاحب وسط السما بود یا هبوط دلیل سلطان بود دلیل هلاک سلطان
بود و شکسته شدن خزینه و اگر سایل سلطان بود و از آن خود پرسد از طالع حکم کن
چنانکه از وسط السما کنی و خصم سلطان را از سابع نگر و یاران و یاری گران سایل را از
دوم نگر و یاری گران خصم را از هشتم نگر اگر صاحب سابع علوی باشد و صاحب طالع
سفلی دست خصم قویتر بود و اگر بخلاف این باشد سایل را دست قویتر بود و اگر بعضی
این بود هر دو دلیل در جمیع جهات برابر باشند سایل و خصم هر دو مقدار یکدیگر قوی
باشند و بولایهٔ حالات را چنان حکم کن که اندر باب خصومت معلوم گفتیم
در معرفت حال سلطان که غایب بود و باز بسلطانیت و عمل باز آید یا نه بنگر باتصال
صاحب طالع و صاحب عاشر اگر میان ایشان قبول بود و قابل التدبیر بوسط السما
ناظر بود آن سلطان بسلطانی خود باز آید و اگر قابل التدبیر بعاشر ناظر نباشد و قمر نور کوکب
بکوکب وسط السما رد کند دلیل کند بر باز آمدن بسلطانی خود و همچنین اگر کوکب نور دلیلین
جمع کند و بوسط السما ناظر بود بدان سلطانی باز آید و اگر از این که گفتیم هیچ چیز نباشد

بصاحب طالع نکر اکر راجع بود باز آید واکر قمر بصاحب عاشر ناظر بود وصاحب عاشر
بموضع خویش ناظر بود باز آید بسلطانی خود خاصه که قمر اندر برج منقلب بود واکر صاحب
طالع راجع نباشد بنکر بقمر اکر بصاحب طالع متصل بود یا بکوکبی که اندر طالع بود یا بکوکبی
که اندر وسط السما بود باز آید بسلطانی خود رسد واکر صاحب وسط السما بصاحب
هبوط خود اتصال کند دلیل معزولی بود هم در آن وقت و همچنین صاحب طالع نیز واکر دلیل
عاقبت بدلیل سلطان متصل بود سلطانی ثابت بود واکر منصرف شود دلیل سلطان
از دلیل عاقبت بعمل خویش باز آید واکر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود معزول
شود واکر دلیل سلطان بدلیل سفر متصل شود معزول شود یا سفر کند و باز آید
واکر صاحب عاقبت بدلیل سفر متصل شود معزول شود واکر صاحب عاقبت بدلیل
طالع متصل شود معزول نشود   در معرفت آنکه میان سایل با سلطان صحبت
چکونه بود از دوستی و دشمنی واتفاق واختلاف بنکر اکر صاحب طالع بجایکاه قوی
بود و متصل بود بصاحب عاشر و هر دو سعدان باشند میان ایشان قبول بود و
اتصال از مودت بود دلیل کند بر دوستی میان وی و میان سلطان و نیکویی صحبت
ایشان و بودن نفع واکر اتصال و مناظره از اوتاد بود قویتر بود و بهتر بود خاصه که
اندر خطوط بود و قمر اکر متصل بود بصاحب طالع و صاحب طالع سعد بود میان ایشان
قطع نکند نحسی هم دلیل دوستی و صحبت و نیکویی بود واکر قمر منحوس بود و صاحب بیت
القمر اندر طالع بود یا بصاحب طالع بیکجا باشند و سعد بود آن نحوست قمر را بجای
باید نهاد و اعتماد بر سعدان کرد واکر دلایل که کفتم همه یا بیشتر منحوس بود آن صحبت
تمام نشود و آن کوکب صاحب طالع را با قمر را منحوس کند فساد از جوهر آن کوکب

باشد واز جوهر آن برج که اندر وی باشد و نیز اکر طالع مولود آن ملک معلوم باشد
با طالع عقد لوا با طالع خود برابر کن و بنکر اکر دلایل طالع ملک با طالع بنظر و اتصال
مودت بود و قبول موافق میان شما بود و صحبت دوستی بود واکر بخلاف این
بود از وی دوری اولیتر بود   در معرفت آنکه سایل را از سلطان خیری و نفعی
یابد بنکر اکر قمر متصل بود بسهم السعاده و هر دو مسعود باشند دلیل کند بر یافتن خیر و
نفع باندازه جایکاه ایشان واکر بخلاف این بود هیچ خیری نیابد واکر قمر و سهم
السعاده هر دو مسعود باشند و مریخ ناظر بود دلیل کند بر ربودن مال سلطان و در کشیدن
و پنهان شدن واکر صاحب حادی عشر با کوکبی که اندر وی باشد با دلیل طالع متصل
شود و با قمر یا هر دو دلیل اندر یابنده هم بود نیابد از مال سلطان بطلب و حرص شدن
و عناد واکر صاحب حادی عشر بصاحب طالع متصل بود یا اندر طالع بود از مال سلطان بیابد
باسانی و بی حرص و طلب اکر از نظر مودت بود بموافقت یابد واکر مخالفت بود برنج و
تعب و شر و سختی و بیم و ترس یافته شود واکر میان ایشان کوکب جمع النور بود بر
بجوهر آن کوکب جامع النور و جوهر آن خانه که اندر وی باشد کوکب جامع آن یافته
یافته شود واکر ناقل النور بود بشفاعت متوسطان یافته شود خاصه که میان ایشان
قبول بود   در معرفت حال عمل و صناعت و کیفیت حال سلطان از قول ابو معشر
بلخی و وی درین باب کوید بنکر با آفتاب و بصاحب طالع اکر میان ایشان اتصال
بود مولود را از کار سلطان روزی باشد واکر اتصال صاحب طالع را بود از آفتاب
یا بصاحب عاشر مولود جوینده کار سلطان بود واکر آفتاب اتصال را بود با صاحب
عاشر را بصاحب طالع سلطان جوینده کار او بود واکر میان ایشان قبول بود آن

آن بهتر بود زیرا که مولود یا سایل شادان آن کار بود و آن کار او بود تا زنده بود و از آن
مال شادی بیند و کارانی بود نش و قوم زیر دست و بوند و اگر آفتاب قوی حال بود
با صاحب عاشر خداوند کارش قوی تر بود و اگر قمر با صاحب طالع قوی حال بود و مانند
کار خویش قوی تر بود و اگر صاحب آن خانه عطارد بود یا مشتری و صاحب طالع قوی
بود مولود اندر صنعت و حرفت دانا بود و اگر نیکو حال بوند نیکنام گردد و اگر مقبول
بود مال گرد کند و اگر مقبول نبود مال دشوار گرد کند و اگر از حال مادرش پرسند نگر
بقمر و بصاحب وسط السماء هر دو دلیل مادر است و میان دلیل طالع و دلیل مادر نگر از
نظر و اتصال موافقت و مخالفت همچنان حکم کن که از حال پدر و شمس تا صفت کردم بخانه
رابع و اگر ماه یا صاحب این خانه اندر برج جفت بود مولود را مادر دیگر بود و از خانه دیگر
بود و اگر صاحب این خانه زهره بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع بد و مسعود
بود کارش مولود را کار بکار مغنیان و زنان بود و خداوندان لهو و طرب و اگر مریخ بود
و صاحب طالع بد بکار صلاح بود و خداوندان حرب و آهنگران و اگر زحل بود کارش
کار سخت بود و کار رنج بیند بر کوه و آن خانه که صاحب طالع اندرو بود و از آنجا زحل سعود
بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود و پس اگر منحوس بود بکوکبی از این کواکب که گفتم
حذر باید کردن از آن کار و اگر اندرین خانه نحس بود مولود را کار و کسب و لقب بود
که از و نیکویش باید صاحب چهارم اگر اندر طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه
که صاحب طالع را و آفتاب را ببیند و اگر این کوکب مشتری بود یا عطارد و نیکو حال بود
مولود را از تجارت و از عملها بود و صاحب صنعت و حرفت بود و بدان نام خوانند و نیز
و نیز دلیل دیگر بد کار و پیشه از قول حکما آنکه اول اگر قمر اندر وسط السماء بود خود یا خانه قمر

بر کارو

بود کار وی کار بود روز قره هر روز نباید کردن و با آن پیوسته بود یا رسول یا طواف بود
یا رد مسافر گریز کرگ کف از آن بود و باز بنگر اگر زحل متصل بود کار وی یا برزیگر
بود یا راونده یا آسیابان و آنچه بدین ماند و اگر مشتری بود پیوندد کار وی سخت نیکو کرد
مثل مهلا و خرید و فروخت گوهر فروش و باز بنگر که بکدام برج است و آن برج بود
کدام چیزها است مشتری را بدان منسوب کن مثل اگر مشتری اندر خانه سیوم بود مولود یا
برده فروش بود یا نخاس حیوانات اتصال قمر بکواکب دیگر را هم برین قیاس بکن
و اگر قمر بمریخ پیوندد معیشت وی اندر سفر بود یا اندر غازی و عوامی باندازه طبع
برج و طبع مریخ و اگر با آفتاب پیوندد کار وی سلطان پیوسته بود و اگر بزهره
پیوندد کار وی بزنان و مطربان و بزازان و عطاران پیوسته بود و اگر بعطارد
پیوندد کار وی با دبیران و عمال پیوسته بود و با زرگانان و خط و نقاشی و مانند این
و اگر این خانه عاشر خانه عطارد بود از آن که بخانه وی دو جسد است مر او را یکی
صناعت تنها نبود و اگر عطارد با زحل پیوسته بود این دهقان بود یا در و درگر یا کسی که
کند که با خاک بود یا چوب یا دیگر با کیل و بارکش بود و اگر بمشتری پیوندد کار وی بعلم و قلم بود
و صناعتهای وی پاکیزه بود و با آن چیز بعالمان و حاکمان پیوسته بود و اگر بمریخ پیوندد
کار با آتش کند چون زرگر و روگر و آهنگر و مانند این و لیکن کارش باحتیاط بجای خویش
نبود و اگر بزهره پیوندد کار وی بزاز باشد و عطر و پیرایه فروشی یا مطرب بود
یا قوال یا شاعر و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السماء زهره بود شغل وی بکار زنان
پیوسته بود و اگر بزحل پیوندد این مرد خلقان فروش بود یا گوهر قیمتی یا بهره فروشی
و اگر زحل اندر برج خاک بود او چیزهایی فروشد که زمین را بکار آید چون آهن و

قیمت لعل

چل و مانند این یا صناعت در خورد کردن آلت جزا بجز و اگر بمشتری پیوندد و شغل وی
در دبیری بود و مانند آن و اگر وسط السما خانهٔ آفتاب بود شغل وی بکارهای سلطان پیوند
بود و اگر آفتاب بزحل پیوندد انده کار سلطان بجز ولیکن بکار عمارت و برآوردن
دیوارها و بناها مشغول بجز و اگر بمشتری پیوسته بجز شغل وی بکارهای امانت بود
چون حاکمی و خزینه داری و مانند این و باشد که گوهرهای قیمتی فروشد که حکام را بکار
آید و اگر صاحب وسط السما مریخ بود صناعت وی عوانی و گزیر بجز و کارهای
آتش و اصلح و اگر مریخ بزحل پیوسته بجز صناعت وی چیزهائی کرد کلخن‌ها و تنورها و جای
سیاکان و کوره گدازان را شاید و آلات تنور چون افزار آهنگران و پیل و مانند وی و اگر بمشتری
پیوندد شغل وی فروختن سلاح وی باشد که غازیان و ملوک را بکار آید یا خود کننده
این شغلها باشد و اگر با آفتاب پیوندد کارها بی کند آتشی که آن کار بسلطان پیوسته
بجز چون خود و جوشن و زره و مانند آن و اگر بزهره پیوندد صناعت وی زرگری بود و بریان
زنان کند و اگر بعطارد پیوندد نقاش درم بجز یا درم زن یا آینه گر یا تیرگر و اگر چیزها
مصفا او وزر بود یا بر سپر و شمشیر یا زر کند و اگر بماه پیوسته بود آبگینه گر بجز یا طوق
آبگینه بود یا طواف چیزی کند سبک و خشک کند و سقط یا کننده اینچنین چیزها بجز و
اگر صاحب وسط السما بجز پیشه وی بعمل و راستی بود چون حاکمی و معتمد یا مداوم
یا خزینه داری یا امانت داری و اگر برج وسط السما حوت بجز و ماه اندر شرف مشتری بود
و یا مشتری اندر شرف خویش بود یا ماه اندر حوت بود و متصل یکدیگر مولود مروارید فروش
بود و اگر مشتری مغروب بجز از آفتاب یا از سابع طالع بجز یا از وسط السما این مرد خرد
بود و اگر مشتری بزحل پیوسته بجز دهقان بود یا ضیاع سلطان اندر دست وی باشد

ولیکن

ولیکن هرچه گرد آورد از دست او برود دیگر که طالع حوت بجز هرچه ورزد خویشتن را
بجز و هر کاری که کند آن کار نرود و بر آید و اندر آن ستایش یابد و اگر مغرب بود و برضد
این بود که گفته شود اگر راجع بود کار وی همه عیب‌ناک و معدود و اگر اندر سابع بود
از سبب آن کار وی را بلا رسد و اگر اندر شرف بجز اندر آن کار ستایش یابد
و آفرین کنند بر وی و اندر آن کار معروف گردد خاصه آنگاه که سریع السیر بجز و بجد
پیوسته و اگر اندر هبوط یا راجع بجز بلایی بر وی پیوسته گردد یا عقوبت افتد
اگر خداوند طالع کوکب علوی باشد و خداوند وسط السما کوکب سفلی سایل کار غم
بود و همچنین اگر صاحب یازدهم کوکب سفلی بجز و خداوند وسط السما کوکب علوی بجز
و عطارد را اندرین میان شهادت بعد آن بر دست شاگردان بر آید یا بر کران و اگر
صاحب عاشر کوکب علوی بجز و صاحب طالع کوکب سفلی سایل خود کار کند بجز این که یاد
کردم چنانکه یاد کرده با اتصال یکدیگر مزاج دو تا هر یک پیشه علیحده برتو معلوم شود اگر این
کنیم پیشهائی که بدین دوازده برج هفت کوکب منسوب است تا فهم کردن آن آسان
بجز اما پیشه برج حمل قصابی و طباخی و بریان گری و شبانی و سیاخی و تنور و زندی حلاجی و دباغی
و کفشگری و خرگری و رزی و کار خاک چون آسیا و ابریشم زنی جولاهی بافی
باج خواهی زه تابی و کری خطاطی و دبیری صباغی سرطان بالیزبانی تره فروشی
طواف فقاع گری کاری که بانه سکاری گری اسد کار سلطان و کیلی بریان گری
قصابی رواسی چلو و بر برده دستور خریدان و فروختن سنبله کشاورزی داره
فروشی بازرگانی دستار دست معلمی میزان بار ترازو و پیمانه و ترازو گری سنگ
فروشی سوزنی امامی گری و دروگری عقرب وکیل خواهی و زدی و عیاری

دزد و نمّام و سعایت کردن مفسد پالیزبانی و فقاع گری و کشتیبانی و غواصی و قصابی و جوالدوز و دوک تراشی
و مدبّر و فروش و کیمیا و حاکم و بیطار و نخاس و زراد و رکابدار و کمان گر و چوب تراشی و هیزم کشی و خربندگی
و عوانی و سرباز و دکه و دوزدی و کلیم بافی و کوره و سنگ کوه و دلو کاری آسیا و گرمابه و چاه و کاریز
بیرون آوردن و خربندگی حوت کار دریا و رود و صید و ماهی فروشی و کحّال
سرای داور و برج حوت گرفتن بوریا بافتن پالان گری و گرمابه بانی سرتراشی اما
کواکب به پیشها زحل پیشهای کرم و پوست و موی و پشم و هیزم و چون چرم گر و پینه
گر و غربال گر و کفشگر و پالان دوز و کیمخت گر و سفال گر و زرنگر و پاسبانی   گری بل
گلیم بافی و چاه کنی و جوی کنی و کناسی و حلاج و سیاه داری و درزی و حمال و سک و بوزنه و تنبور
و استر و اشتربانی و دربانی و هر چه کار رنج و زشت و درشت بود همه از نصیب
زحل است مشتری وزیر و حاکم و معدّل و مؤذنی و امام و منبرداری و معلّم و محدّث و فقیه و خواب
تعویذ فروشی و عالم و سائس و ابدال و خزینه داری و محتسبی و حجاج و حجره و معروف
سالار و دولت کار و حلوا فروشی و شکرسازی و مانند این مریخ سرهنگی و لشکر سالاری
و عوانی و منجّم و جلادی و دزدی و راهزنی و مقامری و غمّازی و قصابی و جواری و شیپور و فخی
و دوکری و شمشیر و تیر و کارد و آهن و سوزن گری و خربندگی و استرداری و بیطاری و رنگ
رنا و حجام و طباخ و خشت زنی و داروکوب و شیرینا و باربرداری و پالان گری و غمّاز و زرگر
امیرسالاری و خلیفه و متصرّف و عیاری و حاجبی و دیوان بانی و نقیبی و عرض لشکر بانی
عوانی و برده فروشی و مهتری و خزینه داری و سراجی و دیبابافی و سپهسالاری و طباخی و بریان
گری و کوه و حجّامی و لعل فروشی و کشتی و غارت و غصب و شورش و عتاب و ...
دیوانگی و دو دویدن و بر و بهتان و قماری زهره شاعری و مطربی و مزاح و مسخرگی و زنده

کنده گری

کنده گری و فراشی و عطر گری :: زهره فی بافندگی و رنگرزی و مروارید و پیرایه و عطر و جامه
فروشی و بزازی و دربه گری و موی دوزی و کلاه دوزی و دست زدن و بازیگری و قوالی و شمائل
و دیبا بافی و عطار و مصرف و پیداری و حکیم و مجامر و شکر و رانی و منجم و وکیل و کتان
داری و مطربی و گوهر کنانی و رشته بافی و رفوگری و زرادی و سوزن گری و کنده گری و دیبه گری و خواط
مطرزی و صندوق گری و آهنگری و قفل گری و کارد و شمشیر و زرگری و جلد و دری طبیبی و کاغذگری و
دستکاری و وراق و معلم و سیم پالایی و سیم دوزی و زرگری و هنگامه گری و بافندگی و حسن و حیله و
دیبا و نوری بلای و هر چه لهو و بازی بود و باریک و خوب نیست نصیب عطارد است قمر حاجب
جریده گی و کجا سو سرپا و پیک و دلالی و خربندگی و حمالی و فقاع گری و شورابه فروشی
سفال کاری و کشتیبانی و غواصی و ماهی گیری و مرغ فروشی و نمک فروشی و ماهیابه گری و ملاح
گری و طوافی و باغبانی و رباط بانی و سرابانی و گاوبانی و دو بانی و خادمی و حاجب گری و سنگ
کاری این جمله نصیب قمر است   در معرفت انکه بقای سلطان و سلطانی
در چند گاه بود باید که بوقت عقد لوا یا بوقت کشادن منشور یا بوقت خلعت دادن یا بوقت
بکمرلیه   مستقر شدن بر تخت نشستن بطالع آن زمان بنگرند سؤال کنند یا بطالع آن ساعت عقد
لوا یا منشور یا خلعت دادن و غیره بصاحب شرف آن برج که قمر اندر وی است
اگر صاحب شرف برج قمر پاکیزه بود از نحوست و از نحسان دور بود پس آن
سلطانی با ثبات بود زیاده از یکسال و اگر صاحب برج شرف نداشته باشد بنگر
بدان کوکب که قمر بوی متصل بود اگر پاکیزه بود و مقبول هم دلیل کند بر ثبات عمل و
سلطانی و اگر اتصال قمر بکوکب نحس بود یا کوکب محترق بنگر تا میان درجه قمر و میان
آن نحس یا احتراق چند درجه است هر درجه را ماهی بنهد اگر بپاید آن ماهها بجندان

ماه معزول شود و اگر آن کوکب که قمر بدو متصل شود یا احتراق نیز اندر هبوط بود یا اندر وبال
و قمر نیز غیر مقبول بود هر برجی باشد و همچنان ماه معزول شود بنگر برج وسط
السماء اگر هیچ کوکب نباشد اندرو هر برجی باشد دوازده میدان هر کجا برسد اگر شعاع
یا بجد سعد رسد دولت زیاده شود و اندر سلطنت عز و جاه و مال یابد و اگر نحس بر آن سعد
متصل بود بمقدار آن از آن سعادت کم کند و یا از قبل آن سعادت غم و نکوهش پیش
آید و اگر آن نحس قوی‌تر از آن سعد بود خیر نماند و محنت و ذلل پیش آید بزرگ و لیکن
معزول نشود و اگر انتها درجهٔ عاشر بشعاع یا بجد نحس رسد معزول شود و اگر بجد
بدان نحس متصل بود معزول نشود اما غم و حزن پیش آید و مکروه و رنج و بلا گذرد و اگر آن سعد
قوی‌تر بود از پس غم و اندوه شادی و دولت یابد و اگر نحس قوی‌تر باشد معزول شود و اگر
و اگر نحسی بدان نحس شعاع افکند شر و بلا پیش آید و مکروهی بر مکروهی و آفت شود بلا از جهت
آن خانه بود که سعد اندران خانه بود و اگر اندر طالع یا عاشر کوکبی باشد که مستولی
باشد هرگاه که آن کوکب محترق شود و اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود و
بدانکه اگر شمس یا قمر اندر طالع یا اندر عاشر بوقت عمل یا سلطانیت رسیدن یا بمملکت
نشستن یا بوقت سؤال یا بوقت عهد و بیعت کردن یا بوقت عقد لوا چون ایشان
بدان جایگاه رسد که نحس باشند با ابتداء حال دلیل کند بر عزل و اگر زحل بوسط السماء
بود یا طالع و کوکب سعد بدو متصل بود یا خود زحل مسعود بود دلیل کند بر آنکه قدر سال در
آن عمل و سلطنت بماند و اگر آن کوکب منحوس بود و یا زحل خود غیر مقبول بود قدر سه ماه بماند
و اگر با اینهمه هبوط بود و یا محترق و وبال این جمله همه بود و دلیل کند بر سه روز و اگر
مشتری اندر طالع بود و یا اندر عاشر و مسعود دلیل کند بر آنکه دوازده سال بسلطنت بماند که

اندر هبوط

اندر هبوط یا اندر احتراق یا وبال بود دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ اندر طالع بود یا اندر عاشر
و مسعود باشد و سعدی بدو ناظر باشد دلیل کند بر پانزده سال و اگر اندر هبوط باشد
یا محترق اندر وبال پانزده ماه و اگر با محترق اندر هبوط و وبال بود بر پانزده
روز دلیل کند و اگر این که گفتم شمس بود و نیکو حال بود نوزده سال بماند و اگر نحس بود
یا اندر هبوط و وبال بود نوزده ماه بود و اگر جمع منحوس بود چون نظر نحس و هبوط
و وبال نوزده روز بود و اگر زهره بود و مسعود هشت سال دلالت کند و اگر منحوس بود
هشت ماه و اگر جمع منحوس بود هشت روز و اگر عطارد بود بیست سال و اگر نحس
بود بیست ماه و اگر جمع منحوس بود بیست روز و اگر قمر اندر شرف باشد
بیست و پنج سال بود و اگر منحوس بود بیست و پنج ماه و اگر جمع نحس بود بیست و
پنج روز و با اینهمه نیز بنگر مسئول اگر نیکو حال بود دلالت او بر سالها بود یا ماهها
و اگر سعدی بدو ناظر بود از نظر مودت از جایگاه قوی و نیکو حال سال صغرای خویش
نیز بران برافزاید چنانکه مسئول مشتری باشد اندر طالع یا اندر وسط السماء و زهره
بدو ناظر بود از جایگاه و دراعم خویش از نظر تثلیث یا تسدیس دلالت کند بر دوازده
سال و زهره نیز زیادت کند هشت سال تا تمام بیست سال بود و اگر مشتری دلالت
کند بر دوازده ماه و زهره بدو ناظر بود هشت زیاده کند تا تمام بیست سال بود و اگر زهره
بد حال بود هشت ماه زیادت کند و اگر جمع نحس بود هشت روز زیادت کند
و اگر نحسی ناظر بود بکاهد چنانکه زحل از مقابله و مریخ از تربیع هر یکی باندازه سال
صغری خویش کم کند و اگر ایشان ضعیف حال باشند باندازه سال صغری ماه نقصان
کنند و اگر مسئول ماه و راس بود چندانکه سال صغری مسئول دلالت کند بر سال یا ماه

باروز ربع آن زیاده کند و اگر با ذنب بود ربع آن نقصان کند و این فصل از شرح
جست آن گفتم تا نیک نگاه داری   در معرفت حال قلعه و حصار گشاده
شود یا نه بنگر بوقت سؤال یا بوقت رسیدن دشمن نزدیک حصار و شهر یا بوقت
افتادن خبر طالع و اوتاد راست کن و بدانکه چهار اوتاد دلیل چهار دیوار حصار است
چنانکه وتد طالع دلیل دیوار و دروازه شرقی آن شهر است و وتد عاشر دلیل دروازه
و دیوار جنوبی آن شهر است و وتد غربی دلیل دیوار و دروازه غربی آن شهر است
و وتد رابع دلیل دیوار و دروازه شمال آن شهر است هر وقتی که نحس اندر اوتاد
بود یا اندر آید حصار گشاده شود و اگر سؤال کند که دشمن بدین شهر یا بدین حصار
اندر آید یا نه بنگر اگر ماه اندر منازل بد خلوت بود دشمن بشهر و حصار اندر آید و اگر
اندر منازل نیکو چون بود در نیاید و حصار نتواند گرفتن منازل نیکو چون اینست
شرطین بطین هنعه ذراع غفر زبانا بلده ذابح بلع رشاه منازل بد خلوت است
ثریا دبران هقعه نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا اکلیل قلب شوله نعایم
سعد اخبیه مقدم مؤخر اگر نحس اندر اوتاد بود و صاحب اوتاد باشند گشادن
حصار بسبب اهل آن حصار بود و اگر اندر اوتاد سعدان باشند حصار گشوده نشود مگر
بصلح و اگر ماه بطالع نظر دارد و از موده از رسول مر اهل آن شارستان را نیکو خبر دهد
خوش خبر از جاسوس و اگر ماه بطالع اندر آید بکوکب نحس متصل شود مران شارستان
را بلایی رسد از جاسوس یا از رسول و اگر بسعدی متصل بود این رسول مر اهل آن شارستان
را و اگر قلب الاسد قلب العقرب بود بدرجه طالع اندران شارستان مردان مبارز
و بزرگ باشند و دشمن از ایشان بترسد بنگر این دو کوکب تا بجمله بکدام وتد بود بیازدان

وعیاران

وعیاران بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد بود آن از مردمان بزرگ باشد
و اگر عقرب بود آن مرد مبارز باشد و مردانه و معروف و اگر ماه از خداوند طالع
باز گردد از نظر مودت و بصاحب سابع متصل شود بعد از این رسول مر دشمن را
بدخواه بود از اهل آن شهر سخنان نیکو ریا تمار کننده بود و با دشمن مخالف باشد
و اهل آن شهر صلح خواهند و عذر کنند و اگر بصاحب سابع نظر مودت بود
میان هر دو گروه ∴ وصلاح نیکویی هر دو گروه خواهد و اگر از صاحب سابع
از عداوت منصرف شود و بصاحب طالع نظر مودت بود مر اهل آن شارستان
را و اگر قمر از صاحب سابع منصرف شود رسول از اهل آن شهر آید و اگر قمر بود و
دلیل بنظر مودت بود خصم بر اهل آن شهر رحیم بود و رسول آید و معالجه جوید و قمر
از هر دلیل که منصرف شود بعداوت عذر و مکر بود از آن گروه و بهر دلیل که متصل
بود بمودت صلح از آن گروه بود و اگر هر دو دلیلان متصل باشند بنظر مودت
میان ایشان صلح بود اگر قمر بنظر مودت بود این صلح باتفاق رسول باشد
و اگر قمر بنظر عداوت بود رسول کم و بیشها بسیار کند و تعصب انگیزد و اگر کواکب
دیگر که بدین دو دلیل نظر عداوت باشند از جنس آن کوکب گروهی باشند که
صلح نخواهند که تخلیط افکنند و اگر قمر منحوس بود رسول خیانت کند و اگر منحوس کننده
زحل بود اسیر کنند رسول را و اگر مریخ بود بکشند رسول را اگر سؤال کنند که حصار کی
گشاده شود هر وقت که آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد آن روز گشاده شود
هر درجه را دوازده روز حساب کند و اگر آن نحس زحل بود گشادن حصار از جهت
فرود آوردن حصار بود یا آسیب زدن یا غارت کردن و اگر مریخ بود از آتش زدن

یا از نیز و اکر عطارد بیم از مکر و حیلت بیم با نامه و کتابت و اکر شمس باشد
از پادشاه و هیبت با سیاست و اکر ذنب بیم هم باشد که بدان شهر رسد
از جراحت و دده و پلیدیها و کژدم و مار انداختن بهر کدام برج که آن
نحس بیم تباهی بدان ناحیت بیم اکر نحس اندر برج بادی بود تباهی بناحیت مغرب
بیم و همچنین برین قیاس اما معرفت حال شهر نیک و بد اکر طالع اساس
آن شهر بداند بهتر باشد از احکام و از وی درست تر توان کفتن و اکر
طالع شهر معلوم نبود بنکر تا ایران شهر یا والی آن شهر را طالع چیست و از
وی حکم کن و والیس مصری کوید که اکر شهر باشد و تو طالع اساس آن شهر
ندانی هرو فرکی ولا یا ایران شهر از احوال آن شهر خبر کنند و از تو سؤال
کنند بنکر تا سهم السعادة بکدام برج است آن برج طالع آن شهر باشد
یا آن برج اولیتر باشد بطالع آن شهر که هر حکمی که از آن برج کنی همچون طالع
آن شهر آید یعنی آن برج باشد که از او تا وتد طالع آن شهر باشد چون این
معلوم شد درجه طالع را یعنی درجه سهم السعادة را تسییر کن و انتها از آن
همچنان که بود را که هر وقت که شعاع یا جسد نحس یا نحس بدان درجه رسد
یا شعاع افکند اهل آن شهر را و آن شهر را نکبت رسد و اکر شعاع جسد سعد رسد
سعادت و دولت باشد آن شهر را و فراخی و نعمت و نیکوییها بود و هر وقت
که نحس با وتد طالع آن شهر یا بر بعات او اندر آید اندر آن شهر آشوب و فتنه و
مشغولیها خیزد و اکر نحس بسدسه و مثلثات طالع بنگرد هم مشغولیها پدید آید
و تباهی غلات و اکر سعد اندر آید بر بعات طالع بنگرد سعادتها و دولت

وفراخی و امن و صلاح باشد و اکر سعد بسدسات یا بمثلثات آن طالع
در آید نیکویی غلها بود و بسیاری عیش و طرب و آمد شد قافلها و نیکویی حال
تجارت و سلامت راهها و بنکر تا آن سعد یا آن نحس خداوند کدام خانه است
و بکدام جایکاه است خیر و شر هم از آن نوع بیم و از جوهر آن برج و خانه

در معرفت حال کنج و کیفیت سعادت و نحوست اکنون یاد

کنم احوال صاحب عاشر اندر دوازده خانه اما بدانکه سعادت و نحوست
برج سه وراست و از وی سعادت بر دو روی است و نحوست بر دو روی
و نجم شرکت اما وجه اول از سعادت وی سعادتیست که فوز و آن چنانست
که مردی کر یابد با مال مدفون که خداوندش پیدا نبود البته با پدر یا مر وارید
یا غنیمه یا چیزی که آن مایه بیابد و یا اندر معادن زر و سیم و جواهر یابد و این
چیزها و مانند این اکر کسی را یافته شود این سعادة بیم که از کسی نشنه بیم بوی
رسیده بیم و اصل این از آن بیم که صاحب طالع اندر رابع خویش بیم و بغایت
سعادت باشد بیم و سعدان که هم صاحب رابع او بیم با وی متصل باشند و یا صاحب
طالع یا صاحب وسط السما یکی کوکب بیم و مسعود بیم و یا سهم السعادة و یا سهم
الغیب اندر طالع بود یا اندر عاشر یا اندر رابع اما وجه دوم از سعادتیست با
صناعت و آن چنان است که مردی مزدور کیرد بکار کردن و آن کار تمام کند
و مزد بستاند و یا کالا فروشد و بها بستاند و یا پیشه ور پیشه کند و مزد خود بستاند
و انجنین و مانند آن سعادت بیم با صاف و این از آن بیم که طالع یا صاحب
عاشر اندر رابع صاحب سابع باشد و از وی متصل بیم و از صاحب سابع و صاحب

هشتم مسعود باشد و مقبول اما وجه سیوم از نحوست مفرد آنست که مردرا مال غرقه
شود بدریا یا بآتش بسوزد یا بجایگاهی افتد که هیچکس را بدان دسترس نباشد
واین مال ازوی جدا شده بهیچ کسی نفع نبود و اصل این چنان باشد که
صاحب ثانی اندر برج غریب یا اندر هبوط و وبال محترق نبود و یا اندر برج
هشتم بهیچ کوکب اتصال نبود و باخر قاطع و راجع منحوس بصاحب دوم یا اندر
دوم هشتم و اما وجه رابع از نحوست آنست که باضافات و آن چنان باشد
که دو یار باشند و هردو با یکدیگر جنگ کنند و هردو کشته شوند یا مال یکدیگر را
تباه کنند این نحوست هست باضافت یکدیگر با آنکه یکی از ایشان نفع یابد البته و اما
وجه این ازان هست که اولا هردو منحوس باشند بیکدیگر و یا اندر هبوط و احتراق
باشند و هردو برابر باشند بجمیع منحسها و یکدیگر از نظر و مقابله و تربیع و قران
فاسد باشند و اما وجه پنجم در سعادت و نحوست است باضافه و این چنان است
که مردی مال کسی بستاند بر سبیل غلبه مر استاننده مال را سعادت است و صاحب
مال را نحوست است از رفتن مال و زیان و این از جهت آن بود که نحس اندر
طالع خویش است و صاحب ثانی طالع کسی را فاسد و منحوس کند و این کس که ستده
از آن منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و این چنان هست که زحل هم باشد
بمشتری متصل هست و مشتری راجع هست یا محترق یا اندر وبال یا ساقط زحل از
مشتری مسعود شود و مشتری از زحل منحوس شود اما شدید الوتد و وهن الوتد اگر
کوکب باشد که دلالت کند بر صناعت و با خر وتد خویش هست که راجع خواهد گشتن
واین کس بصناعت خویش بجایگاهی رسد که بغایت نیکو باشد که از سعادت

ونیکویی

و نیکویی سخت قوی و باز زود تباه شود و از آن سعادت نقصان گردد و نیکویی
و وقت رسیدن بغایت و نقصان باندازه سال صغری آن کوکب هست و هیچ دلالت
کند ∴ و اگر مسئله از سلطان و عمل هست و یا از خصومت و کوکب با خر وتد خویش
هست یعنی منتهم اول از نزدیک هست دلیل کند بر آنکه سایل بدان عمل برسد و بر خصم
ظفر یابد و یا زود بعضی اندر آید و حاجت تباه شود و اگر کوکب اندر آخر
هست و با خر وتد رسیده هست و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام و شغل
اندر صاحبش تمام و اندران صناعت باول عمر بحد هست و بعد روزی و
مکروهی بسیار از آن صناعت پیش آید و باز زود بر گردد حالش از تباهی
و نیکویی برسد و سعادت و دوام نیکویی بتمام عمر و هیچ نباشد حال اندر همه
چیزها اگر دلیل بدین صفت هست که گفتیم و اگر مسئله از منازعت و خصومت هست و یا
از طلب عمل و سلطانی پس دلیل کند بر آنکه اینکس هزیمت کند از خصم و مغلوب
شود و عمل از دست او بخواهد شدن و باز حال بر گردد و بر خصم ظفر یابد و
عمل بدست آرد و کارش قوی شود و بتمام عمر اما معرفت زیاده و نقصان اندر
سعادت اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعادة یا صاحب طالع صاعد باشد
شمال مال بسیار کسب کند از مردان ما جاه و حشمت یا خود توانگر بود و اگر صاعد
بود بفلک اوج مال اندر وسط و ملوک کسب کند و اگر هم بفلک اوج و هم شمال
صاعد بود مال از ملکان بزرگ و عظیم الخطر کسب کند از مردم عظیم القدر و
همچنین نظر باید کردن بهر اولاد مال و اولاد خانهای دیگر برین قیاس حکم کرد
باید کردن و اگر بعضی اولاد خانها بدین صفت هست بدان دلیل ریاست و بزرگی

واجب کند اما معرفت تفصیل سعادت و نحوست بدانکه حالها اندر مواليد و مسایل
بر چهار نوع است گروهی مردمان اند که سعادت ایشان پایدار بود تا فنا عمر ایشان
و گروهی مردمانند که سعادت و بدبختی ایشان ملازم گرفته باشند تا فنا عمر ایشان
و گروهی مردمان اند که از منازل فرودین روز بروز برتر شوند و کار ایشان نیکو
تر شود و گروهی باز از درجات و منازل برترین روز بروز فروتر می شوند
کار ایشان ضعیف تر می شود اما آن گروهی که سعادت ایشان ثابت است از
جهت آن بود که اولا سعادت ایشان از اوتاد باشند و هیچ ساقطی بر ایشان
نظر ندارد و آنها که سعادت ایشان ثابت است از جهت آنست که اولا سعادت
اندر اوتاد بود و هیچ کوکب ساقط بوی نظر ندارد و نه نیز ایشان بکوکب ساقط
متصل باشند و آنها که از منازل فروتر روز بروز بزرگتر و بهتر میشوند آنست
که اوتاد طالع ایشان صاعد بود بفلک هر روز برتر می شود و درجات بزرگتر
می رسانند و کار او هر روز قوی تر می شود و سعادت می افزاید اما آنها که منازل
ایشان بلند بود و نیکبخت باشند و درجات ایشان روز بروز فروتر می آید
کار ضعیف تر می شود جهت آنست که اوتاد ایشان منحدر بود و ساقط بود
از اوتاد و نظرش بسقوط بود و اینها این که گاه برتر و گاه فروتر باشند جهت
آن بود که اوتاد ایشان بعضی بسقوط متصل بود و بعضی از سقوط بارتفاع
بود اما صفت حدود احوال خانها بدانکه همه بر سه وجهست و جز این دیگر
نیست ماضی و حال و استقبال اما حال ماضی را از انصراف کواکب توان
دانستن و از خانهای زایل و حالهای مستقبل را از اتصال کواکب توان

دانستن

دانستن و از خانهای زایل و حالها حال را از اوتاد و از مواضع کواکب و ذات
ایشان توان دانستن اما حدود اتصال بدانکه هر دلیلی را که از مولود یا از مسئله
سه حالست انصراف دلیل ره نماید بر آنچه گذشته است و موضع دلیل ره نماید
بدان حال که اندر وی است و اتصال دلیل ره نماید بدان حالی که بخواهد بودن
و حال صلاح و فساد از سعادت و نحوست دلیل توان دانست اما معرفت
نحوست فلک بدان که نحوستهای فلک باضطرار بر شش وجه است دو نحس که نجوم
راستند چون زحل و مریخ و دو نحس دیگرست بعرض آن و چون عطارد که با زحل
و مریخ بود با طبیعت ایشان بود و نظر یا اتصال دیگر شمس است که با هیچ بود خاصه که تربیع
و مقابله یا مقارنه بود پس نحس بود و همچنین اگر با زحل بود و بدین حالها که گفتم شش
و عطارد را نحس خوانند و لکن نحوست عرضی نه جوهری و دو نحس دیگرست با این دو مواضع و
آن چون راس و ذنب است و اگر این هر شش حال جمع شود بزهره و بنظر از
سعدان مولود یا سایل خصی بود و اگر صاحب مثلثه اول از زهره نیکو حال بود با اینهمه
نفع و نیکوییها یابد و اگر بد حال بود با اینهمه که خصی بود بدبخت بود و حاجتمند
بیک شکم طعام که دشوار یابد اما معرفت تاکید دلالت هر وقتی که دو دلیل دلالت
کنند بر یک چیز و هر دو بیکدیگر متصل شوند پس دلیل کنند بر تاکید آن چیز چنانکه عطارد
صاحب سهم سلطان بود و مشتری صاحب وسط السما هر دو بیکدیگر ناظر باشند
یا متصل باشند و بعاشر ناظر باشند پس دلالت کنند بر آنکه عمل و سلطان زیادت
آرد و قوی و عزیز گردد و اگر اندر اوتاد باشند پس دلالت کنند بر درازی مدت
سلطانی یا خود بهمه عمر سلطنت گذرانند و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سعادت

و زاید السیر بود یا زاید النور بود یا هر روز صاعد تر بود بفلک اوج یا صاعد تر باشند
بعرض خاصه بشمال دلیل کند برانکه این مولود را این سایل را حال روز بروز بهتر
و نیکوتر شود و سعادتش فزون شود و روز بروز زیادت بود و اگر این کواکب
هابط بود یا اندر جنوب هابط بود یا قمر بود دلیل کند بر تباهی حال روز بروز و
روز بتباه تر بود و حالش سخت شوریده شود اما معرفت بیان سلطانی آنکه
دلالت کند بر سلطان صاحب ششم بود یا صاحب سابع دلیل کند برانکه ور اندر سلطان
بمیرد و هرگز عزل نشود و اگر معزول شود از عمل و صاحب طالع اندر عاشر بود متصل
بود آن معزول باز بعمل خود در آید اما مرتبه سلطانیت بدانکه ملوک عالم را سوالیست
که هیچ چیز را نیست اگر صاحب طالع را شمس قبول کند یا جایگاه شمس برتر از صاحب
طالع بود بفلک این مولود یا سایل ملک کرد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع زحل
برتر بود از شمس بفلک یا صاحب طالع یا صاحب عاشر را قبول کند یا شمس را قبول کند
یا قمر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب عاشر و مولود روزی دلالت کند
برانکه ملک کرد و در عالم بگردد اما اندر مواليد شبی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند
یا صاحب عاشر را قبول کند یا صاحب طالع را یا قمر قبول کند این مولود ملک و حکم
شود و اگر مولود از اهل بیت ملک بود و اگر بجز این بود ملک نکرد و لیکن کارش سخت
بزرگ شود و چون قبول دیدی چنان که صفت کردم بعضی از کواکب نکاه مکن بنیرو که
ملک بزرگی بر رد و حکم کند بفرمان بفرماید هیچ زبان نخارد و اگر اندر غیبت کسی بود با
مخالف شده بود و اگر کسی بپایانه عمر ملک بگیرد از قبل شهادتها که صفت کردم و نیز که
مولود از مواليد ملوک بود و ملک بگیرد و آن از جهت قبول شعاع نحوس مشتری

ازآن

از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول بود با اول عمر ملک کرد و اگر
قبول باتصال دوم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول باتصال سیوم بود با آخر
عمر ملک بگیرد و این اتصال آنگاه بود که مادام اندر آن برج باشد و بدانکه بترتیب چون
تدبیر بصاحب طالع دهند بی قبول هم ملک بگیرد و اگر قمر بوسط السما مولود اندر
شرف بود و طالع از بروج ملوکی بود و صاحب قمر اندر طالع بود و صاحب طالع اندر
حادی عشر بود بمنزلت ملوک بود و بود بزرگ ملک بگیرد و فیروز شود

در معرفت آنکه کسی امید دارد از نزلت یا از ملک

ملک یابد یا نه بنگر بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و بمشتری و بقمر اگر میان ایشان اتصالی
بود از محبت و از سعادت آن امید و منزلت بیابد بآسانی و اگر اتصال از عداوت
بود بدشواری و رنج و تعب یابد و اگر مشتری با صاحب حادی عشر اندر طالع باشد
بزودی و آسانی یابد و اگر مقبول بود بتمامی صاحب ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود بعضی
از آن امید ظفر یابد و اگر قمر اندر یازدهم بود با صاحب طالع اندر یازدهم بود مقبول
بود برآید و اگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و قمر مقبول بود آن امید تمام شود و اگر
قابل تدبیر قمر اندر برج ذو جسدین بود ظفر یابد و آنچه امید دارد یابد که چیزی بیش بعضی
از آن امید ظفر یابد و اگر در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی و اگر قابل تدبیر مقبول بود
ظفر یابد بیشتر از آن که امید دارد و اگر صاحب طالع مقبول بود ظفر یابد بهر چه
امید دارد و اگر نحس اندر یازدهم بود از آن امید ناامید شود و فرزندان را آفت
رسد و اگر و آن نحس زحل بود اندر امید خویش سخت دیر بماند و آخر وفا نیابد و اگر
مریخ باشد امید خویش بخشم جوید و بجنگ بدر یابد و اگر مشتری اندر یازدهم باشد

[illegible] عاشر صاحب الطالع

باشد میان ایشان آزار بود و اگر از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر نظر صداقت و قران
بود با یکدیگر دوست باشند بنگر بصاحب این دو جایگاه هر کدام ازین دو دلیل که
مستعلی تر بود با قمر او بود یا مشرقی یا شمالی تر بود و زبردست بود و کارفرمای او بنگر
هر کدام کوکب که اندر وتد بود دوستی قوی تر بود خاصه که اندر برج ثابت بود و اگر
اندر برج ثابت بود و اگر اندر برج منقلب بود یا زایل وتد آن دوستی بحقیقت
نباشد و اگر اندر برج ذو جسدین بود هم دو رویه باشند هر کدام ازین دو کوکب
که بد حال یا راجع بود خلل در دوستی از آن دوست آید و خلاف و عصیان
که بدان کوکب منسوبست اما اگر سؤال کنند از کاری یا از امیدی و تعیین نکنند و
مطلق گویند بنگر بخداوند طالع و قمر اگر پیوسته بود بسعدی در اوتاد و مایل الاوتاد
او ظفر یابد و اگر پیوسته نبود ظفر نیابد و اگر صاحب خود را نام برد آن خانه
که هم شکل سؤال وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید   در معرفت اندر حال
مهمانی بنگر بطالع و در که دلیلست بدان کار و خانهٔ دوم دلیلست بر طعام و شراب و خانهٔ
سیوم دلیلست بر اهل مجلس و چهارم دلیلست بر جایگاه مجلس و پنجم شراب و ششم
بر خادمان آن مجلس و هفتم بر عزیزی و خواری مهمانی و هشتم بر احوال گران و طفیلی
نهم مر آنکس راست که با وی قرین بود بمجلس و دهم خداوند خانه را و یازدهم مغنیان
و لهو و طرب را و دوازدهم ماجراهایی که اندر مجلس بود هر کجا نحسی بینی حکم کن
بر تباهی و فساد آن خانه و هر کجا سعدی بینی حکم کن بر منفعت و نیکویی
آن خانه و صاحب هر کدام خانه مقبول یا مسعود یا قوی باشد نیکوتر باشد
مر آنکس را که بدان خانه منسوبست و هر کدام دلیل که اتصال مودت دارد آن

بمراد برسد و ستایش یابد و اگر آفتاب اندر وی باشد آن امید بر آید بیاری زنان و امارد
اگر عطارد بود بیاری اهل اقلام بر آید یا بسبب دانایان یا بازرگانان و اگر
قمر در یازدهم باشد بنگر که بکوی نگرد و اتصال همی کند از طبع آن کوکب
گوی و اگر خالی السیر بود بدست میانجی بر آید   در معرفت احوال دو
و کیفیت دوستی میان ایشان بنگر بسیوم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام ازین چهار
شاهد تر بود یا قوی تر بود و یا ناظر تر بود وی دلیلست بدان دوستی اگر میان
دلیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال مودت بود میان ایشان مودت
باشد و اگر قبول بود دوستی با نفع بود و اگر زهره را با مریخ را شرکت بود آن
دوستی بمجامعت نباشد و اگر اتصال از مخالفت بود میان ایشان
عداوت بود و پیکار و اگر اصحاب از هر چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشند
آن دوستی بغایت نیک و محکم بود و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی نظر
مخالفت گاه میان ایشان عداوت بود و پیکار و اگر اصحاب از هر چهار
خانه بصاحب طالع ناظر بود آن دوستی بغایت نیک و محکم بود و اگر بعضی نظر موافقت
بود و بعضی نظر مخالفت گاه میان ایشان دوستی بود و گاه دشمنی و اگر اتصال
از برج ثابت بود دوستی شان با عداوت شان پایدار بود و اگر اندر برج منقلب
بود دوستی و عداوتشان بر یک حال نباشد بهر اتصال و نظری حال ایشان دیگر
بود و اگر اندر برج ذو جسدین بود دو رویه و دو دله باشند و اگر صاحب یازدهم زحل
بود دوستانش پیران و دهقانان باشند و اگر مشتری باشد سادات و اشراف بود
و قضاة و برین قیاس سایر کواکب و اگر صاحب یازدهم بصاحب طالع بنظر عداوت

بود میان

گروه را موافقت بود و هر کدام را ناظر مخالفت بود آن گروه را عداوت بود
و هر کدام دلیل که خالی بود بدان گروه کس ملتفت نشود و اگر طالع برج منقلب باشد
لونها بسیار خورده آید و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر ذوجسدین بود لونها
و اگر قمر اندر بود طعام شور بود و سرد مزاج و اگر مریخ بود طعام تلخ مزه بود و
بیشتر سوخته و اگر مشتری باشد خوش مزه و شیرین بود و اگر آفتاب بود طعام
با تکلف و ملوکانه بود و لکن اکثر سوخته بود و صفرا انگیز بود و اگر زهره بود
چرب و شیرین بود و اگر عطارد بود ترش بود و بهم آمیخته و زحل طعام بد بود
پس بنگر با انصراف قمر و اتصال او اگر بازگشته بود از نحس و سعد متصل بود
از تربیع یا مقابله پس چاره نبود که آن دعوت بود و خسته سور یکی از
سفر آمده بود و مانند این و اگر از تثلیث باشد پس بود آن مهمانی از دوستی و اراده
بود و پیوستن آن اگر آن کوکب که قمر متصل است در وتد بود و با برج ثابت آن
مجلس یک روز بود و اگر برج ذوجسدین بود یک روز بیشتر بود و اگر منقلب بود نیم روز یا
کمتر از نیم روز و اگر صاحب برج قمر بود ناظر بود مجلس خوش بود و سبک و اگر ناظر
نبود مجلس رنج بود و اندر مجلس گرانان باشند و اهل مجلس را پشیمانی حاصل آید و
اگر قمر بمشتری پیوسته بود دلیل کند بر کرم مجلس و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل
بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیار گرانبها اندران و اگر بزهره متصل بود دلیل
کند بر پاکی طعام و بسیار بودن لهو و طرب و اگر بعطارد متصل بود دلیل کند بر بسیاری
طعام و بودن مردم دانا و حکیم در آن مجلس و بحث علم و شعر و در طعام ایشان
بیشتر گوشت مرغ باشد و اگر بزحل متصل بود طعام ناپاک بود و بی مزه و ماهی

از آب

آب بیرون آید و اگر مریخ متصل بود دلیل کند بر شر و فتنه و آشوب پس اگر مریخ
بعاشر بود و قمر بتربیع او در طالع و یا سابع و یا در رابع بمقابله او دلیل قتل و خونریزی
بود در آن مجلس بنگر بصاحب ساعت اگر بطالع بود یا در عاشر هم در آن حال طعام
آرند یا اهل مجلس بطعام نشسته باشند و اگر در رابع بود یا سابع طعام سخت
دیر آرند و تنگدل شوند و یا خود هیچ چیز نیارند تا آنگاه که صاحب ساعت باشند که
بطالع بود یا بوسط السماء و اگر صاحب ساعت زایل بود یا ساقط طعامها شان
گذشته بود و اگر اندر اول بود نزدیک بود بطعام آوردن و اگر قمر اندر برج بود ناظر
بزحل از تثلیث طعام ماهی بود و اگر قمر در میزان بود حبوب بود و اگر بجوزا باشد
گوشت مرغ بود و اگر بمریخ بود از تربیع و مقابله گوشت شتر خورده باشند بزحل
و اگر مریخ بود طعام سوخته باشد و اگر قمر اندر میزان بود از تربانه پخته و
نه خام نشاید خوردن در سنبله و میزان بجز به انگورها و اگر قمر اندر
عقرب بود و مع ذنب آن طعام زهرآلود بود و عدو مکر کرده بود و اگر در اسد
یا قوس بود نیز نشاید خوردن و اگر در این دو برج مع ذنب بود همان زهر
آلود بود و اگر در حوت بود در طعام ماهی شور یا تازه بود و نشاید خوردن و
اگر در این جا بها نحس باشد زیان و فساد بیشتر بود و اگر در بیت بود برج غروب باشد
و اگر بخانه عطارد کودک زاده بود و یا گهواره بستن و مانند این بود و اگر بخانه
مشتری باشد طعام دوستی و مهتری و ریاست بود و اگر بخانه مریخ بود طعام از جهت
تکفین بوده بود و اگر بخانه زحل بود طعام از جهت ماتم بود و مانند این و اگر بخانه
آفتاب بود طعام از جهت مهتری و وجه خلعت بود و اگر بخانه قمر باشد و یا قمر بخانه

ش

خورش بود طعام از جهت حریفان و بریان و هوا دل خوش بود و هر کوکب که نظر
دارد بنگر تا بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از آن جهت کرده باشد
و دوم خانه از طالع دلیلست بر شراب و جام و قدح و جامه خانه و اگر این خانه
ذو جسدین بود جامها گوناگون بود و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر بود یا صاحبش بود
جامها مسین بود و اگر زهره بود و یا شمس و یا مشتری جامها زرینه باشد
و سیمینه و اگر قمر بود آبگینه بود و زحل چوب و سفال و عطارد جامها منقش و اگر
سعد اندر دوم بود آن همه از آن خانه بود و اگر سعد غریب بود عاریتی و همچنین
اگر صاحب ثانی بثانی ناظر بود و ماه در دوم خویش بود کالای خانه بود و اگر ناظر
نبود یا غریب بود عاریتی بود و اگر صاحب سیوم سعود بود یا سعدی در سیوم بود
آن مردمان که بان طعام حاضر باشند مردمان خوب باشند و معروف و اگر
بجایگاه غریب بود مردمان غریب باشند و اگر منحوس باشد مردمان بدخوی بد
خلق باشند و اگر خانه رابع سعود بود مجلس جایگاه نیکو بود و اگر منحوس بود تباه
بود و اگر خانه زحل بود جایگاه ویران و پلید بود و اگر خانه مشتری بود جایگاه لطیف
و خرم بود یا بوستان و اگر مریخ بود سلاح خانه یا مطبخ بود یا سلاح خانه و اگر آفتاب
بود سرای عالی و تخت بود و اگر زهره بود گلزار و عطر خانه و جای زنان بود و اگر
جای عطارد بود مجلس گاه بر کتاب یا منقش بود و اگر قمر بر آب حوض و رود
و سره باشد و خانه پنجم دلیل کند بر شراب و اگر برج ذو جسدین بود شراب بعد
و لون بود و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر منقلب بود گوناگون بود و هر خانه را
هم برین قیاس حکم کن زحل دلیل شراب کهنه و ترش و سیاه است مشتری شراب شیرین

وخوشگوار و همچنین سایر کواکب حکم کن و خانه نهم آن کسان باشند که بر سر طعام
ایستند و هفتم آنها باشند که پیش تو آیند و دهم صاحب طعام بود که بتو شاد
بود باید اگر سعد اندر آنجا باشد بتو شاد و اگر نحس آنجا باشد و نحس گرد و شاد
نباشد و خانه یازدهم مغنیان و مطربان اند و دوازدهم خدا و ند خانه بود
پس بنگر بنظر سعود و نحوس و از صاحب خانها بجایگاه از این دوازده برج
نحس است آنچه باید از نظر و اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن هر خانه که
سعد بود یا صاحبش سعود بود از منسوبات او و گوهر او خوب و نیکو و هر خانه
نحس بود و یا صاحب او نحس بود حکم کن از منسوبات او بدی و زشتی و نیز
بنگر که سعدان بکدام ارباع اند چون تو اندر آیی بدان جانب و بدان ربع نشیند
چنانچه ربع اول مشرقیست و ربع دوم جنوبی و ربع سیم غربی و ربع چهارم
شمالی پس آن دیوار که بسوی مشرقیست ربع اول بود و آن دیوار که بطرف
نصف النهار است ربع دوم بود و آن دیوار که بطرف قبله است مغربی بود
و آنکه بسوی قطب شمال و بنات النعش است ربع رابع باشد

البيت الثاني عشر من الطالع

در معرفت احوال سایل با دشمنان

اگر از دشمن سوال کند بنگر برج سابع و صاحبش و اگر بسیار دشمنان پرسد
بنگر برج دوازدهم و صاحبش اگر صاحبش اندر طالع بود و منحوس باشد
مولود را یا سایل را دشمنان بسیار بود و همه زبردست و مقهور وی
باشند و سایل را از غم خوردن و دل مشغولی چاره نبود و اگر میان دلیل
طالع و صاحب دوازدهم اتصال بود مولود را دشمن باشد و اگر اتصال

از مسعودت بود آن دشمنان بی گزند باشند و میان ایشان مخالطت بود و اگر
اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت و دشمنی بسیار بود و اگر
کوکب اندر دوازدهم بود و صاحب طالع را بتربیع و مقابله نگرد دشمن از
جوهر آن کوکب بود و اگر کوهر آن خانه خانه بود و اگر زحل صاحب دوازدهم
بود دشمن وی از پیران و کلانان و بندگان و اهل جبال و طبقات زحل
بود و دشمن وی به رنگ سیاه چرده و در چشم اندر عیب داشته بود و مردمان بخل
و خداوند مکر و فسون باشند و بد شمر کردن و فرح جویند و شادی کنند و باشد که
موذنان و حمالان زندان بانان باشند و اهل نجوم دبیران مانند و اگر مشتری باشد
دشمن وی مردی بود دو صومعه یا عالم یا قوا اهل تجارت و اشراف و قاضی
و مانند این بود و سایر کواکب را برین قیاس حکم کن و اگر قمر بود بنگر که کوکب
بکرمی پیوندد و دشمن بر طبع و کوهر آن ستاره بود و اگر قمر خالی السیر باشند بیگانگان
و جاسوسان و غمازان و نمامان دشمن وی باشند و دشمن از طبع آن خانه
بود که صاحب ثانی عشر اندر وی باشد خاصه که اندر وتد بود و اگر ساقط
بود کم زیان کند و اگر صاحب اعدا اندر طالع بود دشمن از اهل بیت وی بود
و اگر اندر وسط السما بود دشمن از مردم بزرگ و ملوک بود و مهتران و هم
کاران و اگر اندر سابع بود دشمن زن و انباز و مانند این بود و اگر اندر
رابع بود دشمن پدر بود یا کسان پدر و همچنین بنگر تا اندر دوازدهم کدام
کوکبست و یا صاحب کدام خانه است دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب
طالع اندر ثانی عشر بود مولود سایل کارها بی کند که دشمن برانگیزد و اگر صاحب

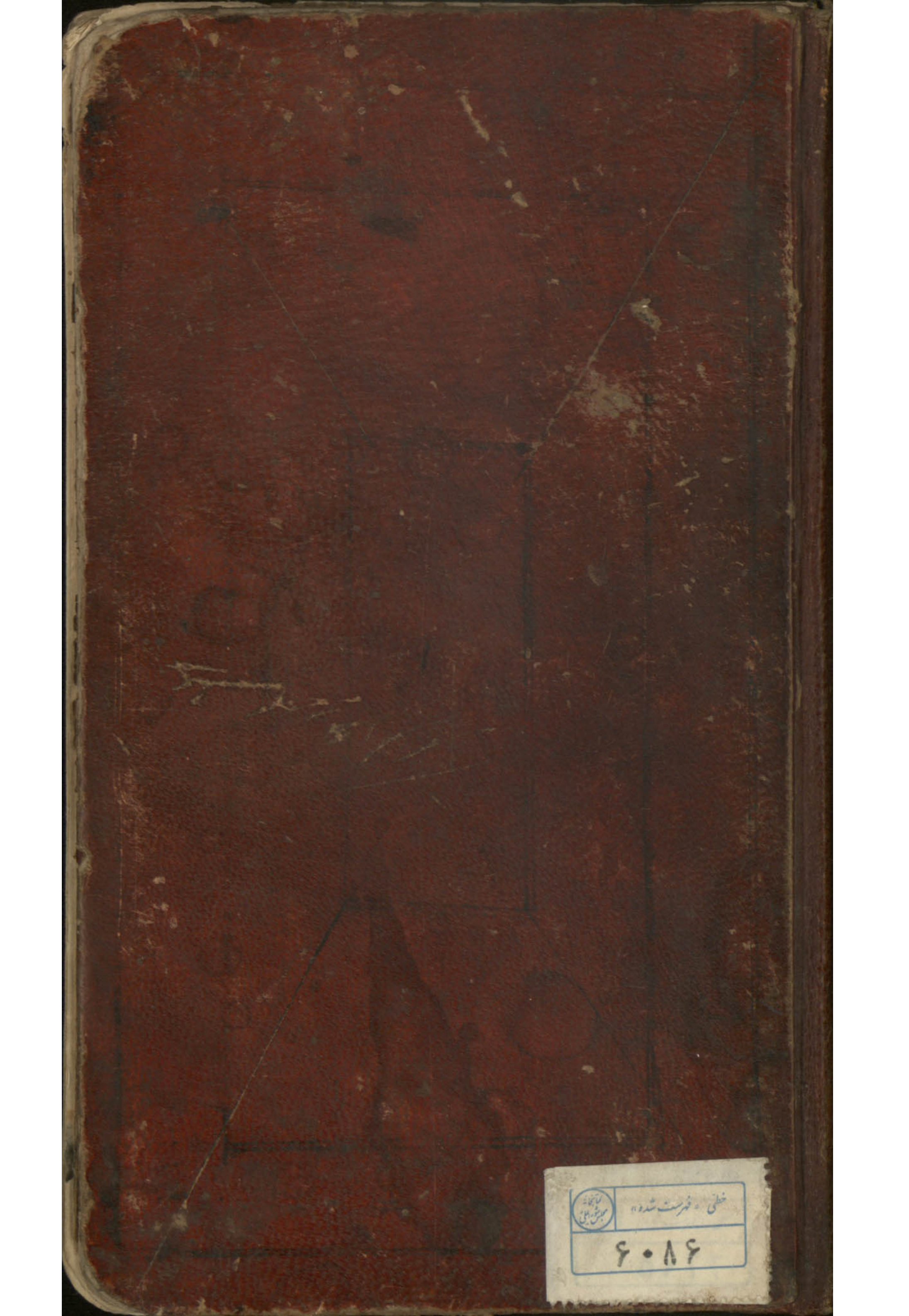
سیوم

سیوم بود دشمن از اقربا بود و اگر صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان بود بنگر
باز بصاحب طالع اگر اندر خانه یا شرف خود بود و مسعود بود باز آید و ساقط
یا مشرقی یا سریع السیر و صاعد در شمال یا کوکب علو باشد سایل یا مولود
قوی تر از دشمن بود و این احوال در صاحب ثانی عشر بود حکم بر عکس باشد
و دشمن بر سایل ظفر یابد و اگر بتربیع یا مقابله نگرد عداوت ایشان زیاده
گردد و اگر مقارنه کردند نگاه کن بکدام از ایشان بهره و شهادت بیشتر بود قوت
او را بود و اگر بهره و شهادت متساوی بود نگر که شهادت کدام بیشتر بود قوت او را باشد
و همچنین بنگر کدام قمر بود قوت او را بود و اگر اتصال مودت بود میان ایشان صلح
و صلاح افتد با عطارد اندرین فصل بنا شهادت و قوت مزید دادن کردن
دشمن را   در معرفت حال بیم و ترس اگر کسی بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر منحوس بود و اندر ثانی عشر بود دلیل کند بر بیم و ترس سخت و کوید و را او
لیکن بنیاید و همچنین نیز اگر ببعضی جایگاه بد بود چون ششم و سیوم و نهم بیم و ترس
بود از آن روی که صاحب طالع اندران خانه بود و اگر منحوس بصاحب طالع
یا بقمر ناظر بود از آن دو بار این بیم و ترس سخت تر بود و دشوارتر و اگر منحوس ناظر نبود
بنا بر نیفتد و زود زوال یابد و بسلامت بگذرد و اگر مسعود ناظر نباشد
بسلامتی باشد و اگر صاحب طالع پاکیزه بود از منحوس و بطالع ناظر باشد
هیچ مکروهی بوی نرسد و آن چیزی که آید از بیم و ترس آن چیز دروغ بود و اگر صاحب
تاسع یا ثانی عشر این دلیل کند بر هلاک و مرگ و اگر این کوکب صاحب تاسع نیز بود بعضی
بیش آید و باز بسلامت بگذرد و اگر شهادت کواکب از بروج منقلب بود و اگر



مجرم بود بر کشتن بالا و فرود آید به بیم و ترس ایمن نشستن و اگر اندر برج ذوجسدین
بود و ثابت بخت دلیل کند بر نجات نشود و اگر آن نحس اندر دوم مجرم باشد بستانند
و اگر صاحب طالع اندر ثانی عشر مجرم و به صاحب سابع ناظر نباشد و نه به صاحب
ثانی عشر دلیل کند بر گریختن و یافتن نجات و بدو رسیدن نشود و اگر با این همه
قمر متصل بود به نحسی دلیل کند بر متصل آمدن نحسی و مکروهی از آن گریختن مگر که آن
نحس صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع و به نحس نکرد و مکروهی نکند و اگر صاحب طالع
اندر ثانی عشر نبود و لیکن قمر اندر ثانی عشر مسعود بود آن بیم و ترس بسلامت
بگذارد و بر زودی ظفر یابد به دلیل آن وقت راحت یابد از این بیم که قمر بدو جای
مسعود در رسیده بود یا ساعت یا ماه یا سال و اگر خواهی تا بدانی که از بیم
و ترس بسلامت برهد یا هلاک شود یا دیر یابد اندرین حبس بنگر بدان که نحس
متصل بود به قمر اگر قوی باشد بنگر بدان حد که قمر اندر او است اگر حد آن نحس
بود که قمر بدو ناظر بود و آن نحس در برج مجرم بر گشته شود آن بیم یا جان یا بدن و از
آن بیم و ترس رنجش نبود و اگر آن زحل مجرم باشد تا بوقت حرکت بر اندازه
حرکت زحل و جایگاه او و اگر آن نحس قوی نباشد و قمر به سعدی پیوسته باشد یا
که گرفتار شود و بسلامت برهد از الم و عداوت و حبس و لیکن بماند حبس چندان
بماند که ما بین درجات قمر و کوکب سعد بود روز یا سال یا ماه و اگر آن نحس که قمر بدو
ناظر است ضعیف بود و قمر اندر ... کار دیر بود ... و سعدی
بقمر ناظر بود و مقبول بود به یکدیگر بسلامت برهد و صلح و امانی و لیکن اگر
بیم و ترس ... بطلبوس که ببینگر بقمر و صاحب برج قمر و طالع و اگر ... نشان

الفال



کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۶۰۸۶